اکـــادمـــی علوم ج.د.ا
مرکز زبـــان وادبیات
انستیتوت زبان وادب دری

سیری در ادبیات سده سیزدهم

محقق حسین نایل

کابل ـ ۱۳٦۵

لطفاً قبل ازخواندن، نادرستیهای چاپ را به رویت درستنامه اصلاح نمایید.

اکادمی علوم ج.د.ا
مرکز زبان وادبیات
انستیتوت زبان وادب دری

سیری در ادبیات سدهٔ سیزدهم



محقق حسین نایل

کابل ــ ۱۳۶۵

- سیری در ادبیات سدهٔ ۱۳
- پژوهش از حسین نایل
- شمارهٔ نشرات انستیتوت (۹)
- چاپ مطبعهٔ دولتی
- شماره چاپ دوهزار
- به اهتمام سیماهنکار
- کابل ــ ۱۳۶۵

یاد داشت

تدوین یکدوره جامع و کامل تاریخ ادبیات زبان دری درافغانستان که جوابگوی نیاز ادب پژوهان وراهیان به سوی این مقصد باشد، کمال آرزوی فرهنگیان وطن ما واز آن میان، بخشی از خواسته های دیپارتمنت زبان وادب دری در مرکز زبان وادبیات اکادمی علوم ج.د.ا. دانسته میشود تاروزی این هدف با یسته به فرجام آید واین آرزوی دیرینه به تحقق برسد و دینی ازین جهت در برابر جامعه فرهنگی وطن ادا شود.

پژوهش در بخش های مختلف ادب سده های اخیر این منظور را در بر دارد که زمینه یی برای نگارش وتدوین تاریخ نسبتاً جامع ادبی فراهم آید.

مجموعهٔ حاضر سیری به اجمال در تاریخ ادب دری سدهٔ سیزدهم وطن ماست که حاصل پژوهش محقق حسین نایل کار مند علمی این دیپار تمنت در ارتباط به وظیفه رسمی ایشان در اکادمی علوم ج.د.ا. میباشد.

این اثر در سه بخش تنظیم یافته وبه این عناوین مشخص میشود:

- چشم انداز های اجتماعی وادبی افغانستان در سدهٔ سیزدهم
- نماد هایی از ادب سدهٔ سیزده.
- سر چشمه های ادبیات دری سدهٔ سیزدهٔ افغانستان.

در بخش نخست از وضع سدهٔ سیزدهم و اثرات آن در ادب آن سده، به اجمال گفت و گو به میان آمده و در بخش دوم شاخص های ادبی این سده مورد بررسی و شناسایی قرار یافته و در بخش سوم، سر چشمه های ادبیات سدهٔ سیزدهم که در آن (سه صدوبیست) سخنسرا وسخنشناس و سخنساز و بیش از

(یکصدو بیست‌و پنج) سر چشمه‌ورجعتگا ه به شمو ل دواو یـــن چاپی و خطی ، تذکر ه هاو جنگها، یاد نا مه هاو مجمو عه ها، مقالات وگزار شها و جز اینها بازشناسی، معر فی و نشانی شده اند، رهنمود سود مند ی برای جوینده گا ن وپویشگرا ن ادب کشور تواندبود .

بلافاصله ضرور ت به یادآوریست‌که ادبیا ت سدهٔ سیزدهم وطن مابا همه بی رونقی و فتور که باز تا ب‌شرایط مسلط سیاسی - اجتما عی آن زمان است ، با داشتـــــــن(سه صدو بیست) سیمای شناخته شده و شاید هم عده یی‌ناشناخته، نه چنا ن خواهد بود ، که درمجموعهٔ حاضر بگنجد و در فر صتی بدین‌کو تاهی به فرجا م آید و نام تاریخ ادبیا ت را بتوا ن برآن نهاد .

به انجا م آورد ن این کـــار ،زمان بیشتر و کار بیشتر میخواهد وهمکار ی اد ب پژو هان رابیشتـــرازآن .

با این وصف‌دفترحاضر میتواند،سایه روشنی از وضع اد ب‌درجامعهٔ عهد (سیزده) رانشا ن بدهد وخطوط آن را تاحد ی مشخص‌سازد. یعنی با مطالعهٔ این اثر میسرخواهدبود که چگو نه گی ادبیات عهـــد سیزده را فرا چشم داشت و دربارهٔآن آگاهی های ضرور ی و نخستین رابه دست آورد .

دیپار تمنت زبا ن واد ب دری‌ضمن ار جگزار ی به تلاش وپویش همکار گرا می محقق حسین نایـل‌وتقدیم این‌اثر به پیشگاه‌فرهیختهـ گا ن زبان واد ب ،امید وار است‌که‌در پر تو انقلاب شکو همند ثور و باتوجه و تلاش ادب پژو هـــا ن‌زمینه شناخت اد ب سد ۀ سیزده‌و هم بدانسا ن ادب سد ه هـــــا ی‌پیشتر و بعد تر از آ ن وسرانجام شناخت ادبیا ت وطن ما در جریان‌تاریخ‌و سعت بیشتر کسب کندو بالنتیجه تاریخ جا معی از ادبیا ت‌کشور به دست آید .

معاون سرمحقق حسین فرمند

مسوول دیپار تمنت زبان و اد ب دری

ثور ۱۳۶۵

دربارهٔ این اثر

توجه به تاریخ ادبیات و بحث در مسایل ادبی و سرگذشت شاعران و نویسندگان، اگر چه کار تازه یی به شمار نمی آید، اما نوشتن تاریخ ادب و بررسی وضع ادبی و احوال سخنوران سده‌های مشخص و برشهای معین زمانی خاصتا در سرزمین ماسابقه و پیشینه زیاد ندارد.

سده سیزدهم اسلامی در کشورما ازلحاظ سیاسی و اجتماعی روزگاری پرآشوب وازدیدگاه فرهنگ وادب تاحدی نابسامان است و بازار سخن و سخنوری درآن مقطع زمانی با کسادی و سستی روبرو. درین عهد شعر دری که زمانی مثل اعلای فصاحت و بلاغت بود گرچه معناً ولفظاً تا اندازه یی سست وناتوان گردید، با این وصف نمیتوان سراسر این دوره را ازنظر ادبی به کلی نادیده به‌حساب گرفت واین حلقه از زنجیرهٔ ادب دری را از حلقه های دیگر آن جدا کرد و بیفایده در شمار آورد.

ادبیات سدهٔ سیزده اسلامی درافغانستان با تمام ضعف ها وبی سامانی هایش در خور بررسی وپژوهش است تاسبب هاوانگیزه های رکود آن به درستی به روشنی‌آید و آنانیکه با وصف نا مساعد بودن شرایط برای روشن نگهداشتن مشعل ادب دری تلاش ورزیده اند به شناسایی آورده شوند و چگونگی وضع آن روزگار ازلابلای اشعار وازورای الفاظ گفته های شان نموده آید.

یکی از عللی که متتبعان ماکمتربه پژوهش در ادب این دوره اشتغال ورزیده اند، عدم‌دسترسی‌به منابع و به خصوص منابع‌دست اول است و دشواری ها یی که‌ازین‌کار در برابر پژوهشگر ایجاد میشود.

پژو هشگر و متتبع ادب این‌عهد باید به کتابخا نه هاو گنجینه های دستنویس و اسناد آرشیفی وگزار ش ها و یاد داشت ها ی رسمی و خصو صی و متو ن نادردسترس داشته باشد و نیز رو ز هاو ماه ها در جست و جوی موادمورد نظر بپر دازد و نوشته هارایك به‌یك از نظر بگذ راند وازاشخاص‌مطلع و باصلاحیت سخنها یی بشنود و دشواری های ورق زد نوخواند ن روزنا مه هاو جراید مجلات و مجمو عه ها را به دنبا ل‌مطالب مورد ضرور ت بر خود هموار نماید که این امر به ساده‌گی‌برای کسی میسر نتواند بود .

علی رغم این نظر که سدهٔ‌سیزدهم از لحا ظ شعر و اد ب به کلی قابل توجه نیست ، افزو ن‌برسه صدتن شا عر و نویسند ه در « سر چشمه های‌ادب‌دری » دراین دور ه به شناخت آمده اندکه دستاورد هایی دارند و به گنجینه‌زبا ن واد ب در ی چیز هایی‌افزوده اند و در میا ن این بیش از سه‌صدتن سخنو ر واهل اد ب شا عر ان توانایی وجود دارند که به گفتهٔ‌نویسند ۀ این اثر «نگذ اشته اندد ر میا ن ادب شکو همند سده های‌پیشین واد ب پس از سدۀ سیزده فاصله تکا ن دهنده یی بو جودآید ،شماری‌ازین قافله سالاران‌شعر واد ب را با گفته ها و سروده‌های‌شا ن نویسند ه پر توا ن ونکته سنج و موشکا ف حسین نایل درین مجموعه مورد شناسایی‌و ارزشیا بی و بررسی قرار داد ه‌است .

در نوشتن تاریخ‌ادبیا ت باید‌تمام سخنورا ن از خورد تابزرگ خوا ه‌صاحب دیوا ن باشد و خوا ه‌سر آینده ابیا تی معدود ، بایدمورد شناسایی قرار داده شو ند‌تا هو یت بیشتر به ادب عهد معین ومورد نظر بخشید ه شودونویسنده‌این رساله بدانگونه که «در چشم انداز های اجتماعی وادبی درسد ۀسیزدهم » خاطر نشا ن گردانید ه اند به این امر توجه دارند که د رجریان اوقا ت به اکمال وانجام آن خواهند پرداخت .

نویسند ۀ سابقه دار ماباقبو ل‌همهٔ مشکلات و باعلاقهٔ فراوا ن به تاریخ ادب در ی و باپشتوا نه‌وسیع‌فر هنگی و آگاهی از همه عرصه‌های این دور ه احوا ل و آثار چندتـن‌از سرا یشگرا ن بر جسته ایـن د

عهد را مورد بررسی و پژوهش دقیق قرار داده و با ارائه نمونه هایی ارزشمند و شایسته از سخنان دلنشین آنان مشام جان علاقه مندان شعر و ادب را تازه گی بخشیده و گوشه هایی ناشناخته از ادب این سرزمین را در عهد مورد بحث نمایان و هویدا گردانیده است .

او به خاطر انجام این کار، دیوان های کمیاب ، نسخه های خطی نایاب و اسناد آرشیفی و گزارش ها را در اینجا و حتی در خارج از کشور مطالعه کرده و مورد استفاده قرار داده است .

دید تازه وروش علمی وامروزی درین نوشته طرف رعایت قرار یافته و منابع مورد استفاده دقیقاً در پایان هر بخش نشان داده شده است .

نویسنده با آنکه از همهٔ مراجع و نوشته های دیگر سود جسته اما به هیچ وجه به آن معلومات بسنده نکرده و خود به تحلیل و قضاوت همت گماشته با نکات تازه و دقایق و ظرایفی که دیگران از آن در گذشته اند خواننده را آشنا میسازد که این امر به نوشته اوارجحیت قابل وصفی میدهد .

چون بیشتر نتیجه گیری ها وابراز نظر های نویسنده براساس آثار و گفته های خود سخنوران است و بر هر ادعایی شاهدی وسندی ارائه گردیده، خواننده به سخنان او متیقن و مطمئن میشود و متوجه میگردد که باگفته های بی اساس روبرو نیست .

فی الواقع بررسی و تتبع امروزی باید بدینگونه مستند باشد و از قضاوت های مبالغه آمیز واحساساتی به دور ، زیرا در غیر آن نمی تواند مورد پذیرش نسل امروز وفردا واقع شود .

خوشبختانه درین اثر اضافه گویی ها و ناصواب اندیشیها جای پایی نیافته اند واستدلال واعتدال پیوسته مدنظر نویسنده بوده واز آن دور نگشته است. موضوع این اثر یعنی بررسی شعر و ادب سدهٔ سیزده و شناسایی سخنوران ونویسندگان این عهد که همواره کمبود آن محسوس بوداز نیاز های جدی در عرصه ادب بشمارمیرود زیرا هم نسل موجود بدان دلچسپی دارند و هم برای آینده گان میراثی است در خور ستایش ، و چون نویسنده خود فردی آگاه از وضع

جا معه ودرد ها و شادی های‌مردم‌است مسایل اجتماعی را دربررسی خود به هیچ و جه از یاد نمیبردودر بر جسته سا ختن مسایل انسانی و اجتماعی بیشتر چشم‌دو خته است که در پهلو ی فواید دیگر ی که از آن متصور است وتاحد ی بدانها اشار ه رفت، دلبسته گان اد بدر ی را آگاهی میدهد ویاری میرساند .

آرزوی من این است که محترم‌نایل سالها ی دیگر نیز به جست‌و جو و بررسی این بخش مشخص ازاد ب سر زمین ماپر دازد و کار هایی را که خارج پروژه خودمربو ط به این دور ه کرده است نیز در فرصتی مساعد باآن یکجاسازد و در نتیجه اثر ی را که حیثیت تاریخ اد ب این عهد راداشته باشد عرضه بدارد .

من این اثر را که دانشمندمحترم‌نایل باتلاش پیگیر و استفا د ه از منابع متعدد دست اول و نسخه‌های‌خطی نایا ب در داخل و خار ج و اسناد دیگر باجست و جوو صرف‌وقت بسیار تهیه و نوشته کرد ه است واز دقت نظر واصالت رای اودرین موضو ع نماینده گی میکند یك اثر سود مند میدانم و چا پ‌آنرا لاز م‌می شمار م زیرا بررسی اینگو نه مسایل از لحا ظ دستیابی‌به منابع ومدا ر ك و مطالعهٔ نسخه های متعددداووین‌و مراجع‌دیگر و تطبیق و مقابله آنها و استنبا ط مسایل موجه از آنها ،وقت زیاد را ایجا ب میکند و د ر فرصت های اند ك نتیجه بیشترازین به دست نمی آید .

سر محقق دوکتور جاو ید

۳۱حوت ٦٤

پیش بیان

بدانگو نه که در «چشم اندازهای اجتماعی واد بی افغانستا ن درسدهٔ سیزدهم » که مقد مهٔ نسبتاگسترده‌تر ی بروضع ادبی سد ۀ سیزد ۀ وطن ماست ، وضاحت داده شده، با اینکه و ضع شعر واد ب در آن هنگا م نظر به شرایط مسلط سیاسی-اجتماعی کشور ، نظا م‌وسا مانی نداشته و رضایت بخش نبـود ه‌است، مع‌الوصف بیش از سه صد گوینده و نویسنده وادیب در آن‌محدو دهٔ زمانی ، در ساحـــت جغرافیا یی این مرز و بوم، زندگی‌به‌سر می برده اند .

اگر فرصت یار ی نمایدو کسی‌به جست و جو ی بیشتر در ایـن زمینه بر خیزد ، بدون شك بانا م‌وآثار شمار ی دیگر از سخن‌گستران وادیبا ن سدهٔ سیزده نیز آشنا یی‌میسر خواهد شد که تا کنون گمنام ونا شناس مانده اند و ماازاحوا ل‌وافکار شا ن وسیعا ناآگاهیم .

در میان این افزو ن برسه صدتن‌اهل اد ب ، عده یی را میتوا ن بیاد آورد که مشعل شعر واد ب‌را در عهد خود فروزا ن نگهداشته وفر هنگ این سر زمین را بـــه‌شایستگی پاسدار ی کرد ه اندو نیز همین هابوده اند که نگذاشته‌اند در میا ن ادب شکو همند سده های پیشین وادب پس از ســـدهٔ‌سیزدهم فاصله تکان د هنده یی به‌و جود آید ، هر چند گرو هی‌براین فا صله صحه میگذارند وقایل بر موجودیت آن اند .اما بایدانصاف‌داد که اینا ن با عر ضهٔ آثاربالنسبه رنگین و بها مند ، فاصله یا خلای‌به و جود آمده را تاحد ی غیـــر محسوس گردانیده اند .

درین پژو هش بدانسا ن که به‌نا م سیر ی در ادبیا ت ســـد ۀ سیزدهم یاد شد ه درباره چندتـــن‌از پیشگا مان و سر فرازا ن‌شعرو اد ب این‌عهد که مشعلدارا ن‌فرهنگ‌وسخن درین برش زمانی دروطـن ما، به شمار می آیند و بررسی‌گفته های آنا ن به گفت و گو مـی نشینیم .

ذکر از پیشگا مان ادب دری به هیچ روی بدا ن معنی نیست که آن دسته از سخن پرورا ن وایجادگرانی که آثار شا ن کمتر است ویا در دسترس ما نیست و شهرت زیاد ندارند ، باید ازنظر انداخته شوند . بر عکس، آرزو وهدف چنان است که هیچ یك از سخن پردازا ن وگام نهاد ه گا ن در راه ادب، هرچند شهرتی ونا می نداشتـــه باشد واثر ش از نظر کمیت توجهی راجلب نکرده باشد ، باید نـــا شناخته نماند واز بی آوازه گی بدرآید و کار ش مورد ارزیا بـــی و بررسی واقع شود و نکا ت سودمندوبه درد خوردنی آن نمود ه آید و آنگا ه پدید آورندهٔ آن جای خــودرا در تاریخ اد ب روز گار خـــود احراز نماید .

این ایجاد گرا ن نظم و نثــر ،هر چند پدید آورنده گا ن آثـــار بیشتر نباشند مع الو صـــــف نماینده گا ن فر هنگ روز گار خود استند و آثار شا ن به هرپیمانه وکیفیتی که باشد ، بیگما ن تاحد قابل اعتنا یی بیانگر حالت ها ی مسلط در زما ن خود شان توا ند بود وپیامهایی از آن روز گـــاران برای مادر بر خواهند داشـــت .
ضروری مینماید که برای دریا فت وشنا سایی تما مت جوانب شعروادب یك محدو د ۀ معین زمانی مثلا یـــك سده ، همهٔ متو ن مـــــربو ط و مخطو طا ت و جنگها و بیا ضهـــاویاد داشت های رسمی و شخصی و آرشیفی و روایا ت شفاهی از نظرگذراند ه شوند و شنیده آینـــــد ومورد جست و جو قرار گیرند .

نگارند ه بدین باور است که درهمان گفته هاو نوشته های معدود که هیچگا ه تو جهی معطو ف نشده است نکته ها و راز هایی نهفتـــه خواهند بود که مارا از درك آنهـــا لذتی سر شار وفاید تی فراوا ن دست دهد .

شاید در بیتی از گوینده یی که هرگز نا مش را نشنیده ایـــم به مطلبی دست یابیم که نتوا ن آنرادر هیچ جای دیگر و حتی درکلام سخنوری معرو ف به سراغ گرفت.

در ابیا ت معدو د سخنساز گمنام دیگر که تاکنو ن هیچکس آنرا در نظر نیاورد ه گفتنی هایی و جـــودخواهند داشت که لحظه ناشناخته یی از آن برو شنی خوا هد آمد .

ح

سخن شاعر پیا م عصر او بـه‌زمانه هاو نسل های بعد از وست. درین گو نه پیام هاممکن است به‌پدیده ها و پیشا مد ها وواقعیت های زود گذر ی اشاره ر فته باشدکه دیگر ان از در ك آن غفلـت نموده با شند و تنها چشم تیز بین‌وطبع حساس شاعر آن را دریافته باشد .

درین نوشته که به نا م سیر ی‌درادبیا ت سدهٔ سیزد هم یاد شده ، از کسانی بحث به میان می آیـدکه‌از ایجاد گرا ن خوب عهد خودندو آثار قابل اعتنا یی از آنان‌برجای‌ماند ه و خو شبختا نه از گزند بادو بارا ن و حواد ث روز گار آسیبـی‌ندید ه و معروض خطر واقع نشده اند و ما امروز ده ها و صد هـانکته نگفته و نشنیده را از خـلال آنها به دست می آوریم و به‌آگاهی‌خود می افزاییم .

بدانسا ن که به ذکر آورده شددرلابه لای آفرید ه هاو نوشته‌های این سخن آفرینا ن با اندك توجه‌ودقت میتوا ن به نکته های سخت ارزنده یی دستیافت که درآنهـااحساس های در نیمه راه مانـده ولحظه های گریز نده ، از زوا ل‌رهایی یافته اند و پیام ها یی در ر ابطه به وضع جا معه آن روزگارونماد هایی از شادی و غم .

امید است که دوستدارا ن شعرواد ب در وطن ما، بتوانند بـه یار ی یکدیگر پرده های ابهام راازچهر ه اد ب سده سیزد ۀ وسد ه های قبل وبعد از آن ، یکسو نمایندوبا روشن گردانید ن زاو یه‌ها ی ناشنا خته و چشم انداز های غیرمشهود در عر صهٔ ادبیا ت و بـه شناخت آورد ن سیما های از یادرفته زمینهٔ نگار ش تاریخ ادب این سده و سده های نزدیك به آنـرامهیا ومساعد گرداند.

محقق‌حسین نایل

چشم‌اندازهای اجتماعی وادبی افغانستان درسده سیزدهم

۱

سرخطهای گفتار

نمودی از پس منظر موضوع

سدهٔ سیزدهم هجری قمری (۱۷۸٦ــ ۱۸۸۳ میلادی ، ۱۱٦۵ــ ۱۲٦۲ شمسی) ، از روزگاران پر آشوب و بی سامان تاریخ کشور ما دانسته میشود . در میان دوانجام این سده یعنی در درازای سالها ی (۱۲۰۱ــ ۱۳۰۰) سر زمین ادب خیز و هنر پرور ما به عرصه تاخت و تاز ومیدانگاه کشمکش دعیان تاج و تخت وجنگ طلبان بی توجه به فرهنگ مبدل گردیده بود .

دو سلسله از دودمان های مسلط برسر نوشت مردم ، در تمام این مدت جز به خون کشیدن یکدیگروبه ویرانی آوردن مدنیت دیرینه وبباد دادن داشته های مردم ، کاردیگری نکردند و گامی در جهت مصالح وطن از لحاظ عمران وفرهنگ و آسایش مردم بر نداشتند .

درین برشگاه زمانی بازار پرجوش و خروش ادب به سختی از رونق افتاده بود ودیگر کاروان حله های تنیده زدل و بافته ازجان درین بازار ، بار نمی افگند .

پژوهشگران مسایل ادبی رادر زمینهٔ فرو پاشی نظام ادبی این روزگار ،گفته ها و سخن ها زیاداست که در اینجا یاد آوری از آن همه گفته ها و سخن ها میسر نیست .اما به منظور آشنایی بیشتر باوضع اجتماعی وادبی عهدمیتوان به نبذی از آن یادکردها استناد نمود :

«...پس حالت ادبی افغانستان چه نظم و چه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطاطی وتذهیب ونقاشی رو به ضعف وسقوط میرفت . غزلها به تقلید متاخرین اکثر بسیار سست و مبتذل و قصاید کمپایه و کم مایه سروده می شد . نثر ها اغلبا یکنواخت وتقلیدی و فاقد متانت وساده گی قدیم و عاری از صنایع بدیعی

وتکلفا ت دور ۀ متوسطین بود ەساده نویسی فصیح متاخرین ودورۀ جدید رانیز نیافته بود ...» (١)

«....فر هنگ زاد بو مما که درگذشته پر بار بود و شکو فا، بەروز گار سلاله ها ی عقیم و بسته بەزنجیرۀ تاج و تخت از شکو فه و شکو فایی باز مانده و دوصدسا لیا چیز ی بیشتر از آ ن نەشکوفەیی بود و نه گلی ، هر چه بود هول‌بودوفتر ت و پوسیده گی ...» (٢)

باوصف آنچه گفته آمد اگر کسی‌پیرامو ن ادبیا ت سدۀ سیزد هم‌به پژو هش و بررسی بنشیندو جست‌وجوی همه جانبه یی رابه فرجا م بیاورد ، بیگما ن به تما مت یـــابخش مورد اعتنا یی از آثار آفریده شده در آن دوره ، خواه نظـــم وخواه نثر که حد اکثر در شکـــل غیر مطبو ع و نسخه های یگا نەوجود دارند روبرو خواهد شد .

بلی ، در سدۀ سیزدهم با همه‌آشفته حا لی و فرو ریختگی‌نظا م اجتماعی و بی تفاوتی اختیار مندان‌جامعه ، به مسالۀ فر هنگ وادب ، کسانی و جود داشتند که راجـــع‌به این امر سترگ می اندیشیدندو از هر امکا ن و مجالی برای آفرینش‌آثار ادبی ، سود می گر فتند و نگهدار ی میرا ث‌گرانبها ی گذشته‌گان رافریضه خود میدانستند .

بایك بررسی ابتدا یی میتـــوا ن‌ملتفت شد که در امتداد ســـد ۀ (سیزده) بیش از (سه صد)تن‌انسا ن‌بینشمند و با فضیلـــــت زنده گی بسر می برده اند که همه‌دارا ی قریحت و طبیعت واهل‌سخن وادب بوده و آثار ی از خود بـــرجای نهاده اند .

البته میتوا ن فورا یاد آور شدکه نسبت نابسا مانی و ضـــع اجتما عی و عد م شرایط لازم برای‌رشد و پرورش اهل فضل وادب ، آثار بیشتر این افراد از توانایـــی‌بیا ن وهنر زبانی بهر ۀ چندانـــی ندارند ،اما در هرکدام چیز هایی‌هست که ادبیا ت مارا غنا می‌بخشد ودر بررسی اد ب این عصر،نمیتوان‌آنها را نادید ه انگاشت .

ازین سخنسرا یا ن آثار زیادی‌برجا ی نماند ه‌ومقدار ی از آنهاکه مورد اعتنا تواند بود ، بر اثـــرحواد ث متوا لی و دردنا ك ســـدۀ سیزدهم ، از میا ن رفته و نابـــودشده اند و بخشی دیگر از آن ،

شاید به صور ت شخصی‌در تصرف‌کسان ودر میان صند وق هاوپنهان گاه ها ، محفوظ باشد که به‌شناخت‌آورد ن آنها نیز به ساده گی‌میسر ومقدور بوده نتواند و بیگمان به‌علت این از میا ن روی و نابود ی آثار ، هویت و نشا ن شمار ی ازبدید آورنده‌گان آنها نیز درحجاب نیستی پوشید ه مانده است و آنچه‌امروز از آن همه گفته هاو نوشته ها درد ستر س است بخشی‌وبرشی‌ازیك میراث عظیم و پر بهاست .

در میان آنانیکه تما مت یا بیشترآثار شا ن از گزند رو یداد ها ی نیستی آوردر امان مانده است ،چهره های در خشا ن و نام ها ی ماندگار ی هم دیده میشوند که‌نا م‌وکار شا ن اد ب زمان را رنگینی می دهدو آبرو می بخشد .

از شایستگی بدور نمی نمایدکه‌این چهر ه هاو نا مهابه حیـــث نمایانگر ا ن سزاوار اد ب‌در ی‌درسد ۀ سیزدهم به شمار آورده‌شوند:

میرزا محمدنبی دبیر متخلص بـــه‌واصل ، میر مجتبا الفت ، محمد محسن دبیر، ادیب پشا و ر ی ،چنید الله حاذق ، عبدالوا حـــد صد ر صریر ، لعل محمد عاجز ،محمد نبی احقر ، حبیب‌الله آخند زاده یا محقق قند هاری ،مهردل‌مشر قی ، عبدالواسع طبیب ،ولی طوا ف کابلی ، گل محمد افغا ن ،میر هوتك افغا ن ، حمید کشمیری، کلب علی شرر جغتو یی ، غلام‌محمدطرزی ، میر ظهور الدین ظهـو ر انصار ی ، وامثا ل اینها .

شمار ی از دست اندر کارا ن‌مسایل اد بی و تاریخ ادبیا ت ، بر این نظر اند که آن عده ازسخن‌سرایا ن و گوینده گا ن ، که‌گفته هــای شان از استحکام و هــنــرزبانی بیشتر بهره مند ی ندارد و کمیت سروده های شا ن تو جهی‌رابر نمی‌انگیز د ، نیاز ی نخوا هــد بود که در تاریخ‌اد ب عهد خودومباحث ادبی ، جا یی داشته باشند ومورد شناسا یی قرار بگیرند .

بر اساس همین نظر و اعتقا ددرتاریخها ی ادبیا ت نیز که تاکنون به نگار ش در آمده اند ، شمـــارزیاد ی از سخن پر دازا ن که‌آثار کمتر ی از آنا ن در دست است وشهرت لازم را ندارند ، راهی‌وجایی نیافته اند .اما تذکر ه نگارا ن‌غالبابدین اعتقاد پابند ی نشا ن نداده

هرگویند یی را که سرا غ گرفته‌اند باو صف بی شهر تی و کمی وسستی گفتا ر شا ن در کتاب‌های‌خود شامل گردانیده اند .

اصو لا همهٔ کسا نیکه گا م هایی‌در راه ایجاد آثار اد بی برداشته‌اند، اگر چه آفریده های شا ن از نظـراد ب پژو هان قابل اعتنا دانسته نشود ، به سبب اینکه از اد ب وفرهنگ روز گار معین و شرایـــط مشخص نماینده گی میکنند واندك‌پیا مهایی از دور ۀ خودرا به زمانه های بعد و بعدتر باز تا ب میدهندودرین پیام ها سایه روشن ها یی از حقایق و لحظه های زود گذربه‌مشاهده می آیند ، نباید از یادو شناخت آنا ن اعرا ض بو جـــودآید .

به تاریخ هجده ـ بیست‌و یك‌اپریل سا ل ۱۹۸۳در انستیتــو ت خاور شنا سی فر هنگستا ن علو م‌اتحاد جما هیر شورو ی در شهـر مسکو سمپو ز یمی در موضو ع‌تدوین و تهیه « دایرةالمــعار ف ادبیا ت فارسی » به همکار ی‌مو ـــسسه یو نسکو بر گزار گردیده‌بود درین سمپو زیم مطالب سود مند ی‌پیرامو ن ادبیا ت در ی و تدویـــن یك دایرةالمعار ف جامع از سخـــن‌سرایا ن این زبا ن بدون تو جه‌به چگو نگی شخصیت شاعر و ار زش‌آثار آنان و تهیه و شناسا یی‌تمامت مدار ك واسناد دراین زمینه به‌بیان‌آورده شد .

دربیانیهٔ اصلی سمپو زیـــم ،سخنا ن در خور تو جهی‌درچگو نگی شناخت شاعرا ن و آثار آنا ن‌وجوددارد که با این نو شته ارتبـــا ط زیاد بهم میرساند و بنابر یــــن‌قسمت هایی از آ ن در اینجا بـــه نقل گرفته میشود :

«...اشتبا ه نسبتا متداو لــــی‌وجود دارد و آن این است که‌بجای بررسی تما م روند ادبی درمقطـع‌تاریخی ، فقط خلاقیت بر جسته ترین نمایندگا ن ادبیا ت که ازآنهابه عنوا ن سر آمد اقرا ن یاد می شود ،مورد تحقیق و بررسی‌قرارمیگیرد . در نتیجهٔ چنین برخوردی تصور اشتبا ه آمیز ی دربـــا رهٔیکنو ع ، رشد منظم و جهشـــس آسا ی ادبیا ت بوجود می آیدو حال‌آنکه ادبیا ت شا مل روند بلاانقطاع وپیگیر ی است که خلاقیت تمـــا م‌آفرینندگا ن آنرا دربر میگیرد . در آثار نوابغ ، ایده ها، اندیشه ها ،ژانر ها ، فور مها وابزا رتوصیف

به خود ی خود بوجود نمی آیدبلکه‌از طریق بهر ه بر دار ی‌از دست آورد های شا عران متقد م وبااحرازبرتر ی نسبت به آنها تحصیل میگردند .

بدین جهت به عقید ه ما، آن‌عده‌کثیر شاعرا ن و نویسنده گا ن کم شهر ت و گاهی تقریبا نامعلو م را که آثار شکو همند هر یك از ادبیا ت ملی رو ی استخوان‌های آنها به و جود آمده است ، نباید به طا ق نسیا ن سپرد . نه‌فقط به خاطر عد ل و داد تاریخی، بلکه مقد م بر همه به خاطر بررسی‌واقعا علمی و همه جانبهٔ این مسالهٔ به عنوا ن سیستمی یك پار چه‌که اجزا ی آن دارا ی روابط بغرنجی با تاثیر پذیر ی وخلا قیت‌و نوآوری میبا شند، نبایداین‌مساله را از نظر بدور داشت . » (۳)

وضع ادب در سالهای

نیمه نخست سدهٔ (۱۳)

آغازین روز های سد ۀ سیزدهم‌هجر ی قمر ی در وطن ما، باپسین سالها ی حکمدا ر ی تیمور شـــاه‌درانی همراه بود . تیمور که به‌سال ۱۲۰۷ قمر ی تر ك زنده گی‌گفت، فرجا مین زمانه های توانمند ی‌خود را در هفت سالهٔ نخست ســـد ۀسیزدهم نسبت به سالهای پیشین به آرا می و بی جنجا ل میگذرانید.

دلیل آرا مش نسبی و کم سر وصدایی سالها ی اخیر حکمرا نـی تیمور ، تلا شنهای زیاد و بی گذشت‌پدر ش بود برای از میان بـرد ن قیا مها و بی نظمی هاواز سر راه‌بر داشتن سر کشا ن و افرا شته گردنا ن و نیز کوشش خود او د رآغاز زمامدا ر ی خود در جهت‌سر کوبی کامل مخالفین ومدعیا ن تا جوتخت . با فرو کشی حواد ث‌سیاسی واجتماعی و پیدایی آرا مش نسبی‌در کشور ، توده های مردم دراینجا وآنجا مختصر مجا لی بدست‌آوردندتابرا ی ادا مه زنده گی به حر کت درآیند و به حرفه ها و مشا غـل‌مورد نیاز خود رو آورند .

در همین حا ل ومجا ل بود که‌شمار ی ا زاهل فضل و سخن را اند ك فر صتی میسر آمد تاازپنهان‌گاه های خود که از بد حادثه پناه جسته بودند ، بدر آیند و چیز ی‌بگویند و بشنو ند و بنویسند.

تیمور که خود نیز صا حـــب‌قریحت شعر و ذوق اد بی بود با استفاد ه از این حالت تنی چند ازسخن گستران و بینشمندان را به دور خود گرد آورد و بازار شعروادب را قدری از کرختی ویخز دگی بیرو ن گردانید .

چون کار های ادبی تیمور درهفت‌سالهٔ اخیر زند گیش که فر صتی در دست داشت ، صور ت پذیرفته‌است بدین اساس او در گـــروه شاعرا ن و سخن پردازا ن اولیهٔ‌سدهٔ‌سیزدهم بحساب آورده‌میشود.
نشست هاو هم صحبتي هـــاي‌تیمور با بعضي از سخنگو یـان و

منشیا ن و تاریخ نگارا نوصوفیان وهنر مندان ، باعث فیض یابـــی بیشتر اوگردید واز آنا ن درســدانش واد ب گر فت و به پختگــی رسید . (٤)

البته نمیتوا ن با اطمینـــا نبیشتر ، خاطر نشان ساخت، که تمام آشفته حا لی های روز گاران گذشته در ین هنگام از میان رفته و نابسا مانی های ناشی از کشمکش های پیشین ، سا مانی یافته بود ، بلکه باید به خاطر داشت کـــه تیمور گاه بگا ه مجبور میشدپاره یی از اوقا ت خودرا به حل و فصل امور کشور ی و مناز عا ت گرو ه هایی از مردم و اطفا ی نایره های اختلاف بمصر ف برساند .

این بدان معنا ست که اثرا ت این حا لات نا مساعد در فرهنگ واد ب هنوز تا حد چشمگیر ی باقی بود واوضا ع نوسانی فر هنگ و ادب هنوز ساما ن و ثبا تی درخور نیافته بود .

در هر حا ل ، مصا حبت ها ومشاعر ت های تیمور با دانشوران وسخن پرو را ن ، زمینه هایی بود برای شکل یابی وانسجا م ادبیا ت قر ن سیزد ه و یا پیر یز ی مجددادبیا ت به خا موشی گراییـــد ۀ آنروز گار .

بدین ترتیب سخنو را ن وسخن پردازا ن و نویسنده گا ن و اند یشمندا ن عز لت گزین و گوشه نشین یك یك و آهسته آهسته به عرصۀ ادب ظاهر شدند و جبهـــۀادبی زما ن خودرا پایه گــذار ی کردند .

گویند در آن هنگام انجمنـــی ازشعرا ودانش پژو هان تشکیل یافته بود که در آن شعر میخوا ندند وغزلها ی یکدیگر را به دنبا له روی میگر فتند و سروده های بید ل راتحلیل و تفسیر و پیرو ی مـــی نمودند .

نکته پردازا نی که در آ ن بـــرشگاه زمانی با آثار بید ل آشنایی یافته بودند و به خوانش، استقبال وتخمیس آن دلچسپی نشان مـــی دادند ، لعل ممحد عا جز، میرزاعلی عسکر و صفی ، میر هوتك افغان، میرزا قلندر ، مولو ی جایزوشماری دیگر بودند . (٥)

اینان که یاد شدند از سخنوران گرد آمده در پیرامو ن دستگا ه قدر ت و نزدیك به مقامات بودند وغیر از اینا ن سخن آورا ن زیاد

دیگر نیز وجود داشتند که دورازدربار و در گوشه هاو کناره‌های مختلف مملکت و حتا بیرون ازمرزهای کشور، در آسیای میانه،هند وایران آثار بیدل را بادلگر می‌میخواندند و باتوجه به آن به سخنگویی می نشستند که یادهمهٔآنان دراینجا مقدور نیست وبحث رابه درازا میکشاند .

گفته شد که حتا در ماورای‌مرزهای کشور، گویند گان همدیار مابه گفته های بیدل بااستحسان‌ودلگر می می نگریستند . این بدان معناست که در سده سیزده‌ونیز سالهای فراوان پیش از آن عهد که دورهٔ فترت وانحطاطادبی‌در این سرزمین جاری و ساری بود ، تعداد شایانی از این‌روشن نگران مابه ماوراء النهر وهند و فارس مهاجرت کردند وبااین مهاجرت ها ودوری گزینی ها از دیار ، بخارا ، سمرقند ،دهلی واصفهان مرکزیت ادب و فرهنگ راکسب کردند و کابل ،بلخ ، غزنی و هرات تا حدی و موقتا از نظر ادب و فرهنگ بی‌آوازه شدند .

درهرحال یکی از خصوصیت‌های سدهٔ سیزده وماقبل آن از نظر ادب ، روایی و نفوذ بیشترآثار بیدل در دیار ماست‌وگرایش به تحلیل و تفسیر اشعار او واستفاده از مفاهیم و قالب های بکار گرفته او ودر نتیجه اثرگذاری سبک هند در شعر افغانستان .

بعضی از ادیبان و فاضلان‌همنشین و هم صحبت تیمور و بعد از وی ، بکار های قابل‌توجه مملکتی هم موظف میگردیدندو بدینسان آنان اضافه بر مشغلت‌های علمی وادبی ، کار دار دولت نیز بشمار می آمدند ، اماعده یی‌ازین فاضلان در گوشه های‌عزلت بسر می بردند .

از دانشورانی که در آن هنگام‌دارای سمت های دولتی بودند ، میتوان نام های الله و یردی‌حیرت‌ومحمدرضا بر نابادی‌و میر هوتك افغان رابگونه مثال بیادآورد. (٦)

این نکته رانیز نباید از خاطربدور داشت که بیشتر نکته سنجان زمان تیمور ، مدت‌کوتاهي از حیات خود را در عهد

اوبسر آورده و بخش ز یا د ترآنرا در روز گارا ن پسین ،یعنی در میانه سدهٔ سیزد هم به پایان‌رسانده اند . در این نوشته نیـز بیشتر از همینگو نه کسا ن سخن بمیان می آید .

در دورا ن زمان شاه کـه ا ز(۱۲۰۷) تا (۱۲۱٦) قمر ی دوا م یافت ، و ضع فر هنگ واد ب‌هما نند با دیگر مسایل اجتما عی‌رونق وجلوه یی نداشت و آن رو شنی‌ضعیفـی که درپایـان روز گـــار پدر ش ، عرض‌و جود کرده بودروبه خا موشی نهاد واهل فضل وادب مجددا گوشه نشین و زاو یه‌گزین‌ویا متوار ی گردیدند ، جز تنی‌چند که با در بار روابط نزد یـــك داشتند و شرایط برا ی شا ن‌مساعد بود .

انحطاط و بی رو نقی دو بار ۀعلم وادب درین هنگا م زاد ۀدوعلت بود ، یکی اینکه زمان شاه خودبه‌شعر وادب علاقه مند نبود و بدان تو جهی نشان نمیداد و دو دیگـراینکه فرزندان متعدد تیمور ، برسر جانشینی و تصا حب مسندسلطنت‌پیوسته در کشمکش و مجاد لـــه بودند واو آ ن مجا ل رانداشت تابه وضع شعر واد ب یا بهبودوضع اجتماعی و رفاه مرد م بپر دازد .اماگفته میشود که فرزند اوبنـــا م عبدالرزا ق در ی به شعر واد ب‌علاقه زیاد داشته و خود نیز شعر میگفته است . (۷).

گزار شها میرسانند که شماری‌از اهل فضل واد ب که در زمان تیمور ، باز مانشا ه نزد یـــك‌نبوده و بابرادرانش از جمله محمود روابطی داشته اند ، هنگا م بقدرت‌رسید ن او از ترس جا ن پنها ن شدند و یافرار کردند . (۸)

از جمله کسانیکه از ترس جان،اقامت در حوز ۀ اقتدار زمان شاه را برای خود مشکل دا نست و به‌ایرا ن رفت رضا قلی نوایـــــی متخلص به هما شا عر و نویسنده‌ومنشی چیره دست و قت بود .او نسبت دانش و فضیلتی که داشت‌در ایرا ن مورد توجه واقع شدوبه مقامات بلند ی رسید ودر سال‌های‌پس از فو ت زمان شاه دو باره به هرا ت آمد . (۹)

این پیشامد هارا میتوان دلیلی‌استوار بر نا استوار ی حا لت ، فرهنگ وادب در روز گار زمان‌شاه‌به حساب گر فت .

شاه محمود مهمترین رقیب زمان‌شا ه در مساله تصر ف تاج‌و تخت بود و طر فدارا ن او پیوستـــــه‌موجبا ت تشویش و ناآرا می زمان‌شاه را فراهم می آوردند .

باری عده یی از نا موافقا ن قدرت‌زمان شاه در خفا تلاش و رزید ندتا زمینه سقوط اورابه‌نفع محمـــــودمساعد گردانند ودر میان آنـــــان کسانی چو ن پاینده خان بـــن‌حاجی جمال ، نور محمد بابر ی ملقب به امین الملك ، امیر اصلان‌جوانشیر ، غلام محمد درو یشـــ وجز اینا ن شامل بودند که بـــا افشا ی موضو ع اکثر شان‌دستگیر گردیدند و تنی چند نیز به قتل‌رسانیده شد ند .(۱۰) وسر انجام محمود اورا از تخت بزیر کشیدوچشمانش را نابینا ساخت‌و بجایش نشست (۱۱).

با این حالت دور ه‌ده ساله زمامداری زمان شا ه از بی ثمر ترین دوره های فر هنگی کشور دانسته‌میشود ، در حالیکه و ضع‌اجتماعی ازلحا ظ آبادی ملك و آرا مـــی وآسایش مردم و مساله تجار ت و آب ونا ن ودیگر مسایل حیا تی‌نیزاز وضع فر هنگ ،در ین وقـــت بهتر نبود .

محمود دونو بت در بدست‌آوری‌سلطنت توفیق بدست آو رد .بــار اول در ۱۲۱٦ که تا ۱۲۱۸ دوا م‌نمود ودرین سا ل شاه شجا ع‌اورا از قدر ت بر انداخت و بار دوم‌از۱۲۲۲ که تا ۱۲٤٤ ادا مه یافت و در همین سا ل یابه قو لـــــی‌در ۱۲٤٥ قمر ی در شهر هرا ت پدرود زندگی گفت . باید دانست‌که محمود در نوبت دوم تاسا ل ۱۲۳٤زمام قدر ت را در اختیار داشت و پس از ین سا ل تا۱۲٤٤ که مدت ده سا ل میشود اسمـــــا پادشا ه بودو لی حکو متش هیـــچ گو نه استحکا م و ثبا تی نداشت‌ومدعیا ن تا ج‌و تخت چنا ن حالتی رابو جود آورده بودند که کمترین‌آرا مش و رفاهی در حیا ت مرد م دیده نمی شد .

بعد از فو ت محمود نیز ثبا ت‌وساما ن چندا نی در کشور و جود نداشت و جنگها ی خو نینـــــی‌میا ن قدر ت طلبا ن در جریـــا ن بود تا اینکه در سا ل ۱۲٤٥دوست‌محمد خان سلسله سدو زایـــی را انقطا ع بخشید (۱۲).

شاه شجا ع بسا ل ۱۲۵۵ ،بر دوست محمد خان فایق آمدوبار دیگر سلطنت سدوزا یی رامستقرگردانید ،اما این بار دورا ن‌امار ت اوبسیا ر پر آشو ب و در عیـــن‌حال کو تا ه بود و بسا ل ۱۲۵۸ توسط یکی از مخالفین بوضـــــع‌نا مطلو بی به قتل رسید .

غلام محمد درویش شاعر آ ن‌عهددر حدو ث این قضیه قطعه یـــی سروده که بیت آخر آ ن که ماد ه‌تاریخ نیز میباشد چنین است :

هاتفم گفت آه و ناله برا ر شمع دو لت به صبحدم گل‌شد (۱۳)

قیمت حرو ف مصرا ع دوم بــه‌حسا ب ابجد (۱۳۵۰) میشود و هر گاه قیمت «آه و ناله » که (۹۲)است‌از آن منفی شود (۱۲۵۸) باقـــــی میماید .کلمه مر کب «گل شد »بــه‌معنی «خاموش شد » بکار برد ه شده که در اصطلاح عا میانه مورداستعمال دارد ، چنانکه گو ینـــد «چرا غ راگل کن » ، « آتش گل‌شد » و « ببین که شمع گل‌نشود» وغیره .

شاه شجا ع خود شا عر بود ودرپهلو ی کار های مملکتی گاه‌بگاه به امر شعر نیز دست می یازید .دیوا ن اوبار ی بسا ل ۱۳۲۷قمری در (۳٤٤) صفحه در لاهور به چاپ‌رسید ه که حدود (۵۰۰) بیت داردو نسخه های خطی آن نیز درآرشیف‌ملی کابل و گنجینه دستنویسها ی شهر دوشنبه ودیگر جا هادستیاب‌میشود . شعر شاه شجا ع‌درسطح پایین قرار دارد واز خیال وتصویرودیگر نزا کت های شعــــــر ی خالیست مانند اشعا ر بســیار ی از گو ینده گا ن دیگر این عهد.

گوینده دیگر ی که به عین نا م‌دیوانی دارد ، شاه شجا ع فرزند مبارز الدین از خاندان مظفر است‌که به عر بی نیز اشعا ر ی از ودر دست است .

دیوا ن این شاعر به وسیلـــــهٔ‌سعد الدین انسی گرد آو ر ی‌شده ودر بمبئی‌به‌چاپ‌رسیده است.(١٤)نسخه‌یی از دیوا ن شاه شــجا ع سدوز زا یی که در ربیــع الاو ل۱۲٤۱ هجر ی (اکتوبـــر ۱۸۲۵ میلاد ی) درناحیه لود یا نــه د ر(۲۷۷) ورق به خط نستعلیق‌خو ش به استنساخ درآمده و توسط‌خوداوبه لفتنت بینت هدیه گردیـــده در برتش موزیم محفو ظ است (۱۵).این نسخه ونسخه دیگر ی‌که آن نیز

به سا ل ١٢٤١ هجر ی باز نویسی شده (١٦) ، از نسخه های مو ثـق ومعتبر دیوا ن شاه شجا ع سدوزایی به شمار می آیند .

برای شناخت و تفکیك اشعا راین دوشاعر همنا م که آثار هردو نیز در هند به چا پ رفته واحتمالا گفته های یکی در دیگر ی تداخل یافته اند ، پژو هشی لاز م است که با مقابله نسخه های محفو ظ یاد شد ه و نسخه های به طبـع در آمده باید صور ت پذیرد .

شاه شجا ع اضا فه بر شعر، به نوشتن نثر نیز دست می زده است . بدانسا ن که از « کتـا ب واقعا ت شاه شجا ع » بدست می آید دفتر های اول ودوم ازسـه دفتر این کتا ب به قلم خود اوبه تحریر در آمده است .

کتا ب واقعا ت شاه شجا ع باراول به سا ل ١٢٧٨ قمر ی بـه اهتمام سید اصغر حسین د رچاپخانهٔ «مجمع البحر ین » لودیانـه وبار دیگر به سا ل ١٣٣٣ شمسی ازرو ی نسخهٔ قلمی موز ۀ کابل باتو جه به نسخهٔ چا پ نخست ، با مقدمهٔ احمد علی کهزاد در کابل به چاپ رسیده است .

دفتر سو م واقعا ت شاه شجاع را محمد حسین هرا تی نوشته که از صاحب قلما ن وواقعه نگارا ن آن عهد بشمار میرود .

شاه شجاع یکی از چهره هـای نا مطلو ب در سیاست وطن ماست. در بارۀ ضعف سیاست و بی ارادگی واتکا ی بیحد او به بیگا نه گان ، مطالب فراوانی نوشته و چاپ شده است که در اینجا نسبت عـدم ارتبا ط موضو ع سخن گفتن درآ ن زمینه لازم دیده نمیشود و تنها به نقل کو تا ه گفته یی از یك دانشمند معاصر اکتفا به عمل می آید .

«دور ۀ سلطنت دو دفعه یـی محمود و شجا ع ، دور ۀ فتور تاریخ معا صر افغانستا ن است که درطی آن سدوز ایی هادر کابل وهرا ت در دو کانو ن سلطنتی متفـر ق میشوند ... ملت در اثر جنگها ی دایمی و رقابت های شخصـی وخاندانی شهزاد ه گا ن وسر دارا ن طرفین خسته میشود . اجنبـیا ن استفاد ه ومداخله میکنند و د ر نتیجه کشور ازین همه تفر قـه های ذات البینی خسار ه هـا ی جبرا ن ناپذیر میکشد .

شجاع پسر تیمور و برادرعینی زمانشاه ، بار اول در۱۲۱۹ هجری قمری به جای محمود برتخت می نشیند و هفت سال سلطنت میکند ، بار دوم بعد ازبیستونه سال انتظار و آرزو درسال ۱۲۵۵ هجری قمری‌به‌کمك انگلیس ، عوض امیر دوست محمد خان در بالا حصار تکیه‌بر اورنگ پادشاهی میزند و تا (۱۲۵۸) سه سال حکمروایی‌میکند ... » (۱۷)

صرف نظر از التفات بیشتربه‌نثر کتاب واقعات شاه شجاع‌که مجال آن میسر نیست بر شی ازیك نبشته اثر مند در آن باره‌به نقل گرفته میشود .

«نثر واقعات شاه شجاع به‌مقایسه نثر کتاب نوای معارك دربرخی موارد ، نسبتا ساده تراست . مقدمه چینی های بیموردی که در آن کتاب وجود داشت ،درواقعات ... دیده نمیشود . نویسنده ازهمان آغاز وقوع هررویداد ، یکراست به شرح و گزارش آن می پردازد با جملهٔ‌کشاینده موضوع از گونه «شرح این مقدمه چنان است‌که... » اصل حادثه را گزارش میدهد ولی در کاربرد افعال ،به‌ویژه پیاپی آوردن چندین فعل وصفی ، سستی هاونادرستی‌هایی دارد که کمتر از سستی ها ونادرستی های نوای معارك‌نیست . عبارت ها، ترکیب ها و کلمه های عربی نیز به فراوانی‌وبه شیوهٔ نثر نوای معارك سرتاسر کتاب رافرا گرفته است‌وگاهی‌کاربرد بیش از اندازهٔ کلمه‌های نامانوس ومترادفات زاید زبان‌عربی در بخش های توصیفی‌رویداد باعث ناهمواری های نگارش‌در کلیت متن کتاب گردیده است وبدینسان نثر کتاب واقعات شاه‌شجاع در تمامت نثر یست خشك ، بیروح و عاری از زیبایی‌های نگارشی زبان دری . » (۱۸)

نویسندهٔ هم عهد دیگر شاه‌شجاع که سالیانی چند بعد ازو نیز زنده گی کرد ،عطا محمدعطایی‌مولف کتاب نوای معارك یاتازه نوای‌معارك میباشد . او که مدتی‌باشاه شجاع بودو چندگاهی در کابل و قندهار وهرات و شکارپوربسر برد ، اکثر رویداد های زمان خودرا که غالبا چشمدید خوداوست‌وروابط دو سوی سرحد را به

تحریر در آورد پاره یی از مسایل مر بوط به ادبیات عهد را نیزمیتوان در آن به مشاهده گر فت.

کتاب یاد شده ه بسا ل١٣٣١بنام نوای معار ك با مقد مهٔ استاد احمد علی کهزاد از طر ف انجمن تاریخ وبه سا ل ١٩٥٩ با تصحیح و تعلیق پو هاند حبیبی در کرا چی چا پ شده است .

یکی دیگر از افراد متنفذ عهد شاه شجا ع میر احمد معروف به میر واعظ بود که به پشتیبا نی ازشاه شجا ع با محمود مخا لفت می ورزید ودر سقو ط محمود نیــــز نقش موثر داشت ،اما نقش او از لحا ظ مصلحت مرد م، سخت نـــامطلو ب به حساب آمد . میرواعظ که به ملایی شهر ت داشت وعده یی از مردم به او اعتقاد نشان میدادند شعر هم میگفت اماشعر های بسیارضعیف و بی محتوا ، مجموعـــهٔ کوچکی از گفته های اونزدپو هاندسرور همایو ن موجود است.(١٩)

بعد از قتل شاه شجا ع اوضاع مملکت آشفته ترو بی سا مان تر گردید و در هر حا ل عده یی از اهل حل و عقد که از طر فدارا ن دودمان سدوزا یی بودند ، فتح جنگـــ پسر او را بجا ی پدر ش نشانیدند. مدت پادشاهی فتح جنگ و پس ازاو برادرش شاپور سخت کو تاه بود و هیچ گرهی از مشکلات مملکت ومرد م در عهدآنا ن کشوده نشد، بلکه اوضا ع کشور بحرا نی ترگردید .

باتو جه به آنچه گفته آمد هر د ونوبت حکومت محمود و نیز هر دو نوبت حکومت شاه شجا ع، ازنظر فرهنگ واد ب به هیچو جه ازروز گار تاریك زمان شاه ، رو شـــن تر نبود و آنچه در عهد او(زمانشاه) بر مرد م و خاصتا اهل زبان و علم میگذ شت در هنگا م حکمرا نـــی این دو پادشا ه نیز همان حالـــت وجود داشت واهل دانش در هردو موقع در گمنا می وبلا تکلیفــــی بسر می بردند و کسانیکه هـــم به صورت نسبی درین راه گــــام برمیدا شتند و در رو شـــــن نگهداشتن این فانوس سعی بکارمی بردند ، زمینه رشد و رونـــق بخشی در کار شا ن کمتر موجودبود و پیشر فت شایا ن تو جهی نصیب شان نمیگردید و « با ایـن هم حس و ذو ق بدیعی ملت تما ما از میان نر فته یکتعداد شاعـران ،فاضلان واهل اد ب و علم پدیـــد آمدند که نگذ اشتند رو شنا یی علم وادب در کشور خراسا ن که روز ی

کانو ن فضل ، علم و فر هنگ آسیای میانه بود خاموش شود.البته این آثار به پایه و مایه گذشتگا ننمیرسید و بخشی از این آثار بنابر اغتشاشا ت و جنگهای خار جی وداخلی ، نابود شده‌اندو آنچه هم مانده گا هی آثار قابل‌اعتنا یی در آنها وجود دارد .» (۲۰)

سال ها ی ۱۸٤۰ تا ۱۸٤۲ که‌سالهای اخیر سلطنت شاه شجاع وپایدار ی مردم در بر اندا ز ی اووبیرو ن راند ن انگلیسها از افغانستا ن بود و در نتیجه آن شاه‌شجا ع به قتل رسید وانگلیسها از افغانستا ن رانده شدند ، ا زلحا ظ زنده گی مرد م روز گار مشقت بار ی بشمار میرفت .

این حالت بی سامان اجتما عی ومضیقت معیشت مرد م با پیا مد های نیکی همراه بود که یکی‌بیداری‌های مردم برای آزادی از سلطه بیگانگا ن و دو دیگر جنبش جنگ‌نا مه سرایی و سرایش اشعا ر حماسی میباشد .

قیام مردم افغانستا ن علیه‌مداخله و دست دراز ی و تجاو ز انگلیسها در امور این سر زمین‌وحمایت از شاه شجا ع ،پادشاهی که مرد م اورا نمی خوا ستند واوبا اتکا به نیرو ی انگلیس پادشاه بود ومرد م را پا ك از یادبرد ه بود و در عین حال اختیار ی هم از خود نداشت و رشا دت بعضی‌از شخصیت های ملی در پشتیبانی از خواست مردم ، محر ك وسبب‌گردید تابعضی از سخن پردازا ن که مایو سانه در بلا تکلیفی بسرمی‌بردند در آفرینش آثار حما سی توجه نمایند .

از جمله آثار حماسی که دریـن‌هنگا م بو جود آورده شد یکی «جنگنا مهٔ» مولانا محمد غلام غلامی‌کو هستا نی است که در ۱۲۵۹ هجر ی قمر ی سروده شده و درآن‌از رشاد ت های رجا ل ملی ومجاهد در مقابل انگلیسا ن گفت وگو به عمل آمد ه است . این اثر که صفحا تی از انجا م کمبود داردبه‌سال ۱۳۳٦ در (دو صدو ده)صفحه با مقد مه احمد علی کهزاد ازطرف‌انجمن تاریخ به چا پ رسیده است. مولا نا غلا می ناظم جنگنا مه بـه‌تاریخ بیست‌رجب ۱۳۰٦قمر ی‌وفات یافته .(۲۱) اثر حماسی دیگر ایـن‌عهد اکبر نا مه است که از جنگ اول افغا ن و انگلیس بحث میراندواز مجا هدا ن افغانستا ن در برابر

انگلیسها و مجاهدا ت شان گفت‌وگو می نماید . این اثر بنـــا م محمداکبر خان یا وزیر اکبر خا ن پسر دوست محمد خان موسو م می باشد و ناظم آن حمید کشمیر ی نا م دارد . کتا ب اکبر نا مه که‌در کشمیر بوزن شاهنا مه یا بحـــر متقار ب سروده شده به ســـا ل ۱۳۳. شمسی با تحشیهٔ علی احمد نعیمی و مقد مهٔ احمد علی کهزاد در (دو صدو چهل و شش)صفحه‌از طر ف انجمن تاریخ نشر کـرده شده است . (۲۲).

جنگنا مهٔ دیگر از آن عهد، ازیك‌شاعر گمنا م ملی است که خوددر جنگ شامل بود ه و چشمد یدهای‌خود را به‌نظم آورد ه . این شاعر از اهل قریه ده یحیا بوده است وحدس چنین است که او میـــر فیض الدین فرزند میر امام الدین‌درویش بود ه باشد .

گر چه اشعا ر این جنگنا مه ازنظر ادبی ارزش چندانی ندارد ،اما از لحاظ جنبش جنگنا مه سرا یی‌ویاد کار روا یی های بعضی ا زرجال ملی ونکا ت تاریخی خالی ازاهمیت‌نمی باشد . کاتب نسخهٔ موردگفت وگو محمد امین بن ملك شیرگل وتاریخ کتا بت آن ۱۲۸۳قمر ی می باشد و نسخه های دیگر ی از این‌اثر نیز موجود است (۲۳).

محار به کابل و قند هـــار ازشاعر ی بنا م قاسم علی و نظیره یی از اکبر نا مه حمید ی است که به‌همان وزن وموضو ع سروده شده و به سا ل (۱۲۷۲) قمر ی د رآگره‌به طبع در آمده است . (۲٤)

واثر رز می دیگر در این زمینه‌اکبر نا مه منشی قاسم که د رسال ۱۲٦۳ سروده شده و (دوصد ویك) بیت از آ ن در کتاب محاربــه کابل و قند هار منشی عبدالکریـم‌جا داده شد ه و در (۱۲٦۷)درهند بـه چا پ آ مـــد ه نـیز قابـل‌یـــا د آ و ر ی ا ســـت (۲۵)

وبدینگو نه محمود نا مه‌نجم‌الدین‌ذاکر که مناز عا ت امرا ی محلی را در صفحا ت شما ل باز تـــا ب‌میدهد . (۲٦).

فرصت های بهتر در وضع فرهنگ و ادب

دست یابی دوم بار دوست محمد خان به امارت افغانستان نقطهٔ ختم عهد سدوزایی بود . تاریخ افغانستان ازین زمان یعنی از سال ۱۲۵۹ ورق میخورد و سر آغاز دیگر می یابد .

دوران بیست سالهٔ زمامداری دوست محمد خان گرچه با یک سلسله بی نظمی ها و زدو خوردهای پراگنده در گوشه و کنار مملکت همراه بود ، ولی چون این حادثات کوچك بودند خللی در ارکان سلطنت او وارد نیاورد ، وهمین استقرار و ثبات حکومت او بود که بعداً پسرش شیر علی خان توانست با خاطر آرام تر سلطنت کند و دست به اصلاحات روشنفکرانه یی بزندو پاره یی از امور مربوط به مسایل مملکتی را بنیان گذاری نماید .

امیر دوست محمد خان پس از بیست سال زمامداری و کشمکش ها دربیست و یك ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ قمری در شهر هرات در گذشت ودرین وقت هفتاد و دو سال داشت . میرزا محمد محسن دبیر شاعر توانای آنوقت که دبیر بود وبدربار نزدیکی داشت مرثیه یی در (هفده) بیت برای اوساخت که از متانت و پختگی بر خورداراست واز طبع بلند و توانایی شاعر نماینده گی میکند .

چند بیتی از آن مرثیه چنین است :

مهری به برج سلطنت ایدوستان گرفت
کز حسرت فروغ جمالش جهان گرفت
درعهد او به مهد امانت غنوده خلق
زانسان که از زمانه زمین صد ضمان گرفت
ره راچنان ز رهزن ناپاك، پاك ساخت
کز دزد ،مزد بدرقهٔ کاروان گرفت
تسخیر کرد خلق جهان را به حسن خلق
آری به حسن خلق جهان میتوان گرفت

نگر فت کس بد هر عنا ن هــزیمتش
غیر ا زاجل که آخر عمر ش عنا نگر فت
محسن سوا ل کرد ز پیر خردکه‌آه
تاریخ فوت‌این شهٔ غاز ی چسا ن گر فت
حور ی سر از جنا ن بدر آورددر جوا ب
گفت از امیرجاهد غاز ی توا ن گر فـــــت

ازین شعر ، تا حد ی روش‌خوب‌دو ست محمد خان بدست مـــــی آید و از بیت های دوم و ســو م‌آن معلو م میشود که درآن هنگا م يك انداز ه امنیت و آرا می نصیب‌مرد م شده بود ه است .و چـــون اساسا این شعر باتو جه به غز ل‌معرو ف حافظ با مطلع :

حسنت باتفا ق ملاحت جهـا ن‌گرفت
آر ی‌باتفا ق جهان میتوا ن گر فت

سروده شد ه ، بیت چار م آ ن‌کاملا مفهو م و حتی ک لمات مطلع حافظ را در خود جذب کرده‌است .

اما محسن دبیر که از منشیا ن‌دربار بود مسلما از شا عــر ا ن بسیار توانا و اعتنا مند زمان‌خودنیز بشمار میرود و اشعا ر او ا ز پختگی خاص بهره ور اســـت ،خصو صا مرثیه های او در ابتلای آل عبا که گاه بگاه از زبان‌روضه‌خوانا ن شنیده میشود .

امیر شیر علیخا ن ششمیـــن‌فرزند دوست محمد خان بود که‌بعد از فوت پدر ، تا ج و تخت او رابه تصر ف در آورد واز دیگـــــر برادرا ن ومدعیا ن امار ت پیشـــی‌گرفـــــت (۱۲۷۹ق) . دور ۀ اول سلطنت شیر علی خان کــوتاه‌بودوقبل ازینکه او امکا ن و مجال کاری را در زمینه اصلا حا ت مدنی واجتماعی و فر هنگی بیا بدوامر ی را بانجا م برساند به سال ۱۲۸۳مغلو ب محمد افضل خان گردیدو محمد افضل خان نیز پس از یکسال‌یعنی در (۱۲۸٤) ترك زنده گــی گفت و محمد اعظم خا ن به جایش‌نشست و شیر علی خا ن توانست به سا ل ۱۲۸۵ سلطنت از دست‌رفته را دو بار ه به کف بیاورد.
گرچه مدعیا ن سلطنت و مخالفیـــن‌سیاست شیر علی خان در نوبت دوم نیز گاه گاه او رابه ناآرا می‌وتشویش موا جه میگردانیدند ولی

توا ن براندا ختن اورا نداشتندو نیافتند و اوبا استفاد ه از خصلت روشنفکرانه و مجا ل وامکاناتـــی که برایش میسر بود یك سلسله تحو لات واصلاحا ت را در کشو ررو نماگردانید و جنبش هـــا ی اجتماعی و فر هنگی را درافغانستان به آغا ز آورد که تا سیس مطبعه وچا پ جریده یی بنام شمس‌النهار به سا ل (۱۲۹۰ق) و تر جمه وچاپ چند کتا ب در مسایل عسکر ی وجز آن و بنیاد گذا ر ی کارخانهٔ اسلحه ساز ی از آ ن جملـــه‌اند.

بکار افتاد ن چاپخا نه و نشـــرجرید ه شمس النهار که نخستین بار درافغانستا ن مردم با آ ن‌آشنامی شدند ودر بیدار ی آنا نورشد فر هنگ واد ب ارزش نمایا نـــی‌داشت ، در شرایط آنروز تحو لی بزرگ بشمار میر فت .

تر جمه از زبان های دیگر نیزازهمین زما ن دروطن ما آغاز یا فتو کتا ب « و عظنا مه » که تر جمـــهٔ‌آن از تایمز لند ن بوسیله عبدا ـ القادر نا می صورت گر فت وترجمهٔ‌مصطلحا ت نظا می از زبان انگلیسی به زبان پشتو ، نمونه هایی ا زتراجم آن روز گار ند. همچنیـــــن چاپ رسالهٔ شہا ب ثاقب و کتاب‌ذخیرة الملو ك و کتا ب فتا و ی برهنه به آن عہد تعلق دارد .

همز مان باتو جه با مور فرهنگی‌وطباعتی ، در این هنگا م، درساحه های دیگر اجتماعی نیز فعالیـــــت‌هایی به انجا م رسانید ه شد کـــه تاسیس مکتب عسکر ی برای‌تربیه‌کادر های نظا می ،وضع نام هــا، القا ب و اصطلاحا ت نظا می، طبع‌تکت پستی ، پیشر فت در تہیه و ساخت آلات و مواد حر بی ماننـــدتفنگ وباروت و غیر ه میتوانند از آن‌جمله بشمار آورده شوند .

باید یادآور شد که یکـــــی ازکسانیکه در مسایل اجتما عی و فر هنگی پیوسته به امیر شیر علی‌خان مشور ه میداد و اورا دراجرای اینگو نه امور تشجیع و تحریك می‌نمود ، رجل بینشمند و سیا ستگر عصر ، سید جمال الدین بود. امیر نیز که خود مرد اصلاح طلب‌و ترقی پسند بود و جود سید را غنیمت‌دانسته کار های مہم را بدون نظریه ومشور ه او بانجا م نمی رسانیدوبدین تر تیب‌افکار سید مکمل‌افکار روشنفکرا نه امیر بود و مو یدکارهای او .

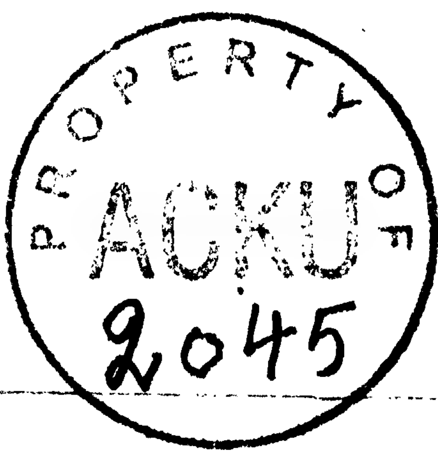
مسلما پیدایش چنین شرایطـــی زمینه رابرای انکشا فوشکو فا یی نسبی ادبیا ت مساعد گردانید وگوینده گا ن و قت که اکثر بـــه مایوسی در انزوا میگذ رانیدند ،جرا ت پیدا کردند تا از نو بازار شعر واد بـرا گر متر سازند .

میر زا محمد محسن دبیر شاعرنا مور که یاد ش رفت ، میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل ، میرمجتبا الفت کابلی غزلسرا ی خوش سخن ، میرزا محمد جا ن، میـــرحا جی بن میرواعظ و حیرت کابلی وده ها تن شاعر و نویسند ه‌دیگر،درین هنگا م فر صت بدست‌آوردند تا به آفرینش آثار اد بی‌و هنر ی‌و تاریخی دست یازند و صفحاتی به مجموعهٔ بزرگ ادبی مابیفزایند،که گر چه همه از ارزش ز یـــاد بهره مند نباشد مسلما بخش‌ها یی‌از آن ها ادبیا ت مارا رنگیـــن تر و غنی تر میگردانند .

آثار ی در نثر نیز از این شرایطزمانی و جود دارد که کتاب«گلشن امار ت » نوشتهٔ نور محمد نور ی‌از آن میا ن است . این کتاب از آغاز زنده گی شیر علی خا ن تادوسا ل از سلطنت دو م اوراانعکاس می بخشد (۱۲۳۷-۱۲۸۷ق) و نه‌سا ل باقیمانده از دور ه دو م زمامدا ر ی اورا در بر ندارد(۲۷).

برای شناسا یی بهتر این اثـروچگونگی نثر آ ن از قسمت ها یی از نوشته پو یا فاریا بی ، سو دگرفته میشود .

«... این کتا ب که از نا مشـ‌پیداست به شر ح و تفسیـــــر واقعات و حوادث دورا ن امیـــرشیرعلی خان اختصا ص دارد ، به سخن دیگر کلیت متن آن نو عـی‌گزار شها یی است که از لحظـــهٔ پیدا یی امیر شیر علی خـــــان(۱۸۲۱م.) تا دوسا ل اما ر ت او .برا ی با ردوم (۱۸۷۰) بو قو ع‌پیوسته ، متن نسخهٔ قلمی گلشن امار ت که مشتمل بر شش گلشن‌یا چهل وسه گل و (دو صـــد و شصت‌وپنج) صفحه بوده درسا ل(۱۹۵۶) به سلسله نشرا ت‌انجمـن تاریخ افغانستا ن در مطبعه دولتی‌چا پ شده است . متن چا پـــی آن پس از دیبا چه استاد احمدعلی‌کهزاد و فهرست مطالب ، بایـک مقد مهٔ دو صفحه یی عنعنی بـــه‌ستایش و ثنا ی خداوند آغـــاز



شده و در ذیل همین مقد مه هدف‌نا مگذار ی کتا ب گلشن امار ت تا حد ی روشن گردید ه است ...شیو ۀ بیان واسلو ب نگار ش این کتا ب نه تنها مبین جریـــان‌نثر نویسی او ایل سدۀ هجدهم وپیشتر آ ن است بلکه تا حدو دزیاد ی نشان دهند ۀنثر فنـــی و مصنو عی قر نـــها ی ششم وهفتم‌هجر ی نیز هست .

به سخن دیگر گلشن امار ت درحالیکه کلیۀ مشخصا ت‌و ممیزا ت نثر « تاریخ احمد شاهی »، نوای‌معار ك وواقعا ت شاه شجا ع را داراست ، در بسیار ی موارد ازاین مر حله فرا تر رفته شگرد های نثر نگار ی سده های ششم‌وهفتم‌را باز نموده است .

... در کتا ب گلشن امار ت نیزبسیار ی از مختصا ت نثر فنـــی آنروز گار دید ه میشود و موا ردرعایت یا کار برد شیو ۀ اطنا ب ، سجع ، ازدوا ج ، اقتباس آیا ت‌واحادیث ، در ج اشعا ر وامثله و برخی مشخصا ت بدیعی بس‌فراوان‌است ،و لی موردی که قابل تامـــل مینماید این است که نثر گلشـــن‌امار ت ، باو جود دارا بـــود ن مختصا ت نثر فنی و مصنو ع‌سده‌های ششم و هفتم ، همسنگ وهم پایۀ نثر فنی معیار ی آن ز ما ن‌نیست ...

میتوا ن گفت که نثر گلشـــــن‌امار ت در حالیکه در محدو د ۀنثر خشك و بیرو ح سده های‌هجدهم‌ونوزد هم از رهگذر فن بیا ن‌دارای ویژه گی نسبتا معینی است، مبین‌مشخصا ت کلی نثر دو را ن‌انحطاط فرهنگی نیز هست و تا ثیر ا ت‌وهمچنا ن خصو صیا ت عمو می نثر نویسی این دوره را بو ضا حت‌نشان میدهد ...» (۲۸)

شیر علی خان به تاریخ بیست‌ونه ماه صفر ۱۲۹٦ قمر ی د رمزار شریف تر ك زنده گی گفت و درمیا ن فرزندانش به مقصد تصا حب تا ج و تخت مناز عا تی به ظهـور پیوست و سر انجا م محمد یعقو ب خان در ماه ربیع الثانی ، بر اریکه‌قدر ت تکیه زد .اما بسیار زودیعنی پس از چند ماه نسبت قتل کیو نار ی ، از طر ف انگلیس هاگرفتار وبه دیره دون فرستاد ه شـــد ومملکت در فتر ت و آشفته حا لی قرار گر فت تا اینکه پس از مد ت‌نزدیك بیك سا ل یعنی در رمضا ن سا ل ۱۲۹۷ عبدالر حمان برکشورتسلط پیدا کرد . دورا ن این‌امیر که در این نوشته برا ن بحـــث‌نمیشود ، با ویرانی و کشتارهمراه

بود ودر تمام آن مد ت از فضا ی کشور جز بو ی خون و خاك ویرانه ها چیز ی احساس نمیشود .

یکی از خبر های آخرین هفتـۀ سا ل (۱۳۰۰...) که سو مین سا ل امار ت عبدالر حما ن و آخریـــن سال سد ۀ سیزدهم هجر ی است ودرینجا بحیث پایا ن رو یدادو نقطه ختم سدۀ مورد گفت و گوو پایـــان نگاه این بحث به ضبط می آیـــد ویرانی مصلای هرا ت به هدایت امیر است که در سراج التواریخ، کتاب رسمی و سا نسور شد ۀآن عهد به ثبت رسید ه است .

«ذکر تخریب مصلای هرات-همدرین هنگا م ، امر تخریـــب مصلای هرا ت که در عهد سلطا ن حسین نبیر ه امیر تیمور گور کان مر حو م بغایت متانت و استحکا م از حجر و آجر بنیاد گشته و تا این وقت بر پا و استوار بود ،ازپیشگاه حضور اقدس شر ف صد و ر یافته از صد مۀ بارو ت پست شد که دروقت محاصر ه و محار به، پناهگاه خصم نبود ه از آنجا در حصـــار هرا ت راه نیابد . » (۲۹)

با این حا ل سرنو شت اد بوفر هنگ رابعد از امیر شیر علی خان تا مرگ عبدالر حما ن به نیکی میدانیم و از محدو د ۀ این گفتار بیرو ن است و در ساحۀ ادب سدۀ چـهارده قرار دارد . این بررســی براوضا ع اجتماعی واد بی سد ۀ (سیزده) به اجمال صورت پذیرفته است و میتوان با امکا نات ومجال دیگر ، به تدقیق و جست و جوی بیشتر همت گماشت و به دقایق وحقایق دیگر دست یافت .

اشارات وتوضیحات

۱ـتاریخ ادبیا ت افغا نستا ن ـقسمت پنجم ، نوشته شا د روا ن میر غلام محمد غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ،ص ۳۳۱

۲ـنگرشی بر مقد مات تاریـخ‌ادبیا ت معا صر در ی افغانستان، پویا فاریابی .مجلهٔهنر، شماره‌چار،سال سوم، ۱۳۵۹،ص ۴۸.

۳ـاز بیانیه اصلی ایراد شـده‌توسط پرو فیسر م.ن. عثما نوف، در سمپو زیم «دایرة المـعا ر فـادبیا ت فارسی » ، منعقد ه مسکو، ۱۸ـ۲۱ اپریل ، ۱۹۸۳.

٤ـتیمور شا ه درا نی ، تالیف‌عزیز الدین وکیلی فو فلزایی،ج۱ ، ص‌ص۵۸ـ۵۹.

۵ـبرای آشنا یی با تعداد دیگرازین سخنورا ن میتوا ن به کتاب تیمور شـاه درانی (ج‌یك،ص ۸۱)مراجعه نمود .

٦ـتیمور شا ه درا نی ، جلددوم،ص‌ص ٤٦٦ـ٤٦۹.

۷ـدرة الزمان ، ص‌ص ۱۱ـ۱۲

۸ـتیمور شاه درانی ، جلد دوم،ص٤۷.

۹ـهمان کتا ب ، ص‌ص ٤۷۰ـ٤۷۱.

۱۰ـ درة الزمان ،ص‌ص ۱۲٦ـ۱۳۰.

۱۱ـ همان کتا ب ، ص‌ص۱۸۲ـ ۱۸۳.

۱۲ـبرای معلوما ت بیشتـــــر تاریخی درین مورد ، به جلد او ل سراج التواریخ تالیف فیض محمدکاتب مراجعه شود .

۱۳ـ سراج التوار یخ ، جلد اول،ص ۱۸۲.

۱٤ـفهر ست نسخه های‌فارسی،از احمد منزو ی ، جلد سوم ،ص ۲۳۷ ،تهران ، ۱۳۵۰.

۱۵ـضمیمهٔ کتلاك نسخه ها ی‌خطی در برتش موزیم ، ص ۲۲٦، لندن ، ۱۸۹۵.

۱٦ـ فهر ست نسخه های‌فارسی ج.م. مردت او نز ، ۱۸۹٥ـ۱۹٦٦، لندن .

۱۷ـمقد مه واقعا ت شاه شجا ع به قلم احمد علی کهزاد ، ص الف.

۱۸ـبررسی نثر در ی‌در شصت‌سا ل پسین سد ه نزدهم، پو یـا فاریابی ، مجله هنر ، شماره های‌چار و پنج ، سال دو م ،۱۳٥٥.

۱۹ـاین مجموعۀ کو چك مد تی‌مورد استفاد ه نگار نده قرارداشته است .

۲۰ـتاریخ ادبیا ت افغا نستان ،محمد حیدر ژوبل، کابل ،۱۳۳٦،ص ۱٤.

۲۱ـمقد مه جنگنا مه ، از احمدعلی کهزاد ، ص‌ص ۱ـ٥.

۲۲ـاکبر نا مه چا پ انجمـــن‌تاریخ دیده شود .

۲۳ـجنگنا مه نسخه خطی منظوم... میرغلام محمدغبار ،مجله آریانا، شماره یازده. سال ششم ، ۱۳۲۷

۲٤ـ تاریخ ادبیات افغا نستان،ژوبل ، ص‌ص ۱٤٥ـ۱٤٦.

۲٥ـدو رو ایت از یك حما سه،نوشته خانم سارا ، مجله آریانا ، شماره یازده. سال ششم ، ۱۳۲۷

۲٦ـجنبش جنگنا مه سرا یی درشعر در ی سده نزد هم افغانستان دکتور اسد الله حبیب . مجلـــــه‌خراسا ن ، شمار ه اول ، سا ل‌دوم، ۱۳٦۰.

۲۷ـگلشن امار ت ، مقد مـــه‌احمد علی کهزاد .

۲۸ـ بررسی نثردری در شصت‌سال پسین سده نزدهم ،بخش‌سوم. مجله هنر ، شماره او ل ، سا ل‌سوم ، ثور ۱۳٥۹.

۲۹ـسرا ج التواریخ ، جلدسوم۱۳۳۳، ص ٤۲۱.

نمادهایی از ادب
سدهٔ سیزده

سرخط های این پخش

- سخنی از ادب زمین داور
- زن در عرصهٔ ادب سده سیزده
- چگونه گی شعر در سالها ی اخیر عهد تیمور
- حلقه و صل شعر افغانستان وآسیای میانه
- توجه به نظیره گویی واقتفای پیشینان
- آمیزهٔ مفاهیم صوفیانه در شعر
- سرایشگر غزلها ی رنگین
- غزلسرای بلخ در خاستگاه رودکی
- مساله باز گشت ادبی در شعر افغانستان
- انعکاس بیشتر وارسته گی
وصوفی منشی در شعر
- رواج شعر سرایی میان درباریان
- شکوفایی شعر در ادبستان قندهار
- بازتاب زمینه های دیگر در سخن
شاعر سالها ی پسین سده سیزده

سخنی ازادب درزمین‌داور

زمین داور ، در تاریخ‌وطن ماودرگذشته های دور تر آن ، نا می‌بلند آواز ه دارد و حدود سی سال‌پیش‌از امروز در چو کا ت تشکیـــل کشور ، یك علاقه دار ی در جه‌اول‌در ولسوا لی موسی قلعه باوسعتی کمتر ، بدین نا م یعنی « زمین‌داور»وجود داشت که از طر ف شرق به دهراودو از جانب غرب به موسی‌قلعه و ازسو ی شمال به علاقـــه بغنی بغرا واز ناحیه جنو ب‌بـــه‌هیر مند پیوسته بود (۱).اما امروز در تشکیلات ملکیه وطن ما کدا م‌واحد ادار ی بزرگ یا کوچك به نام زمین داور و جود ندارد وسا حاتی که در گذ شته به این نام‌یاد می شد در تشکیل سالها ی اخیر،به ولسوا لی ها و علاقه دار ی‌های جدید التشکیل منسو ب و منقسم‌گردید و گو بابخش اسا سی زمین داور فعلا به علاقه داری کجکی درولایت هیر مند واقع میباشد .

در آبیار ی ارا ضی زراعتی‌زمین‌داور ، از چشمه سارا ن خودمنطقه وعمد تا از رود خانهٔ هیر مند که‌ازآنجا میگذرد ، استفاد ه شا یا ن صور ت میگیرد ومرد م آنجا حداکثر به دهقانی و مالدار ی‌اشتغال دارند .

زمین داور باو صف آوازه مند ی‌در تاریخ کشور ، از نظر شعر و ادب زیاد قابل توجه نیست، یعنی‌نویسنده گا ن و شاعرا ن معرو فی از آنجا برنخاسته اند .

با این حال اگر جست و جوهاوپویش ها ی وسیعتر درین زمینه صور ت بگیرد ، از کنج و کنا ردهکده های آنجا آثار ی به دست خواهدآمد که موجب آشنا یی بـاچند تن از چهر ه های ادبی، هرچند شهر ت فراوا نی نداشته باشند ،گردد و بدین صور ت بر گی دیگر بر اورا ق زرین ادبیا ت ما، این‌دایرةالمعار ف عظیم اد ب بشری افزوده آید .

یکی از گوینده گا ن دری زبان،در او اخرسدهٔ (دوازده) و اوایل سدهٔ (سیزده)اسلا مــــی کـــــه‌خانواده اش در زمین داور میزیست وآثار او از دستبرد حوادث مصون‌مانده و واخیرا به دسترس اهل‌ادب قرار گر فته است، محمد علــــی‌متخلص به « شرر» میباشد که تا کنو ن زیادشناخته نیست .

از احوا ل محمد نصیر پدر محمدعلی شرر اطلاع بیشتر ی دردست نیست ، اما اینقد ر معلو م است‌که خانواد ه او اهل سوادومعرفت بوده‌اند وازین سبب او به تربیت‌وتعلیم فر زندا ن خود واز جمله (شرر) اهتمام بلیغ به خرچ داد ه‌است .

محمدنصیر که در او ایل عهدسدو زایی ها بسر می بردودر آن هنگا م شهر قند هار جمع و جوش‌بیشتر داشت ، زمین داور راترك گفت و با خانواده اش متمکن شهرقندهار گردید . در شهر قند هار کوچه یی و جود دارد که به‌نا م«ملاطا هر » معرو ف است . ایــن کوچه در ناحیه اول شهر قند هاروقوع دارد و آن ملا طا هر که‌کوچه به نام‌اوست فرزند محمد اسماعیل‌وبرادر زاد هٔ شرر میباشد و محمد اسماعیل مدتی درین شهر درسمت‌استیفا ی شهزاد ه همایون بوده است .

شیخ محمد طاهر عالم جلیل ودانشمند معرو ف معاصر که تاچند سال پیش حیا ت داشت ، نیز ازاحفاد دود مان شرر است کــــه پدر ش مدتی امین نظام بود .

شیخ طاهر مباد ی علو م رانزدفضلای قند هار آمو خت‌و بعد به ایرا ن رفت و در شهر مشهد درصف شاگردا ن مرحو م ادیــــب نیشاپور ی قرار گر فت که مرحوم‌بدیع الز مان فروز انفر دانشمند معرو ف ، نیز در آن حلقهٔ درس‌می‌نشست واز همدر سا ن شیخ بود. شیخ به‌سال.۱۳۱ شمسی به‌قندهارمراجعت کرد و در آن شهر اکثراز فضلا و رو شنفکرا ن عصر ازمحضراوکسب فیض می نمودند و به‌سال ۱۳۳. نسبت مریضی در کابل‌تحت‌معالجه قرار گر فت و لی نسبـت زیادت سن کاملا صحت یا ب نگردید(۲) و سال ها ی اخیر عمر راگاهی در قندهار و گاهی در هرات بسررسانید .

مجمو عه یی از اشعا ر شررنزدمایل هرو ی موجود است که به‌قول خود او از نسخۀ متعلق به طالـــب‌ارز گانی ثم‌قند هـــا ر ی‌استنساخ شده است . این مجمو عه حدو د(هشتصد) بیت دارد که شا مل چار قصید ه ، یك تر جیع بند ،یك مخمس و تعداد ی غزل‌وابیا ت متفر ق دیگر میباشد .

شرر در او اخر سدۀ (دوازده)واوایل سدۀ (سیزده) زنده گی میکرد که بدین حسا ب میتوا ن‌اوراهم در ردیف شاعرا ن ســد ۀ (دوازده) به شمار آورد و هم ازگوینده گا ن سدۀ (سیزده)محسوب داشت .

با مرور ی کو تا ه در اشعا ر«شرر» به خوبی میتوا ن درك نمود که سرود ه های او تما مایکدست‌نیست مگر در لابلا ی آنها پار چه هایی را میشود به دست آورد که‌ازمحتوا ی روشن و دل انگیز بــر خور دار ی داشته باشند . وابیا ت‌شکو فا و شفا ف نیز در خلا ل گفته هایش کم نیست . یکی ازمزایا ی سروده های شرر این است که در لابلا ی آنها ، نکا ت‌تاریخی‌را میتوا ن به مشاهده گر فت، مثل تاریخ و فا ت بزرگا ن ومدا یـــح‌رجا ل عهد و صاحب اختیارا ن و مانند اینها ، واین از حسن اتفا ق‌است که دیوا ن این شاعر از میان نرفته و ما میتوانیم امروزبرشمهایی‌ا زمسایل ادبی و اجتماعی روزگار اورا از میا ن گفته هایش در ك‌نماییم .

او دریکی از قصاید خود ، ا زگروهی از مردم زما ن خویش بــه شکایت می نشیند واز پیشا مدآنان‌گله هاسر می دهد وحتــابه تند ی سخن میگوید کــه دلچسپ اســت‌ومارا به گو شه هایی از رابطـــه های اجتماعی مرد م آن عهد آشنامی سازد. این قصید ه بدینگو نه‌به آغاز می آید .

دار م ز با ن پر کله و چشم‌اشکبار
از دست‌این جماعت واز خلق این دیا ر

تا اینکه در مذمت آنان گوید :

هریك مساو ی دو سگ‌میخورندنا ن
هر یـــك‌برابر دوسه خر میبر ند بـــار

بر قصد خو ن بیگنها نچون کمان به تیر
پیرو جوان شا ن شده با هم رفیق و یا ر
اولاد شا ن خور ند شرا ب ودهند ...
دارنداین معامله ز اجداد یاد گـــار

اگر سخن شرر در مورداستفاده از شرا ب در آن هنگا م ودر آ ن موضع بر حسب تعریض نبا شـداین نکته جالب است که در آ ن روز گار نسبتا تاریك ودر چنـان محلی که دور از شهر و مدنیـــت بوده ، خورد ن شرا ب بین جوانان رواج داشته است .

شرر در قصید ه دیگر ی از نـا اهلان و اشرار زمین داور به نایب السلطنه قند هار شهزاده هما یون شکایت می برد واعمال آنان رانکوهش میکند و در بیتی از همـــن قصیدهٔ، زمین داوری بودن اومسجل میشود واین قصید ه (چهل وچار) بیت دارد .

طالع مدد نکرد که یابم نشان ونام
بختـــم نگشت یار که جویم طریق ننگ
نالم چو عندلیب که باوسعت جهان
داور زمیــــن به من چو قفس گشته است تنگ

وبالاخر ه در شکایت از عده یی از نااهلان گوید :

کسب و کمال شان همه دزدی ورهزنی
رزق خلال شان همه دایم شرا ب و بنگ
کردند ملك غار ت و بر قتل مالکش
شمشیر تیز وخنجر خونریز شا ن به چنگـــ
چون ما ل و ملك خلق گرفتند در عوض
بر صاحبش دریغ نکردند چو ب و سنگـــ
قومی چنین ستمگر و، داریـــم حاکمی
باشیر هم چورو به و با موش چو ن بلنگـــ

ودر پایا ن از شهزاد ه همایون بدینگو نه استمداد می جوید :

ای شا هزاد ه چو ن به توحق داده مملکت
تعمیر دین ودل کن و تحصیل نا م و ننگـــ

غافل مشو ز گوشه نشینـان بینوا
مایـل مشو به نغمه سرایا ن شوخ وشنگ

یکی ا زقصاید او شرر دروصف رحمت الله خان ، پسر ارشد فتح الله خان است که (بیست و هفت) بیت دارد و نسبتا پخته و غرا می باشد . او درین قصید ه از رحمت الله خان تمنا نموده که به وی توجه نماید و نیز تاریخ فوت فتح الله خان سدوزا یی ملقب به و فادار خان را در (سیزده) بیت سروده کـــه تاریخ آن ازین بیت به دست می آید .

سال فوتش جستم از پیرخرد گفتا که کند
«جان و دل خان و فادار ا زجهان بیو فا »
۱۲۰۳ ق

محمد اسماعیل پدر ملا طا هر ، بدانگو نه که گفته آمد ، براد ر شرر بود ومدتی مستو فی شاهزاده شمایو ن در قند هار . اسماعیل به سا ل چهل و هفت حیا ت تـر ك زندگی گفت و شرر شعر ی د ر مر ثیت اوساخت که (یازده)بیت دارد و تاریخ فوت او ازین بیت به دست می آید .

زپیر عقل چو تاریخ فوت اوجستم
« اجـل فگندز پا سرو قد ر عنا یش »
—۱۱۹۹—

از نمود های دیگر شعر ، مخمسی بر غزل اسیر ی در دیوا ن شرر به نظر میرسد و یك مثنو ی به نا م«خوا ب و خیال » بر وز ن یوسف وزلیخای جا می در (یکصدو هفتاد) بیت .

مثنو ی دیگر ی به نام « قضا وقدر » در دیوا ن او و جود دارد که (یکصدو چهل) بیت است و دوبیت ذیل در تعریف (خر) از آ ن مثنوی است :

تندرو چو ن سمند چرخ برین   بار بر دار همچو گاو ز میـــن
به جهان درد راز گو شی طـا ق دم او به زریش اهل نفـــا ق

به نظر نگار ند ه ، شرر د رقصید ه و مثنو ی موفقتر از غز ل است و میتواند آرمان ها و تمنیا ت خود را و درد های دل خود رادرین

دونوع شعر بهتر و آسانترافاده‌نماید و نا ملایمات روز گار خود را بیان کند ، چنانکه نمو نه های‌آنرا به اختصا ر از نظر گذ راندیم .و اما در غزل ها ی او آن شور وحالی راکه مرد م ازین نو ع سخـن تقاضا دارند دیده نمیشود .

مایل هروی مینویسد :

«شرر گو یا از پیش کسوتانی‌چو ن حافظ شیراز ی در قلمـــرو شعر خود مدد میجو یدو پیرو ی‌برخی از غزلیا ت اورا به عهـــده میگیرد . استقبا ل شاعر ی ا زشاعر پیشین یا معا صر سنــت قد یمی سخنورا ن است واین کاریا بر سبیل طبع آزمایی بوده ویا موضع گیر ی از لحا ظ وزن‌و قافیه‌در انوا ع اشعا ر وهر چه باشــد قدر ت شاعر را با مضمو ن‌آفرینی‌او میرسا نند ...» (۳)

نمو نه های مختصر ی از غزلهای‌شرر را بخوانیم :

تاباد چنین بادا

ابر آمد و گریا ن شد، تا بادچنین بادا
گل خر م‌وخندان شد تا باد چنین با دا
آن پادشهٔ خوبا ن ، ملکش‌ـهمه در فرمان
چون مهــردر خشان شد ، تا باد چنین بادا
جان از پی جانا ن شد، د ل‌کشور ویرا ن شد
عشق آمد وسلطا ن شد ، تا باد چنین با دا
یاقو ت لبش گفتم قوت د ل‌ما باشد
خندید ودرافشا ن شد ، تاباد چنین با دا

این غزل به استقبا ل غز لـی‌سروده شده که مطلعش چنین‌است:

معشو قه به سا مان شد تاباداچنین بادا
کفرش‌همه‌ایمان شد ، تا باد چنین با دا

شمع مزار

در ین حدیقه که آن سرو گلعذارم‌نیست
چو غند لیب بجز ناله های زارم‌نیست

گل و مل و چمن و باغ ونغمهٔ بلبل
چه سود ازینکه همه هست ولیك یارم نیست

بیاد عار ضش از سبز ه یی نمی‌گذرم
که ز اشك ، لاله ستا ن دا من‌وکنار م نیست
رقیب‌گفت مکن اختیار ، عشق ورا
دریغ‌ودردکه عشقش به اختیار م‌نیست
جهان ز نا له من پر نوا ست‌لیك‌چه‌سود
که گوش یار سو ی ناله های‌زارم‌نیست
چنا ن‌زتربتم آتش براید از عشقت
که‌احتیا ج به شمع سر مزارم‌نیست

موسم گل

بهار آمد وو قت نوا ی‌بلبل‌شد
شکو فه‌چشم‌تو روشن که موسم گل شد
غزال دیده که جو یای سبزۀخط بود
اسیر دا م‌دلاویز زلف سنبل شد
رسد به کعبه مقصود خویش ا زسر صدق
کسی که را هرو جاد ه توکل‌شد

بوی‌وفا

افرو خته است هر که زمهرت‌چراغ دل
چو ن لاله‌نیست جز گل داغش به با غ د ل
ما را چه احتیا ج به جام وبه‌باده است
خون‌جگر همیشه خورم از ایاغ د ل
طی شد بهار عمر و ز گلها ی‌باغ دهر
بوی و فا نخورد شرربر د ما غ‌دل

وفا

هزار تیر به جانم زد ی ودورنگشتم
هزار تیغ‌کشیدی بفر ق و پا نکشیدم
من آن زمان که به زلف کج‌تو عهد ببستم
زهر چه‌غیرخیا ل تو بود از آن ببر یدم

بیاکه رخت سکو ن و قراربا توفگند م
بیا که‌جامه صبر وشکیب بیتو در ید م
به رهنمو نی عشق تو تا که ره نسپردم
ز وادی‌تگذشتم ، به منز لی نرسیـــــدم
در پی اهل حال
دلم زمدرسه و قیل و قـــا ل‌کشته ملول
روم به‌صو معه‌کانجا ست اهل حا لی چنــــد
رفتن
رفتی چنانکه جا ن زتن زاربی‌خبر
عمر عز یزهمچو تو عاجل نمیـــرو د (٤)

اشا رات و پا نو شت ها

۱ـقا موس جغرافیا یی‌افغانستان جلد دوم ، نشر کرده ادار ۀ دایرة المعار ف ، ۱۳۳٦،ص۲۷۳

۲ـدکند هار مشا هیر ، نو شتۀولی زلمی ، ۱۳۳۹، ص ۲۸۷

۳ـ سرود گری از زمین داور ،نوشتۀ مایل هروی ،مجله خراسان، شما ۀ سو م ، سال سو م ،۱۳٦۲،ص ۷٥

٤ـدر تهیه این‌نوشته دیوا ن‌خطی‌شرر متعلق به مایل هرو ی‌از همه بیشتر مورد استفاد ه بوده وتمامت‌اشعا ر آورده شده در اینجا بـــی واسطه از آن دیوا ن انتخـــا ب‌گردید ه اند .

زن ، درعرصهٔادب سدهٔسیزده

جریدهٔ نسیم سحر عایشه را ازاین جهت که دیوانش به چاپ‌رسیده وشرح حالش روشن است از خوش‌بخت ترین شاعران وطن می شمارد (۱)

این گفته را تا حدی میتوان قابل پذیرش به حساب آورد ، خاصتا باتوجه به شرایط آنروزافغانستان که سخت تاریک بودو جانگزای .

بلی ، با محدودیت های وسایل‌طبع‌و نشر آنروزگاران و سخت گیری های بیحد و حساب خدمت‌گزاران وقت ، چاپ دیوان یک شاعر را میتوان برای او یک‌خوشبختی دانست .

پاره یی از مطالب مربوط به‌زنده گی عایشه به صراحت در اشعارش انعکاس یافته است که‌تمام گزارشگران احوال او ازآن سود جسته و یا یکی از دیگری‌آنرا به نقل گرفته اند .

اما گفتنی های بسیاری راجع‌به‌مسایل خصوصی حیات و رابطه اجتماعی واندیشه وانگیزه ها ومحرکات‌ونفسانیات او هنوز قابل جست‌و جو و معلومات است که‌مقداری از آنها در لابلای اشعارش نهفته اند و باید آنها راپیداکرد وتوضیح نمود و بدین ترتیب تاریکی های زنده گی اورا روشن تـــــر گردانید .

عایشه که نام و تخلص او هردویکیست ، دختر یعقوب علیخان‌بن عبدالرحمان خان توپچی باشی‌بودوگو یا منصب توپچی باشیگری از طرف امرای وقت به این خانواده‌اختصاص داده شده بوده است .

او خود درین مورد گوید :

کاتبه عایشه از امتی شاه‌عرب
بنت‌یعقوب علی ، والدهٔ فیض طلب
قوم بارکزیی و شاعرهٔملک و جود
عهدسلطان زمان ، بحر عطا شاه محمود
پشت در پشت خطاب آمده‌مارا منصب
توپچی‌باشی، همه بودند ذوی الجاه و حسب

تاریخ و فات‌عا یشه را(۱۲۳۵)ق.نوشته اند ولی در بار ۀ تاریخ تولد اونظر ی و جود ندارد وخودنیز در اشعار ش‌اشار تی بدا ن نکرده است .اما میتوا ن به قراین،سا ل تولد اورا به صور ت تخمین نزدیك به یقین تعیین نمود .

فیض طلب پسر عایشه بــه‌سا ل ۱۲۲۷ق . در حالیکه بیست‌و پنج سال داشت کشته شد که خودشاعر آنرا چنین بیان میکند :

بدی خانه سا ل او بیست و پنج
که چون‌برق کرد رخش عمر ش گـذ ر
زهجر ت بد الف ودو صد بیست‌و هفت
چو زدغو طه د رمو ج خو ن بی خبـر

پس اگر عا یشه در هجده‌سالگی‌که سن مناسب و معمول بـرا ی ازدوا ج است ، وصلت کرده باشد،درسا ل ۱۲۲۷ق یعنی موقع کشته شد ن پسرش (چهل وسه) ساله‌بوده است که بدین ترتیب تاریخ تولد او به (۱۱۸٤ق) برابر میشود.(۱۲۲۷ مساو ی ٤۳ جمع ۱۱۸٤).

گر چه تاریخ و فا ت عایشه د ر۱۲۳۵ یعنی هشت سا ل پس ا ز حادثه قتل پسرش دانسته شده که‌درین صور ت او باید در پنجا ه ویکمین سال عمر ، چشم‌از جهان‌پوشید ه باشد .اما این شعرپیر ی وناتوا نی بیشتر اورانشا ن میدهدکه با قدر ی احتیا ط میتوا ن‌تاریخ ۱۱۸٤ را تا.۱۱۸ و حتا ۱۱۷۵ به‌عقب برد .

موی سپید و روی سیا هـم‌چه فایده
سر تاقد م غریق‌گناهم چه فا یــده
عمر عزیز خویش عبث کرده‌ام‌تلف
من بعد ازین ندا مت و آهم چه فایــد ه
عهد شبا ب چو ن بسر آمددرانتظار
هنگا م پیر ی‌حشمت و جاهم چه فا یـــد ه

اکثر گزار شگر ان احوا ل‌عایشه‌نوشته اند که او بدر بار تیمور تقر ب داشت و همواره از صلات‌او مستفید میگشت و بیست‌ساله بود که به گفتن شعر آغاز کردواولین شعرش این بود .

شفق را لاکه گو ن دیدم نمازشام در گردون
مگر خور شیدرا کشته که دارد دامن پر خو ن

باید یاد آوری نمود که عایشه‌در روز گار تیمور شاه در خـورد سالی و نو جوانی بسر می برد وهنوز در شعر بدان پایه از پختگی نرسیده بود که به حیث یك‌شاعرورزیده و شناخته شده به دربا ر تیمور شاه راه یابد و مورد تفقدقرار گیرد .

بنابر این بار د این نظر یه‌میتوا ن گفت که او در نخستیـــن سالها ی شعر گو یی خود، سا ل‌های انجا مین زنده گی تیمو ر را مشاهده میکرد و بسیار امکـــان‌دارد که از لحا ظ اینکه پدرو پدر کلان اوتوپچی باشی‌بوده اندخانواده‌اش بااحترام میز یسته واین دختر جوا ن و شاعر تازه کار را تیمو رمی شناخته و مورد نوازش قرار می داده است .

شعر « شفق لاله گون » را نیزنمیتوا ن اولین شعر عایشه بـــه حسا ب آورد . در دیوا ن عایشه‌نیز اشعار ی به نظر نمیرسد که ذکر تیمور بدان رفته باشد و یـــادلالت بر نزدیکی شاعر به در بار اورا بنماید .

دوران پختگی و کمال عایشه درشعر سرایی باروز گار فرمانروا یی شاه محمود مصاد ف است واین‌امربار ها در اشعا ر اوباز تاب یافته است . شاه محمود در اشعار عایشه‌گاهی مورد ستایش قرار میگیرد و زمانی طر ف انتقاد واقع میشو د .انتقاد اوبر محمود اکثر بعد ازکشته شد ن پسرش فیض طلب میباشد .مثلا این شعر که شا مل انتقاد اتی‌از کار ها و رو یهٔ محمود است .

شاه محمود که وصفش بـــه‌زبان ناید راست
حیف کزمملکت خویش بسی بی خبر است
مال دنیا به خـرا ن داد ن‌ونعمت به سگان
قو ت ار با ب‌خردجمله زخو ن جگر اســت (۲)
سفله پرور شده سلطان‌چکنم‌واویلا
خورد ن‌مردم ابله همه‌شیروشکر ا ست
داد از دست شه ووای زبی‌غوری او
خنجرکبر به هر سگ صفتا ن در کمراست

کرکس و زا غ و زغن کرده‌به گلشن ماوا
عند لیبا ن‌همه سر گشته و بی بال‌وپراست
مادر فیض طلب سو خته درنار فرا ق
کشوررروی‌زمین در نظرش چو ن سقر است
باخت در خدمت شه گو هربحردل خویش
پرسشی نیست که‌حالش به چسان در گذر است

این شعر مفصل است و مطالب‌انتقاد آمیز راجع به شاه محمود، کار ها و کار دارا ن او در آ ن‌به‌نظر میرسد که نسبت ضعف‌افاده وسستی بیا ن گوینده همهٔ آ ن‌نقل نشد . شاعر ، کـــار داران و اطرافیا ن محمود را مرد م‌نا اهل‌وغیر مستحق میداند ، حتی آنان را به صفت های زشت سفله و خروسگ یاد میکنند و عقیده دارد که اشخاص لایق و شایسته همه خانه‌نشین و محروم میباشند .

از بیت هفتم شعر فوق چنان‌برمی آید که او انتظارا ت و توقعاتی از شاه محمود نسبت کشته شد ن‌پسرش داشته که بر آورده نشده‌و این امر سبب دل آزرده گی و د رنتیجه انتقاد و اعترا ض اوگردیده است .

شعر ذیل نیز در بد گو یی ازمحمود است که در آن اورا بـــه صفا ت ظالم ، بیداد گر و سفله‌پرور یاد میکند :

دست ظلمش دا غ کـــرد هسینه ام
تیـــغ‌بیدادش دلم را پار ه پـــا ر
خانه ها شد خانه گك د رعصر او
خاصه‌من گشتم فقیر و خا کســا ر
سفله پرور شد نمیدا نـــم‌چرا
خسروکشور ستا ن نا مـــدا ر
عدل وانصا ف و مرو ت شدبباد
حـــق‌وباطل را نپر سد شهر یـــار
ازو ی این بی اعتدا لی د رجهان
ثبت‌دفتر ها بما ند یاد گــــار
بند ه از بی غور ی محمودشاه
رنـــج ومحنت ها کشید م بیشمـــا ر

در جا ی دیگر این شعر میگوید که شاه جها ن (شاید منظور ش تیـمو ر ا ست پاد شـاه زمـان) دستخطی به او داده ولی ازیـن دست خط چیز ی حاصل نشد واورا بی اعتبا ر کرد و اگر آنرابه گور هم ببرد به کارش نمی آید .گو یا این حکم که حاوی یك‌اندازه پول واحتمالا ده هزار رو پیه بوده(کلمه ده هزار در شعر ذ کـــر شده) از طر ف محمود .مورد توجه‌قرار نگر فته و اجرا نشـــــده است .

مهمترین حادثه در زند ه‌گـــی‌عایشه

بدو ن شك مهمترین حاد ثـــه‌در زنده گی عایشه کشته شد ن فیض طلب پسر جوا ن اوست .او توپچی باشی و میر آتش سپاه شاه محمود بود که به معیت وزیـرفتح خا ن د ر جنگ کشـــمیر اشترا ك داشت ودر آ ن جنگـــك‌گشته شد . قتل این جوا ن که‌در آن هنگا م بیست‌و پنج ساله بود(۱۲۲۷ق) در رو حیه عایشه تاثیر شدید ی وارد کرد و سیر تفکـــراو را به کلی تغییر داد . باتا مـل در دیوا ن عایشه این مطلب را می‌توا ن در یافت که زندگی این شاعر از دو بخش یادو دور ه ساخته می‌شود ، یکی قبل از مرگ فر زندش که با خو شی ها و شاد ی ها وآزاد گی ها و در عین حا ل‌باشکوه وشکایت از مقاما ت و قت همـراه‌است و دیگر بعد از آن که با غـم واندوه و سوز و گدا ز آمیختــــه‌میبا شد و ضمنا انتقاد از قـدر ت عهد را در بر دارد .

سا ل ۱۲۲۷ق. مرز این دو حداست . اشعا ر عایشه در دو ر ه‌اول بیانگر عشق و خو شی وامیدبه‌زنده گی است ،و لی گفتا ر دور ۀ دوم سراسر با ناله و فریادوشکایت‌وانتقاد ملاز مه دارد . این نکته در کمیت و حتی کیفیت اشعار او اثردارد که دور ۀ او ل زندگیش مدت دراز ی را در بر میگیرد و عمر دورۀدو م آن از هشت سا ل بیشتـر نیست . غزل زیرین نشا ن دهنده‌روز های خوش ز نده گی شاعـــر است :

از برا ی بت جها ن افـــرو ز — مرغ دل را بز ن به سیخ کبا ب
نوش ، از دست سا قی گلر خ — جام چو ن آفتا ب ، پر می ناب
ای پر ی پیکر خجسته خصا ل — سوی ما هم نگر ز بهر صوا ب

خانه دهر را ثبا تی نیســـــت چون حبا بی که هست برسر آب
پنجروز ی به دهر خر م با ش رفتگا ن باز، کی دهند جو ا ب
ویا :
یك نصیحت بشنو از پیــرخرد مند ایجوا ن
فضل گل بی‌باد ه بود ن کار نادا نی بـــود
ساقیا بر خیز و در ده باد ۀچون ارغوا ن
مغتنم دان‌عیش را آخر جهان فا نی بود
نمود هایی از اشعا ر دور ۀ دوم‌زندگی او که همه در ماتم فرزندش سرود ه شده و با سوز ودرد آمیزه‌یافته است :
ایدریغا نور چشم خو یشتــن‌را با ختم
تا ج عز ت‌مخزن در عد ن را با ختـــم
سرو قا مت ، گلر خ شکرلب‌عذب اللسان
شمع بز م‌وبلبل شیرین سخن ر ابا ختـم
نور چشم و قو ت دل، راحت‌روح و روا ن
یوســف‌ثانی ، غزا ل سیمتن را با ختـم
هم چو مر غ نیم بسمل می تپم‌در خون دل
صفــــد رمیدان امیر صف شکن را با ختـــم
* * *
گلعذ اری ، گلر خی ، گـــــل‌چهرۀ گل پیر هن
ای عزیزا ن‌یوسف زرین کمر را با ختـــم
میر آتشخانۀ محمود شـــا ه‌نامدار
چو ن کنم واحسرتا، شیرین پسر را با ختم
سو ختم در نا ر هجرا ن،ساختم در موج غم
راحت‌روح‌وروا ن ، نور بصر را با ختـم
دور دارد برسر م گردو ن چوسنگ آسیا
مونســـــ‌جان ، همدم شام وسحر را باختم
در بیتی از شعر دیگر که آ ن‌هم‌ریدف «باختم» دارد گوید :
سخت دلتنگم نمرد م از فراق‌یك‌پسر
ماه ذیحج ،تحفۀ شهر رجب را با ختـــم
از ین بیت برمی آید که او لاعایشه همین یك پسر را داشته و دیگر اینکه این پسر در ماه رجب‌تولد یافته و در ماه ذ ی حجۀ سال

۱۲۲۷ ق کشته شده است . امـا بیت ذیل فقدا ن دختر ی از اورا نیز بیا ن میدارد :

هجر پسر و فرا ق دختــــر دارند مرا خرا ب و ابتــر

در بیت دیگر ، عایشه خطا ب به‌پسرش آرزو میکند که ایکاش قبلا مثل پدر او می مرد تا این مصیبت‌را به چشم نمید ید و بدین ترتیـب روشن میشود که او قبل از پسرودختر ، شو هر خود رانیز ازدست داد ه بود ه است :

چون کنم واحسر تا افسو ســ‌وارمان و دریغ
کاشکی پیش ازتور فتی ،مادر ت همچو ن پد ر

در قطعهٔ ذیل باز هم بابعضی ازاوصا ف فیض طلب آشنا یی بـه دست می آید و درد و سوز مادرش‌که رساتر بیان شد ه بیشتـــر احساس میشود :

سینه اش پر ز نور عر فا ن‌بود
صـــــاحب‌علم و حلم و عـقل و اد ب
طو طی طبع او چو خـــــوشخوا ن شد
شـاهباز اجل شد ش ز عقـــب
برزنخل حیا ت خویش نخورد
رفـت‌وقت نشا ط و عیش و طـر ب
برسر مادر ش ز قهــــرخدا
سنگ‌از آسما ن فتاد ه عجــــب
کوه نور م ز کـف بشـــدایوای
روز م‌از گردش فلك شده شـــب
ساغر م پر ز آ ب حیـــوا ن‌بود
ریخت‌از دست ، نا رسید ه به لـــب

بیت او ل ، اورا صا حـــب‌معر فت و علم واد ب به مقتضا ی آن روز نشا ن میدهد و بیت‌سو م‌بیانگر این است که او قبل‌از ینکه به مراد برسد ، یعنی ازدوا ج‌کند،کشته شده است .با اینکه شوهر ودختر عایشه ، قبل از پسر شـ‌از دست اورفته اند ، مع‌الوصف هیچگو نه یاد آور ی و اظهـــارتاثر ی از آن جهت در اشعار ش

به‌نظر نمیرسد .اما مرگ فیض‌طلب‌چنا ن در او اثر بخشید ه است‌که بیدریغ فریاد میکشد و سوز درون‌خودرا در قالب سخنا ن آتشین وسوز نا ك ظاهر میسازد . اگرمجال‌دقت بیشتر در ابیا ت زیرین میسر باشد ، فر یاد های جانگدازشاعر هنوز هم از ورا ی الفا ظ آن بگوش میر سد و سوز نده گی آن‌احساس میشود .

آسما ن دور و زمین سخت‌چگویم یار ب
که چها برسرم آمد زغم فیض طلب
آسیاوش بسر م چر خ فلك‌میگردد
روز روشن‌شده اند ر نظر م تیره چو شب

* * *

مادر بیو فا ی فیض طلب — چو ن نمرد ی برای فیض طلب

* * *

شهبا ز فر شته خو ی مادر — یکبار بیا به سو ی مادر
ای سرو ر یاض کا مرا نی — گلدسته مشکبوی مادر
ای یوسف ثانی زما نه — سر تابقد م نکو ی ما د ر

* * *

شهید اکبر ما در کجا یی — بیا بنگر مرا در بینوا یی
بدام هجر افتاد م شب ورو ز — دریغا داد از دست جدا یی

* * *

تا آنجا که معلوم است کمترشاعر ی از جنس زن و حتا ازمردان چه از نظر کمیت و چه از لحاظ‌کیفیت ، اینگو نه اشعار جانگدا ز در رثای فر زند خود گفته است .فی الواقع حادثهٔ کشته شدن فیض طلب بود که تو فانی در نهادعایشه بو جود آورد و باعث ایجاد این ترانه های غم انگیز گردیدواورادر شعر دیرینه گی بخشید .

دیوان عایشه

دیوا ن عایشه به تاریخ پنجم‌ماه‌رمضا ن ۱۳۰۵ هجر ی قمر ی ،در مطبعه سر کار ی دارالسلطنه کابل، به اهتمام منشی عبدالر زا ق‌بیگ، از طبع بیرو ن شده است(۳) این‌دیوا ن باقطع بیست‌وچار درشانزده دارای (سه‌صدو هشتاد) صفحه‌می‌باشد که (بیست‌و هشت) صفحه

آن را قصا ید و (سه صدو پنجاه‌ودو) صفحهٔآنرا غز لیا ت وانوا ع دیگر شعر او و مقد مه و تقریـــظاحتوا میکند . هر صفحه این‌دیوا ن حد اکثر (چهارده) بیت دارد ومجمو ع اشعار او از (پنجهزار) بیت بیشتر میشود .

مهتمم دیوا ن (منشی‌عبدالرزاق بیگ) در آخر کتا ب زیر عنوا ن «خاتمة الطبع» به جا ی مقد مـــه‌چنین مینویسد .

«... این کتاب لا جواب از کـلاشاعر ۀ جادو زبا ن سحر بیان که هر غز لش بحر یست که سفینه‌خرد در تلاطم امواجش در تزلز ل است ، در بلده کابل اعنی صا حب‌عفت و عصمت بی بی عا یشهٔ درانی بارکزا یی ، از ابکار افکار مسوده‌نموده ، از ناقد ر دانی ، کسی‌به او نمی پرداخت و نسخهٔ مکتوبـهٔمر حو مه در کتابخا نه خسرو ی بود . سپس حضر ت پادشاه اسلام‌پناه ... عبدالر حمان خـــان دام سلطنة کتا ب مر حو مه را د رچاپ‌خانهٔ سر کار ی داده امر نمودندکه چاپ شود. به انتظا م سیا د ت‌پناه‌میر محمد عظیم خان سار جن میجر وبه اهتمام هیچمدان آفا ق منشی‌عبدالرزا ق بیگ به تاریخ پنجـم رمضا ن سنه ۱۳.۵ هجری طبـع‌شد.» (٤)

نوشتهٔ دیگر ی (بدون امضا)در آخر دیوا ن تحت عنوان «نکتهٔ دقیق وسر عمیق» به چاپ‌رسیده‌که قسمتی از آن در ذیل آورده میشود :

«بر ضمیر منیر نکته سنجا ن‌روشن نفس و گو هر آز مایا ن دقیقه رس واضح باد که چون اکثرطوایف عالم و فرق بنی آدم،شجاعت واولو العز می طایفهٔ افغا ن رامسلم‌دارند و در نکته دانی و سخـــن سنجی شا ن قیل وقال پیش می‌آرند ، فلهذا جنا ب ر فعت قباب اعلیحضر ت گر دو ن بسطـــت‌سرور افغا ن و درة التا ج طایفهٔ در ان ، خواست که شمه یی‌ازفنون‌بـلاغت و فصا حت این طایفـــه فاضله رانیز به‌عقلا ی جهان‌وفضلای‌دوران ظاهر سازد و به طرزحکیمانه وشیو ۀ عاقلانه بنیاد شك و شبهت‌مردم رابر اندازد زیرا کـــه ا ز ابتدای ترویج شعر پارسی‌دیوا نی‌به این اسلو ب و اینقد ر حجم از زبا ن اهل زبا ن به ظهور نرسیده ‌چه جای آنکه از اهل ز بـــان دیگر ... » (٥)

از تقریظ مفصل احمد جـا ن‌الکو زا یی قسمت هاییکه به این نوشته یار ی میرساند به نقل‌گرفته‌میشود . (... دیوا ن ملا حـت عنوا ن محبت تر جمان ... موسوم‌به (شگر کنج) از تصنیف عفیفهٔ ظریفه و شاعر ۀ لطیفه ... بی‌بی‌عایشه بنت یعقو ب علی توپچـی باشی ... که در عهد سلطنـــت‌محمود شاه بن مر حو م مغفو رجنت آرا مگا ه تیمور شاه ، مقـــا ر ن۱۲۳۲ هجر ی به اتمام رسید ه بود ... تاحا ل که ســنه ۱۳۰۵هجرت است ، مدت هفتاد و سه سا ل به نسبت عد م قدر دانـی‌های اهل کمال و ظهور فتـــن‌و اختلا ل درطاق نسیا ن و کنـــج‌فراموشی افتاد ه واز غا یـــت فرسوده گی با خاك یکسا ن‌گردیده‌بود ، به حسن التفا ت ... امیـر عبدالر حمان ، چابك دستان مطبع‌فیض منبع دارالسلطنهٔ کابل‌صانه الله تعا لی عن التطاو ل به‌تصحیح‌تا م و تنقیح ما لا کلام ، آنرا بـه قالب طبع در آوردند و نقـــا ب‌احتجا ب را از چهر ۀ عرو ســـ زیبا بر انداختند » (٦)

عایشه یکبار در زما ن حیـا ت‌خود ، دیوانش رابه نام « شکر گنج» تنظیم و تکمیل نمود ه و تاریـــخ‌آنرا نیز تذکر داد ه است تاموضوع به خوبی مسجل باشد .

یوم پنجشنبه بیست و شش ازماه رجب
یافـــت‌تحریر شکر کنج به مضمون اد ب

یکهزا رو دو صدو سی و دو ازهجر ت بود
که چنین‌نظم گهر بار به ار قا م نمـو د

وچو ن تاریخ و فا ت او را در(۱۲۳۵) ق . نوشته اند ، لـــذا سه سا ل قبل از و فا ت، دیوا ن‌خود را پایا ن بخشید ه است که اشعا ر سه سا له اخیر عمر شـ‌درآن شامل نمیباشد .

گو یا اعتماد ی ، که نسخـــهٔ‌دیگر ی از دیوا ن اورا به قلـم خودش دید ه ، میگو ید که ایـن‌نسخه بانسخهٔ چا پی تفاو ت‌زیاد دارد و ترتیب دیوا ن چا پی نیزباآن مطابقت ندارد و علاو تا د رنسخهٔ مورد بحث هفت‌غزل ، سه قصید ه‌ودوازده ر باعی اضافه تر نسبت‌به دیوا ن چا پی موجود است(۷).

احتمال دارد که نسخۀ تنظیم‌شده در (۱۲۳۲) به خطه شا عر نزد خود و ی با قی مانده‌ونسخۀدیگر ی با ترتیب دیگر ، توسط کسی انجا م‌پذیر فته باشد که بعدازرو ی آن ، چا پ کابل در(۱۳۰۵) صور ت گر فته واشعار ی که‌شاعردر سا ل ها ی بعد از ۱۲۳۲ تـا ۱۲۳۵ سرو ده به نسخۀ مو جوددر نزد خود اضا فه کرده است و نسخه ایکه به مطالعۀ گو یــا اعتما دی رسید ه و اشعا ر اضافی داشته بسیار امکا ن دارد که همان‌نسخۀ اصلی شا عر بوده باشد .
شاید نسخه های دیگر ی نیز ازدیوا ن اونزد اشخا ص و جــود داشته باشد که روز ی ظا هــر گردد و در اکمال آثار اوبرای طبع دیگر کمك برساند .

سر چشمه های اساسی شناخت‌شاعر

نخستین منبع در باره آشنا یی‌با احوا ل و آثار عایشه « خا تمة‌ـ الطبع» دیوا ن او به قلم منشــی‌عبدالرزا ق بیگ و تقریظ احمدجان الکو زا یی است که هردو درانجام‌آن دیوا ن به طبع رسیده اند. این دونوشته معلوما ت اولیه را راجـع‌به عایشه ارا یه میدارند که‌اساس کار تمام گزار شگران احوال او به‌شمار میروند .

عبد المحمد مودب‌السلطان مولف‌امان التواریخ ، اولین نگار نده‌یی است که (سی‌و پنج) سا ل بعد ازطبع اشعار عایشه (یعنی در۱۳٤۰)ق دیوا ن اورا دید ه و به ملاحظــه‌اشعار او و دو نوشتۀ ذکر شد ه، مطالبی در بار ۀ او در جلد هفتــم‌آن کتا ب ارا یه میدارد و لی چون کتا ب امان التواریخ به چــا پ‌نرسید ه و نسخ خطی آن نیز د ر دستر س کسی قرار ندارد،متتبعان‌موضو ع اطلاعی از آن ندارند .

قرار معلو م اخیرا پنج جلــداز مجلدا ت هفتگا نه امان التواریخ توسط آرشیف ملی خر یدا ر ی‌شده است و عکس جلد هفتم آ ن را کتابخانۀ اکاد می علوم دراختیاردارد .

پس از منابع ذکر شده تا آنجاکه معلومات در دست است ، چند نوشته کو تاه و میانه در مطبو عا ت‌کشور و در خلال تذکر ه هاپیرامون زنده گی و شعر عایشه به نشــررسید ه ،اما ازین یاد نا مه هــا، به استثنا ی خاتمة الطبع و تقریظچا پ شده در دیوا ن و یکی د و

نوشته دیگر ، هیچکدا م مطلــب‌دلچسپ و قابل تو جهی مربو ط به او ارا یه نمیدارد و مطالب تمـــام‌آنها تکرار ی است که یکی‌ازدیگری به‌نقل گر فته اند و حتا بعضی ا زنگار ند گا ن آن نو شته هـــا در غایت بی اطلا عی بوده اند. به طورمثا ل مولانا خسته تذکر ه نگـار معرو ف وطن ، علاو ه بر اینکـــه‌از مطبو ع بود ن دیوا ن شاعـــر معلوما تی نداشته تصور کرده که‌رحما ن جد عایشه در جنگ کشمیر کشته شده است که ر حمان را بافیض طلب پسر او به اشتبـــاه گرفته .

در هر حال بهترین و موثق ترین‌مرجع شناسا یی عایشه دیـــوا ن اشعار او باید دانسته شود کـــه‌مطا لب و گفتنی های زیادی را جع به زنده گی واندیشه او به صورت‌طبیعی در آ ن باز تاب یافتـــه است و چو ن همه سخنا ن دل اومربو ط به خود اوست جدا قابل اعتنا و اعتماد میباشد .

اشعار عایشه

گر چه نمیتوا ن اشعار عا یشه‌را ازنگا ه تصویر و نضج وسلاست وزیبا یی های بدیعی و هنر شعردر ردیف آثار گوینده گا ن بزرگ وسخن سنجا ن نا مور زمانش قرارداد ، مع‌الوصف از لحا ظ اینکـــه اولین بانو ی صاحب دیوا ن از یك‌دور ۀ نسبیتا تاریك وطن ماست و اشعا ر زیاد ی سرود ه‌و مطالـــب‌قراوا نی از شرایط عصر خود رادر خلال سروده هایش برای آینده‌گان‌انتقا ل و انعکاس داده است، مقام ار جمند ی را در عرصه شعر وادب این سرزمین دارا میباشد.

با اینکه اشعا ر عایشه‌یکدست‌نیست و فرا ز و فرود زیاد دارد، اما با مرور ی در دیوانش میتوا ن‌از غزلهای طو لانی وی چنـــــد چند بیت خو ب و پر محتوا بدست‌آورد و بعضی از غزل ها یش رابا حذف دو سه ، بیت نا استـــوا ریکدست ساخت و همچنا ن‌میتوا ن بیت ها ی زیبا و دلچسپی‌از بخش‌های‌مختلف اشعاراو به‌گزینش گرفت.
غزل « بد عهدی » از سروده‌ها ی‌ساده و روانی است که خواند ن آن لذت میدهد و شادی می‌بخشد:

بد عهدی

به تیر- غمز ه ام کـــردی نشانه
کنـــم پیش که از دست تو فر یـــا د
دلم برد ی و رخ پنهـــا ن نمودی
چـــه باشد گر به دیدار م کنی شا د
جفا هاییکه از دست تـــو دید م
نکـــر داین ظلم را شیرین به فر هـــاد
ترا این رسم بد عهدی کـــه آموخت
کـــه هرگز از غریبا ن نا و ر ی یاد
وجود م سو ختی در نـــار هجران
چو خـــاکستر مرا داد ی تو بـــر بـــاد

غزل «دردبیدرمان» را نیز که ازگفته های شادا ب اوست میتوان به شنیدن نشست .

درد بیدرمان

بی وصالت جنت الفر دوس چون زندان بود
گل بـــه چشمم خارو گلشن آتش سوزان بود
بوسه یی زا ن لعل شکر باردارم آرزو
گر به جا ن سوداکنی منت بـــه جان ارزان بود
دل زمن برد ی و قصد جا ن کنی، مقصود چیست
چشم جا دوی تودانم آفت دوران بـــود
شهد نوشید ن بدون دوست زهرقاتل است
درد بیدرمان که میگویند ، این هجرا ن بود
اینقد ر مغرور حسن خویش بودن خوب نیست
زشت و زیباعاقبت خود طعمهٔ مو را ن بـــود

از خلال پاره یی از اشعارعایشه پیداست که او دیوا ن حافظ را در اختیار داشته و غالبا آنرا میخوانده است . موارد بسیار ی به نظـــر میرسد که در تحت تاثیر سخنا ن وبیا ن حافظ قرار گر فته وبه پیروی از حافظ تو جه نشان داده و غز ل ها یی به اقتضا ی او سرو رد ه است ، مثلا این غزل :

عمر بگذ شته مرا اد بســی‌می آید
وز نسیم‌سحر ی بو ی کسی می آیــد

که به پیروی ازین غزل حا فـظمیباشد :

مژده اید ل که مسیحا نفسی‌می آید
که‌زانفاس‌خوششں بو ی کسی می آیـــد

مفهوم و معنا ی سخنا ن حافـظنیز در گفتا ر عایشه زیاذ دیده می شود ، وحتی گاه گاه عین گفته‌اورابا اند ك تغییر در اشعار عایشــه مشاهده میکنیم :

اسب تاز ی زیر پا لان‌گشته‌مجروح و ضعیف
طوق زر درگرد ن خر شد نمیدانم چــرا

نزد صرا ف فلك خر مهره وسنگ وسفا ل
قیمتش‌با در برابر شد نمیدانم چـر ا

این مفاهیم در اشعا ر زیبا ی‌حافظ بدینگو نه جلوه یا فته‌است:

اسپ تاز ی شده مجرو ح‌بزیر پالان
طـــو ق‌زرین همه در گرد ن خر می بینم

* * *

آه‌آه از دست صرافا ن گوهرناشناس
هر زما ن‌خر مهره رابادربرابر میکـنند

ویا این بیت :

نیست بر لو ح دلم جز الفـقا مت‌تو
غیرسودای‌رخت نیست خیا لات مــــرا

که گر فته شده ازین شعر حافظاست :

نیست بر لو ح دلم جز الفـقا مت یار
چکنـــم‌حرف دگر یاد نداد استـــــا د م

پیروی از گفته ها و به عار یه‌گرفتن اندیشه های دیگرا ن درشعر عایشه به حافظ محدو د نمی ماندبلکه گاه‌گاه به گفتا ر کسا ن دیگر نیز تاسی می جوید .

میان مسجد و میخا نه‌حیرتی‌دارم
درین‌دوراه ندانم رهٔ صوا ب کجا ست

این اندیشه راقبل از و شا عردیگر ی بدینگو نه ارایه داشتـــه است :

نه درمسجد گذارندم که‌رندی نه در میخانه کاین خمارخام است
میان مسجد ومیخانه راهیست غریبم، عاشقم، آن ره کدام است

عایشه در شعر زیرین ه تنـــد ی‌اظهار عقیده میکند که همه‌کسانی که به جایی رسیده اند غیرمستحق‌اند و افراد اهل و مستحق ،همه فراموش شده و محروم میباشند :

بی‌بی زنا ن (۹) مضطـــر وحیران شدند
ماچـه‌خرا ن سلسله جنبا ن شد نـد
حجله نشنیا ن حر یـــــم‌حجاب
هـم‌نفس غول بیا بـــان شد نـد
قند و قرو ت آنکه نمیکـردفرق
مصلحت‌آمیز و سخندا ن شد نـــــد

این موضو ع در جا ی های دیگراشعا ر عایشه نیز دیده میشود واو راکه به سبب انتسا ب خود به دودمان درانی افتخا ر میکـــرد ه و انتظارا ت قدر دانی زیاد از دولت‌وقت را داشته است ، در مـــورد اعتلای مقا م واحترا م دیگرا ن‌قدری‌حسود و تنگ نظر نشا ن میدهدو اتکا ی زیاد اورا به حسب ونسب‌وخانواد ه بیشتر وانمودمیسازد .

به قو ل عزیز الدین فوفلزا یی،قبر عایشه در اونچی چهار دهـی واقع است (۱۰).این یاد دا شـــت‌با دوغزل نسبتا خوب عا یشه به پایا ن آورده میشود :

مقاصد دل

بتا به گلشن جنت روم چسـا ن‌بیتو
مرا که‌دوزخ سوزان بود جنان بیتو
قسم که جز سرکو یت به‌نیم‌جو نخرم
اگـردهند به من حشمت کیان بیتو
کجا رو م ، ز که پرسم‌مقاصددل خویش
مراکه‌نیست دگر هیچ‌در جها ن بینو
زفر قت تو مسا و یست روزوشب برمن
د ما دم‌است مرا دیده خو نفشا ن بیتو

نه میل جنت و نی فکردوز خاست مرا
به‌خاطرم‌نبود فکر این و آن بیتـــــو

گذشت یار

دوشم از دیده نور دیـــد ه‌گذشت
مونس‌قلـــب آر مید ه گذ شـــــت
میخرا مید با کر شمــــه وناز
ا زتکبر بمن ندید ه گذ شـــــت
زدنمك بر جرا حـــت د ل‌ریش
چونکه‌آن ماه نو رسیده گذ شــت
آن پر یچهر ه شو خ بـــی‌پروا
نالهٔزار من شنید ه گذ شـــت (۱۱)

نشانی هاو پانو شت ها

۱ـسرور ، شعرا ی وطن .جر .یدهٔ نسیم سحر ، ش چار، حو ت ۱۳۰۶ش

۲ـباتو جه به شعر حافظ کـــه‌گوید :

«قوت دانا همه از خون جگرمی‌بینم»

۳ـ بعضی از گزار نده گان‌احوا ل عایشه از جمله گو یـــا اعتما دی ، مهتمم دیوان عایشه ،احمد جا ن الکو زایی را دانسته اند که این درست نیست،الکوزایی‌تنها تقریظی بر دیوا ن عایشـــه نوشته که در آخر آن چـــا پ‌شده است .

٤ـدیوا ن عایشه ص ۳٤۸

۵ـپایا ن دیوا ن

٦ـدیوا ن ، ص‌ص ۵۱و۵۲ و۳٤۹ـ۳۵۱

۷ـگو یا اعتماد ی ، شا عر هٔافغا ن ، مجلهٔ کابل ، ش ۱۲،ص۱، ۱۳۱۱.

۸ـغزلها در دیوا ن عنوا ن‌ندارنداین عنوا ن و عنوا ن های دیگر را نگار ند ه اختیار کرده‌است .

۹ـعبار ت (بی‌بی زنان) دروز ن‌شعر صد مه میزند و شاعر که به استعما ل آن ضرور ت احسا س‌نمود ه بوز ن توجه نشا ن نداد ه است .

درین شعر علاو ه بر کلمـا تـغیر عفیف ، عیب هــــای ادبی و دستور ی نیز مشاهده میشود .

۱۰ــدیوا ن تیمور شاه ، ص۸۰

۱۱ــسر چشمه اساسی درتحریراین مقاله ، دیوا ن مطبو ع شاعر میباشد .

چگونگی شعر درسالهای اخیر عهد تیمور

از شاعران معروف و نامورحلقه ادبی عهد تیمور ، یکی میر هوتك افغان فرزند محمد زمان فوفلزایی بود که به هر دو زبان دری و پشتو شعر می سرود و درزبان دری از شاعران بر جسته عهد خود بشمار میرفت .

افغان هم از لحاظ اینکه بەدودمان درانی پیوستگی می رسانید و هم ازین حیث که مردشاعر و فاضلی بود ، نزد تیمور شاه منزلت زیاد داشت و تیمورهمواره از مصاحبت‌هاو مشورت های او در مسایل ادبی وامور مملکتی و کشورداری استفاده میکرد و حتی دربارۀ کفایت بعضی‌از ارباب انشاء و سیاق از او ، مشورت و تصدیق میخواست واحتمالا اشعار خود را ازنظر او می گذرانید و غزلهای همدیگر را استقبال میکردند .

غزل زیبایی از افغان در دست‌است که تیمور نیز به همان وزن وقافیه غزلی دارد و معلوم‌است‌یکی با توجه به دیگری ساخته شده ، اما نمیتوان گفت که کدام‌یك مقدم است . چند بیت‌از غزل افغان را میخوانیم .

بی لبت گر هوس بادۀ ،گلفام کنم
لخت دلرابگداز آرم و در جام کنم

هر کجا مدنظر عارض وزلف‌تو بود
نیست‌ممکن که خیال سحروشام کنم

منتظر چند نشینم برۀ وعدۀوصل
تابکی‌شاد ، دل از بوسه به پیغام کنم

چارۀ وحشت چشمت بەفسون نتوان کرد
نرگست‌نیست غزالی که منش رام کنم

تادهان ولب وچشم تو بود، ممکن نیست
که خیال‌شکر و پسته و با دام کنـــــم
گر به سودای دوچشم تو بوددسترسم
بگدا ز م دل خود را و میش نا م کنـــــم
نو بهار آمد و آن به کـــه‌چوبلبل افغان
عمـــرصرف طلب یار گلندام کنــــــم

پو هاند عبدالحی حبیبی‌در مقالهٔ«دیوا ن اعلیحضر ت تیمور »ایـن غزل افغا ن را باغزل تیمور شا ه‌مقایسه و ارزیا بی کـــــر ده است (۱) .

غزل تیمو رنیز از نظر را بطـه‌اش باغزل افغا ن و نیز از لحا ظ پختگی برا ی پژو هشگـــر ا ن‌وادب دوستا ن قابل خوانـــدن است :

سر قد م ساخته پابوس تـــواحرا م کنم
چنـــــددر دست صبا بوسه به پیغام‌کنم
تلخکامم زبس از زهر فرا ق‌تورواست
طلب‌بوسه اگر از تو به پیغا م کنـــم
یکد م آرا م نگیر م به جهان‌در طلبت
آخر ا ی‌آهوی وحشی به چه ات را م کنم
بسکه بینم به چمن جورو جفااز خس و خار
که تمنای‌قفس گه هوس دا م کنــــــم
شب خودرا به خیا ل‌رخ توکردم صبح
روزخودرابه غم زلف‌تو چو ن‌شام‌کنم
کندش دیدهٔ خو نبار مــــن‌آغشته بخون
با ده‌گربی‌می گلگون تو در جام کنم
جانم آمد به لب ولب به‌لبم‌نه ایدوست
تا د می‌آب حیات از لب تو وا م کنـــم

درین دوغزل نکا ت مشترک‌زیاد به‌نظر میرسد واز جمله میـتوان مفاهیم بیت ها ی اول وسوم‌وچارم‌افغان را به ترتیب در بیت ها ی ششم ودوم وسو م تیمور بـــه‌روشني مشاهد ه نمود .

تولد افغان در اواخر عهد احمدشاه درا نی (حدو د ١١٧٥—١١٨٠) در قند هار به ظهور پیوسته وپدر ش محمد زما ن درآن هنگا م حاکم کشمیر بود ه است که شایدروز گار طفولیت و ی تحت سـر پرستی پدر ش در آنجا گذ شته‌باشد و اکنو ن اطلاع مو ثقی از آن در دست نیست .

مادر میر هوتك افغا ن صبیهٔمیرسیف الدین (ایشان صا حــب استالف) بود و کلمه «میر» درنام‌او از همین ارتبا ط وارد گردید و بعدا هم این کلمه به حیث جز ئــی‌ازنام در میان احفاد او بر جای‌ماند. بقو ل فوفلزا یی « کاریز میر »نیزمنسوب به نام او می باشد زیرا به خانواد ۀ او درین محل جاگیر داده‌شده بود واین محل از آن سبــب به کاریز میر موسو م‌گردید. (٢)

افغا ن به جد مادر ی خود،ایشان‌صاحب استالف ارادت زیاد داشت‌و غالبا در نزد او وبه خد مـــــــت‌اوبه‌سر می برد واز همین سبب به تصوف گرایش پیدا کرد و بـه‌راهیا ن این طریق پیوست .

محمد زما ن پدر افغا ن نیز ازدوستا ن وارادتمندا ن میرسیفـ الدین ایشا ن صا حب استا لـف‌بود و چو ن ایشا ن موصو ف اورا بسیار دوست میداشت بنابریـــن‌دختر خودرا به عقدش در آورد .

شعر ذیل که برای‌مزار ایشان‌صاحب استالف گفته شده‌است ، کمال اراد ت افغا ن را به جد شــ‌نشان میدهد .

کعبـــــهٔ امید ار بـــــا ب‌شهود
قبلهٔجا ن معبد اهل سجـــــو د
جسم پاکی هست مخفی زیرخاك
گنــــج‌پنهان است در آن خاك پا ك
آن مزار حضر ت ایشـــــا ن‌ماست
وا ن‌مکان، منزلگه جا نا ن ما ست
ای به نسبت سید عا لــــی‌نسب
ا ی‌به گوهر نیر والا حسب
کو هدا من از تو رنگین‌گلشن‌است
از توگل در دا من کهدا من‌است

خاصه استالف که جا ی‌خاص‌تست
اند رویاران با اخلاص تست
گر فتو حی هست در کار م‌تویی
ا زکسی امید اگر دار م تو یی
دیده ام پر خو ن و دل ازدردچاك
چندباشددر جهان ای جـد پا ك(۳)

سر دار جها ن خان از رجا ل،معرو ف عهد تیمور شا ه ، عمو ی افغا ن بود که به سا ل (۱۲۰۰)ه ق‌افغا ن با دختر اودر کابل ازدواج کرد و آن زن به سا ل (۱۲۵۰)قمری‌یعنی پنجاه سا ل بعد از ازدوا ج در کابل در گذشت ودر جـــــوارخواجه مسافر دفن شد .

شعری در مر ثیه هـمسرافغا ن در دست است که معلو م نیست از کیست واگر افغا ن درآن‌هنگا م حیا ت داشته ، شاید شعر از خودش باشد . سه بیت‌از شعریاد شده طور نمونه نقل میشود .

افسوس که آن مریم ثانی زجهان رفت
زین دهرکهن‌طا یر رو حش به جنان ر فت
آن شاه زنا ن ، پرده نشین ،قاری قرآن
افسو س‌که از خانهٔ سردار جهان(٤) رفت
از خصلت نیکش به قلم راست‌نیاید
وصفش‌نتوا ن کردکه از شرح‌وبیان‌رفت

فر زندا ن میر هوتك افغا ن‌به‌نام ها ی حا جی محمد اشرف والله داد در کتا بها نا م برده شـده‌اند که الله داد در ۱۲۵۹در گذشته است .بنا به گفته فوفلز ا یی ،افغا ن علاو ه بر اینکه از نظـــر مقام اد بی و شخصیت علمی خود،نزد تیمور شاه احترا م داشت ،به اساس اعتما دی که به او موجودبـود در زما ن پاد شا ه مذ کور به رتبه های سر کار مراســلا ت‌ودارو غهٔ اخبار وهر کاره باشی نیز منصو ب گردید ه بودوهمچنان‌به قو ل تذکر هٔ روز روشن ، در عهد شاه زمان هم « چنـــــد ی‌دارو غگی دفتر ومدتی اختیار ا ت اخبار ی رابر عهد ه داشته وبالاخره‌هر کاره با شی کل مملکت به‌و ی مفوض شده »(٥) وبعضی از یــــن‌عهد ه ها ی او در کتب دیگر مانند

تاریخ حسین شاهی و تا ریـــخ‌احمد نیز تذکر یافته است (٦) و بدین ترتیب او در دورا ن زمـان‌شا ه نیز از رجا ل مـهم‌و مورد اعتماد ز عامت و قت به شمار مـی‌رفت و به اساس همین اعتبـــار واعتماد سفر هایی در رکا ب د وپادشا ه مذکور و گاهی به غرض اجرا ی امور مملکتی به هندوپنجاب‌وکشمیر و ملتا ن و هرا ت وبلوـ چستا ن و نیشا پور و مشهدوسندبه عمل آورد و با این سفر هـــا تجارب واندوخته های خود را افزا یش بخشید .

در جبهــــــۀ اد بــــــی عهدتیمور شاه درانی ، میر هو تـــك افغا ن از کسانی بود که به اشعا ربید ل علاقه مند ی زیاد داشت و گویا آشنا یی با اشعار بید ل د روطن ما از همین مقطع زمانی آغا ز میشود و افغا ن از پیشقد مـا ناین پیشا مد ادبی میباشد .

خسته و فوفلزا یی ، افغا ن راپیرو مکتب بید ل میشمارند و لی گو یا اعتماد ی سبك اورا به سبك‌شاعر هم عصرش واقف لا هور ی نزدیك میداند .

چو ن افغا ن اساسا متمایـــل‌به سبك هند ی بود لذا به آثـــار راهیا ن آن سبك که بیـــد ل وواقف از سر بر آورد گا ن آن به حسا ب می آیند توجه زیـــادداشت واز همین جهت بود کـــه گفت .

داده افغان حجت بید ل مـــــرامهر قبو ل
«طالع موری‌که با دست سلیمان‌آشنا ست»(۷)

نفو ذ و یژه گی ها ی زبانی بیدل‌در سخن افغا ن به فراوانی دیده می شود . انتخا ب قالبها ، قافیه‌ها،ردیف ها و بحر ها، در غز لها و نحوۀ کاربرد تشبیها ت‌واستعا را ت‌وکنایا ت و ترکیبا ت و استعما ل مکرر الفا ظی مانند : موج ، سیل،حیرت ، آیینه ،و حشت ، شرر و جز اینها به و ضاحت دلیل‌برتوجه‌افغا ن به اشعا ر بید ل است و نشانۀ تعمق او در سروده هـا ی‌آن سخن سرای بزرگ :

زر نگ خود نمایی چاره نبـوداهل عالم را
نمایدهرسحر گلشن ز گل رنگین قبا ییها
عدم سر مایۀ رنگ هجـــوم‌سجده اش گشتم
سرم شدخاك یعنی در رهش از جبهه سا ییها

جوانی تا شد از کف در ره‌مطلب دو تا گشتم
زپا افگند ماراآخر افغا ن بی عصا پیمـــــا
* * *
حریف موج جفا ی تو کـــی‌نواند شد
دل زخودشده ام قطره است ، دریانیست
جهان چگو نه حریف جنو ن‌ماگردد
کفیـــل‌وحشت عشاق ، کو ه‌وصحرانیست
مباش غافل از انجام نقـــدفرصت خویش
که آن نشاط‌که امروز هست ، فردا نیســت
* * *
به ترك عرض‌معنی میتوا ن‌ایمن‌شد از آفت
شکست رنگ،گل را در چمن خط امان با شد

این اند ك نمونه ها به روشنی‌میتوانند مو ید ارادت افغا ن‌به بیدل باشند .

گویند خانه افغا ن حیثیت یك‌انجمن اد بی را داشت کـــــه دوستانش در آن جمع می شد ندوغز لها ی بید ل را میخوا ندند و مورد طبع آزمایی قرار میدادند وبه تفسیر می گر فتند .

تو جه به نزاکت ها و کشو د ن‌گره هاو رمز های اشعار بید ل و گرایش شمار ی از سخنو را ن‌وقت به پیرو ی از او را میتوا ن تاحد ی نتیجه و تاثیر همیـــــن‌نشست هاو گفت و گو ها درخانهٔ افغا ن دانست . از اشعا ر پشتوی‌میر هو تك افغان متا سفانه چیـــزی در دست نیست و از اشعا ر دری‌او حدود هفت تا ده هزار بیت‌نزد اولاد ه او و بعضی از علاقه مندان‌شعر واد ب و جود دارد .

سرور گو یا نسخه یی از دیوان‌اورا که دارای قطع بیســت‌و یك در پانزده وسه صـــــد وهفتاد وچهار صفحه و ششصدو نودوهشت غزل بوده ، دیده و معر فی کرده‌است . او میگو ید که هر صفحـــهٔ این دیوا ن نه و ده سطردارد واگرهر صفحه آنرا ده بیت حسا ب‌کنیم درآ ن صور ت تعداد آن بـــــه(سه هزارو هفتصدو چهل) بیت بالغ میگردد . و غز لها ی آن حداکثر یازد ه بیت و حد اقـــــل پنج بیت میباشد .

این دیوا ن به خط میر محمـــدعثما ن این قاضی ، فر زند ابن‌قاضی شاعر معروف است که‌دیوانش چاپ‌شده ، کاتب در بایا ن دیـــوا ن چنین مینویسد :

«بحمد الله تعا لی عز شا نه که‌تمام شد و صور ت اختتا م‌پذیرفت تحریر کتا ب دیوا ن افغا ن‌از کلام‌بلاغت انجا م جنا ب مر حو م‌مغفور میر هوتك خان در انی فوفلزا یـی‌ایو ب زا یی تخلص افغا ن که جـد مادری والداین هیچمد ان ،را قـ م‌این دیوا ن است ـبه قلم بند ه‌درگاه حضر ت سبحا ن و را جی الی‌رحمت‌العزیز المنا ن میر محمد عثما ن ابن المر حو م جنت مکان قاضی‌میر حسین ابن ر حمت بنیان قاضی میر فتح الله خان قاضی بود ه ،دربلد ۀ طیبۀ کابل صا نه الله و اهله عن الجو ر و التطاو ل و احقتـــه‌واهله من التزلزل والضلا لـــت والعصیا ن ، بحر مت سیدالر سالت‌ونبی آخر الز مان صلی الله علیه و آله و اصحا به وسلم ، به تاریـخ‌یوم دوشنبه بیست‌ویکم ربیع‌الاو ل قمر ی ، بیست و هفتم برج‌میزا ن‌شمسی یکهزارو سه صدو چهل و سه از سنه قمر ی وسنه ۱۳.۳شمسی هجر ی نبوی . » (۸)

علاو ه برغزلیا ت شاعر کـه‌قسمت اعظم دیوا ن را دربر مـــی گیرد ، چار مثنو ی کو تاه به‌وزن‌بوستا ن سعد ی (فعولن فعو لـــن فعولن فعول) ، محزن الا ســـرارنظا می (مفتعلن مفتعلن فاعلات) ، سلسلة الذ هب جا می (فاعلا تن‌فاعلاتن فعلن) و بحر هز ج‌مسدس محذو ف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن)ومقدا ری ربا عی و معما و جزاینها نیز در دیوا ن مذکور جلب نظـــرمیکند . گو یا ، نوشته است که نسخۀ کا ملتر ی از دیوا ن افغان‌در کتابخا نه نایب السلطنه بـوده است ، و لی اکنو ن معلوما تی‌ازآن‌نسخه در دست نیست .

عزیز الدین فوفلزا یی در بار ه‌اشعا ر افغا ن میگو ید : « با آنکه کلیت قصاید و قطعا ت و غزلیاتش‌در یافت نشده ،اما بیش از دهٔهزار بیت به نهایت بر جستگی بیاد گارگذاشته ... » (۹) .

دریافت های خستـــه در بار ۀاشعا ر افغا ن از همه جالبتـــر و مستند تر و به زما ن مانزد یکتـــراست . او مینو سد کـــــه مد تها بعد از فو ت افغا ن دونسخـــــۀناتمام‌از دیوا ن اشعا ر او به‌دست اهل ذو ق افتاده و حسن خـــا ن‌قرغه یی که از احفاد افغا ن است

مقدا ر ی از اشعا ر اورا جمـــع نمود ه ودیوا نی ترتیب داده کـه شامل غز لیا ت و قصایدو مخمسات وتر جیعا ت و ترکیبا ت و حکایات منظو م و ساقینا مه و قطعـــا ت تاریخی و رباعیا ت میبا شدو جمله (نه هزارو دو صدو سی و هشت)بیت میشود واین دیوا ن(چارصدو نود) صفحه را احتوا میکند .و ی می افزاید که دیوا ن یاد شده رادر پاییز (۱۳۳۱) شمسی مطا بـــق ۱۳۷۱ قمر ی در منزل شخصـــی حسن خان در قر غه مطالعه کرد ه است . مولو ی خسته منتخبـــی از غزلیا ت افغا ن رانیز دیده که به خط نستعلیق استادا نه بـود ه و حدود (شش هزار) بیت داشتـــه است .

آنچه گفته آمد معلو مـــــا ت واستنباط واستد راك دیگران در بارۀ چگونگی و عدد سرو رد ه هـــا ی افغان بود که در زمانه های جدا از هم و در فاصله های متفاو ت بـــه بیا ن آورد ه شد ه اند . اما پس از جست و جو ی زیاد سرا غ نسخۀ دیگر از دیوا ن این شاعر بدست آمد که در آرشیف ملی محفو ظ میباشد .

نسخۀ آرشیف ملی که مرو رشتابانی در آن میسر آمد در جملۀ کتابها ی خطی و اسناد دیگر ا زکتابخا نه دارالتحر یر شاهی سابق به آرشیف ملی آورده شده است وبد انسا ن که مینماید پیشتر ازآن، این اثر در اختیار مر حو م عبدالحی حبیبی بود ه است که مهر آ ن در یکی دوجا ی کتا ب بیانگر ایـــن مطلب است .

معلوم میشود که نسخه در ابتدا صفحه زده نشد ه و بعد ها صفحات آن مشخص گردید ه است. صرف نظر از ورقها یی که از میان افتاده، یعنی به اعتبا ر شمار ه گزا ر ی بعدی ،عدد صفحات به (ششصـــدو هفت) بالغ میشود در حالیکه قطع اثر بیست و شش در شـــا نـزده وخط آن عادی است .

گر چه سراسر دیوا ن به خط یك شخص نیست وخطو ط متفا وتـــی در آن دیده میشود ، با ایـــــن وصف قسمت ز یاد آ ن بوسیلۀ کاتبی به نام عبدالسمیع حکیـــــم نوشته شده که خط واملا یش هـر دو چندا ن تعریفی ندارد . اودر پایان نسخه نوشته است :«تمت الکتـاب بعون ملك الوهاب به دست خـــط فقیر حقیر سراپا نقصا ن و تقصیر عبدا لسمع حکیم خلف الصـــدق حاجی الحر مین شریفین عبدالحلیم

حکیم غفر الله ذنو به ، در حینیکه‌از درد پا از پا افتاد ه وبستر ی بود م ،قلمی نموده شد . ابتد ای‌نوشتن بیستم ذالحجـــــه ۱۳۰۲ اتمام یو م یکشنبه غرهٔ ربیع الاو ل‌یکهزارو سه صدو و چار ،و قت نماز عصر تمام شد .

بیاد گا ر نوشتم من این خط‌بدرا
وگر نه این‌خط من لایق نوشتن نیست

* * *

هر که خواند دعا طمـــــع‌دارم
زانکـــه‌من بندهٔ گنه کـــار م . » (۱۰)

در نسخهٔ آرشیف در مر تبـهٔ‌اول غزلیا ت قرار دارد که بیش‌از نهصد غزل است و چار صد وشصت و سه صفحه کتا ب را دربر میگیرد و پس از آ ن مخمسا ت‌و مثنو یا ت ومدایح وماد ه تاریخ ها و مرا ثی وسر انجا م یك‌مثنوی‌تقریبا (ششصد) بیتی‌در مناظره با دو آ ب و آتش و خاك باحکایات‌تمثیلی .

مراثی وماد ه تاریخها ومدایـح‌این اثر از نظر تاریخی و شناخت بعضی از روید اد هاو اشخاصـــ‌مهم و نزدیکا ن و ممدو حا ن‌شاعر ارزش زیاد دارند .

در مخمس های او که از (سی‌وپنج) متجاوز است (بیست‌وشش) پار چهٔ آن به تخمیس غز لها ی‌بیدل‌اختصاص دارد .

وروی همر فته مجمو ع ادبیا ت‌این دیوا ن از هفت هزار بیت در میگذرد و یکی از نسخه های مهم‌ومعتبر اشعا ر افغا ن بشمار می آید ، خاصتا ، که جزء ملکیت‌عا مه‌شد ه و هر کسی از آن استفاده میتواند .

اگر روز ی کسی بخواهد اشعارافغا ن را جمع آوری و تدوین‌نماید ویك چا پ انتقاد ی از آن بدست‌بدهد و یا گز ینشی از آ ن به‌عمل آرد ، بیگما ن این نسخه هم ازنظر پیشینگی و هم از لحا ظ زیاد ت اشعا ر نسخه اساس تواند بود .

لعل محمد عاجز و میرزا قلند رعزت و میرزا احمد خان احمد از شاعرا ن هم عصر افغا ن بودند که‌در سفر وحضر با تیمور شاه همراه می بودند و حاشیه نشین محا فل‌ومجالس اوبشمار می آمدند و هم چنا ن بایکدیگر خودروابط صمیمانه‌ادبی داشتند . شعر ذیل کـــــه

افغا ،، دربارهٔ روابط خودو عاجـز گفته است کمال دوستی واراد ت، اورا به عاجز نشان میدهد :

من و عاجز سبب عرض تمنای همیم
محفل افروز هم وانجمن آرا ی همیم

اثر عالم کیفیت ما هـــر دویکیست
نغمـــهٔ ساز هم و بادهٔ مینا ی همیـــم

قطع الفت نپسند یم یکی ا زدیگر
یعنی ازتار هوس سلسله در پای همیم

من و آن دوست ز قید دوجهان آزادیم
میتوان گفت که دین هم ودنیا ی همیـــم

زنده گی من و او از سبـب یکدگر است
مادر احیای خود امروز مسیحا ی همیـــم

افغا ن بعد از و فا ت جد خودایشا ن صاحب استالف ، بسیـار اندو هنا ك شدو عزم سفر مکـــه نمود و بعد از مراجعت دو بار ه به استالف متمکن گردید و ســـرانجا م در کابل در گذشت و طبـق وصیت خودش در جوار مزارایشان صاحب در استالف دفن شد .

واکنو ن قبرش به خو بی معلوم نیست و تاریخ و فاتش نیز روشن نمی باشد . در کتا ب در ةالزمان شعر ی از افغا ن دربار ۂ تاریـخ وفات محمد علم خان و کیل الدوله درج است که سا ل آ ن ۱۲٤۲ قمر ی میباشد واین تاریخ نشا ن میدهد که او تاسا ل ۱۲٤۲ قمر ی در قید حیا ت بوده و درین هنگام حدو د (شصت و پنج الی هفتاد) سال داشته است . چند بیت ا زشعر ذکر شده به منظو ر مستند گردانید ن موضو ع در ذیل نقـل میشود :

دریغـــا ز بیداد دســـت اجل
که دایم کند خا نـــه ها را خـــر ا ب

در ستی مجویید ، کـــــــزجور او
بسی شیشه بشکست هم چو ن حبـــا ب

چو شمع سحر ر فت از بز م ، وای
محمدعلم خان عالی جنـــا ب ....

چو افغا ن ما کرد سـا لوفا ت
سوال از دل زار پر اضطـر ا ب
بگفتا که « مغر ب » بیایـد شناخت
غروب علم را که بود آفتـا ب (١١)

کلمهٔ « مغرب » برابر بـا(١٢٤٢) است .

صرف نظر از بخش کو چـک اشعا ر افغا ن که جنبهٔ تاریخـی واجتماعی دارد ، بخشـ معظـم سروده ها ی اورانو ع مطلو ب و معروف شعر یعنی غزل احتوا می‌کند واین امر بیانگر علاقه او بـه این شکل شعر به حسا ب مـی‌آید .

غزلها ی افغا ن همه یکدست نیست وغث و سمین در میان آنها زیاد به نظر میرسد ، با این وصف بسیار ی از آن غزلها لبریز ا ز شادا بی و احساس است وخواننده را لذت میدهد . الفا ظ خو شـ آهنگ و ترکیبا ت مناسب کـه سخن را رنگینی می بخشد و غنا مند میسازد ، در گفتا ر اوکـم نیست و هم بدینگو نه میتوا ن جنبه های گو نه گو ن زندگی آنروز مردم را از لابلا ی سخنانش استنبا ط نمود .

با موجود یت دیوا ن افغا ن درآرشیف ملی ، بررسی مواردمتفاوت سروده های افغا ن برا ی پژوهشگرا ن میسر شده است ،اما این امر بسیار به ساده گی به فرجام آورده نمیشو د. بلکه تعمـق بیشتر و فر صت مسا عد تر وبحث جداگا نه یی را ایجا ب می نماید .

باسیر ی شتابا ن در دیوا ن افغا ن ، نمود هایی از اشعا ر او از بخش های متفاو ت دیوا ن انتخاب واقتباس گردید که مطالعه آ ن، خوانند ه را با قو ت ذ هـن واستحکا م کلام ودید گاه اجتما عی شاعر بیشتر آشنا میسازد .

ترک تعلق

آخر ز تر ک خود به مـن ومازدیم پا
بر عمـر پشت دست و به دنیا زدیم پـا
دل از تپش نگشت گر فتا ردام وهم
چون شعله بر غبا ر هوسها زدیم پا

ما را تعلقات عنان گیر دل نشد
هرکس به عیش دست زدو ما زدیم پا
کردیم ترك صحبت سنگین دلان دهر
چون وحشت شرار به خارا زدیم پا
افشا نده ایم دست به همت زکاینات
آمد هرآنچه پیش زد نیا زدیم پا
افغان گذشت از فلك آنسو غبار ما
بنگر زعاجزی به کجا هاز دیم پا

این غزل که به استقبال بیدل سروده شده پختگی و توانایی شاعر را در پیروی از بیدل وآشنایی به سبك مطلوب وی نشان میدهد . (۱۲)

آنچه که نشد

گفتم که در فراق توام جان شود نشد
یا مشکلی زبند غم آسان شود نشد
یا بیتو مرگ چارهٔ درد مکند نکرد
یا دردمند وصل تو درمان شود نشد
یا در رهت بباد فنا سر رود نرفت
یا کار مازوصال ، بسامان شود نشد
یادل بدست دامن صبر مدهد نداد
یاپنجه‌ام حریف گریبان شود نشد
یاغنچه لبت ز وفا دم زند نزد
یانرگست ز جور پشیمان شود نشد .
یادل به شام هجر دمی خوش ز ید نزیست
یایك نفس خلاص ز هجران شود نشد

پنجهٔ مژگان

منه ایشوخ برون پا، زسرای نگهم
کافریداست خدایت ز برای نگهم
عرصه ، گلگون ترا ،صفحهٔ حیرانی ماست
نیست جولان تو بیرون ز فضای نگهم

بسکه از گریهٔ خونین بدنم رنگ گر فت
سرخ شدپنجه مژ گان زحنای نگهم
دیده دارد ز تو تشریف تماشا دربر
عنبرین‌است زخط تو قبا ی نگهم
آب شد باز ز غیر ت دلم‌امشب یار ب
که به‌گرد سر او گشته به جای نگهم
میتوا ن آیینه از نقش بساطم‌چید ن
حیر ت ازبسکه بود فرش سرای نگهم
صید عبر ت به جهان کرده‌ام‌ازبس افغا ن
رشتهٔ‌هر مژه شد دام برای نگهم

تر ك مدعا

عشر تی نبود ز تر ك مدعابهتر مرا
جز گدازآرزو می نیست در سا غر مرا
دخل کس بر نکتهٔ فکر دقیقم‌ره نیافت
شدبلند یهای مضمون، سد اسکندرمرا
عزت از رنگ جنو ن دار م‌ببزم سو ختن
نیست‌غیرشعلهٔ دل شمع سا ن افسر مرا
کشتی بیتا ب دل چون موج‌از خود میرود
کوه غم درهجر اونتوا ن شد ن لنگر مرا

در لابلا ی غز لها ، چندبیت‌هاو تك بیت های فراوا ن را می توا ن در نظر آورد که هم ا زلحاظ فور م و خوشا هنگی الفا ظ وزیبا یی های شکلی بغا یت د ل‌انگیز اند و هم از لحا ظ مفا هیم انسانی و ارتبا ط به زنده گی‌آدمی‌ونکو هش ناپسند ی ها و توجه‌به جهات نیك ، دارا ی ارزش فراوان‌نبذی از ینگو نه سروده ها ی دلپذیر را میخوا نیم .

بایدت از پی تحصیل هنر گردید ن
عز ت‌قطره فزاید ز گهر گردیدن
به سر کو یتو تا چند به‌امیدوصال
خشك لب‌رفتن و با دید ه تر گردیدن
دار م از تیر تو ای یار ، چوواقف افغان
«آن هم‌آموخت زمژگا ن توبر گردیدن(۱۳)

در غمت از خویش هرساعت برنگی میروم
بیخو د ی تا هست نبود حا جت پرواز ما
شب که می شد دل به‌شو ق‌وصل او گسترده بود
از کتان پر توش مهتا ب پای انداز ما
تا کشایم با ل همچو ن شعله‌از خود میروم
در فضا ی نیستی با شد پر پرواز ما

درد خود نمایی

مشو غافل ز هجر دوستان در آشنا یی ها
که جمعیت چوشبنم در کمین دارد جدا ییها
جوانی از مزاج پیر طبعان کی رود بیرون
فلك هم مینماید از شفق رنگین قبا ییها
زدرد خود نمایی بار ها رفتم چو رنگ از خود
ز خجلت آبم آخر ساخت اظهار رسا ییها

شکست و ریخت

گرد بباد ر فتهٔ مارا هوای او
زاشفتگی به کوه و بیابا ن شکست و ریخت
در یاد صبح و صل توهر شام از سرشك
مژگا ن هزار گوهر غلتا ن شکست و ریخت
از انقلاب رنگ خزا ن ، جوش برگریز
گل میکند همین ز گلستا ن شکست وریخت

قطع علایق

بر غبار کلفت عالم بیفشا ن پشت دست
هست در قطع علایق تیغ عریا ن پشت دست
تا ندامت های عمر رفته می‌آید بیاد
میگز م چون موج، هرساعت بدندان پشت دست
گر غنا در کنج فقر م همت موری دهد
میتوا ن افشاند بر ملك سلیما ن پشت دست

صبح پنهان

هر رگم از یاد مژگا ن تو برتن میخلد
استخوانم خا رماهی گشته در اندا م ها

طالعم از تیر ه بختی هانمی‌آید برون
صبح‌پنهان‌است اینجا در سواد شا مها

ساغر هستی

دارد از کیفیت دل سا غـرهستی کمال
نشئ ازمعنی‌است مو ج باد ۀ تقریـــــر را

جویبار چشم

نیست بی رو ی تو غیر ازگریه کار چشم من
اشك‌راکارش‌گذشت از اختیار چشم مـــــن

هست فکر قا متش سرو ی‌که شو ق از خون دل
دایمش می‌پرو رد در جویبار چشم مـــــن

ای چرا غ چشم ودل بر خیزازنازو نشین
گه بـــه‌پهلوی دلم گه در کنارچشم من

موج گو هر

نبا شد عزت آفا ق بی‌تشویش مایوسی
دل ازبیم‌زوا ل جاه فارغ نیست شاهانرا

ندارد مو ج گو هر رنج تشویش از شکست خود
ز آفا ت‌جهان جمع است دل عزلت‌پناهانرا

ظاهر و باطن

اصل خود پیدا بود ظا هـــرمصفا کرده را
سختی باطن‌زطبع شیشه و مینا نر فـــت

غفلت

سعی از اربا ب غفلت دورۀمطلب مجو
پای خواب‌آلوده گا ن راقو ت رفتارنیست

اثر پذیر

برنگ باده که از شیشه چاره‌اش نبود
نمیرود‌اثر شو قت از ضمیر مــــرا

پرپر واز

شوقم هوا گر فت ز اقبا ل بیخودی
از خو یشـــ‌رفتنم پرپر وا ز شد مــــر ا

نشان کعبه

هر کجا از من کسی پر سـد نشان کعبه را
صورت نقش کف پا یت به مژ گا ن میکشم

آفتا ب خیال

تا بود مهر خیالش کلبه ا م تاریك نیست
خانه را ازبرق فکر دوست روشن کرده ام

پیرو جوا ن

باجوانا ن کی توا ن سنجید کار پیر را
یك کمان آوازه میسازد هزارا ن تیـر را

چار ه غمها ی دل نتوا ن بـه سیر با غ کرد
لاله و گـل کی کشا ید خاطر دلگیـر را

دلیل حال

نیست از آوار ه جز با خاك ره یکسان شدن
هر کجا نقش قدم بینی دلیل حا ل ماسـت

ستم

سبب مپرس که خوبان چراجفا کارند
به شهر ماکه ستم برد ل شکسته روا سـت

الفت

عشق در هر حا ل با حسـن تو دارد الفتی
شبنم از گل ،موج از آغوش در یا دور نیست

بی پروا

نبود از دور فلك پروا دل ازکف داده را
یکسر مو موج راتشویش از گردا ب نیسـت

اسیر

به ظلمت شب هجرا ن چنان اسیر شد م
که سایه نیز ز پهلوی من کنار گر فـت

غم عشق

آخر از من غم عشق تو بـرانگیخت غبار
هر که درراهٔ توبنشست چنین بر خیـز د

هنر
جوهر ، ظهور رتبهٔ اصل‌است‌تیغ را
یعنی‌عزیز،هر که بقد ر هنر شـــو د
مصلحت
با ناز بگو قصهٔ چشم ود ل‌پاکم
شایـــدنبود مصلحت اوبه هلا کـــم

در بارهٔ زند گی ادبی میر هو تك‌افغا ن و چگو نگی سروده ها ی اوسخنا ن گفته نشد ه زیـــا دوجود دارد که از حوصله این یاد داشت بیرو ن است و باید روز ی‌برای شنا خت ابعاد شخصیت این غزلسرا ی کمتر شناخته شده وبررسی گفته هایش کار ها یی‌به انجام آورده شود و دیوا ن اشعاراو یا گزید ه یی از آن به چا پ برسد تابر گی دیگر بر تاریـــخ‌ادب و طن ما افزود ه گردد .

راجع به تاریخ و فات افغا ن‌نیزتاکنو ن مدر کی روشن در دست نیست ،اما از ماد ۂ تاریخی که‌درفوت محمد علم وکیل الدولـــه گفته واضح میشود که تا ســـا ل۱۳۴۲ قمر ی زنده بود ه‌است(۱٤).

یاد داشت ها و پا نو شت ها

۱ــ مجله کابل ،ش (سی ویك‌وسی‌ودو) ، سا ل سو م (۱۳۱۲)
۲ــتیمور شاه درا نی ، جلددوم،ص ٤٦٢
۳ــکلمهٔ « جد» درین مصرا ع ،نسبت نوا سگی اورا به‌ایشا ن صاحب نشان میدهد .
٤ــسر دار جهان ، اشار ه به‌پدر اوست .
٥ــیاد ی از رفتگا ن ، ص۷ــ۸وسراج التواریخ ، جلد اول ، ص ٥٦.
٦ــتیمور شا ه درانی ، جلددوم،٤٦۳
۷ــمصرا ع دوم ، ازین بیت‌بیدل‌است که تضمین شده :
گرد خط در دور حسنش ابرعالمگیر شد
طالــع‌موری که با دست سلیمان آشناست
و مطلع این غزل بید ل چنین‌است :
عجز بینش باتعلق های امکان‌آشناست
اشك ماتاچشم‌بکشود ن به مژگا ن آشنا ست

۸-دیوا ن میر هوتك افغا ن ،مجله کابل ، ش سی‌و چار ،ص ۳ (۱۲۱۲.

۹-تیمور شاه درا نی ، جلددوم،ص (٤٦٢)

۱۰-نسخهٔ خطی کلیا ت افغا ن،آرشیف ملی ، ص ٦۰۷

۱۱-درة الزمان ، چا پ کابل ،ص ۲۲۸.

۱۲-مطلع غزل بید ل بدینگو نه‌است :

آخر زفقر بر سر دنیا زدیـــــم پا
خلقی‌به مال تکیه زدو ماز دیم پـــا

کلیا ت بید ل جلد اول ص ٤ کابل ۱۳٤۱

۱۳-مطلع غزل واقف و بیتـــی‌که تضمین شده چنین است :

زنده دل را نسزد گرد هنرکردید ن
صر فهٔ‌آب‌بقانیست ، گهر گر د یــــــدن
قبل ازین تیر ترا بر دل مابودگذر
آن هم آموخت‌ز مژگا ن تو بر گر دیــــد ن

۱٤-کلیا ت میر هوتك افغا ن‌نسخه مخطوط و موجود در آرشیف ملی از منابع دست اول در موردشاعر به شمار میرود و اشعا ر آورده شده در این نوشته حداکثراز آن نسخه گر فته شده است .

علاو ه بر مصادر یاد شده که ازآن سود گر فته شده ،میتوان از کتا ب خطی امان التواریخ ، جلــدهفت ، تالیف مود ب السلطا ن اصفها نی و مقالهٔ « عاجز افغا ن وافغان عا جز » به قلم حا فـــــظ نور محمد ، نشر شده در مجلــهٔ کابل ، شماره دوم ، سا ل چهارم، (۱۳۱۲) و تاریخ ادبیا ت افغانستان‌چاپ ۱۳۳۰ و کتا ب افغا نستا ن قسمت ادبیا ت نوشته بهروز ،چا پ ۱۳۳٤ و جز اینها نیـــــز استفاده به‌عمل آورد .

حلقهٔ وصل شعرا افغانستان

د آسیای میانه

از سخنو را ن ناشنا خته یی‌که‌دانستن هویتش در تاریـخ اد ب سد هٔ (سیزد ه) و طن ما فار غاز نیاز مندی نتواند بود گل محمد افغان است .

او در شعر مر تبتی بلنـــد وقریحتی ار جمند داشت اما محیط ادبی و فر هنگی ما از آ ن بـــه‌درستی آگاه نبود .

آنچه در منابع شناخته شده ،نسبت به این شاعر به نظرمیرسد غالبا ، گفته های مکررونابسنده‌یی‌است که به هیچو جه در بازتابی هویت اد بی اوبه حد قابل تو جه‌یاری نمیرساند .

یکی از نوشته هایی که گو یااولین بررسی نسبتا جا مع راجع‌به گل محمد افغا ن دانسته میشود ،مقالتی است که در مجلهٔ خراسان به چا پ رسیده است . (۱)

نسخه هایی از دیوا ن افغان،در کتابخا نه های آسیا ی میا نه دیده میشوند ،اما از موجود یـــت‌نسخه یی از آن در افغا نستان تا کنون گزار شی در دست نیست وگو یا هیچ نسخه و یا سو ا د ی‌از نسخه یی ، از آن دیوا ن بـــه‌افغانستا ن آورده نشده است‌ودلیل اساسی نا آشنا یی ادب شنا سا ن‌ما با آثا ر و شخصیت این شاعر، نیز جز این نتواندبود .

نویسند هٔ مقالهٔ « یکی از شا عرا ن کم شناخته شده »از موجودـ یت چند نسخه از دیوا ن افغا ن‌درکتابخانه های اکاد می علـــو م ازبکستا ن و اکاد می علوم‌تاجکستان‌گزار ش میدهد .

بیگما ن‌و جود این نسخه ها ی‌دیوا ن شاعر برای پژو هشگرا ن ودست اندر کارا ن اد ب ، مایـهٔ‌خوشنود ی بشمار میرود ، زیـرا شاعر را بهتر از هر جا ی دیگرمی‌توا ن در اشعار ش جلو ه گریافت

ودرك كرد . و قتی اثر ی ازگو ینده یی بدست آید ، دیگر نباید اورا ناشناخته پنداشت . مسلما بامطالعهٔ دقیق نسخه های دیو ا ن افغا ن ، آشنا یی باجهان بینی ،سطح آگاهی ، شرایط زندگی وچگو- نگی اوضا ع زما ن او میسرمیگرددوبسی از سخنا ن ناگفته راجع به او در معرض بیان می آید .

نگار نده نیز به دیدن ســـه نسخه از دیوا ن یاد شده در گنجینهٔ دستنو یسها ی شهر دوشنبـــه توفیق یافتم و در فرصت کو تاهی که میسر بود ، مرور شتابا نـــی در آنها به عمل آورد م وایـــن یاد داشت با الهام از آن نسخه های دیده شده به تحریر در آمد .

هر یك از سه نسخهٔ موردبحث حدود پنج هزار بیت شعرداردوبه خط شکست آسیای میانه تحریر یافته است و اینکه قار ی رحمت الله واضح در تذکر ۀ خود اشعار افغان رابیست هزار بیت وانمود سا خته مبالغه آمیز است .

با سیر زود گذر ی در دیوا نافغا ن و رهیا بی به ارا یه گر ی ها وتصویر ساز ی های او واضـــح میشود که اویکی از راهیا ن سبك هندی و یکی از دنباله روا ن کامل عیار بید ل بود ه است واز سراسر دیوا ن اوبو ی خصو صیت هـــای سخن بیدل به مشام میرسد .

اثر گذار ی اشعا ر بید ل ورسو ب نزاکت های سخن او در گفتا ر افغا ن کاملا مشهو داست.

پیرو ی از بید ل برای ایـــن شاعر جنبهٔ تفننی یا طبع آزما یـی ندارد بلکه او میخواهد خصوصیت زبا ن و هنر بیا ن بید ل را درخود جذب کند و مثل او شعر بگو ید .از اینجا ست که تعداد ز یادی ازغزل های بید ل رابه عین فور م بـــازساز ی کرده و حتی گاهی برش هایی از مفاهیم آنها را در گفته های خود آمیزه داده و به وجههٔ د یگری رویت بخشید ه و غالبا به خوبی ازعهده بر آمده است .

با التفا ت به آنچه گفته آمـــدمشاهده میشود که سر آغا زاشعار افغا ن یا مطلع دیوا ن او باتو جه به یك غزل فاخر بید ل آفریده شده و بدین صور ت اونخستین گام رابه جای پا ی آن شاعر پیشرو گذاشته است . دوسه بیت از آن غـــز ل بید ل را بخوانیم :

سوار بر ق عمر م نیست برگشتن عنا نم را
مگر نا م‌توگیرم تا بگر داند ز بانـــم را

عدم کیفیتم خاصیت نقش قدم‌دار م
خرا می،تا به زیر پای خودیابی‌نشانم را

مخوا ه ای مفلسی ذ لت‌کش‌تسلیم دو نانم
زمین تا چند ز یر پا نشاند آسمانم را

وسو غزل دیوا ن افغا ن

الهی مصد ر الفا ظ رنگین‌کن‌دهانم را
کلید کنج‌معنی سا ز تحریك زبانـــم ر ا

لبم را آشنا کن با ادای‌نر م‌گو یی ها
به مو ج‌آب گو هر گیر، انداز بیانم را

بهر محفل ز مژگانم‌د مان‌اشك‌شرر زادی
نیاز سوختن کن شمع آسا استخوانم را

به دل بگذ اختم از بر ق‌شرم‌معنی ناز ك
چو رنگـــ‌ـك‌می زمینا فاش کن راز نهانـــم را

طراو ت خیز کن یار ب بهارگلشن یاسم
چو کرد ی‌ابر دریا بار چشم خونفشانم را

حالا نمو نه های دیگر ی از ،سروده های افغا ن را که باالتفات به پدید آورد ه های بید ل به‌ظهورآورده است ، ازنظر میگذ رانیم.

قید صدا ــ ازبید ل

پاس کار خود نبا شد صاحب‌تدبیر را
دست برقید صدا مشکل بود زنجیر را

نفع این بازا ر نتوا ن بردبی‌جنس فریب
ایکه سو داندیشه یی سرمایه کن تزویر را

در بیابا ن تحیر نم‌ز چشم‌ما مخوا ه
بی نیا زازاشك میدان دیدهٔ تصویـــر را

خط تقدیر ـــاز افغا ن

هیچکس از سرنو شت خـــویشتن آگاه‌نیست
نیست ممکن‌دیدن و خوا ند ن خط تقدیر را

حاصل هر کس بقدر اقتضای وضع اوست
سبز دارد جوش ا شکم خا نه زنجیر را
یار مند ی بر ضعیفا ن از ضعیفا ن میرسد
خا مه ا ز انگشت یابد قو ت تحریر را
برسر دست است تیر ازراستی ها بوسه ز ن
از کجی هـا جای در پهلو بود شمشیر را
ظالمان را ارتبا طی از از ل باشد بهم
جز بـه جنس خویش نبود آشنا یی تیر را

بهار جلو ه ساز بید ل

ای بهار جلوه بس کن کز خجالت بار ها
در عرق شستند خو با ن رنگ از رخسار هـا
میشود محو از فرو غ آفتا ب جلوه ات
عکس د ر آیینه هم چو ن سایهٔ دیوار هـا
اهل مشر ب از زبا ن طعـن مردم فار غ است
دا من صحرا چه غم دارد ز زخم خا رهـا

چشم ز خم ساز افغا ن

خاطر مجرو ح من یك لحظه یی آرام نیست
تاشکست ازجور مژگا ن تو در دل خار ها
در گلستا نیکه عر ض ز ردرو ییها دهم
زعفر ان روید ز طبع سایهٔ دیوار هـا
چشم ز خمی هست دررنگ شگفتن های گل
غنچه هـا دارند از پیچیده گی طو مار ها
زیر چر خ دون نه امروز م به صد کلفت گذشت
از جفا ی دهر عمر ی میکشم آزا ر هـا

حیرتکد ه شو ق سازبید ل

دل خا ك سرکو ی و فا شد چه به جا شد
سر در ر هٔ تیغ تو فدا شد چه به جا شـد
اشکم که دلی داشت گر ه برسر مژگا ن
در کوه تو ازدیده جدا شد چه به جا شـد

این دیده که حیر تکدهٔ شوق تماشاست
ای خوش نگها نجا ی شما شد چه به جا شد
چشمت به‌غلط سو ی دل انداخت نگاهی
تیریکه از آ نشست خطا شد چه به جا شد

جوش تبسم ساز افغا ن

دل در خم آن زلف دو تا شدچه به جاشد
دیوانه بـه‌زنجیر جفا شد چه به جا شد
از تنگی دل چا ك زد مسینهٔخودرا
پیرا هن ایـن‌غنچه قبا شد چه به جا شد
رنگین ننمود ی رخ خود را زگل می
رخسار توگلگو ن ز حیا شد چه به‌جاشد
درجادهٔ سودای تمنای خرامت
هر نقش قدم‌دست دعا شد چه به جا شد
گل کرد نمك بر لبش ا زجوش تبسم
بر زخم د ل‌ریش دواشد چه به جا شد
گرد ی که ز خاك قد م یا ر برانگیخت
بردیدهٔ ما نور فزا شد چه به جا شد

مطالعه و مقایسهٔ همهٔ غز لها ی‌افغا ن که به استقبا ل بید ل‌ایجاد شد ه اند از حوصله این نو شتـه‌بیرون است و بحث مفصل و جداگا نه یی را ایجا ب میکند وایـن‌گفت و گو باید بماند برای فرصت دیگر . که خود از لحاظ شناخت وجاهت سخن شاعر سخت در خور توجه تواند بود .

یکی از جها ت مستلز م تحقیق‌دربار هٔ افغا ن این است که اودر چه تاریخی و به چه علت وازکدام ناحیت ا فغا نستان بـه آسیا ی میانه رفته و در آنجا سکو نـت‌اختیار نمود ه است . اینکه او از دود مان هوتك و قند هار ی‌دانسته‌شده است ، ظا هرا در یاد نا مه های رو ی دست اشار تی بدیـن‌امر دیده نمیشود . اگر دیوا ن‌اوبه صورت دقیق و با امعا ن نظر موردپژو هش و بررسی قرار گیر د احتمال زیاد میرود کـه اشاراتـی‌درین زمینه به مشاهده برسد که این ابهام را از میان بر دارد .

آنچه مسلم است و نمیتوا ن بدان تردید نشا ن داد از افغا نستا ن بـودن ودور از وطن بـو دن ایـن شاعر خو ب است که بایك دیدسر سری در اشعا ر او این مطلب رادرمی یابیم .

این ابیا ت اودر هوای وطن ویاددوستا ن و فر قت احبا ب بیانگر جدایی و دور ی او ازوطن خــوداست .

درد هر کسی چو من نبــاشد
بگسستــه‌دل از وطـــن نبا شــــد

به آنکه مرا ز بعـــــــدمرد ن
جـزمهـــر تو در کفـن نبا شد

* * *

عند لیبا ن و طن گـم کرده‌ایم
درهوا ی آشیا ن شد بال مـا

* * *

فر قت احبا ب را در مـــان‌مجو
نیســت‌جز این دا غ تا سو دگــــــر

اگر دیوا ن افغا ن به دقت‌مطالعه‌شود شاید ابیا ت زیاد ی مبنـــی برغر بت او به نظر آیند که در پرتوآن علت و زما ن مهاجر ت اونیز روشن گردد .

یکی از افراد رو حا نی‌وفاضل‌وطن ما در سد ۀ (سیزده)، مانند گل محمد افغا ن در آسیای میانه‌میز یسته است . او در حلقه ها ی ادبی و دیانتی به نام ملاعبدالرحیم‌دارا ی شهر ت و مورد تکریم بوده ودر آثار اد بی و تصو فی مخطو طومطبو ع سد ۀ ذکر شد ه جسته جسته یاد میشود . گل محمدافغان‌هم از نظر هم وطن بود ن و هم از نگاه فضیلت این شخص از اراد تمندا ن او به شمار میرود . مـــلا عبدالرحیم پیشتر از گل محمدافغان‌در گذشته وافغا ن شعر قصید ه گو نه یی در بار ۀ اوسروده که‌پایه‌اراد تش از آن آشکار میشود ودر یکی از ابیا ت آن قصیده گوید :

آبیار مزر ع انعا م او ابـرکرم
خا کروب فرش در گاهش بود باد صبا

همچنین اوراجع به قد سیت‌مرقدیکی از بزرگا ن بدو ن ذکر نا م قصیده یی دارد که به ظن قـــوی‌این مر قد از ملا عبدالر حیـــم خواهدبود . بیتی از آن قصید ه‌چنین است :

به بوی سبزهٔ با لای مر قـــدش همه عمر
به عطـرغوطه خورد آهو ی ختن تا چین

ملاعبدالر حیم خود نیز تـــاکنو ن در وطن مابه خوبـــــی شناخته نیست . بدانسا ن که بـاشناخت افغا ن به سایه روشـــن هایی از زنده گی این مرد را ه‌می‌بریم ، مسلما در پر تو شناسایی او میتوانیم به لحظه ها یــــــی‌ار زشمند از حیا ت گل محمـــد افغا ن نیز دست یابیم .

چو ن آثار گل محمد افغا ن دراختیا ر اهل اد ب و جست و جو گران ادبی و شعر در و طـــــن‌قرار ندارد ، مقرو ن به صوا ب‌می نماید که نمود های بیشتـــر ا زسروده های اورا درین جا ثبـــت نماییم و در معرض مطالعه‌وقضاوت بگذ اریم تا هم در آشنا یی فکر ی بیشتر او کمك به عمل آید و هـم‌دوستدارا ن شعر از آ ن شیریـــن کام گردند .

صلح‌و جنگ

پرد هٔ قانو ن شوقم ، سحـرآهنگ ترا
عند لیبم‌عارض از باده گلرنگ تـــرا

صد سحر چو ن غنچه تصویر اگر گردد دچار
سیر گلزار‌شگفتن نیست دلتنگ تـــر ا

چو ن رگ الماس خواهد شد نگه در دیده اش
آنکه ا ی‌ناز ك بد ن بیند دل سنگ ترا

از عتا ب جا ن گدا ز ت‌لطف‌دیگر دیده ایم
صلـــح‌باشد در کمین هنگا مهٔجنگ ترا

نشاء انصا ف

می نساز ی چهر ه از جا می‌چوگل رنگین چرا
غنچه سا ن‌سر در گریبا ن‌مانده‌یی غمگین‌چرا

می نماید بیشتر لطف تنت از موج گل
دل درون سینه‌ات ای بیوفا سنگین چرا
نشاء انصاف اگر دارد دماغ اهل هوش
غافل از اشعار من باشد لب تحسین چرا
در پی تحصیل روزی گر نباشد آسمان
کرده ضبط دانه ها خورشید از پروین چرا

بی نیازی

بی نیاز انیکه از قید تعلق فارغند
آبروی شیشه را درسنگ خارا ریختند
بی تو در هر جا که سیل اشك را کردم روان
مردمان دیده آب روی دریا ریختند
کی بود آسان نوای قلقل مینای می
سنگها شد آب، تا یك طرح مینا ریختند
از نگاه مست آن سرشار صهبای غرور
نشاء پیمانهٔ مارا دوبالا ریختند

تخم نومیدی

بسکه لبریز از هجوم گریه شد کاشانه ام
آب ریزد بر سر از گرد سحاب خانه ام
تخم نومیدی به محنتزار یاسم کشته اند
کی شود سرسبز زیر آب حرمان دانه ام
خط او شد مطلع دیباچهٔ آیات حسن
نامهٔ بخت سیه شد سرخط افسانه ام
گرچه مجنون از جنون مشهور عالم گشته است
من به رسوایی میان مردمان افسانه ام

داغ ناسور

باز میخواهد دلم شور دگر
ریخت سودا بر سرم زور دگر
هست در شهر محبت بیگمان
بر سر هر دار منصور دگر

درغم جانا ن کسی چو ن من مباد
خسته وبیمار و رنجـــو ر دگـــر
فرقت احباب را درمان مجو نیست جز این داغ ناسوزدگر
گشت بی نوش لـب او د رتنم
هـــو سر مو نیش ز نبو ر دگـــر
در چمن افغا ن بر نگـــ عندلیب
ازجفای گل کنم شور دگـــر

سست پیمان

دلا تو صا فی طینت گزین وخندان باش
به رنگ صبح ، زشام سیه گریزا ن باش
نوید گو هر مقصود تا دهندترا
حبا ب وار درین بحر خانه ویرا ن باش
هزار و عد ه نمودی و شـد خلاف ، همه
ترا که گفت که در عهد ، سست پیمان با ش
مرو بخا نه زاهد نشین بگوشهٔ دیر
گزین تــو صحبت پیر مغان ز رندا ن باشــ
مکن چو آیینه اسرار نیك وبد افشا
به رنگ شا م سیه پرده دار مردا ن با شـــ
مکش به تیغ جفا یت مرا ز نـــا کا می
به زخم سینهٔ ریشم دمی تو درمان باش

گداز حسر ت

به این تدبیر نی پروا ی آن، نی فکر این دارم
به زیر سنگ دستی از دل اندو هگین دا رم
به سر جا داد ه ام از بس هوای نکهت زلفش
دوعالم بید ماغیها به بوی مشك چین دارم
نه تنها در یمن فرو انروا شد اشك خونینم
سواد هند را از داغ در زیر نگین دا ر م
همه اعضا گدا ز حسرتم ازشعله بالا یی
به رنگ شمع امشب گر یه آتش قرین دا ر م
زبس خون ریخت چشمم د رغم لبهان میگونش
مژه هم نسبت رگهای لعل آتشین دارم

پریشا نیست اکنو ن حاصلم‌در تیره روز یها
که شو ق‌خر من زلف سیا ه عنبرین دا ر م

بخت واژ گون

صد شکر که بخت واژ گـو نـم
درعشق تو گشت ر هنمونــــم
در شو ق تو از هجـــو م‌کلفت
ازراه‌دو دید ه ریخت خو نــــم
سو دای تو ریخت طر فـــه‌سودا
درشا م فرا ق قیر گو نــــم
چشم سیهت به غمـــز ه‌آخر
ا زقید خرد کشد برو نــــم
در کند ن کوه غم، هزارا ن فر هاد ، همی شود ز بونـم

این شعر ها که خواندیم هــر کدام از شگفتگی و خو شا هنگـی بر خور داری دارد و میتوا ن شعرهای پایا تر و باپو شش ها ی‌خوبتر رانیز در میا ن اشعا ر اوجستجوکرد و بدست آورد .

ازنگات در خور یاد آور ی‌نسبت به افغا ن یکی هم این‌است که او حیثیت یك حلقهٔ و صل‌را درارتبا ط دایر ه اد بی قرن (سیزده) بین افغانستا ن و آسیای میا نـه‌دارد . او رسالت خودرا به صفت یك سخنو ر از بر خاستگا ه خوددر ماورا ی آمو به و جه احســن انجا م داده واز سخن آفرینــا ن‌این سر زمین به شایستگی نماینده گی کرده است .

گر چه در آنسو ی آمو و به‌صورت خاص در جمـــهور ی تاجکستان کدام بر رسی مشخص‌ومستقل عا ید به این شا عــر صورت نپذیر فته ، مع الو صــف‌در تمام آثار اد بی این دوره نا م او به نظر میرسد و ادبیا ت‌شنا سان امروز ی تا جیك به خوبی با او آشنا یی دارند .

در دایرۀ ادبی سدۀ (سیزده)آسیا ی میانه شنا ختن بید ل و آشنا یی باآثار و پیرو ی ازخصو صیا ت وسبك او، از مختصا ت بارز سخنگو یا ن دانسته میشود .بدین موجب است که افغا ن هم از راهیا ن این سنت به شمار مـــی‌آید .

التفا ت زیاد افغا ن به اشعا ر بید ل و استقبا ل غز لهای او در سطور گذ شته یاد آور ی شد .حالا می بینیم که گه گاه افغا ن بدون در نظر داشتن و رعایت و ز ن ، به تنها یی قا فیه یا ردیف طر ف علاقه بید ل را پسندید ه و موردطبع آزمایی قرار داد ه است. بیدل غزلی به ردیف « بلند » دارد که دوسه بیت آ ن بدینگو نه است :

حسر ت دل کرد بر ماپنجهٔقاتل بلند
میشوددست کرم بانالهٔ سایل بلنــــد

سایهٔ تمکین ناز ت هر کجاافتاده است
سبز ه چو ن مژگان شود از خاك آن منزل بلنــد

کاروا ن یاس امکا ن را غبا رحسرتم
هر که رفتاز خویشتن، کرد آتشم‌از دل‌بلند

وگل محمد افغا ن باتو جه بـه«بلند » ی غزل بید ل ، با تفاو ت وزن غز لی « بلند » ساخته کــه‌خواندنی است :

هر کرا میشود آواز ه زدمسازبلند
بی نفســازلب نی کی شود آوا ز بلنــد

نرسد سایهٔ قد تو اگر گــاه‌خرام
درگلستان‌نشود سرو سر افرا ز بلنــــد

سر مه گو ن چشم تو گا هی‌که عتا ب انگیزد
از شهیدا ن‌نشود شعلهٔ آوا ز بلنـــــــد

شورش تن همه از آمد و رفت‌نفس است
تار اگرنیست‌صدا کی شود از ساز بلنــــد

سر و و شمشاد و صنو برهمه نقش‌قد مند
هر کجا قامت‌آن شو خ شد از ناز بلنــــد

گشت انجا م چو منصو ر برفعتگهٔ دار
هر کراهمت اگر بود ز آغا ز بلنــــد

وقتی اشعا ر افغا ن به دقت وتوجه بیشتر مورد مطالعه‌و بررسی قرار گیرد ، در خلال گفته ها ی‌او مطالب سود مند فراوا نی بـه مشاهده می پیو ندد که به پهلوهای مختلف زنده گی انسان ارتباط دارد و بینش شاعر را دربر داشت‌از پدیده های زنده گی هویدا می

سازد و همچنا ن کار برد صنایـــع بدیعی و نزا کت ها ی اد بی ازآن ها نمایا ن میشود . به‌نمو نــــــه‌هایی از این گفته ها توجه شود :

امیدبخشید ن به زنده گی

گشته عمری در خزان‌فر قتت‌افسرده ام
از درغـــــم‌خانهٔ من ای چمن عنوا ن درا
تابکی افسرد ه بنشینی بـه‌زندا ن ملال
از شگفـــت‌خاطر خورسند در بستا ن د را

ترکیب های چمن عنوا ن وزندا ن ملال و شگفت خاطـــــــر خـــرسند در دو بیت بالا قـــابـــل‌توجه اند .

ویا:

در چارسو ی ، دهر چه با شی‌فسرده دل
از زیر بار کلفت سود و ضرربرآ
از کف عنا ن کوشش آزاده گی‌مده
درسنگ واکنندرهت چو ن شرر بـــــر آ
ای قطر ه هم چو موج چرا هرزه میدوی
در خلو ت‌صدف بنشین و گهر بـــر آ
پرواز بی نشا نی عنقا بدام‌تست
چو ن مرغ‌رنگ از قفس با ل و پر بر آ

بی ثباتی

ثبا ت عیش به رنگ پریده‌میماند
بقا ی عمـــر به اشـــک چکید ه میما نـــــد

ملامت مردم

در محفلی که حسن تو گردیدجلوه‌گر
با شدمراچو شمع بهر عضو دیده یی
چون من کجا ست درچمنسان‌روز گار
از گلشـــن‌وفاگل صد یاس چیده یـــی
مانند من به کو چه و بازا ردهر نیست
داما ن صبروجیب ملامت در ید ه یـــــی

افسرده

شعله خو با ن را سر افرازیست از افتاده گان
آتش‌افسرده ام ، خاشا ك بر دارد مرا

داغ دل

ازرمید ن میبرد در هر نفس‌آرام ما
کاش آن‌هندو پسر یك لحظه گرد درام ما
دیدهٔ امید از الطا ف مـردم‌بسته ایم
نقد داغ‌دل ز جانا ن بس بود پیـغام ما
مدهر آهی که با خو ن جگر پرورده ام
میشود درجنگ میدان عد و صمصام ما
در گرفتار ی ماقید د گر درکار نیست
هم‌چوکرم پیله از تار نفس شد دا م ما

زیاده خواهی

تابکی آ زرد ه میساز ی من‌درویش را
میز نی‌از خار مژگان برد ل من نیش را
درد و داغت بردلم هر چندافزاید کم است
زانکه هرکس دو ستتر میدارد از کم‌بیش‌را

سیل و یرانگر

قدخم گشته ام در جوش‌سیل‌گریه ر فت آخر
بردهنگام‌طغیا ن مو ج در یا حلقهٔ پل را

غزلها ی افغا ن غالبا طو لانـی‌اند و عدد آنها گاهی تا به(یازده) بیت میرسد و با اینکه تمام ابیا ت‌هر غزل دریك سطح قرار ندارند بیشتر آنها پر محتوا و استوا راند .

در سروده های اوتر کیـــب‌های زیبا و خوش آهنگ و ناز ك خیالی و معنی آفرینی رابه‌فراوانی‌دیده میتوانیم که این خود نشا ن دهندهٔ تو جه اوبه زیبا یی فور م‌شعر و به اسلو ب بید ل است‌واز همینجاست که گه گاه غزلها ی‌اوبا گفته ها ی بید ل همسنگی‌نشان میدهند .

نسخه های سه گانه دیـوا نافغا ن موجود در گنجینهٔ دســت نو یسها ی اکاد می علو متاجکستان‌که پیشتر به ذکر آورده شد ، باخط شکست آسیا ی میانه کتابت شده‌که خواند ن آنها برای شخصـــ نا آشنا با خط شکست تا حد ی‌مشکل مینماید .

کتابت یکی ازین نسخه های‌سه‌گـانهٔ یـاد شـده به سال ۱۲۲۱ قمر ی انجا م یافته که نام کاتب‌را ندارد و به قول « فهر ســـت دست خط های شر قی » (۲)اکادمی‌علوم تاجکستا ن ، شاعر در آ ن هنگام در قید حیا ت بوده‌است .

نسخهٔ دیگر آن که از نظـــــرممیزا ت باز نوشتی ، اوصـا ف نسخهٔ اول را دارد ، دارای(پنجصدوهفتادو سه) صفحه میباشد کـه اشعا ر آن بیشتر از نسخــــــــهٔ‌نخستین است . این نســـخه در ۱۲۷۱ قمر ی به تحریر در آمده‌وکاتب در آغا ز آن مینویســــد : «واضح باد که انتظا م دهند ۀ لا لی‌اشعا ر سحر آثار این دیوان ، ملا گل محمد بی افغا ن ازسر آمـــدسر هنگا ن یاد شا ه مجاهد غاز ی امیر معصو م شاه مراد خان بوده‌وزمان سلطنت خلف الصد ق ا و سلطا ن سید امیر حیدر رانیز دریافته واز نوازش و ی به حکو مت قصبهٔ مشهورهٔ متبر کهٔ « نور آتا»سرفر از گردید ه ... از جنـا ب مستطا ب نیك اخترش دو اثـــــرخیر معتبر در صفحهٔ روز گار ماند، یکی این دیوا ن‌نزاکت توامان ودیگرآن خانقا هی است در سر چشمهٔ کوثر کر شمهٔ نور ...» کاتـــــب‌این نسخه میر الدین یا منیر الدین ابو الشر ف حسین البـلغا ر ی‌البخا ر ی وسا ل تحریر آن‌۱۲۷۱ قمر ی است (۳).

چنانکه از محتوا ی این مقد مه‌واضح میشود ، گل محمد افغا ن در هنگا م تحریر این نسخهٔ دیوان‌خود ، حیا ت نداشته است .

از افغا ن اضافه بر دیــوا ن‌غزلیات ، یك مثنو ی عشقی دربحر هزج مسدس به نام « عادل افغان »نیز بر جا ی است . نسخه یی ازین مثنوی به کتابخانه گویـا اعتمادی‌تعلق داشته که بعدا به صفدر خان اعتماد ی رسید ه است . این مثنوی به سا ل ۱۲۵۵ قمر ی توسط ملا میرنظر بن دا ملا میر منیر کتا بت‌شده (٤).

تاریخ در گذشت افغا ن دقیقامعلوم نیست و کسی آنرا ضبط نکرده است . به استناد مقد مـــه دیوا ن مخطوط افغا ن،مورخ۱۲۷۱ قمر ی که نزدیك به زمان شا عرومورد اعتماد است ، اواز کارداران امیر معصو م شاه مراد خان بوده وزما ن سلطنت پسرش امیر حید ر (۱۲.٥-۱۲٤٤) را نیز در یافته وهم بدینسا ن به اساس یاد آور ی در «فهرست دستخط های شر قی-ص۱۳۷،ج٤» او حکومت امیر نصر الله (۱۲٤٤ -۱۲۷٦) را در ك کرد ه است .

باتو جه به مدار ك یاد شده می توا ن گفت که احتمالا او در روزگار حکومت امیر نصر الله حـــدو د(۱۲٥.) قمر ی در گذ شته خواهد بود .

در فر جام گفتا ر این نکته قابل یادآور ی است که چو ن گل محمد افغا ن یکی از شاعرا ن شایستـــه سد ۀ(سیزده) وطن ما میباشد ،باید از طر ف اکاد می علوم افغانستان،یکی از کار مندان علمی موظـــف ساخته شود تا نسخه های دیوان اورا در دوشنبه و تاشکند مقابلــه نمود ه یك متن انتقاد ی از آن تهیه وبرا ی چا پ آماده سازد واین کار به مکلفیت علمی او محسو ب گرددویا اینکه مکرو فلم یافوتو کا پـی نسخه های مذکور طور رسمـــی مطالبه شود و شخصی در اینجـا موظف به انجا م این امر گردد وصور ت دیگر اینکه منتخبـی از بهترین اشعار او توسط کســـی تهیه و برای چا پ مهیا سا خته شود و درین صور ت است که اد ب شناسا ن و طن ما با دریا فـــت های تاز ه یی در بار ه این شاعر روبرو خواهند گشت .

با ذکر نمو نه های مختصردیگراز سرود ه های افغا ن ، این نوشته به پایا ن آورده میشود .

گیاه غم

خوش آن زمان که نویدوصال یار رسد
بـــه غنچۀ دل افسرد ه ام بهار رسد
شکو فه چشم کشا ید به شاخسار امید
که گردمقد م آن سرو گلعذار رســد

به غیر حسرت و صلش اگر بود منظور
ز گردپای نگه دیده را غبار رسد
هزار سال ز خاکش گیاه غم روید
چواشک شعله نشانم بهر دیار رسد

نقش مدعا

باز در بیگانگی ها آشنا می بینمت
از هجوم جور و استغنا جدا می بینمت
بسکه چون آئینه سر تا پالطافت پروری
از صفای سینه ، نقش مدعا می بینمت
تا خط سبزی بر اطراف لب لعلت دمید
حضر رابر آب حیوان رهنما می بینمت

منت قاصد

منت قاصد نبا شد عشق اگر باشد قوی
میرساندآه آتشبار ما پیغام را

تاثیر هم صحبتی

صحبت اهل جنون را هست تاثیر دگر
گشت رسواآنکه یکدم با من رسوا نشست (۵)

مصادر این نوشته

۱—پو هاند رشاد ، یکی ازشاعران کم شناخته شده ... ، مجلهٔ خراسان، ش ۱،س ۲—۱۳۶۰.

۲—فهرست دستخط های شرقی، ص۶۷،جلد چار ، دوشنبه ، ۱۹۷۰.

۳—مقدمه نسخهٔ مخطوط شماره(۴۷۴—۲۱۴) انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان، ۱۲۷۱ق .

٤— مایل هروی ، معرفی چند نسخه خطی ، آریانا،شماره‌اول ، سال ۲۷، ۱۳٤۷.

۵—منبع اساسی این نوشته نسخه های سه گانه دیوان شاعر ، محفوظ در گنجینهٔ دستنویسها ی اکادمی علوم تاجکستان میباشد .

—نمونهٔ ادبیات تاجیك، تحفة الاحباب ، روابط بخارا و افغانستان، جریدهٔ نسیم سحر و آریانا دایرة‌المعارف نیز دیده شده‌اند.

توجه به‌نظیره‌گویی واقتفای پیشینیان

گفته بودیم که در درازای سدهٔ سیزدهم اسلامی ، بنابر عوامل وشرایط نا مساعد اجتماعی دروطن‌ما گوینده گان بیشتری به ظهور نیامدند و آن عده یی هم که عرض‌وجود نمودند جز شمار ی معدو داز میان آنان ، دیگر ان به شهرت‌ونوایی نرسیدند .

وصفی ، گوینده یی بر آمده ازآن‌سده و بر خاسته از میان مردم‌آن عهد بود که به شعر رو آورده‌بودودرد ها و رنجها ی ناشی ازوضع محیط خودرا با سرود ن و خواند ن‌شعر و مشغلت باشعر از یاد می برد .

در بار هٔ و صفی ، معلو مات‌زیاد در دست نیست و درسه چار منبع موجود ، مطلب جالبی راجع‌به او به نظر نمیرسد جز اینکه گفته میشود که او روز گار تیمورتاشاه شجا ع را در یافته و شاه‌ شجا ع‌را ستود ه و شاعر سد هٔ‌سیزد ه میباشد و دیوا نی از اوبر جا ی است (۱) و نسخه هایی‌دیگر،از آن نزد اشخا ص دستیا ب شده میتواند (۲)

مجمو عه یی از اشعار و صفی‌در کتابخا نه پوهاند دکتو رجاوید محفوظ است که شمار قابل‌تو جهی‌از غزلیا ت و چند قصید ه و رباعی اورا در بر دارد .

این مجمو عه مدتی در دسترس‌خانم پروین سینا عضو دیپار تمنت زبا ن وادبیا ت در ی گذاشته شده‌بود که آنرا استنتا خ نمایدومقدمه یی بر آن بنویسد که موصو ف‌این وظیفه را به حیث پروژهٔ یک سالهٔ خود در اکاد می علوم افغا نستا ن به انجا م آورد و نسخهٔ تنظیم یافته او در بخش نسخه های‌خطی کتابخا نه اکاد می علوم نگهدار ی میشود ، از نسخهٔ یا دشده برمی آید که نزد یک به تما مت غزلها ی و صفی شا مل‌درین مجموعهٔ ، به استقبا ل‌و تتبع گویند ه گا ن پیشین و گاهی‌معاصراوسرود ه شده اند و جالب این است که جامع و کاتب این اثر ،همه غزلها ی مورد اقتفا ی وصفی

راباغزلها ی خود او جابه جاو به‌دنبا ل هم ضبط نموده و خواننده‌را آگاهی داد ه که مثلا کدام غـــزل‌وصفی به پیرو ی از کدام غـز ل فلان شاعر گفته شده است .

نسخه مورد گفت و گو ، نـــام‌کاتب و تاریخ کتابت را ندارد ، اما از یاد داشتی که به خطی غیراز خط کاتب در صفحهٔ (دوصدو دو) به‌نظر میرسد و تاریخ ۱۳۰۳ ش‌رادارد ، دانسته میشود که بـــاز نویسی این مجموعهٔ پیش از یـــن‌تاریخ به انجا م آمده است، ولــی این یاد داشت به موضو ع کتا ب‌ارتباط ندارد و به کار علاقه مند مجموعه اشعا ر و صفی یار ی نمــی‌رساند .

چون نام کاتب معلو م نیست ،این مطلب واضح نمیگردد که این مجمو عه را باچگونگی های آ ن‌که یاد شد ، خود شاعر ترتیـب داده یاکدام آد م خو شبین بـــه‌وصفی یاشعر هایش ، در زمـــا ن حیا ت و یاپس از مرگ او به این‌امر دست یازیده است . به گما ن غالب تدوین این اثر پس از مرگ‌شاعر صور ت گر فته خوا هـــــد بود .

تاریخ تولد و تاریخ در گذ شت‌وصفی نیز روشن نیست ،اما ا ز قصاید او که در بار ۀ رجال سدهٔ‌سیزد ه سروده آشکار میشود که روز گار زنده گی او در همین سده‌بود ه است و نیز ماده تاریخها یی که برای و فات چند نفر سا خته‌ودر مجمو عه موجود اند موید زمان حیات او میباشند .

این مطلب که و صفی در زمـان‌تیمور شاه ، دارا ی سن وسا ل بیشتر بوده و شعر می سرود ه ،درست نمی نماید ، زیرا هیچگو نه نشانه یی در ارتبا ط بدین مساله‌در گفته هایش به چشم نمی آید . اما امکا ن دارد که او در عهـــــد‌تیمور شاه درحـال خورد سالــی بوده باشد .

در گفته های وصفی ، حتا سخن‌از شاه زما ن و محمود نیز بـــه نظر نمی آید واز شا ها ن‌سدوزایی‌تنها کسی که مورد ستایش‌اوواقع گردید ه شاه شجا ع میباشد .

گو یا و صفی در عهد شاه‌شجاع،دارا ی نام و شهر ت نسبی بوده که توجه اورا جلب نموده و به‌دربارنزدیکش ساخته است . شاه‌شجاع

گرچه در هر دو دور ۀ سلطنـــت‌خوداز لحاظ سیاسی درد سر ها و گرفتار ی های فراوا ن داشت، اماچون خود شاعر بود . به شاعران‌و نزدیکی آنا ن به خود ، دلچسپـــی‌نشان میداد و گاه گاه با استفاده از فر صت باآنا ن به بحث هـای‌ادبی می نشست و چند لحظه یـی جنجال ها ی سیاست را ازیاد می‌برد . و صفی نیز از کسانی بودکه به دربار شاه شجا ع نزد یـــك‌شده بود و شاید از معاونت ها و صلات او سود میگر فته است .

در مجموعۀ مورد دسترس ،تنها یك قصید ه در صفت شاه شجاع وجود دارد ،و لی ممکن است د رنسخه های دیگر قصاید دیگر ی‌نیز از و درین زمینه موجود باشد .

انور ی شاعر معرو ف قصیده‌یی‌در ستایش سلطا ن سنجر داردکه بسیار استوار است و معرو ف وچند بیت از آ ن قصید ه بدینگو نه است :

گردل و دست بحر و کـــان‌باشد
دل‌ودست خدا یگـــا ن با شـــد
پادشاه جها ن که فر مـــا نش
بر جهان‌چو ن قضا روا ن با شـــــد
آنکه با دا غ طا عتشـــ زا یـــد
هرکه‌زابنا ی انس و جا ن با شـــد
عد لش ار حا می ز میـــن نبود
امـــن بیرو ن ز آسما ن با شـــد
مرگ را دایم از سیا ســت‌او
تـــب‌لرزه بر استخوا ن با شد (۳)

وصفی به وزن و ردیف همیـــن‌قصید ۀ انور ی قصیدۀ خودرا در ستایش شاه شجا ع انشا نمود ه‌که دارای (چهل وسه) بیت مـی باشد و چندین بیت آن به گو نـۀ‌مثال در اینجا آورده میشود :

از مه و مهر تانشـــا ن‌باشد
تخت‌وبخت شۀ جها ن با شـــد

شه شجاع آنکه گرد در گه او
سرمۀ چشم خسروان باشد
سکه بر هند و روم و شام زند
خنگ بختش به زیران باشد
دولتش در زمانه پیر شود
طالعش در جهان جوان باشد
داد عدل و سخا و همت او
هم چو نوشیروان عیان باشد
دوستانش میان باغ مراد
سرخ رو هم چو ارغوان باشد
خون عدوان به هر صف میدان
ازدم تیغ او روان باشد
جز صفا تش نیاورم به زبان
دردهان تا مرا زبان باشد
برسر جمله خسروان جهان
حکم او چون قضا روان باشد
هر کجا تیغ او عیان گردد
دشمنش در زمین نهان باشد
دست بر دار بر دعا وصفی
تا جهان هست و تا جهان باشد
پادشاه زمان شجاع الملك
خسرو جمله خسروان باشد

اهمیت این قصیده بیشتر درآن است که زمان زنده گی شاعر و رابطۀ اورا نشان میدهد . اما نکته در خور تامل این است که وصفی در کدام نوبت سلطنت شاه شجاع با اونزدیك بوده و او را ستوده است .

از نشانه ها بر می آید که وصفی در نوبت دوم سلطنت شاه شجاع یعنی سال های (۱۲۵۵-۱۲۵۸) باید در بارۀ اوسخن گفته باشد، زیرا در نوبت نخست سلطنت او که سال های ۱۲۱۸-۱۲۲۲ رادر بر دارد ، شعری از وصفی به چشم نمی آید که تاریخ دستیابی

به مقام و یازما ن فو ت کسی درآن آمده باشد . پیش ترین تاریخی که در اشعا ر او (شامل دریــــــن مجموعه) و جود دارد سال(۱۲۳۲) ونیز سا ل ۱۲۳۳ میباشد و پس ازآنها شعر ی است کــــه دربار ۀ سردار محمد عظیم خان برادرعینی وزیر فتح خان گفته است وایـــن شخص به سال ۱۲۳۸درگذ شته ودر جوار مزار عاشقا ن و عارفـان کابل مدفون میباشد .

نکتۀ دیگر اینکه محمد عظیم خان وبرادرش و زیر فتح خان از طرف دارا ن سلطنت محمود بودند که درمقابل شاه شجا ع ایستاده بودو در روز گار اقتدار محمود ، محمدعظیم خان حاکم پیشاور و نیزناظم حکومت کشمیر بود و منطقی نمی نماید که شاه شجا ع را درنو بت سلطنت اولش و نیز مخالفا ن اورا در همان هنگا م ستــــو ده باشد .

ازین گفت و گو این نتیجـــه رانیز میتوا ن به دست آو ردکه وصفی شاید در اوایل ســــدۀ سیزدهم دیده به جهان کشوده و در حدو د ۱۲٦۰ ق . ترك هستی گفته باشد .

برای روشن تر شد ن موضو ع، چند بیت از قصید ۀ سی و هفت بیتی و صفی در صفت محمدعظیم خان را باید از نظر گذ رانید :

...رونق افزا ی شهـــــر پیشاور
گشـت با شو کت سلیما نـــی

که محمد عظیم خا ن بـــاشد
سروسر دار فو ج خا قا نـــی

بره را گرگ میکند شــب وروز
زنهیبش بـــه د شت چو پانـــی

خنجرش بگذ رد ز جـــان عـدد
مشکلش حل شود به آسما نـــی

هست خا ك در ش به دید ۀ تــر
بهتراز سر مۀ صفا ها نـــی

لطف او مایۀ تهـــــی دستا ن
خشـم او جامـــع پر یشا نـــی

باد حکمش روا ن به مثـل قضا
بــــرسر هند و سند وایرانـــــی

دوقطعه ماده تاریخ که در میا ناشعا ر و صفی و جود دارند، یکی در مرگ اشر ف خان نا می‌است که معلو م نمیشود کیست و دودیگر در رثای جوا نی (نزده) ساله بنام«شاه‌جهان»که‌شایدپسر یکـــی از دوستا ن او و یا منسو ب به کدام‌خانواد ۂ معرو ف بوده باشد .

در بار ۂ شاه جهان گوید :

رفت شا ۂ جـــهان ز دا رفنا
سینه بر آه ود ل پر از ار مــــان
داد و بیداد از جفـــا ی‌فلك
آه‌و افغا ن ز گرد شـــ دو را ن
سال عمرش به نوزده چـورسید
مبتـــلاشد به درد بیدر مــــا ن
صد دریغ از جفا ی چر خ که‌کرد
همچوگنجش به زیر خاك نهـــان
جست از پیر عقل تـــا ریخش
وصفی‌خسته دل به آه و فغــــان
سر زجنت کشید و کــــردندا
« شدبه جنت مکان شاه جهـــا ن »
(۱۲۳۵—۳ مساوی ۱۲۳۲)

اضا فه بر آنچه که به بیان آورده‌شد ، چار قصید ه در ثنای ائمـۂ هدا و یك قصید ه در صفت محمدایوب خان که دانسته نمیشود چه کسی میباشد و یك قصید ه‌دروصف‌معشو ق ،در مجمو عه مورد بحـث وجود دارند که شمار ابیا ت آنهازیاد نیست .

بخش‌اعتنا مند گفته های و صفی‌را غزلهایش میسازد و شمار قصاید او در برابر عدد غزلها ی اوبه کلی‌ناچیز است .

شمار غز لهای و صفی درمجموعۂمورد گفت و گو به بیش از (هشت صدو هفتاد) پار چه بالغ میشودکه اگر اوسط ابیا ت هر پار چـه را(هفت) بیت بدانیم در آن صورت‌شمار آ ن به(پنجهزارو پنجصد)

بیت خواهد رسید ، در حالیکه‌شمارابیا ت چکا مه های او درین اثـــر کمتر از سه صد بیت است .

البته این حر ف به جای خودمیماند که ممکن است در نسخه‌های دیگر اشعا ر و صفی ، شماردیگر از چکا مه هاو چا مه ها وانوا ع دیگر شعر او موجود باشند که‌در این مجمو عه نیا مده اند وروز ی بدانها دستر سی میسر خوا هـد شد .

غزلهای وصفی در کمال‌ساده گی‌وبی پیرایگی است و صنایع‌اد بی در آنها زیاد به نظر نمیرسدوخیال وتصویر نیز در میا ن آن سرود ه ها چشمگیر نیست و با نازك‌خیالی‌ها و پیچیده گی های شیوه هندی تاحد ی فاصله دارد و باو صـــف‌مطالعا تی که دردواوین گذ شتگان ومعاصرا ن خود دارد و گفته های‌شمار ی از آنا ن رابه پیـرو ی، نشسته است باز هم بابید ل زیادسرو کار ندارد و به استقبا ل غزل های اوتو جه نشان نمیدهد .

[redacted]

میگویند در روز گارا ن ز نده‌گی‌وصفی ،ا وضا ع اجتما عـــی نا بساما ن و آشفته بود و او می‌توانست گو شه هایی از آن شرایط ناسالم را در سخنا ن خود بازتاب بدهد ،اما او هیچگو نه التفا تی به انعکاس آنچه در آن عهد میگذشت نشان نداد ه است .

این گفته ها درست است وبایدسخنا ن و صفی از ینگو نـــه ویژه گی ها بر خور دار می بود، ولی گو یا اویك آدم منزو ی وگوشه گیر بود ه که با خواند ن و گفتن‌شعر اوقا ت خودرا خوش میگذرا-نیده و باگوشه گیر ی و انزوابسر می برده و به مسایل اجتماعـــی التفاتی نداشته و خود نیز مـوردتوجه کسی یا مقا می نبود ه جـــز اینکه ، چند روز ی دست تصادف اورا به شاه شجا ع نزدیك ساخته است .

نکته دیگر اینکه در اشعـــاروصفی مطالبی راکه به مسایــــل اجتماعی و زنده گی مردم زمان اوبه‌وضاحت و صراحت ارتبا ط داشته باشد ، شاید به ندرت بتوان بـــه‌دست آورد ،امانمیتوا ن ادعا کردکه در ورا ی الفاظ و کلمات‌و عبارات گفته های او اشارا ت و کنایاتی‌در رابطه به و ضع جا معه آنروز ی‌وجود ندارد .

بسیار ممکن است که او بر ش‌هایی از دریافت هاو استد را کات خودرا از محیط ماحو ل خوددر لفافهٔ الفا ظ و به‌و جه سمبولیك افا ده کرده باشد که در ك آن مستلز م دقت بیشتر دانسته شود . بـــه گو نه مثا ل به این بیت تو جـــه شود :

شاخ مر جا ن کرد خو ن‌دیده مژگان مرا
رشك گلشن ساخت اشك سر خ، دامان مرا

آیا نمیتوا ن ازین بیت نشا نه‌هایی از درد و رنج ناشی ازشرایط نا مساعد زمانهٔ شاعر را بدســت آورد ؟

بیت دیگر رابخوانیم :

بمن گویید ای یارا ن که‌درشبهای تنهایی
به غیر ازنالهٔ خود باکه گویم داستانشر ا

از کجا معلو م که شاعر دریـــن بیت از درد بی همز بانی و نداشتن رفیقی همراز ننالیده باشد . و بازمیگوید :

به خون کافر و مو من کمربست کسی هرگز نداند مذ هبش را

شاید بتوا ن اظهار داشت کــه بیت ذکر شد ه مربو ط به غزلی است که شاعر خطا ب به معشو ق خیا لی گفته است .اما اگــر در ظاهر امر چنا ن باشد ، در نفس‌امر توجیه دیگر ی نیز و جـــود دارد یعنی اینکه میخواهد از عد م‌مصوونیت همگانی یاد کند .

در مطلع غز لی میگوید :

زبس در غم تپید م دل درو ن‌سینه ام خون شد
به شا م بیکسی از دیده خو نبار بیرون‌شد

واین گفته ، بیانگر غم نهفته‌یی‌است که اهل درد ی نمی شنا سد تاآنرا برایش اظهار نماید .

سعا یت و سخن‌چینی‌نیزشاعر رارنج میدهد و فریاد ش رابلند می سازد .

دشمنان بسکه بهر جا سخن‌از من کردند
دوستا ن‌را به من غمرد ه دشمن کردنـد
چون نسوز م من غمد یده‌که‌این مدعیا ن
آتشـــ‌ِ عشق‌مرا بر همه روشن کردنـد

باتو جه به اینکه خود هم د ر زنده گی کار با ار زش ومهمی را به انجام نیاورده و آنچه کرده جـــز ناصواب اندیشی چیزی نبـــوده، گوید :

وصفی ز کنه عار نکـــردی‌هرگز
جز لهوولعب کار نکرد ی هر گـــز
عمر ت پی کار های بیــود ه‌گذشت
کار ی‌که بود کار نکردی هر گــز

از واعظ نا متعظیکه سخن ازروی‌ریا میگو ید بیشتر گو ینده‌گـان انتقاد مینمایند ، و صفی نیــز ازواعظی بدین صفت که حر فشـــ باعمل همراه نیست ، دور ی می‌جوید و نمی خواهد حرفشــ ر ا بشنود :

واعظ ز نصیحت تو خاموشی‌به
ا ززهدریا یی تو قد ح نو شی بـــه
یادم چه دهی ز جنت وطوبی‌وحور
جـــزعشق و ی از همه فراموشی بــه

در هر حال وصفی را نمیتوا ن‌یك چهر ۀ تابا ن و توانا ی شعر از سدۀ سیز دهم به حـــســاب آورد،اما به جرا ت میشود اورا یکی از سخنورا ن زمانش در سطح شمارزیاد دیگر از گوینده گا ن آ ن عهد، که شعر واد ب و ضع رو شنـــی‌نداشت ، قرار داد .

با در ك این حقیقت می پذیریم‌که غزلها ی و صفی یکد ست و هموار نیست و غث و سمین وناهموار ی هااز نظر زبانی و تصویر ساز ی و بلاغت لفظی در آنها زیادوجود دارند ، مع الوصف‌ازتعدادی ازآن غزلها ی فراوا ن ، بیت های‌زیبا و خوشا هنگ و شفا ف بـــا مفاهیم رنگین به دست آمده مـــی‌توانند ، مانند این بیتها :

بگذار تا که سجده کنم ابروی‌ترا
محراب‌رابرای نماز آفرید ه انـــــد
شبی نبود که از هجر توجان‌من نمی سوزد
زآه‌آتشینم چرخ را دا من نمی سوزد
بسا ن شمع فانوس است‌گویاآتش عشقش
که میسوزددل و جانرا و پیراهن نمي سوزد

وصفی ، غزل یاد شده را بـه جواب غزل شاعری به نام شیخی سروده که دوبیت آن چنین است:

تو کز سوزم نیی واقف، دلت بر من نمی سوزد
مرا میسوزد از غم جان ، ترادامن نمی سوزد

مزاج برف دارد غم ، درون سینه عاشـــق
که میسوزدزسر تا پا و پیراهن نمی سوزد

گفته آمد که وصفی حد اکثـراز غزلها ی خودرا به استقبال یابه جواب گوینده گان پیشین ومعاصرخود ساخته است . دراینجا بعضی از اینگونه غزلها رابه نظر مـــــی آوریم .

شبهای تنهایی

بخود زان آشنا کرد م سگان پاسبا نش را
که سازم کحـل چشم خویش گرد آستا نشـــرا

به من گویید ای یاران که درشبهای تنهایی
به غیر ازنالهٔ خود باکه گویم داستانشـــرا

رسیده جان به لب ، حر فی به آن محمل نشین دارم
زروی عجز گویید ای عزیزان سار بانشـــرا

ندارد مهر هرگز با من غمدیده دل آنمه
خدا یـامهربان گردان دل نا مهربانش را

این غزل به جواب غزل فارغی گفته شده که مطلع آن بدینگونـــه است :

از آن می بوسم از راه و فاپای سگا نش را
که شبها پاس میدارند از غیر آستا نشرا

آصفی ، شاعر خوب سـرزمین ادب پرور هرات غز لی دارد که سه بیت زیرین از آن است :

به سوی من که رساند نسیم یار مرا
که نیست قوت بر خاستن غبـــار مـرا

بهار آمد و گل گل ز داغ اوست دلم
قیا س کن ز گلستا ن من ، بهار مرا

به سوی تیغ برد دستو من‌هلاك شوم
زبیم‌آنکه بگیرند دست یار مرا (٤)

وصفی این غزل را پسندیده ، وبدینگو نه به استقبال گرفته است :

چشم انتظار

زحال من که خبر میدهد‌نگار مرا
که سوخت‌آتش هجران ،تن نزار مرا
بده ز گرد رهت توتیا زروی‌کرم
سفیدکرده غمت، چشم انتظار مرا
غم تو کرده مرا خاك ، زان‌سبب ایمه
که تا به کوی تو آرد ، صبا غبار مرا
زبعد مردن من از ره وفاروزی
بسوی‌تربت من آورید یار مرا
دوباره یاد نیارد جمال گل، بلبل
بباغ‌گرنگرد یار گلعذار مرا

غزل زیرین بدانسان که درمجموعه ذکر یافته باتوجه بیك غزل صایب که با این مصراع آغازمیشود « چشم بر خورشید تابان نیست ایوان مرا » سروده شده‌است . اما در کلیات صایب که‌به اهتمام بیژن و مقدمهٔ امیری‌فیروزکوهی به سال۱۳۳۳ در تهران چاپ شده غزل مزبور دیده نمی‌شود . شاید این غزل از صایب نباشد .غزل وصفی رابخوانیم :

شاخ مرجان

شاخ مرجان گرد خون دیده‌مژگان مرا
رشك‌گلشن ساخت اشك سرخ‌دامان‌مرا
جان به لب آمد مرااز دوری‌آن غنچه لب
از من‌مسکین خبر سازید جانان مرا
خضر خط کرده سیه پشت‌لب‌جان پرورش
کار باظلمت فتاده آب حیوان مرا

چاك شد از دست هجرا نت گریبانم بیا
تا بدوزد سوزن وصلت گر یبان مـــر ا
سرو ناز از پا بیفتد درمیان بوستا ن
گـــر ببیند قامت سرو خرا مان مــرا
وصفیا یکدم بیاو بـر ســرراهش نشین
تا ببینی نازو استغنا ی سلطا ن مــرا

جام دل

گردش چشم تو جا م دل ماست
زلـف تو ذو ق کـــلام دل ما ســـت
بهر مرغ دل مـــن دا مهنـــه
حلقهٔ زلف تو دام دل ما ســـت
سوی صحرا نروم چـون مجنو ن
آهو ی چشم تو را م دل ما ست (۵)

واقف از شاعرا ن ناز کخیا ل هند ، نزدیك به زمان و صفی بود که غزل های زیبا دارد . ابیا ت ذیل از یك غزل اوست که و صفی بدان تو جه نشان داد ه است :

سرو افتاد ه ز پا از دستـــت کرده گل جا مه قبا از دستت
پنجه ات سخت دلم را افشرد نکنم گر یه چرا از دستـــت
آن نگار ی تو که بنشسته بخون دل ، جدا ،دیده جدا از دستت (٦)

وصفی گوید:

سرم افتاد ه به پا از دستـــت جان ز تن گشته جدا از دستت
کرده گلهای چمن چا ك زغـــم جا مه را همچو قبا از دستـت
چون هلال شب عید آخر کـــار شدم انگشت نما از دستـــت

غزل دیگر از و صفی

در گلستا ن رفتم و رو ی توام آمد بیاد
از نسیم روی گل بو ی تو ام آمد بیـــاد
سرو و شمشاد و صنوبر جلوه گر شد در چمن
از خرام قد دلجو ی تو ام آمد بیــــاد
بررخ گل دانه های ژاله دیدم درچمن
از عرق افشانی رو ی تو ام آمد بیـــاد

دل درون سینه‌ام چون مرغ بسمل میطپید
از خدنگ تاق ابروی تو ام آمد بیاد

چونکه خورشید فلک سرزد ببام آسمان
ازشعاع روی نیکوی تو ام آمد بیاد

وصفی غمدیده را دیدم چو بلبل در فغان
عندلیبان سرکوی تو ام آمد بیاد

هلالی در غزلی میگوید :

من عاشق و دیوانه و مستم چه توانکرد
میخواره و معشوق پرستم چه توانکرد

گویند که رندی و خراباتی و بدنام
آری بخدا اینهمه هستم چه توانکرد

من رسته ام ازقید خرد هیچ مگویید
ور زانکه ازین قید نرستم چه توانکرد (۷)

وصفی با توجه به این غزل گفته است :

من از نگهٔ چشم تو مستم چه توانکرد
بی شیشه و می باده پرستم چه توانکرد

ای زاهد خود بین به سر سنگ ملامت
من شیشه ناموس شکستم چه توانکرد

غزلی که مطلع آن چنین است :

آن شوخ ، چوگل به دست گیرد
رنگ از رخ گل شکست گیرد

از واقف پنداشته شده واستقبال گردیده ، اما در دیوان واقف چاپ ۱۹۶۲ در لاهور این غزل به چشم نیامد .

بندو بست

گر تیغ نگه به دست گیرد — هر کشور دل که هست گیرد
دلها ی بسی بیک اشاره — از غمزهٔ چشم مست گیرد
خوشحال کسی که ساغر می — زان ساقی می پرست گیرد
ترسم که ز آب چشم زارم — نه بام فلک شکست گیرد
دل برده و، جان زدست وصفی — آن شوخ به بند و بست گیرد

فغانی از غزل سرایا ن به نا م‌است که بسیار ی از غز لهایش مورد استقبا ل گوینده گا ن بعدازوی‌قرار یافته اند . و صفی نیز به استقبا ل او دلچسپی نشا ن داده‌که از جمله این غزل فغا نی است.

گلر خان برسر خاکم چمنـی‌ساخته اند
چمنی‌برسر خونین کفنی سا خته اند
از سکا ن سرکو ی تو بسی‌منفعلم
که به هم‌صحبتی هم چو منی‌ساخته اند (۸)

غزل و صفی

شوخ مارا زگل تاز ه تنی ساخته اند
بر تنی‌از رگ گل پیر هنی سا خته اند
یکسر مو نشد از سر دهانش‌معلوم
نکته‌گیرا ن ز برایش سخنی ساخته‌اند
بسکه خو ن ریخته از دیده‌تر مشتاقا ن
ازگل لاله‌بکویش چمنی سا خته انــــــد
مژه نبود که به چشم سیه اش‌می بینی
خنجـراز بهر دل همچو منی ساخته انـد
به‌کسی عهد نبسته است کـه‌بازش نشکست
پلعجب‌کافر پیمان شکنی سا خته انــد

ابیا تی از غزل هلالی کــــه‌استقبا ل شده :
بسکه خلقی سخن از عا شقی‌من کردند
دوست رابامن دلسو خته دشمن کرد نــد
سو ختم ز اتش این چرب‌زبانان چون شمع
سوزپنهان مرابر همه روشن کردنــد
بعد ازین دست من ودا مــن‌این سنگ دلان
که بــه‌آهنگ جفا سنگ‌به دامن‌کردند (۹)

وغزل وصفی :
دشمنا ن بسکه بهر جا سخن‌از من کردند
دوستا ن‌رابه من غمزد ه دشمن کردنـــد
چون نسوز م من غمدید ه‌که‌این مدعیا ن
آتشــ‌عشق مرابر همه روشن کردنـــد

اینقدر شکوه من با تـــو رقیبان گفتند
که دل نرم ترا سخت چو آهن کردنـــد
نشکند شیشهٔ دل از چه که خوبان جهان
بهر آزردن ما سنگ به بدامن کردنـــد
نتوانست که یار غم او کوه کشد
به تن کاه من خسته معین کردنـــد

غزلهای محتشم کاشانی نیز مورد توجه وصفی بوده است . دیوان محتشم گرچه به چـاپ رسیده اما به دست نیامد ، ازین رو به نسخهٔ مخطوط مورخ (۱۲۳۲) آن که در آرشیف ملی موجــود است مراجعه بعمل آمد.

این غزل محتشم راوصفی به پیروی نشسته :

دست به دست هم چو گل آن بت مست میرود
گـــر ز پیش نمیروم کار ز دست میرود
من به رهش چو بیدلان رفته زدست و آن پری
دست بدوش دیگران سرخوش و مست میرود
دل به اراده میدهد دست به بند زلف او
ماهی خون گرفته خود، جانب شست میرود (۱۰)

غزل وصفی

یار به سیر بوستان سرخوش ومست میرود
باصنمی چـــــوخویشتن دست به دست میرود
عشق نگر که شیخ ما دلز کفش برون شده
در پی شوخ سر کش باده پرست میرود
ساقی مه جبین مافصل گـل است در چمن
یکدو ســه ساغرم بده ، وقت ز دست میرود

استقبال دیگر از هلالی

غزل هلالی :

آن کمر بستن و خنجر زدنش رانگرید
طرف دامن به میان بر زدنش را نگریـــد

جانب گریهٔ من چو ن نگردازسر ناز
خنده بر جانب دیگر ز دنش را نگر یـــد
شوخ من مست شد و ساغرمی زد بسرم
شو خی ومستیوساغر زدنش را نگرید(۱۱)

غزل وصفی :

باز در کلبهٔ ماسر زدنش رانگرید
مست مـــیآمدن و در زدنش را نگر یـــد
مجلس آرا یی و سا قی شدتش را بینید
بیخود یکردنوسا غر زدنشرا نگر یـــــد

وصفی ، غزلی را بدین مطلع :

گل چید زا ن بنا گوش یکبا رتابگرد ن
دستم چوشاخ گل شد ، گلبا ر تا بگر دن

از مشتا ق اصفهانی دانسته وبه تتبع گر فته است . دیوا ن چاپی مشتا ق به دست نیا مد تا ایـــنغزل دیده میشد ،اما در نسخـــهٔ مخطوط آن که در آرشیف ملـــــیموجود است غز لی بدین مطلـــع به چشم نیامد ، صایب و بید ل نیز بدین شیو ه غزلها یی دارند. در غزل بید ل این دوبیت جلـــب تو جه میکند .

خلقیست زین جنو ن زا رعریان بی تمیز ی
دستا رتابزا نو شلوار تا بگـــــر د ن
کو طا عتی که مارا تا کو یاورساند
تسبیح تازباناست ، زنا ر تابگر د ن (۱۲)

غزل و صفی بدین شیوه :

آویخت زلف مشکین دلدا رتابگرد ن
دربحر کفر غرقم ، نا چار تا بگر د ن
در آرزو ی تیغش تنها نهمن هلاکم
خوردندغوطه در خون بسیار تا بگر د ن
در جست و جو ی و صلشپا یم به گل فروشد
یکبار تابهزانو صد بار تا بگـــــــر دن
خالي نگشت مغز م از با دهٔمحبت
هستم بسان مینا سر شار تا بگر د ن

شمار گوینده گا نی که و صفی یك یا بیشتر ، از غز ل های آنان رابه استقبا ل یاجوا ب و یا با زساز ی ونظیره گو یی نشسته قریب به (نود) تن میرسد که درمیان آنا ن نا م تعداد ی از سخن سرایا ن معرو ف دیده میشود وشمار دیگر از آنا ن گوینده گا ن نیمه مشهور اند و عده یی هم ناشناخته

از سرا یشگرا ن معرو ف به گونهٔ مثا ل باید امیر خسرو بلخی، انوری ، اهلی شیرازی ، جلا ل الدین مولو ی بلخی ، حافظ ، خاقانی ، سعدی ، سلما ن ساوجی،صایب ، ، عر فی ، عطار ، فروغی، فغانی ، فیضی دکنی ، کلیم، کمال خجند ی ، ناصر علی ، نظیر ی ، واقف و هلالی رایاد نمود .

واز آنانیکه شناخته میشو ندولی‌بسیار مشهور نیستند . باید بانام های آصفی ، آدر بیگد لی ، اسیر(جلال) ، افغا ن (میر هوتك) ، حیدر هرا تی ، حزین ،حسن«دهلوی» ، رفیق اصفهانی ، ظهور، عاشق اصفهانی ، عصمت‌بخارا یی،مشتا ق اصفهانی ، محتشم‌کاشی، ونزار ی آشنا گردید .

واما از ناشناخته گا ن میتوا ن‌این نام ها را ذکر کرد :

ابن فرید ، ازل ،امین ،جانباز،خادم ، دافع ، رضا ، سابق ، شیخی ، طبیب (عبدالبا قی) ،عظیم،فایز ، فار غی ، قاسم ، کلا می، متین ، محب ، میر محمد هاشم،هند ی و یوسفی و ...

یکی از مزیت های این مجموعه‌این است که بانا م و اشعا رعده‌یی ازین گو نه سخنو را ن گمنام‌آشنا یی میسر میگردد که ممکن است در جا های دیگر دستیا بی‌بدانها غیر مقدور باشد که خود وصفی نیز از آن میا ن است. به‌صورت مثا ل از یك شاعر امی به نام حا جی عمر (بیست‌و نه)واز شا عر دیگر بنا م علی عسکر «عسکر» بیست‌و سه غزل در آن‌آورده شده و جوا ب گفته شده‌که بسیار برای شناخت آنا ن اهمیت‌دارد . (۱۳).

مجموعهٔ مورد گفت و گو(هشت‌صدو نودو چار) صفحه دارد و به خط شکست عاد ی نوشته شده‌واشعا ر و صفی و دیگرا ن درآن

همه به قریب (سیزده هزا رو پنج‌صد) بیت میرسد که حدو د(پنج هزارو پنجصد) بیت آ ن به وصفی‌تعلق میگیرد .

اگر تما مت سروده های وصفی‌نسبت نا استوار ی ، قابل چاپ ونشر پنداشته نشود ، بیگمـــان‌منتخبی از غزلیا ت آن که بد قت گزیده شود ، ار زش چا پ راداردو میتواند نمایانگر بخشی ا ز شعر واد ب عصر او و شرایط مسلـــط‌در آن باشد .

استقبا ل ، جوا ب ، بازگویی‌و دوبار ه ساز ی سخنا ن بیش‌از (نود) تن بخو بی میتوا ند دلیل بر آگاهی و مطالعه شاعر در آثار گذشتگا ن به شمار آیدو ارتبا طاورا با سخنو را ن معا صر نشا ن بدهد .

وبدین ترتیب علی نقی وصفی که‌آگاهی زیاد ی از زندگی اشــــ نداریم یکی از سخنو را ن سد ۀسیزدهم و طن ما میباشد که د ر تاریخ اد ب ما میتواند جا یی فـراخور خود داشته باشد . (١٤)

در فر جا م بحث ، سه رباعی‌از و صفی رابخوانیم :

مانند رخت گل به گلستا ن‌نبود
هم چــون‌قد تو سرو خرا مان نبــــو د
کی‌لاف زند غنچه به پیش لب‌تو
مثل دهنت‌چشمهٔ حیـــوا ن نبـــو د

* * *

وصفی به جها ن مســت وخرا ب اولتر
افتا ده به‌پا ی خم به خوا ب اولتـــــر
چو ن چر خ یی خرا بی دهر بود
درمیکد ه رفته و خرا ب اولتـــر

* * *

خط سیهٔ تو ها له بر مــــاه‌کشید
یا سو ی‌تو عاشق از جگر آ ه کشیـــد
یا مور لب ترا شکر ریــز بدید
سوی‌شکرت زهر طر ف راه کشید

اشارات و توضیحات:

۱-آریانا دایرةالمعارف جلد شش ، ص ۳٤۲- ۳٤۸ و مقالهٔ حافظ نور محمد زیر عنوان « عاجزافغان وافغان عاجز » مجله کابل، شماره دوم سال چهارم،۱۳۱۳

۲-افغانستان ، قسمت ادبیات،نوشتهٔ محمد حسین بهروز، چاپ ۱۳۳٤،ص ۳۱۹ - نسخه یی ازدیوان و صفی در میان کتابهای مخطوط موزیم کابل وجود داشته‌که در فهرست بورکوی از آن یاد شده (نسخهٔ های خطی افغانستان ، چاپ قاهره ،۱۹٦٤،ص ۱۳۲) و همچنان نسخهٔ دیگر ازآن در کتابخانه وزارت مطبوعات نشان داده شده ، ص (۲۹۰)

۳-دیوان انوری با مقدمه وتصحیح سعید نفسی ، چاپ تهران ، ۱۳۳۷، ص‌ص۹۰ و۹۱.

٤-دیوان آصفی هروی به‌تصحیح هادی از فع کرمانشاهی، تهران ،۱۳٤۲ ، ص چار

٥-این غزل به جواب علی عسکرشاعر معاصر و صفی است که مطلع غزلش این است :

زلف پر پیچ تو دام دل ماست صید در دام تو کام دل‌ماست

٦-دیوان واقف به اهتمام‌پروفیسور ربانی عزیز ، چاپ لاهور ، ۱۹٦۲، ص ۱٥٤

۷-دیوان هلالی چغتایی به‌تصحیح سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۷ ، ص‌ص ٤٥-٤٦

۸-دیوان اشعار بابا فغانی‌به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ، ۱۳٤۰.

۹-دیوان هلالی ، ص ٥۹

۱۰-دیوان محتشم در آرشیف‌ملی (شماره ۲۲ر۱۰۷) نسخه مکتوب در بیست و پنج ربیع‌الاول۱۲۳۲.

۱۱-دیوان هلالی ، ص ۷٥.

۱۲- کلیات بیدل ، جلد اول(غزلیات) ، کابل ، (۱۳٤۱) ، ص ۱۰۱۱

۱۳-بیك روایت علی عسکر نیزبا تخلص و صفی شعر میگفتـــه است و لی این مطلب در خور تامل‌است زیرا غزلها ی او جز دریـك مورد ، در مجموعۀ موجود همه به‌تخلص (عسکر) است .

۱٤-منبع اساسی و عمده ایـن‌نو شته ، همین مجمو عـۀ اشعار وصفی است که در بار ه اشــــحر ف زده شده است .

آمیزهٔ مفاهیم صوفیانه در شعر

درزاویه عشق بتان دو ده نشینیم
ماتو به و تقوا و ریاضات نداریم

دودمان انصار ی کابلی که‌شیخ‌سعد الدین احمد ، عار ف شهیر وطن، در صدر آن جا ی داشتـــه‌است ، از لحاظ د اشتن افـــراد عالم و صو فی و شاعر، در افغا نستا ن وماورا ی آمو و هند شهرت به سزا یی دارد . معلومات بیشتردر بار هٔ افراد اندیشمند این دود- مان که صاحب آثار و تالیفا ت مطبو ع و غیر مطبو ع میباشند، به‌بحث گسترد ه و جداگا نه یی‌نیاز دارد و نقش آنا ن در رواج بخشی دیانت و علم و ادب درکشورما قابل جست و جو و ارزشیا بی به خصوص میباشد . میر ظهـو رالدین احمد متخلص به ظهـــو ر فرزند ار شد و خلیفهٔ میر سعدالدین‌انصار ی از افراد دانشور وروشن ضمیر این خانواد ه واز سخـــن‌سرایا ن خوش قریحه و طن هـــا به حسا ب میرود . اوبعد از اکمال‌دانش های مرو ج ،در طب‌و کیمیا مهار ت پیدا کرد و کتا بی در آ ن‌باره نوشت و نیز در جفرو هند سه و ریاضی واعداد و قـــو ف‌بیشتر بدست آورد (۱).

یکی از ابعاد دانش این عار ف‌وارسته و پاکد ل، مطالعه واحا طهٔ او در شعر و سرایش شعر هـای‌سودمند با جنبه های انسانـــی و انتقاد از سلو ك نا روای مـــرد م‌بدسرشت و طماع‌میباشد،در قالب الفا ظ رنگین و آهنگین .

گر چه دیوا ن ظهور تا حا ل به‌چاپ در نیامده و آشنا یی اهـــل شعر واد ب با اندیشه و سخـــن‌این سخن آفرین عصر (سیزده) اسلامی اند ك است ،اما خوشبختانه‌نسخه ها یی از آن در کتابخا نه های داخل وخار ج موجود میباشدکه‌میتوا ن با مطالعه و بررسی‌آنهابه تصورا ت و خیا لات اوآشنا یـــی‌حاصل نمود و برگی بر ادبیا ت بار و ر زمانه اخیر این سر زمین‌افزود .

نسخه یی از دیوان این گوینده که دارای (دو صدو بیست و هشت) صفحه و قطع (بیست و چار د رسیزده) میباشد به رقم (نه صدو شش) در گنجینهٔ دستنویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان نگهداری میشود که به سال ۱۲۳٤ قمری به کتابت آمده است .

کاتب به نام حبیب الله ، این نسخه رابرای عباد الله بای تحریر نموده واین مطلب را در یك رباعی بیان داشته است . و هم بدینسان در رباعی دیگری تاریخ پایان کتابت رانشان داده که ۱۲۳٤قمری است . اینکه دو رباعی ذکر شده از خود کاتب است یا کسی دیگر، از زبان اوساخته روشن نیست.

در حواشی بعضی از صفحات نسخهٔ مورد گفت و گو تعدادی از کلمات متن تصحیح شده وگاهی غزل یا ابیات دیگر ، در حاشیه ها اضافه گردیده وچنان می نماید که این نسخه به نظر خود شاعر رسیده باشد که اصلاحاتی بدینگونه را در آن وارد ساخته و شعر های تازه یی بدان افزوده ویا شخص باصلاحیت دیگری، بدین امر دست یازیده که اشعار بیشتری از ظهور رادیده وخوانده ویا در اختیار داشته است .

« در فهرست دستخط های شرقی اکادمی فن های تاجکستان » که به زبان روسی چاپ شده دربارهٔ این نسخهٔ دیوان ظهور مطالبی وجود دارد که خلاصهٔ آن چنین است :

«میر ظهور الدین پسر سعدالدین انصاری بود . سال ولادت ودر گذشتش معلوم نیست ، امانظر به سال در گذشت پدرش (۱۲۲۵ق - ۱۸۱۰ع) ، زندگی اودرعصر هجده و نزده واقع گردیده است . دیوانش شامل غزلیات ، مخمسات و رباعیات میباشد که به خط نستعلیق و بروی کاغذخوقندی و به رنگ گلابی نوشته شده ... احتمال داردکتابت دیوان در هنگام حیات شاعر صورت گرفته باشد . تاریخ کتابت ۱۲۳٤ قمری (۱۸۱۹) و تعداد اوراق آن (یکصدو چهارده) است » (۲).

در « فهرست نسخه های خطی شرقی » کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم از بکستان ، ده نسخه از دیوان ظهور به شناخت آمده است (۳) واین امرنشان دهندهٔ رواج شعر ظهور و شهرت وی در آسیای میانه دانسته میشود .

خانم پلیاکووا ، رسالهٔ نامزدی علوم خودرا بزبان روسی در بارهٔ این شاعر نوشته که به چاپ در نیامده ولی بروشوری درآن باره نشر کرده است .

در فهرست نسخه های خطی شرقی ، راجع به خود ظهور معلومات زیاد ودست اول به نظر نمیرسد واز نکات قابل یادآوری اینکه او تاسال ۱۲۴۵ ق، حیات داشته است ولی تاریخ دقیق فوت او معلوم نیست و تاریخ فوت پدرش را که (۱۲۲۵) است به اشتباه (۱۲۱۵) نشان میدهد .

نسخه های دیگر از دیوان ظهوردر کتابخانه های ملی پاریس ، بمبئی ، برلین و لنینگراد و بعضی از کتابخانه های دیگر نیز وجود دارد که از فهرست های مربوط در بارهٔ آنها میتوان معلومات لازم رابدست آورد (٤).

اشعار ظهور از نظر کمیت تقریبا به (دو هزارو پنجصد) بیت بالغ میگردد ، واین رقم بیانگر آن است که اوشاعر زیاده سرایی نبوده ، بلکه گاه به گاه به امر شعر توجه میکرده است ، مع الوصف همین عدد به ظاهر کم میتواند جهان بینی و برداشت های شاعر را به خوبی رویت بدهد .

به ظهور آورده های ظهور ،نسبت به آفریده های پدرش میر سعد الدین از محتوای بهترواستحکام بیشتر بر خوردار است ونکته های سودمند و انتقاد آمیزدر بارهٔ وضع محیط و رفتار مردم، درلابه‌لای گفته هایش زیاد به‌نظرمیرسد والبته این را نمیتوان ادعا کرد که گفته های اوسرا پایکدست است و از غث و سمین خالی است.
دودمان انصاری چنانکه ازنسبت شان به « انصار » پیداست، منشاء عربی دارد واین نکته را میتوان درمنابع مربوط به این دودمان مشاهده کرد . ظهور نیز بغرض وضاحت بخشیدن به نسبت خود ، این مطلب را در بیت دوم یك رباعی افاده کرده است .

اجداد من است از عـــرب انصاری
از نسل معاذ جبلی میبا شـــم

واین خصلت اوست که برخلاف بعضی از گوینده گان که نــام و زنده گی خودرا در هاله هایی از ابهام ، فرو نهاده اند ، نکته ها ولحظه ها یی از زنده گی خو یشــ راماننددنسبخود از خطرفروروی‌در ابها م و فرا مو شی ، رهانیــــده‌وبرای آینده گا ن روشن گردانیده است و ما امروز میتوا نیم در لابلای‌اشعار ش به دقایقی از زنده گـــی او دست یابیم . از بیت ذ یـــــل‌به یقین میدانیم که نا م کا مـــل او « ظهور الدین » بوده است ودیگر جا ی آن نمی ماند که کسی در چگونگی نا م‌او به خود شـــك وتردید راه دهدو یاآنرا به گو نه دیگر بنویسد :

گر تو مستی و بیخود در میان‌هشیارا ن
فاش گـــو«ظهور الدین » من کجا و هشیاری

وتخلص اوگر چه در بر شگا ه‌اکثر از غزلها یش به ذکر آمد ه غزل مستقلی نیز دارد که کلمـــهٔ«ظهور» در آن بر دیف گر فتــه شده است . این غزل در عین‌زمان‌حسب حا ل و بیا ن نیمهٔ رنگـــی از حا لات اوبه حساب می آید.چندبیت ازین غزل رابخوانیم :

پای بند جسم کی همچو ن‌گرا ن جانا ن بود
راه‌اندرحلقهٔ رو حانیا ن دارد ظهــــو ر

از تجلیها ی حسن بی مثالش‌فی المثل
هر نفس درخلوت دل میهمان دارد ظهــو ر

گر چه او با هو شیارا ن می‌نماید هوشیار
حالتی‌چون‌حالت دیوانگا ن دارد ظهــــو ر

دا منی دارد ز اشك خون چــو صحن لاله زار
گر چه رنگ‌زرد همچو ن زعفرا ن دارد ظهــور

رو کجا آرد به سو ی در گـــهٔ‌شاه و زیر
گو شـــه‌ویرانه یی دارالا مان دارد ظهــور

تیر آهش عا قبت خوا هـــدگذشبت از نه فلك
زانکه قدحلقه یی همچو ن کمان دارد ظهور

یاد کابل در شعر او ، عیانگر کابلی بود ن اوست که در عیـــن حال اشاره یی به التفا ت و ی به سخن خودش نیز میباشد :

آرایشی ندارد نظمم به ظاهر اما
بـــــا تشنگا ن معنی تاثیر آ ب دارد
ایند م ظهور کابل کمتر ا زاصفها ن نیست
شعریکه گفته صایب طبعم جوا ب دا رد

یا :

سخندا ن نیست در کابـــل سخن خود گو ی و تحسین کن
ظهور ازبهر تحسین صایب از ایرا ن نمی آید

ا زابیا ت بالا به دونکته دیگـر نیز راه می بریم . یکی اینکــــه ظهور با اشعا ر صایب آشنا یـی زیاد داشته و آنرا می پسندیده که در مقام مقایسه خود راهمسنگـــک او به حسا ب آورده ودو دیگـــر اینکه در آن مقطع زمانی و ضـــع شعر در وطن ما رضایت آور نبوده وشاعر ی که شعر ظهور رابداند وقدر آنرا بشنا سد و جود نداشته است ، گر چه نمیتوا ن این حکم را قاطع پنداشت .

ظهور که کابلی بود ن خود رامسجل کرده ، نتوانسته کـــــه روستا ی سر سبز « ده یحیا »زادگاه خودرا که درشمال شرق کابل موقعیت دارد ، از یاد ببرد ، پس باصدای بلند میگوید :

جام جا می از شرا ب عشـــق لبریز استومن
کاســـۀدریوز ه سویش از ده یحیا کنـــم

میر سعد الدین انصار ی ا زصوفیا ن و حد ت الو جود ی بودو ظهور وار ث او که مر تـــــبت جاگزینی در مسند پدر را داشت نیز در این راه گا م میزدو طریقـۀ نقشبند یه را دو ست میداشت .

اوعقید ت خودرا در گفته های خویش به فراوا نی بیا ن داشته است که این اند ك تك بیت هـــا نمو دار ی از آ ن بسیار است باور و اراد ت اورا .

کافر ومو من زیك میخا نهسرشار آمدند
برق و حدت سوخت یکسر خر من دین مـــرا



فریب خورد ۀ گلها ی نـــــو بهارا ن را
نسیـــم گلشن و حدت شمید نآسان نیست

ای مانده ز تجرید گرفتار تعلق
وزکثرت اعمال ، گرانبار تعلق
زاهد که به تسبیح و مصلاشده مشغول
از بهرخود آراسته بازار تعلق

در گلشن وحدت نرسد تادم محشر
دردامن هر کس که بود خار تعلق

میکشد یکدم ز کثرت سوی وحدت خلق را
در رهٔ مولاست میر منزل ما نقشبند

ودر بیت دیگر از غزلی که به کلمهٔ « نقشبند » التزام یافته در بارهٔ پیشرو این طریقه گوید:

برسر هر ذره تابد فیض اوچون آفتاب
در دل شبهاست شمع محفل ما نقشبند

در گذشت میر سعد الدین ، بزرگ خانوادهٔ انصاری ، بدانگونه که برای این خانواده یك حادثه بود ، برای جامعه روحانیت وادب ودیانت کشور نیز یك ضایعه به حساب می آمد. ظهور اندوه و تاثیر خودرا از این رو یداد در رثایی که از رسایی برخوردار است به ظهور آورد .

اهمیت بیشتر این مرثیت دراین است که تاریخ رحلت شیخ را در آن می یابیم که اگر چنین نبود شاید در پسین روزگاران. در حدوث این پیشامد اشتباهات واختلافات به ظهور می پیوست. چند بیت از رثای ذکر شده را از نظر میگذرانیم :

رفت از میانه صاحب اسرار ایدریغ
اقبال کرد روی به ادبار ایدریغ
از مارمید صاحب دیوان شور عشق
پیچیدلب ز گفتن اشعار ایدریغ

باخود متاع معرفت آورد و بازبرد
شاید کسی نیافت خریدار ایدریغ
تاشیخ سعد دین ز فنا شد سوی بقا
شد تیره روز ما چو شب تار ایدریغ

تاریخ فو ت او چو ظهـــوراز خرد بجست
افسوســکرد و گفت بیکبا ر « ایدریغ»

ایدریغ مساوی١٢٢٥سال قمری

ظهور به این نمی اندیشد کـه به‌یك خانواد ه رو حانی و ریاضت گر منسو ب است و خود نیــــز بر مسند ارشاد تکیه دارد ومردم به دور او گرد می آیند وازبرکت وکرامت او مراد می طلبنـــد .بلی او نه تنها بد انچه که درپیرامونش میگذرد چو ن سلف خود التفا ت بخر ج نمیدهد ، بلکه بدون‌ملاحظه به افتخارا ت وامتیازا ت‌خانواده‌گی وچشمداشت های اراد تمندا نـــهٔ مرد م بی باکا نه ، واژ گــــون گرانه و شجاعا نه میگوید :

ماکشف نداریم و کر اما ت‌نداریم
مادعوی‌حا لات و مقا مات ندا ریـــم
از خانقه و صو معه پر هیـــزنمودیم
ما جا ی‌بجز کنج خرابا ت ندا ریـــم
اندر طلب نام ونشا ن ، دین‌نفروشیم
عما مه‌نبندیم و علا مات ندا ریـــم
دوریم ز تکلیف که دیوانه ومستیم
از عجب‌خلاصیم که طا عا ت نداریـــم
در دیده بجز اشك و بدل‌غیر ندامت
در سینه‌بجز ناله و هیها ت نداریـــم
در زاو یه عشق بتا ن دو ده‌نشینیم
ماتوبه‌وتقوا ر یاضا ت ندا ریــــم
یك لحظهٔ آن نیست کـــم ازروز قیامت
با یارزمانیکه ملا قا ت نداریـــــم

بر خلاف معمو ل مراجع ارشادکه کمك هایی از مقا مات درباری وامرا بدست می آوردند ،او بــــاشیو ه سنت شکنا نهٔ خاص خود، این رابطه را گسسته ، کنـــج فقر و نا نجوین خویش را برآن نعیم منت آگین تر جیح میگذارد ومیگوید :

ساختم باکنج فقر خویش با نان جوین
پای ازدروازهٔ شاهان کشید م زود زود

* * *

روکجا آرد بسو ی در گـهٔشا و وزیر
گو شهٔویرانه یی ، دارالا مان داردظهور

واز متا ع دنیو ی بدینگو نه بی‌نیاز ی نشان میدهد :

پاك طینت از خیا ل مال دنیافار غ است
ماهیان‌راهیچ درو گو هر ی‌در کارنیست

او در باز نمایی حقایق زنده‌گی‌باز هم درنگ را جایز نمی‌شمارد وگامی به پیش بر میداردوخصلت‌مال پرستی و آزمند ی رابیشتـر محکوم میسازد .

شعر « طلاو نقره و مس » اونشان میدهد که این سه مـــاد ۀ ستیز انگیز و موثر در سرنوشت‌انسا ن‌ها تا چه حد معیار بز رگی وکوچکی و بدی و خوبی شنا خته‌شده و در استتار حقیقـت هاروایی گرفته است .

میان منعم مفلس میان شاه‌وگدا
ممیزاست نما یان طلا و نقره و مس
صلاح اهل صلاح و فساد اهل فساد
هلا كه‌مردم نادا ن طلا و نقر ه و مس

بیجا نیست یاد آور ی شودکه ظهور گاه به گاه میخوا ستـه در ردیف هاو قافیه های مشکـل‌وغیر معمو ل طبع خودرا بـــه آزمایش بگیرد واز کلماتی کـــه‌استعما ل آنها خالی از اشکـــال نیست استفاد ه نماید . به‌الزا م‌گرفتن واژه های «طلا و نقره‌و مس» ومانند آنها به صور ت ردیـــف‌وقافیه در غزلها ی اونمایشگـــر این طرز فکر اوست . به ردیـف‌این غزل توجه شود :

مرا از مردم عالم گسستن‌باشدآرایش
بلی نخچیررا از دام جستن باشد آرا یشـــ
رخ پر خجلت از اشك ندامت‌میشود روشن
چوگل رازاب شبنم چهره‌شستن‌باشدآرایش

زدل حرفی که بیرون شد به‌تار نظم بربستم
گل ازگلشن‌چو دور افتاد بستن باشد آرایش
برون روح روان از جسم ،دیگر شیوه ها دارد
ظهور این‌سبزه‌را از خاك رستن باشد آرایش

ویا :

خدا معنی بود کون و مکان لفظ
بود هر جا نهان معنی ، عیان لفظ

توجه به جنبه های زیبا وانسانی زنده‌گی و نکوهش از بدیها و زشتی ها در گونه گون مظاهر آن، اشعار ظهور را آرایش می دهد و به محتوای آن قوت و مشروعیت می بخشد .

اگر کسی دیوان این شاعر را با امعان نظر بنگرد بیگمان به اشعار فراوانی بر خواهد خورد که گرچه با پوشش های رنگین لفظی ارائه نیافته باشد لبریز از پیام های پردرخشش انسانی سالاری باشد .به نبذی ازین پیام های جزیل بنگریم :

رهرو حقیقت

تشنهٔ وصلم شراب کوثری در کار نیست
من شهید تیغ عشقم خنجری در کار نیست
عاشق شوریده را اندرحریم وصل یار
جذبهٔ دل میرساند رهبری در کارنیست
پاك طینت از خیال مال ودنیافارغ است
ماهیان را هیچ‌در و گوهری در کارنیست
رهرو راهٔ حقیقت را ز زادره مپرس
کاین‌توکل پیشه را سیم و زری‌درکارنیست

بهای آلایش

فقیر طالب نام و نشان نمی‌باشد
برو کــه جامهٔ شهرت دریدن آسان نیست
سفر زکوی خودی کن کـه بس خطرناك است
دریـن‌دیار خراب ، آرمیدن آسان نیست

چومرغ روح گرفتار دانه‌شد در خاك
به شاخسار معانی پرید ن آسان نیست
فریب خوردهٔ گلهای نوبهاران را
نسیم گلشن و حدت شمید نآسان نیست

خجلت ریا

عهد بر بست که جز توبه‌کس الفت نکنم
بازش اینهمسر یاری به رقیبان از چیست
گر خجل نیست ز تقلیدوریاکاری خویش
سر فروبردن زاهد به گریبان از چیست
نشاء جام فنا عشرت جاویدان است
خضرسرگشته پی چشمهٔ حیوا ناز چیست
نیست گر عاشق رخسار توبیچاره ظهور
اینقدرشیفته و مست‌وغزلخوا ناز چیست

اسپ چوبین

کس به پای عقل نتوا نبردره در کوی عشق
اسپ چوبین‌راکجا یارای قطع منزل است

مشکل نادانی

نزد نادان حرف دانایی‌زدن‌نبودخرد
زانکه‌پیش‌خر جوال جو ز جوهر بهتراست

خونسردی و تحمل

در سینه تپش ایدل دیوانه‌چه داری
در بطن‌صدف گوهر شهوار خموش است
از کشمکش دهر مکن ناله وفریاد
گل‌درچمن‌از سر زنش خار خموش است

صفای دل

در بیابان حوادث‌تا ابد سرگشته ماند
پای فکرت‌هرکرا اندر رکاب دل نبود

ماعبث بستیم بر با ل کبوترنا مه ها
هیچ قاصدتیز تر از اضطرا ب د ل نبـــود
راه پیما ی دیار کعبـــــهٔ تحقیق را
هیچ‌نوری‌هم چو نور آفتا ب د ل نبـــود

معلوما ت بیشتر و دقیقتر د ربار ۀ خصو صیا ت زنده گی ظهور ومدت عمر و سا ل و فاتش علـی‌العجا له در دسترس نیست و تنها «فهرست نسخه های خطی شر قی»اکادمی علو م از بکستا ن حیا ت اورا تاسا ل ۱۲٤٥ ق. خبر میدهدکه اگر درین تاریخ اورا (چهل و پنج) سا له بدانیم در آ ن صور ت‌او باید درسا ل اول سدهٔ (سیزده) قمر ی بدنیا آمده باشد و بدیـــن‌حسا ب اویك سخنو ر کاملا مربوط به قر ن سیزده خواهد بود کـــه‌سد ۀ دیگر ی را در ك نکـــــرده است .

وباز هم اگر اورا درین و قـت‌چهل وپنج ساله فرض نماییم واو تا حدو د هفتاد سا ل زیسته‌باشد، وفا ت‌او در حوا لی (۱۲۷۰) ق‌واقع شده خواهد بود .

قبر ظهور در ده یحیاودربیرون‌کنبد پدر ش میباشد . در هـــر صور ت برای شناخت بیشتروبهترشخصیت واندیشه این شا عـــر درویش مشر ب و عار ف دو د ه‌نشین کار های ناکرد ه بسیاراست که باید به انجام آورده شود .

چو ن اشعا ر ظهور در اینجا به‌دسترس کسی قرار ندارد لـــذا نمو نه هایی چند از آن که‌ازدیوانش‌استنبا ط شده در ذیل این گفتار آورده میشود .

قطع نظر اگر ز تمنا کنـــدکسی
منزل‌به‌چر خ همچو مسیحا کند کســی
دردا که در زمانه کسی دردمندنیست
بیدردرا چگو نه مداوا کند کســـی
با دشمنی که بر نتوا ن‌آمدن‌بزور
بهترهمان بود که مدارا کند کســـی

گویند قد سیا ن فلك خیـرمقد مش
گرعزم کوچهٔ ده یحیا کند کسـی
پهلو نهد به خاك سیه عاقبت ظهور
منـزل اگر ببا م ثر یا کند کسـی
این غزل به جوا ب غزل قصاب کاشی است که گفته بود :
تاکی به بز م شو ق غمت جا کند کسی ....

غنیمت و قت

از خانه برو ن شو که بهاراست غنیمت
می خورکه دمی چند خما ر است غنیمـت
تیر از مژ ه دار ی و کمان ازخم ابرو
قصـد دل ما کن که شکار است غنیمـت
هنگا م و دا ع و نفس بازپسین است
یکبا ردگر دید ن یار است غنیمـت
گر وصل میسر نشود عاشق اورا
در کوچهٔ او راهگذا ر است غنیمـت
خوش گفت ظهور آنکه شب هجر تو مارا
آه سحر ونالـهٔ زا ر است غنیمـت

دربارهٔ اهل ریا

این زما ن بگریز از قومی که... اند
کاین گروه از بید ما غی برتراز شهزاد ه اند
در تعجب ماند ه ام از عجـب...ها
مست نام جد خودچو ن مست جام باد ه اند
هر طر ف دا می نهند ازبهرصید مردمان
در پی تسخیروسحر تر کهای ساد ه انـد
برلب درواز ه های مرد ما ن بهر نیاز
منتظـر چو ن ... استاد ه انـد
سینه ها از ذکر خالی خانه ها ازمال پر
این خداگم کرده گا ن دور از خدا افتاد ه اند

دندان آبدار

چشما ن پر خما رش دیوانه کردمارا
گیسوی تابدار ش دیوانه کرد مـــا را
درو قت خند ه کرد نازغایت لطافت
دندا نآبدار ش دیوانه کرد مـــا را

در وصف سعدالدین پدر خودگوید :

سالك راه هدا دیوا نه سعدالدین بود
مقتدا ی اولیا دیوانه سعد الدین بـــود
ظاهر ش باخاك یکسا ن بـــا طنش با قدسیا ن
درسماوات علا دیوانه سعد الد ین بـــود
از فنا یگذ شته در اوج بقا بنهاده گام
در حریـم کبریا دیوانه سعد الدین بـــود

بال کشیدن مورچه

از و جود م به عدم مرتبهٔحال کشید
میشو دگم زوطن مور چه چون بال کشید
منعمان مــژدهٔ انعـــام چـــودادند بما
وعد ه کردند بیکرو ز و بیکسا ل کشید

حیرت

سیل سرشك داد گواهی به حال دل
پنها نحقیقت دل خو نبار چو ن کنـــم
حیر ت مرابو قت نگا هشــ برد ز خویش
ایوا ی در ك لذت دیدار چو ن کنـــم

مادر اندر

بگو که رحم بحالم که آو رددیگر
چوگشت مادر ایام مادر اندر ما(٥)

اشارا ت و نشانی ها

۱ـخلیل ، محمد ابراهیم ، یك‌مرد بزرگ ، کابل ، ۱۳۳۵، ص‌ص ۴۹ـ۵۰.

۲ـفهر ست دستنو یسها ی‌شر قی ، جلد چار ، دوشنبـــه ، ۱۹۷۰ص ۱۱۱

۳ـجلد (نه) ، بزبا ن روسی ، تاشکند ، ۱۹۷۱ ، ص‌ص ۱۹۲ ـ ۱۹۷.

این ده نسخه در فهر ست بــه‌وسیله خانم پلیا کو وا شنا سانده شده است .

۴ـ درین مورد دکتور محمـــد یعقو ب واحد ی معلوما ت داد ه اند .

۵ـمنبع اساسی در نگار ش‌این‌مقاله نسخهٔ خطی دیوا ن ظهـو ر محفوظ در گنجینهٔ دست نو یسهای‌انستیتو ت شر ق شنا سی‌اکادمی علو م تاجکستا ن میباشد .

سرایشگر غزلهای رنگین

در بارهٔ الفت کابلی شاعر بلندپایه سدهٔ (سیزده) هجری تا کنون بررسی لازم و بایسته انجام نیافته و او امروز هم کمافی‌السابق ناشناخته میباشد. علت اساسی در عدم شناسایی این شاعر را نبودن مدارك کافی راجع به او و عدم دسترسی به دیوان اشعاراو باید دانست، ورنه شاعری بدین‌شایستگی و پختگی نباید چنین ناشناس و بی آوازه باقی می ماند.

یاد آوری های کوتاه و نااستواری که اینجا و آنجادربارهٔ اوصورت گرفته به هیچ روی‌سیمای ادبی اورا رویت بخشیده نمیتواند.

دیوان الفت که گفته شده باانواع و اقسام سخن نزد عزیز الله قتیل شاعر نزد یك به‌زمان او وجود داشته است تا الحال به نظر ارباب تحقیق وکسانیکه دست اندر کار مسایل ادبی میباشند نرسیده و آنرا ندیده اند. اما خوشبختانه نسخهٔ کوچك و نامکملی از دیوان اودرین‌اواخر توسط آرشیف ملی‌خریداری شده که به شناسایی شاعر کمك‌فراوان مینماید زیرا سیمای شاعر بهتر از هر جای دیگر دراشعارش تجلی میکند.

این دیوان یکصدو هشت‌صفحه یی باقطع (نزده در سیزده) در بر دارندهٔ تقریبا یکصد و ده‌غزل و پنج مخمس شاعر است که‌به صورت اوسط در هر صفحه آن (هشت) بیت تحریر گردیده و مجموع ابیات آن به (هشتصد و پنجاه) بالغ میگردد.

غزل های این دیوان به صورت‌الفبایی ترتیب نگردیده و چنین می نماید که کاتب تعدادی از آنها‌را در اختیار داشته و بعدا تعداد دیگر را بدست آورده و در آن‌ثبت‌کرده است.

خط کاتب عادی وخواناست اماگاه به گاه کلماتی از قلمش باز مانده که به وزن شعر صدمه‌میزند.

شاید تصور ی به وجود آید که‌ایـن مجموعه بـه‌خـط شاعر نوشته شده باشد اما قرا ینی و جـودداردکه این تصور راباطل میسازد.

اگر نسخه های دیگر دیوا ن‌الفت‌دستیا ب گردند واشعار پراگنده آن نیز جمع آور ی شود ، تعدادسروده های او مسلما بیشتر از آنچه فعلا در دسترس قرار دارد، خواهد شد و علاو تا با اندیشـه‌و سبك شاعر آشنا یی و سیعتر ی‌میسر خواهد گشت و در عیـــن حال‌امکانا ت تدوین و تصحیح‌وچاپ‌آن نیز به میان خواهدآمد .

خلاف این ادعا که دیوا ن‌الفت‌شامل انوا ع و اقسا م شعـــــر است (۱) ، آنچه در نسخۀ موجودازاو دیده میشود ، جز غـــز ل نو ع دیگر ی از شعر به مشاهده‌نمیرسد و این به خوبی نشـــا ن میدهد که الفت از انوا ع شعر به‌غزل تمایل زیاد داشته و به انواع دیگر آ ن مانند قصیده ، مثنو ی، رباعی و جز اینها تو جه چندا نـی نشان نداده است . مد ح و قدح‌کمی نیز در اشعار الفت به چشم نمی خورد . گو اینکه او این عادت‌را نا سود مند و مذموم میدانسته واحتمالا به همین علت از سرو دن‌قصیده ، که وسیله نزد یك شد ن به آن مقصود است دور ی گزیده‌باشد ،اما نباید این نظر را مطلق پنداشت زیرا این امکا ن نیزموجوداست که در قسمت های دیگـــر اشعا ر الفت که فعلا در دستر س‌قرار ندارد انوا ع دیگر شعـــــر از جمله قصاید ی دیده شو ند که‌اضافه بر اشارا ت تاریخـــــی ، متضمن ستایش کسی نیـــــزباشند .(۲)

درین قسمت اشعار الفت که‌دردسترس است مطالب تاریخـــــی انعکاس ندارد و لی مولا نا خسته‌قطعه یی از اورا در تاریخ تذهیب کلیات بیدل نقل میکند که چنـین‌است :

سر دار کا مکار محمد عزیزخان
کاندرصفات اوست ز با ن فصیـح لا ل
ناگا ه از عنایت بی منتها ی‌رب
شـدخا زن خـ زینۀ این گنج‌بی زوا ل
مجمو عه یی که هرو رقش‌دفتر گلیست
د ریدۀ بصیر ت ارباب وجدوحال

آنگه دگر خلیفه محمد علی به شوق
بهر چمن طرازی اوکرد اشتغال
در مدت سه سال پذیرفت اختتام
پرداز این حدیقه به توفیق ذوالجلال
«الفت» زبهر مادهٔ تاریخ او بگو
«گلهای جاندمیده ازین گلشن خیال»
۱۲۹۲(۳)

برای شناخت محمد عزیز خان واقدام او به تذهیب کلیات بیدل وشناسایی خلیفه محمد علی که مرد هنرمندی بوده است واینکه این کلیات تذهیب شده امروزدرکجا خواهد بود، به جستجو وتفحص بیشتر ضرورت احساس میشود که امید است روزی به انجام برسد.

درسدهٔ (سیزده) نسبت حوادث و آشوب های سیاسی، وضع کشور به آشفته حالی و بی‌سامانی گراییده بود و در قبال آن وضع شعر وادب نیز در حال انحطاط قرار داشت وازین سبب این عهد را از لحاظ فرهنگی دوره فترت به حساب می آورند.

مطالعهٔ اشعار الفت این امیدواری را تقویت می بخشد که در چنان شرایط بی ثبات و بلاتکلیفی کسانی بوده اند که نگذاشته اند مشعل فروزان شعروادب رو به خاموشی گذارد و تا حد امکان آنرا روشن نگاهداشته‌اند.

با امعان نظر در اشعار الفت میتوان به غزل های شگفته ورنگین و تک بیت های دلپذیر وشفافی دست یافت که هم ازلحاظ بلاغت لفظی و هم از نظر مفاهیم وتجسم عواطف در انسان اثر میگذارد و چشم انداز های دل‌انگیز و خیال آفرین را در برابرش قرار میدهد. به صورت مثال به‌این بیت ها توجه شود:

بنازم فسون سازی زلف اورا
که درسایه خورشید را پرورید

• • •

به رغبت از سر ملك جهان‌توان بر خاست
زخاك رهگذر او نمیتوان بر خاست

واین بیت در مفهو موارستگی وپر هیز از طمع ورزی :

بی بر ی باشد حصار عافیت مارا چوسرو
هر قدربار تعلق بیشتر غم بیشتـــــر

واین بیت در بارهٔ پایمردی وراستی:

زتند باد حواد ث نمیرو م ازجای
که سرو رنگ نگر داند از خزا ن درباغ

واین بیت در معنی قناعت وعزت نفس :

ترسم نبر ی صر فه وسودی ندهد دست
گر بهردونا ن برد ردونا ن شده با شی

غزلها ی الفت اگر تما ما یك دست نباشند غالبا یکدست وسا ـ لمند واز تعقید و تنا فر کلما ت دور ی دارند . به غرض اثبا ت این قو ل این غزلها را از نظر بگذرانیم:

دریوزهٔ نـــور

چشم مخمور تو مستی به می ناب دهد
سنبل زلف تو برزلف سمن تا ب دهـــــد

جز دم تیغ تو ای رخنه گــر کشور جان
جگر تشنه مارا که دمی آب د هـــــــــد

کیست تا سر کند افسانه آن زلف دراز
تادمی چشم پر افسو ن ترا خوا ب دهـــد

تاکند از در دندا ن تو دریوزهٔ نور
بحر دردست گهر کاسه ز گرداب دهد

داغ عشق تو به دل دار م وترسم که چو شمع
اشکم این رخت گرانمایه به سیلاب دهد

یار عیسا دم مادر دم مــردن الفت
ازشفاخانه لب شر بت عنا ب دهـــد

آیت رحمت

هرد لی کواثر از نالهٔ شبگیر نداشت
راه د رکوچهٔ آن زلف گر هگیر نداشت

گرد بر گرد جهان گر چه‌بسی گردیده‌است
نوجوانی‌چو تو یاد این فلك پیر نداشت
کلك مشاط صنعی که جمالت‌آراست
صورتی‌چو ن تو در آئینه‌تصویرنداشت
سنگ رانالۀ جانسوز من ازجاببرد
دل‌سنگین ترا قو ت تاثیر نداشت
آن زمان داشتم این آیت‌رحمت‌ازبر
که ز خط‌مصحف رو یت‌زبر وزیر نداشت
گر زسر پنجۀ تقدیر کشودی‌کار م
احتیاج‌این همه با ناخن تدبیر ندا شت
گرچه از کلك تو الفت شکرناب چکید
چو ن نی‌خا مۀ سالك شکر وشیر نداشت

این غزل به پیرو ی از غز ل‌سالك سروده شده و مطلـــع غزل سالك چنین است :

به گر فتار مز ن طعنه که‌تدبیر نداشت
چنکندقوت سر پنجۀ تقدیر ندا شت

این مطلع سالك اورا یك انسان‌جبر ی نشان میدهد که تن به‌تقدیر داده است وازخود اراد ه یی نداردولی الفت در بیت ششم غزل خود عکس این عقیده رابیا ن میدارد وتقدیر را در سرنو شت انسا ن‌بی اثر و عاجز می شمارد ومیگوید که‌انسا ن مشکلات خودرا باید به‌یاری عقل و تدبیر حل نماید .

درباره زندگی و روز گارواوقات‌شاعر اطلاع موثق و زیادی دردست نیست و تنها در یکی دو مرجـــع‌این قدر یاد آور ی شده که اودر سا ل ۱۲۲٤ هجری قمر ی که بادوره دوم سلطنت شاه محمـــود سدوزا یی مصاد ف استدر شهرکابل دیده به جهان کشوده و به سا ل ۱۲۹۸ هجر ی قمر ی (به‌قول‌های دیگر ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰) یعنـی او ایـــل روز گار اقتدا ر امیـــرعبدالرحمان چشم از جهان‌پوشیده است (٤).

نام اصلی شاعر میر مجتبا بودودر شعر الفت تخلص میکرد وبه خانوادهٔ میر واعظ ملای مشهور نسبت داشت ولی در این نسبت حرفهایی گفته شده که ازوضاحت‌موضوع کاسته است .

مولوی خسته از قول میر محمدعظیم (مرد معمری که خود را به خانواده میر واعظ منسوب داشته)، الفت راپسر سید اسماعیل وبرادر زاده میر واعظ دانسته‌است (۵) ، اما بهروز نام پدرش را میر مرتضا و خودش رانوادهٔمیر واعظ میگوید . همچنان به تحریر خسته از قول میر محمدعظیم سابق الذکر ، جد الفت به سال ۱۱۹۱ هجری قمری درزمان‌تیمور شاه درانی از مدینه به افغانستان آمده و در اینجا متوطن گردیده است و میر مجتبا الفت از طرف مادر نواسهٔ میرزیور الدین معروف به پادشاه صاحب پای منار میباشد که بدینسان از هر دوطرف‌به‌خانواده های روحانی و مشهور نسبت‌دارد .

الفت علوم متداوله عهد خودرا نزد استادان محل فرا گرفت‌وبه علوم ادبی‌دسترس بیشتر پیداکرد و باتوجه وممارستی که‌به شعر نشان میداد در ردیف‌شاعران‌چیره دست وقت قرار گرفت وبلکه از آنان پیشی جست‌واشعارزیبا و دلچسپی از خود به یادگار گذاشت . جوانی الفت در اواخرروزگاران پر آشوب وبی ثبات دودمان سدوزایی گذشت‌وسال‌های حکمرانی دوست محمد خان وشیر علی خان با دوران پختگی‌وتجربه و بازدهی و فعالیت‌های ادبی او مقاو ته داشت و طوریکه‌گفته اند در زمان دوست محمدخان رئیس ادارهٔ محتسبان‌ودر عهدشیر علی خان امین محکمه‌دارلقضات کابل بود .

در هر حال اگر معلومات کافی‌در بارهٔ چگونگی زندگی خصوصی و غیر ادبی الفت دردست نیست ــ خوشبختانه‌مقداری از اشعار او میسر است که می‌تواند بهترین معرف چهرهٔ ادبی اوبرای نسل حاضر باشد و به‌قول‌یکی از صاحب نظران « شاعر در شعر خود وجود دارد » ومامی توانیم اورا از شعرش پیدا کنیم و به هویت ادبی اش پی‌ببریم‌واگر بقیه آثار او بدست آید (که

حتما روز ی به دست خواهدآمد) در شناسا یی و هویت فر هنگی او کمك بیشتر ی به ما خوا هـد کرد .

ساده گی و خو ش آهنگی بعضی از غز لها ی الفت ، شیوا یی و سلامت غزلها ی واقف لا هـور ی وهلالی چغتا یی رابه خاطر مـی آورد .

درین جا چند غزل الفت را به صور ت نمونهٔ گفته های او بـه مطالعهٔ خوانندگا ن این یاد داشت قرار میدهیم تا از نزد یك بازیان وبیان اوآشنا شوند :

کار صد پیمانه :

پریشا ن کرده یی تابر قفااز ناز کاکل را
ز خجلت بـا غبا ن از چشم خود افکند ه سنبل را

دلا بی رو ی اودر سینه تنگم چه مینالی
که هر گز بی رخ گل وانشد ، منقا ر بلبل را

به میخوارا ن نگاهت کار صد پیمانه میسازد .
چه جا ی قدر باشد پیش چشمت شیشهٔ مل را

مز ن مشاط چندین شانه بر زلف گره گیرش
مکن یکبار بیرو ن از کفم صبر و تحمـل را

ندارد چو ن درین محفل نشاط وخو شد لی رنگی
چو میناتا به دل شور ی بود، مگذار قلقل را

قناعت پیشه کن الفت چـه سو دا ز افسر شاهی
تر قی گر کند، فوار ه می بیند تنز ل را

پاسبا ن کعبه

خرامان گر ندید ی در چمـن سرولب جو را
به چشـم من تماشا کن خیال قا مت او را

بسا ن زلف اگر سو دای آ ن روی نکو داری
چو کاکل پشت سر بایدفگند ن حرف بدگورا

چه جا ی شکو ه گر چشمش به من مایل نمیگردد
که و حشت لازم افتاده است هر جاطبع آهو را

چو دید م خال مشکین بـر عذار ساده اش گفتم
کسی کم دیده باشد پاسبا ن کعبه هندو را

سراغ دین ودل از من چه‌می‌پرسید ای یاران
به یغما نامسلمان زاده یی برده است‌هردورا

دولت وصل

خرم آنروز که دل محور خ یار شود
عندلیب‌چمن آن گل بی خار شود
هر کرا دولت وصل تو دهد دست‌به خواب
هر سرمو به تنش دیده بیدار شود
گر به این قامت رعنا بخرامی در باغ
علم سروسر افراز نگونسار شود
سر نیارد به کمند دو جهان‌عیش فرو
هر که‌در دام غم عشق گرفتار شود
گوسرم پی سپر سم سمندت‌گردد
فارغ ازکشمکش پیچش دستار شود
ترك زاری نبود از سرافسرده‌گیم
هان مباداکه سگك کوی تو آزار شود
عقدهٔ دل نشود سدرهٔ نالهٔمن
سر برآردزگهر ، رشته چو هموار شود
هوس سیب ز نخدان تودارم‌عمریست
کی بـه‌مرگ این هوسم از دل بیمارشود

عنان عمر

هر دل ز نور عشق منـور نمیشود
هر قطره‌در صدف درو گوهر نمیشود
توفیق تا رفیق نگردد ، بـه‌جدو جهد
آب‌حیات رزق سکندر نمیشود
لب تشنگان آب دم تیـغ‌عشق را
رفـع‌خمار از می کوثر نمیشود
در دست نیست هیچکسی‌راعنان عمر
دریاب‌وقت را که میسر نمیشود
عمری چو غنچه تانشود خامشی گزین
چون گل‌شگفته طبع سخنور نمیشود

الفت به صورت ار چه به بیدل برابرم
با آفتاب سایه برابر نمیشود(٦)

شعلهٔ طور

ساقیا باده به جام من مخمور انداز
شربتی بهر علاج دل رنجور انداز
تا به نزدیکی خورشید ندارد شبنم
مرحمت کن نظری سوی من از دور انداز
پیش از آندم که کند سیل حوادث پامال
برق در خرمنم از مشعلهٔ طور انداز
تاشوم بی خبر از وضع خود و کار جهان
جرعه‌یی در قدحم از می منصور انداز
الفت ارساقی عشقت بدهد ساغرمی
سنگ در جام جم و کاسهٔ فغفور انداز

موج بیتابی

نمیدانم تمنا پرور شوق چه‌آغوشم
که بیتابی‌زند هم چون نفس موج‌ازبرودوشم
زابنای زمان از بسکه دیدم‌سخت رو ییها
خراشد‌استخوان دارد دم آبی که مینوشم
به زیر بار رسم خلق افتادم‌چو حمالان
گهی‌سجاده و گاهی سبوی‌باده بردوشم
چو دف امروز در دست توام‌خواهی نوازش کن
وگر خواهی‌قفایم زن ، غلام حلقه در گوشم
به پیری هم نشد دفع خمار غفلتم الفت
فنا مشکل که بیرون آورد این پنبه‌ازگوشم

پایداری

ز تند باد حوادث نمیروم از جای
که سر ورنگ نگر داند از خزان در باغ
نه شبنم است که برروی‌سبزه می غلطد
پی نثار تو شد گل ، گهر فشان در باغ

زفیض عشق ندارند بهره بی‌خبران
نموده‌اند علف ، قسمت خران در باغ
درین زمانه مجو ساغر نشاط از کس
زداغ دل قدحی گیر لاله سان درباغ

فیض بخشیها ی بهار در شعرالفت بدینگو نه باز تاب می‌یابد:
هیچکس از فیض عام رحمتش نو میدنیست
آیهٔ لاتقنطو گو یی ز بر دارد بهار
غنچهٔ دو شیزه را تاپرو رددر مهد شاخ
شیر درپستان ابرو ، هم شکر داردبهار
خار خشکی را ببر پیراهن خضر اکند
چون دعای اهل دل ، از بس اثر دارد بهار
تاکشاید از رگ افسرده گان خاک ، خون
هم چوجراحان ز باران نیشتر دارد بهار
بحر راهم کیسهٔ پر گو هراست از لطف او
کو ه را تنهانه همیان بر کمر دارد بهار
قسمت کام و لب افسرد ه‌گان خواب نیست
آب فیضی راکه در جوی سحر دارد بهار

مطالعهٔ برش های دیگر از اشعار پراگنده شاعر که مطالب و نکات زیبایی ، به وجهی دلپذیر در آنها ارایه گردیده‌اند نیز خالی از دلچسپی نتوا ند بود .

کمند ناله

مشکل رسد به کنگرهٔ قصرمدعا
چین کمند ناله که دارد هزار پیچ
این دشت نیست جای اقامت، چو گرد باد
دامان رفتنی به کمر استوار پیچ
تا بشکفد ز نخل امیدت گل مراد
با خار وگل ، چوآب وهوا یکقرار پیچ

ناخلف و نصیحت

کی به در آری ز تاب زلف سخن را
تانکنی سینه چاک چاک ، چو شانه

هر خلفی را که پیشه نا خلفی شد
سود ندارد نصیحت پدرا نـــــه

حال دل خسته ام ز دیده تـر پرس
کیفیـت خانه جــو ، ز صا حب خانــه

باید یاد آوری شود که الفــت غزلها یی از بیدل و حافظ وعصمت وکسا ن دیگر را مخمس کــرد ه است که باترس از اطالهٔ کلام از نقل نمو نه های آنها در اینجا خودداری بعمل آمد (۷)

نشانی هاواشارا ت

۱ــعبدالمحمد مود ب السلطا ن، اما نالتوا ریخ ، جلد هفت ، ص یك ظا هرا کتا ب «امان التواریــخ» اولین اثر ی است که در آن ا ز الفت یاد آوری شده است .امــــا مولف این کتا ب معلوما ت زیا دی د ربار ۀ الفت ارا ئه نمیکند و تنها تذکر میدهد که او « طبعی سر شار ونطقی شکر بار داشته و همت برسرود ن اشعا ر آبدار می گماشته واز شعر ای عهد امیر شیر علــیخان بوده ..» و قصید ه یی درباره عبدالله ولیعهد امیر مذکور دارد ودر (۱۲۹۹) و فا ت کرده است .

درین کتا ب تنها سه بیت ازیك غزل معرو ف اونقل شده کــــه صورت کامل آن به نقل از دیو ان خطی محفوظ در آر شیف ملــی، چنین است :

تا به سیر چمن آن قا مــت دلجو رفته
پا بــــه گل تا به کمر سرو لب جورفته

آفتا ب از غم عشق تو مگـر بیمار است
کــــه مسیحا به فلك از پی دارو ر فته

تا ب ر خسار عر قنا ك ترا دیده مگر
که زخجلت به چمن رنگ گل از بو رفتــه

یکد لی نیست که از عشــق در و دا غی نیست
تابشـ مهر جهانتا ب به هر سو ر فتـه

آن نه خال است که جا کرده برآن گو شهٔ لب
به خریدا ری تنگ شکر هندو ر فتــــه

خشك شد نافه مشکین بــــه جگر آهو را
تازچین سر زلفت به ختن بو رفتــــه

الفت از کلفت هجر رخ دلدار منال
میرو د آب دگر باره که در جو رفتــــه

نسخه های خطی کتاب امــان التواریخ که به هفت جلد میرسند در آرشیف ملی و در اختیــار یکی دو تن از فضلای وطن قرار دارند و عکسی از جلد هفتم آن در کتابخانه اکادمی علوم نگهداری میشود . معرفی این کتاب زیــر عنوان « نگرشی بر نسخــهٔ خطی امان التواریخ » در شماره(۱) سال چهارم ، (۱۳٦۰) مجلــهٔ کتاب بوسیله نیلاب رحیمـــی صورت گرفته است . تاریـــخ تالیف امان التواریخ به شصت وچندسال پیش از امروز میرسد .

۲ـدر سلسله یاد داشت هــا واسناد تاریخی مرحوم حافظ نور محمد کهگدای قصیده یی از الفت درسه مطلع و نودویك بیت راجع به مراسم ولیعهدی عبدالله پسر امیر شیر علی خان در شمارهٔ چهارم سال چهارم ، (۱۳۲۵) مجلهٔ آریانا به نشر سپرده شده است که پاره یی از نکات تاریخی با مطالعه آن بدست می آید .

۳ـمولوی خسته ، یادی از رفتگان ، ص ۱۳ .

٤ـبهروز ، ادبیات ازابو لفرج سکری به بعد (در کتاب افغــانستان)، نشر کردهٔ انجمـــن آریانا دایرةالمعارف (۱۳۳٤)

۵ـیادی از رفتگان ، ص۱۳.

حافظ نور محمد « کهگدای »نیزدر پاورقی مقالهٔ « اسناد و یـــاد داشت های تاریخی » منتشــرهدر شماره (ده) سال اول مجلهٔ آریانا (۱۳۲۲) ، نام پدر الفت رامیر مرتضا و نام پدر کلانش را میر واعظ نوشته و فوت اورا بــهسال ۱۲۹۸ و قبرش را درزیارت باباولی واقع گذر بارا نه دانستــهاست . چون نوشته های حافــظ نور محمد بر اسناد و شواهداتکادارد لذا میتوان قول اورا معتبــر به حساب آورد .

٦ـکمال تواضع و فروتنیشاعراست که بیدل راآفتاب و خود را در برابر اوسایه می پندارد .

۷ـمنبع اساسی در نگارشــمقاله خاصتا در قسمت گزینشــ اشعار الفت ، دیوان کوچــكیا مجموعه مختصر اشعار اومحفوظ در آرشیف ملی میباشد .

غزلسرای بلخ درخاستگاه رودکی

آنگاه که بخارا هنوز شهر دلخواه سخنسرایان و ادب‌پژوهان وجایگاه پرورش اندیشه‌ها دانسته می شد و حلقه های‌درس وآموزش در مدرسه های آن برپای بود و دانایان و سخن شناسان را در آنجا به تکریم و تبجیل می نشستند ، ملا نیاز محمد بلخی را هوای آن دیار پر آواز هدر دل راه یافت ، اشتیاق نیاز در دیدار از بخارا چنان گرم بود که بزودی رهتوشه یی گرد آورد و راهی آن سر زمین گردید واین رویداد احتمالا در میان سال‌های ۱۲۳۰-۱۲٤۰ قمری به تحقق آورده شد .

چگونگی احوال نیاز محمد به‌درستی روشن نیست ، امادریادنامه ها از فضیلت و دانایی او وسخن به میان آورده اندو صاحب «تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب» اورا به صفت «افضل العلما و اسوة الفقها» (۱) یاد می‌کند واین خود عیانگر آن است که او مردی دانا و با معرفت بوده است .

گزارش ها بیاد می آورند که نیاز محمد در بخارا بر مسند تدریس جای داشت وازین راه کسب معیشت می نمود . اما اینکه او خود نیز درس می آموخته‌درجایی یاد نشده مگر احتمال چنان است که خود هم در سطح‌بالاتری به آموختن انهماك داشته واساسا به همین منظور راه بخارا را در پیش گرفته است .

سال ۱۲٤۲ قمری بود که آواز نوزادی سکوت خانهٔ ملا نیاز را شکست . کودك را عیسا نام‌نهادند‌ودر پرورش او همت به کاربستند. عیسا روزگار کودکی رادرکوچه‌های بخارا به سر آورد و بعد به توجه پدر ، راه مدرسه رادر پیش‌گرفت و سالهای نوجوانی وسال هایی از جوانی رابه تحصیل‌دانشهای رواج داشته در آن عهد به پایان آورد .

استعداد شکوفای عیسا بسیارزود اورا از دیگران برتر گردانید و یك سرو گردن‌بالاتر . اودراندك مدت ، در عرض

مکتسبا ت دینیه ، به‌ریاضیا ت، نجو م ، موسیقی ، مینا تـــور، تذ هیب و خط دستر سی یافت و به اد ب عر ب واد ب زبان مادری توفیق بیشتر ی به دست‌آورد (۲)

مولف افضل التذ کار میگو ید‌که عیسا جامع کمالات و علـــو م بود و شهر تش از قا ف تاقـــاف‌رسید و شعرش‌از قند شیر ین تر واز آب صاف تر است (۳)

صدر الدین عینی گزار ش می دهد که عیسا باکمال فقـــر و نادار ی دانش آمو خت و به اصول وفرو ع علو م اسلامی مهـــا ر ت یافت و به اد ب و ریاضیا ت‌توانایی پیدا کرد و در کتابت بدان پا یه از تند نویسی رسید که‌در یـــك شب و روز ، باز نو یسی یك جلد مختصر را که شامل دوازد ه‌جزء است بدانگو نه به اتمام می آورد‌که نسخه اش به تصحیح محتـــاج‌نمی بود (٤)

تذکار اشعا ر تذکر ه منظو می است که پرداز ند ۀ آن قاضی محمد شریف معرو ف به صدر ضیا ست. او درین یاد نا مۀ منظو م شماری‌از نا مبر دارا ن اد ب عهد خودرا به‌شناسا یی نشسته و به نکته های اعتنا مند ی از شخصیت آنـــا ن‌انگشت نهاد ه است ، ابیا ت‌زیرین نبذی از گفته های او در بار ه‌عیسا است :

... عدیم النظیر است ودانش‌مـــآب
در اشعا ر عیسا ست اورا خطـــا ب

بهین دو حۀ شا خ اشجـــار ناز
مهیـــن میـــو ۀ با غ ملا نیـــا ز (۵)

به علم و به دانش ز اقــران فرید
کسی در زمانه نظیر ش ند یـــــد

خصو صا به فقه و حسا ب و اصول
که‌ز اندازه بیش است او را وصو ل

بسی بود نیکو خط و خـــــوشنویس
بـــه نیکو نویسا ن عالم رئیـــــس

به چابك نویسی چنا ن چیره بود
که‌چشم کس از دید نش خیر ه بـــو د

به یکرو ز و یکشب هما ن پر هنر
نو شتی به خوبی یکـــی « مختصـر »
تتبع در اشعا ر بیـــــد ل کند
ازان رتبه و قد ر حاصل کند (٦)

از گزارشگران معا صـر که‌در روشن گردانید ن زنده گی و جمع آوری اشعا ر عیسا التفا ت نموده، امیر بیگ حبیبو ف عضــــو انستیتو ت شر قشنا سی اکاد می‌علو م تاجکستا ن است .

حبیبو ف به مقصد فر جـــام‌بخشید ن به کار در نظر داشتهٔ خود ، مراجع و منابع متعد د رادرکتا ب خانه ها و آر شیف ها از نظر گذ راند ه و مقدار ی‌از اشعار اورا از لابلا ی جنگها ، بیاضها و مجمو عه هاو تذکر ه های چا پی‌و خطی گرد آورده است (۷).

تقریبا در همهٔ تذکر ه های‌تالیف‌شده در عهد شاعر و بعد از آ ن مطالبی در بار ۀ عیسا آورد ه شده‌که بیشتر آنها تکرار یکدیگــــر است و اگر یکی دوتا یی از آنهادر بر دارند ۀ همه گفته ها نباشد ، جز اینکه از تکرار کاسته شده ،باشد ، چیز ی از دست نر فتــــه است .

در هر حال آواز ه شاعر ی‌وهنرمند ی عیسا بسیار زود همه جاگیر شد ودهان به دهان پیچید و شعـرهایش را خودرا در میان اد ب دوستا ن باز کرد و آنقدر زبان به‌زبا ن شد تا به در بار امیر بخارا رسید .امیر بخارا اورا نزد خـودخواند و اکرا مش کرد .

امیر مظفر برا ی قدر دانی ا زشاعر بلند آواز ۀ روز ، اورا بـه سمت قضا و احتسا ب در « چارجوی» بخارا منصو ب گردانید. اما ازینکه اندیشه شاعرا نه و نفس‌پاک‌او بافساد جار ی و معمو ل‌ومسلط در دستگا ه قدر ت امار ت بخا راموا فقت و مطابقت نداشـــــت نتوانست مدت زیاد ی آن مقام رااز دست ندهد یعنی به زود ی ا ز وظیفه در آ ن دستگا ه آلوده‌منفصل‌ومعزو ل گردید .اما به اساســ روایتی ، او اوضا ع نا به سا مان‌اما ر ت بخارا در آ ن هنگام را در خلال حکایتی به صنعت مقلو ب و به‌صورت تمثیل به میا ن آورده بود که آن امر سبب نارا حتی ونا ر ضایتی امار ت رافراهم گردانیـــد وموجب عزل اواز عهده اشــــــ‌گردید . (۸)

عیسا با احمد دانش و عبدالواحدصدر صریر و ابو الفضل سیر ت از نا مورا ن دانش واد ب عهـــدخود ، که دوتن اخیر الذکر چو ن خود او مو جها یی جداشده ا زساحل این محیط بودند ،دوستی و رابطهٔ صمیما نه داشت و غالبا درمصا حبت آنا ن به سرمی بردوبا احمد دانش مرد دانش وسیا ست‌وقت به مراود ۀ بیشتر علاقه نشان میداد .

اوپس از آنکه از منصب قضابه کنار رفت ، مدتها خانه نشین بودو اوقا ت خودرا با کمال تنگد ستی باکتا ب و شعر میگذ رانید و بااین وصف هوا ی ریاست و قضارا درسر نداشت و نمی خواست برا ی کسب مقا می به جا یی مراجعه کند واز کسی استمداد جوید .

در هر حا ل او با آنکه بضاعتی‌در خور نداشت ، برای ادا ی‌فریضه حج کمر بست و بـــــا انـد ك‌رهتو شه یی راه بیت الله شریف را در پیش گر فت و توفیق زیارت‌آن مکان پا ك رابدست آورد ودر باز گشت از آن سفر عبادی باردیگر در بخارا ساکن گردید و از راه تدریس و کتابت یعنی نوشتن‌خط و استنسا خ به ضرور ت‌مندان آن ، امرار معیشت می نمود و بااین حا ل طالبا ن بی بضا عت رادر منزل خود بدو ن مزد درس میدادوبا عاید نا چیز ی قناعت می کردو هیچگاه از ندار ی به اندوه نمی‌شدوروز گار خودرا به خو شـــی و شادمانی‌میگذ رانید و میگفت :

کسب غنا به اهل بصیــر ت‌فرو تنی است
یارب به خاك تیره مـز ن آسمان فقر

در محفل قبو ل هر آنکســـ‌که بار یافت
آهنگ‌فخر می شنود از زبا ن فقــــر

الفت پرست لذت جاو یـد ، نیستی
ای ناچشیده چاشنی امتحا ن فقـــر

وآرزو نداشت که باقبو ل‌احسان‌وانعا م دیگر ا ن بار ی از منت‌وکم همتی رابر دوش بکشد و آزاد ی‌در سایهٔ دیوار خودرا بر نعمتـی که به اوبنده گی می آورد تر جیح‌میداد واز اینرو اظهار میدا شت که :

کی توقع چشم رافت دا ر م از جود کسا ن
هم چو مژگان خفته ام در سایهٔ دیوار خویش

به گزار ش منابع موجود ، آثاربرجا ی ماند ه از عیسا ، ازنظر کمیت در خور توجه نیست و چنین مینماید که چیز زیاد ی ازوباقی نماند ه و دیوا نش دیده نشـــده است . گو یا او زیاد شعر نمـــی سروده و در نثر هم چیز ی در خوریادآور ی ندارد و عجب اینکه به همان مقدار کم آثار خود نیزالتفات چندانی نداشته و در حفظ آن تو ـ جهی نشان نمیداد ه است وایـــن مسا له بیان گر آن است که او شعر رابرای خود فضیلتی در خورافتخا ر نمیدانسته است .

آنچه در اثرجویش هاو پویش ها در رابطه به میرا ث اد بی بـــر جا ی ماند ه از ین شاعر ، به بیان آمده عبار ت از یك تقویم دایمـــی از سال های شمسی و قمری است که اطلاع اورا در گاه شماری نشان میدهد و گو یا به وسیلهٔ پسر ش بنام صدر الدین به چا پ رسیـــده وشر حی بر بعضی از ابیا ت مشکل بید ل (۹) و حکایتی تمثیـــلی ا ز وضع اجتما عی بخارا .

گفته آمد که عیسا در تنظیـــم وتدوین سروده های خود تو جهی نداشت . با التفا ت به این امـــر دیوانی از و تا کنو ن به نظـــر نرسید ه و کسی از مو جود یت آن سرا غی نداد ه است ،اما غزل های او جسته جسته در تذکره ها وجنگها و بیاض های اهل ذو ق به نظر می آیند .

مجمو عه یی از اشعا ر منتخـــب شمار ی از سخنو را ن به قیـــد شمار ه (سه هزارو دو صدو نودوچار) در گنجینهٔ دست نو یسها ی شهر دوشنبه مرکز جمهور ی تا جکستا ن و جود دارد که به وسیله کسی یاکسا نی از لابلا ی بیاض هاو جنگها و یاد داشت ها گـــرد آوری شده ودرهیا ت مجمو عه یی عر ضه گردید ه است . در ایـــن مجمو عه که تاریخ کتابت و نـــام کاتب راندارد و به خط نستعلیـــق متوسط تحریر یافته به تعداد(٦٥)غزل ، (نه) مخمس و شمار ی از ابیا ت پراگند ه شاعر جمـــــع آوری و ثبت گردید ه که حکم یـــك مجمو عه مختصر از گفته های اورادارد .

حبیبو ف که به صور ت‌مشخص‌دربارهٔ احوال و آثار عیسا اهتمام به خر چ میدهد ، شمار بیشتــر ی‌از غزلها ی اورا به دست آورد ه که چند ربا عی نیز بر آن اضافــه میشود واز موجودیت یك نا مه‌از او نیز یاد آور ی مینماید .

شمار سرود ه های عیسا اندك‌است و لی همین عدد غیر کثیر از آنگو نه استحکا م وانسجــا م‌بهر ه و ر است که اورا در ردیف گوینده گا ن نا مدار قرار میدهد. وبا صا حب دیوا ن ها همسنگشــ میدارد .

نزا کت های سخنا ن بید ل درسرایش‌عیسا،به غایت‌چشمگیروقابل فهم است . او مانند شمار بیشتــر‌از شاعرا ن آن دور ۀ ادبی به‌بیدل گروید ه بود و به مطا لعه وتفسیروتو جیه اشعا ر او استغرا ق‌یافته بود واز مفاهیم زیبا و الفا ظ بلیــغ‌وترکیبا ت خو شا هنگ آن‌درانشای شعر سودهی جست . در غزل‌زیرین‌مشا هده میشود که خصو صیا ت کلام بیدل تاچه حد در سخــــن‌عیسا باز تا ب دارد .

حیر ت دل کار گا ه نقش‌بهزاد من است
شو خــی‌بسمل بهار عشر ت آباد من است
هم چو بوی‌گل درین گلشــن‌ودا ع آماده ام
رفتن ازخویشم بهار رنگ ایجاد من است
رنگ میگردانم از سیر تماشا گاه دهر
برگ‌برگــ‌این چمن سیلی استاد من است
تادلم محو تغا فل خانه ابروی اوست
رفتن از یاد م مقیم خلو ت یاد من اســت
صافی طینت ز اظها ر هنــر مستور ماند
شو خی‌جو هر نیا م تیغ فولاد من است

و مطالعهٔ این غزل ، طر حهـــاو رهنمود های بید ل رابیشتر بیاد خواننده می آورد .

رنگ آرزو بشکن، نو بهاراانشاکن
دهر جنت‌است اما دیده یی مهیا کــــن
از سواد چشم او روشن‌است‌این مضمو ن
می‌پرست‌اگر باشی وضع سر مه پیدا کن

دل بیگک ادا شاکر جان بصدجفا صابر
ای غرور ناز آخر اند کی مدارا کن
آن بهار ناز آمد دیدهٔ طرب بکشا
برگ برگ این گلشن نذر آن کف پاکن
هر چه در نظر آید صورت عدم دارد
رنگ عالم امکان نقش بال عنقا کن
تابکی زبیکاری با فسرده گی مردن
نسخه یی به کف داری جمع ساز واجزاکن

از ویژه گی های گفتار عیسا یکی اظهار ناتوانی و ترك تعلق وشکسته نفسی و انکسار است که به یك سخن میتوان آنرا به «وارستگی و ندیدن به خود» تعبیر نمود.

این شیوهٔ بیان گرچه از خصوصیات بیدل است که شاعر ما از آن تاثیر پذیرفته، مع الوصف باید آنرا اساسا زادهٔ روحیهٔ درویش منشانه و تواضع بیش از حد این شاعر دانست. باین گفته های یاس انگیز نگاه کنیم:

حکمت ایجاد یارب گل نکرد از بود من
جزخسارت مایه یی هرگز ندارد سود من
از ضعیفی در لباس ناله ازخود میروم
یارب این آه است یا جسم الم فرسود من
مدعا نایاب و همت قاصر و فرصت عدم
از چه جوید دل سراغ گوهر مقصود من
ازغم دخل حسودان با خموشی ساختم
ورنه معلوم است عیسا فطرت معهود من

* * *

چون نلرزم بر بنای عمر خودهم چون حباب
تانگه کردم ندیدم هیچ از آثار خویش

* * *

به وحشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم
جنونش می فزاید گرنهم در پای زنجیرش

چگونه سینه نسازم زداغ حسرت چاك
که همچولاله نشاطم به یك پیاله گذشت

* * *

عضو عضوم زین چمن گلچین چندین ناله است
تهمت فریاد بر منقار بلبل بسته ام
در حریم حسن، ربط چاك دل امروز نیست
در ازل این شانه رابر عقد کاکل بسته ام

سروده های عیسا در مجموع از پختگی و جزالت و زیبایی الفاظ و ترکیبات فاخر سرشار است و بیان حالات انسانی از ورای کلمه ها و تعبیر های آن تجلی میکند و خواننده تیز هوش وزود یاب با فهم ودرك این نزاکت ها، ساعت ها در لذت استغراق می یابد ودر خویشی فرو میرود واز همین دیدگاه است که این سراینده نا آشنای وطن با وصف نداشتن دیوان و قلیل بودن اشعارش، میتواند درعرصهٔ ادب این سرزمین جای پای مناسبی داشته باشد و از سرایشگران بر جسته سدهٔ سیزدهم به شمار آورده شود که ثبوت این گفته را میتوان در فرو روی به سروده هایش به جست و جو نشست :

رنج سرکشیها

کی توان دریافت غیر ازحسرت لعل لبش
گر به دریای دلم سازی شنا و رتیغ را
از من و ما، نفس رنج سرکشی ها میکشد
بر کف دشمن نبیند هیچ کافر تیغ را
چشم انصاف از طریق مردمی پوشیده است
آنکه می گیرد به ابرویت برابر تیغ را
کشته گانت را درین وادی بهشت دیگر است
بر گلودانند یکسر آب کوثر تیغ را
شوق در هر پرده حسرت پرور دیدار اوست
کاش بینم بر کف او بار دیگر تیغ را

فر صت عمر

هر کجا می نگر م باتو دچارم بنشین
دا مـــن جلوه ات از کف نگذ ار م بنشین
حسن ، مشکل زنیاز م بکشد دامن ناز
گـــــر ملو لی ز کنار م ، به کنارم بنشین
گرد عجزم به هوا ی تو کشد بال هوس
چه کشی دا من و حشت ز غبار م بنشیـــن
بی رخت شعله فشا ن است شرار نفسم
تا ز دل آتش سو زا ن نه برار م بنشیـــن
فرصت عمر من از بســـت و کشاد مژه پرس
یك نگــه ما تمی دا غ شرا ر م بنشیمـــــن

شکار چشم

دیدهٔ دلها خرا ب از انتظا رچشم تست
جا مه مرد م سیه از روز گار چشم تست
هر که می بینم تغا فل داردازاوضا ع من
در جهان این مرد میها از شعا ر چشم تست
ای طلسم معصیت اشـــك ندامت سازکن
مو جـهٔ دریا ی ر حمت در کنار چشم تست
این همه سر گشتگی در روزگار چشم من
کردایجادآنکه او پرورد گار چشم تســـــت
نی همین یاد از خد نگـــت داشت ز خم سینه ام
ایـــن هویدا نیز در دل یاد گار چشم تست
جز گرفتا ر ی چشم دلفر یبت چار ه نیست
هردو عالم چو ن صف مژ گا ن شکار چشم تست
باد یار ب خانمان مردم چشمم خرا ب
گر به چشمم چشم خو بان در شمار چشم تست

ازینکه دیوا ن عیسا در میا ن نیست و شمار بیشتر ی ازسروده های او در اختیار دوستدا را ن شعر واد ب قرار ندارد ، گناهی خواهد بود اگر آنچه را که از و با رنـــج فراوا ن بدست آورد ه شده بــه ثبت نیاو ریم واز آ ن چشـــــم بپوشیم وکـــام جان خـــوانـنده یی

راکه تشنه شعر اوست از زلا ل سخنانش به گوارا یی نه نشانیم. وبا این اندیشه شعر های دیگر ی از ورا که همه زیبا یند وفا خربه خوانش میگیریم .

روغن یاقوت

اگر در جلو ه‌آید در گلستان سرو موزونش
به گرد ن طوق قمری خط بسمل گردداز خونش
گرفتار م به شو خیـها ی چشم مست لیلا یی
که شوخیهای چشما ن غزالا ن است مجنو نشـ
دل از کف برد حسن خسرو شیرین گر فتار ی
که خون کو هکن باشد حنا ی پا ی گلگو نش
چنا ن ناز ك بد ن افتاده سیم اندام شوخ من
که‌بنماید به رنگ غنچه ، دل ازسینه‌بیرونش
به بزم بوسه رو غن از رگ یاقو ت میگیرم
چرا غ دیده را روشن کنم از لعل میگونش

مهمان چشم

پرورده ام به یاد تودرگلستان‌چشم
بســـ‌نخلها ی آه ز آب روا ن چشم
دل در هوا ی رو ی تو ازشوق‌هر نفس
عزم‌نزول میکند از نرد با ن چشـم
باز آ که در هوای تو خاکم‌به‌باد رفت
ای رو حِ‌جسم و راحت جا ن وروان چشم
از سیل گر یه خانه چشمـم‌خرا ب شد
تشریف آربر دلم ای میهما ن چشم
باگرد مقد م تو گر از سرمه‌دم زنم
یار ب‌سیاه باد مرا خانما ن چشـــم

بی اختیار

تهمت است آهنگ خودداری دل از کف داده را
شیوهٔ عشق است اگر در پا ی دار افتاده ا م
خوا ه مو ج حسر ت آیدخواه عزت، چاره نیست
در محیط‌عشق، من بی اختیار افتاد ه ا م

هر که میسوزد سپند من تپش سر میکند
از کدامین درد یارب بیقرار افتاده ام

رنگ پیمانه

کشته چشم تو خاموش است تا روز جزا
ریختند از سرمه گویا رنگ این پیمانه ها

سبزهٔ بیگانه

بوسه را جا تنگ شد بر عارضش از جوش خط
سبزهٔ بیگانه روی این گلستان را گرفت

بوی گل

یاد رخسار تو کردم شامه بوی گل گرفت
خواستم حرفی نویسم خامه بوی گل گرفت

دل دیوانه

به وحشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم
جنونش میفزاید گر نهم در پای زنجیرش

چاك گریبان

خواهم نسیم جلوه یی تا گل کند رسوائیم
چون غنچه دارم تابکی ، چاك گریبان دربغل
فغفور طبع رو شنم بس شاهد آغوش من
من عیسیم زیبد مرا خورشید تابان دربغل

نمودی از مخمس عیسا برغزل بیدل

دل تپید و من شدم ازهوش دانستم تو یی
حرف شد محو لب خاموش ، دانستم تو یی
رنگها شد در نظر گلپوش دانستم تو یی
محو بودم هر چه دیدم دوش دانستم تو یی
گر همه مژگان کشود آغوش دانستم تو یی
ناله میسوزد نفس از شعلهٔ آواز کیست
شوق می غلتد بخون ، از دستگاه ناز کیست
شوخی این رنگها از عالم پرواز کیست
مشت خاك واین همه سامان ناز اعجاز کیست
بیش ازین بر من غلطمفروش دانستم تو یی

دیده‌بــر امید دیدار تو ترك خواب کــــرد
دل به یاد ت آرزو ی شیر درمهتا ب کرد
شر م هستی ، نیستی راگوهر نایا ب کرد
غفلــت‌روز وداعم از خجالت آب کــــرد
اشك میر فت و من مدهو ش‌دانستم تو یی
رنگ وبو ی حسن از عرض‌بهار دیگر است
دلر با یی در حجا ب تازه‌کاردیگر است
عشق‌رادر فهم این معنی شعار دیگر است
محر م راز فنا آئینه داردیگراست
هر چه شداز دیده ها روپوش دانستم تو یــی

اشارا ت و نشانی ها

۱ـرحمت الله واضح ، تحفةالا حباب فی تذکر ة الا صحا ب،دوشنبه ۱۹۷۷،ص ۱۱۹

۲ـآر یانا دایرة المعار ف ـج۵،ص ۹٦۵ ، کابل ، ۱۳٤۸ ونمونهٔ ادبیا ت تاجیك و جز اینها.

۳ـافضل التذکار ، ص ۱.۷

٤ـصدر الدین عینی ، نمو نـه‌ادبیا ت تا جیك ، مسکو ، ۱۹۲٦، ص‌ص ٤۲٦ـ٤۲۷

۵ـمقصود پدر عیسا ست .

٦ـتذکار اشعا ر ، نسخــــهٔخطی گنجینهٔ دستنو یسها ، شهر دوشنبه .

۷ـاز گفتا ر حبیبو ف و یــاد داشت های اوکه به نگار نده‌داد ه اند .

۸ـ تذکرهٔ عبدی.

۹ـخسته ، مجلهٔ آر یانا ،شماره نهم ، سا ل هشتم ، ۱۳۲۹، ص‌ص ۲۲ـ۲۷

مسالهٔ باز گشت ادبی در شعر افغانستان

در سدهٔ سیزدهم اسلامی، مطالعه و تفسیر و بررسی اشعار بیدل، سخن سرای پر آوازهٔ نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم و پیروی از غزلهای فاخر و پایای او و در مجموع گرایش به سبک هندی، در حلقه ها و نشست های ادبی و طن ما رواج و رونق بیشتری یافته.

بیدل در نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم چشم از جهان فرو بست و در نیمهٔ دوم آن سده آوازه سروده های سحر انگیزش در سر زمین پهناور هندوستان آنروزگار، در میان دری زبانان و ریخته گویان در پیچید و در عرصه های زبانی و ادبی گسترش و نفوذ وسیع یافت و آهسته آهسته از مرز های آن دیار در گذشت و به نرمی نسیم سحرگاهی باگلها و ریا حین باغستان ادب افغانستان و آسیای میانه و ایران در آمیخت و به آنها شگفتگی و تازه گی بیشتر بخشید.

در سدهٔ سیزده التفات به سخن بیدل در افغانستان و آسیای میانه بدان پایه از اعتبار و اهمیت رسید که بیگمان حد اکثر از گوینده گان و ادب پژوهان این دیارها، آشنایی با آنرا از شرایط ضروری و لوازم اولی دانش و بینش زمان خود در عرصهٔ سخن گستری می دانستند و بدین نیت تلاش میورزیدند تا گفته های اورا بخوانند و بدانند و در خود جذب کنند و درفرجام، آن گفته های بلیغ و پر جاذبه را مورد پیروی و طبع آزمایی و نظیره سازی قرار دهند و بیک سخن، توجه به سروده های بیدل را میتوان یکی از ویژه گی های شعر سدهٔ سیزدهم و طن ما به حساب آورد.

اگر خوانندهٔ متمایل به مسایل ادبی را مجالی میسر آید و برشهایی از آثار بر جای مانده از سخن پردازان این سده را از نظر بگذراند، به زودی در خواهد یافت که افکار و کلام بیدل تا چه اندازه در اندیشهٔ آنان، نفوذ و رسوخ یافته بوده است.

در رابطه به نفو ذ روش بیدل در شعر سرا یشگرا ن وطن ما خاصتا ، در سد ۀ سیزد هم یکی ازاد ب شناسا ن کشور بدینگو نه اظهار عقیده مینماید :

«... همچنین در کابل وسایر نقا ط افغانستا ن به حد ی به آثار بید ل پرداخته شده که معیار ذو ق وشعر شنا سی گشته است بنابر این سبک بید ل در افغا نستا ن بیگانه نبود ه همه کس حتا بی سوادا ن در طو ل حیا ت خویش لااقل چند غزل اورا شنیده و یا چند بیتی از و بیاد دارند .

چو ن نظم و نثر بید ل معیارشعر شناسی و سخن سنجی گشته، شاعرا ن واهل حا ل کلیا ت وی رابه حیث منبع و منشاء الهام دانسته بدا ن مشغو ل شده اند ، ازو ی پیرو ی واقتفا کرده اند ، غز لهای ویرا مخمس کرده اند ، شعر ونثروحتا عر فان و ی راسر مشق ونمو نه قرار داده اند . در آثاربید ل آنچه بیشتر ذو ق و قریحت مرد م رابر انگیخته به علاو ۀ سخن گر م و آتشین ، رو ح راد مردی، راستی و یك دند ه بودن ، همت عالی و طبع بلند او که بارو حیۀ سلحشور ا نه و یك دنده بود ن مرد م کهسار افغانستا ن ساز گار است و بدا ن علاقه مند نـد، استعمال لغا ت و کلما ت در ی مروج در افغانستا ن است که آثار خودرا به زبا ن افغانستا ن نگاشته. ازین است که این شاعر بز رگ وملی افغانستا ن همو ار ه بر شاعرا ن مابعد موثر بوده سبك وشیوه وی را پیرو ی کرده اند وتا هنوز شاعرا ن بز رگی آنراپیرو ی میکنند . »(۱)

در نوشتۀ یکی دیگر از دست اندر کارا ن مسایل ادبی در ارتباط به سبك هند ی و بید ل بدینگو نه سخن میرود :

«... شعرا ی افغانستا ن از آغازسبك هند ی ، تو جه خاصی به آن مبذول می داشتند واین تو جه ازعهد تیمور شا ه و پسر انش رونق بیشتری یافت ، گفتیم دردر بار تیمور شا ه و همچنان پسرانش مجالس شعر خوا نی بر پا مـی گردید و تو جه بیشتر درین مجالس به اشعا ر سبك هندی مخصو صا بـه اشعار ابوالمعا نـی میرزا عبدالقاد ر بید ل بود . کار این علاقه به بید ل به پایه یی رسیدکه

تنها درین مجالس به خواندن اشعار بیدل می پرداختند، چنانکه این مجالس را به نام «مجلس بیدل خوانی» یاد میکردند. برپا کردن اینگونه مجالس در دربارشاهان و مجالس سرداران سدوزایی و محمد زایی جز افتخارات و کار های لازم به شمار میرفت» (۲)

«... البته چه در گذشته وچه امروز، سبک هندی به طور کلی در افغانستان طرفدارانی داشته است، چنانکه اگر کسی بخواهد شعرای افغانستان رابا توجه به سبک‌های معروف دسته بندی کند، گروهی زیادرشمار پیروان سبک بیدل و هندی قرار خواهند گرفت.

باآنکه توجه به سبک بیدل وپیروی از او چنانکه به اختصار بیان داشتم، در سراسر این دوره مشهود است، از عهد امیر دوست محمد خان (۱۲۵۹-۱۲۷۹) به بعد به عده یی از شاعران بر میخوریم که شیوه استادان خراسانی و عراقی رادر افغانستان دو باره زنده کرده‌اند واین توجه هر چند نه به پیمانهٔ توجه به سبک هندی و بیدل بود، تا امروزهمچنان ادامه دارد و نمونه های خوبی به شیوه استادان پیشین ارایه شده است.... » (۳)

یکی از نقد پردازان مادر زمینه باز گشت ادبی نظر و گفتنی‌هایی دارد که جالب است و خواندنی. نکاتی از نظر و نوشته او را بخوانیم :

«...واما باز گشت ادبی-بگذریم ازینکه باز گشت شاعران ما به شیوه های گذشته از چه مضمون ومایهٔ فکری بر خور دار بود، پهلوی دیگری که آدم را مشکوک میسازد این است که باز گشت به معنای خاصش در کشور ما، صورت نگرفته است، آنگونه که درکشور های دیگر صورت گرفت. اماشاعرانی بودند که شیوهٔ استادان عراقی را در افغانستان دوباره زنده کردند ... ولی این سخن بدین معنی نیست که توجه چندنفر به شیوه شاعران قدیمی نام باز گشت ادبی رابه خود بگیرد.

.. واما پیروان مکتب هندیوشیوهٔ بیدل دستاوردهای تازه‌یی نداشتند ، از دایرهٔ تشبیهات و استعارات فنی محدود فراتر نرفتند ، در زنجیر شکل وساختمان خاص بسته ماندند و شعر هندی این صد سال اخیر برجستگی خاصی را نصیب نشده است .

... باید شک کرد که باز گشت ادبی یک دورهٔ کلی گسترده و مستوفی بوده است . باید شک کرد که این جریان ، عظیم ، جوشان و سیال بوده است. باید تردید نمود که باز گشت ادبی را همهٔ سخنوران پذیرفته اند و یا غالب شان پذیرفته اند ...» (٤).

در هر حال در میان گروه سرایشگران سدهٔ سیزدهم که متمایل به سبک هندی و تبعیت از بیدل و نشسته در جبههٔ او بودند شماری معدود از سخنسرایان وجود داشتند که خلاف نظر آنان شاعران ، التفات چندانی به سبک هندی و طرز بیدل نشان نمیدادند و بیشتر به سبک عراقی و سبک خراسانی وروندگان این دو راه مایل بودند وآثارخودرا به روش آنان در معرض بیان می آوردند و به تعبیر دیگردر جبهه هواخواهان «باز گشت ادبی» گام بر میداشتند . (٥)

در میان این سخن پروران از ادیب پشاوری ، کلب علیخان شرر ، واصل کابلی و سید میرهروی نام برده میشود وواصل کابلی سخنور آوازه مندو سرفراز وطن که سبک عراقی رامدار الهام خود ساخته ، از همه یکسروگردن بلندتر و نا مشناتر است .

میرزا محمد نبی متخلص‌به‌واصل که بعدا ملقب به دبیر الملک گردید، فرزند محمد هاشم و نبیرهٔ علی‌رضا خان مستوفی عهد احمد شاه درانی بود که «کوچه علی رضا خان » در کابل به نام او منسوب است .

واصل در ١٢٤٤ هجری‌قمری‌در دهٔ افغانان کابل دیده به جهان کشود و در هنگام خوردسالی پدر خود را از دست داد و مادرش در تربیت او همت‌گماشت‌ومهمترین مربی او میرزا محمد محسن دبیر ، منشی دربار امیردوست محمد خان وامیر شیر علی

خان ، شاعر نامدا ر آنروز گاربودکه واصل اد ب وانشا و خط راازو فرا گر فت و نیز به وسیله او بـه‌دربار و قت راه یافت و شناختـه شد تا آنکه دبیر به سال ۱۲۸۲قمر ی در گذشت و امور انشابه‌او تعلق گر فت و پس از مر گــــ‌امیر شیر علی خا ن در ۱۲۹۶ به دربار امیر عبدالر حمان خان سمت‌انشا به اوسپرد ه شد واین امیر باآنکه آدم خشن و نا ملا یمی‌بود،واصل را خوب میدید و در سفر و حضر با خود همرا هش‌میداشت.

او در آغا ز جوا نی به شعـــر وادبیا ت علاقه مند گردیدو محسن دبیر مشو ق او درین مساله بود. طبیعت شکو فا ، خط خوب، حافظه قو ی و حسن سلو ك ، هرکدام بعد ی از شخصیت اوبود و د ر مجموع وسیله یی برای رسیـــدن به‌مقام دبیر الملکی .

واصل به روز پنجشنبه چهارده‌ماه شوا ل ۱۳۰۹ هجر ی قمر ی‌به عمر شصت‌و پنج سالگی در پغمان‌دید ه از جهان پوشید وامیـــــر عبدالر حمان خان فو ت اورا د ر نا مه یی به خانواده اش تسلیت گفت و به پاداش خد مات او وظیفه اش را به پسرش میر زا غلام‌حسین تفویض نمود . (٦)

جناز ۀ واصل را در باغ مهمان‌سرای دفن کردند که خاص افراد نزدیك به دربار بود و قبر او حالادر کنار جاد ۀ سالنگ (عقب‌ولایت کابل) واقع است واخیرا سنگ‌مزار ودیگر علامات آن زیر خا ك شده و نا معلو م گردیده است .

واصل در سخن سرا یی بـــه‌صورت خاص به حافظ شاعر نامدار زما نه ها تو جه داشت و پیوستـــه‌دیوا ن اورا میخواند واز رمو زو معا نی سخنا ن وا لا و تابنا ك‌ا وما یه میگر فت و بدین اســـاس مفا هیم و طر ح و حتا سا ختارغزل‌های حافظ رانیز در هنگا م‌سرایش جا مه های خود ازنظر دور نمـــی‌داشت .

گر چه او گاه به گاه به آثـــاروسرو ده های سخن آو را ندیگر مانند سعد ی ، مشتا ق، اصفهانی، امیر خسرو بلخی ، جا می، صایب، قدسی و هلالی و جز اینا ن نیـز نظر داشته و بعضی از غز لهـای آنا ن رابه استقبا ل نشستـــــه‌است ، با این و صف سرودەهای جاو دانی حافظ محو ر ارا د ت واعتقاد او به شمار میرود .

گر چه شهرت سخنان والای حافظ در جامعه فرهنگی ما به هیچ وجه کمتر از بیدل نیست و تمامت ادب پژوهان و روشنفکران و باسوادان و حتا بی سوادان ما با نام و شعر او آشنایی دارند و بدان ارج می گذارند و تفال می جویند ، با این حال بدانگونه که گویندگان ما درسدهٔ سیزده و بعد از آن زیر تاثیر گفته های بیدل رفته و بدان توجه نشان داده اند ، به حافظ روی نیاورده اند .

واصل در اعتقاد به حافظ و پیروی از سروده های دلپذیر او و حتا التزام به کارگیری و بازسازی وزن و قالب و قافیهٔ غزل های او ، گوینده پیشگام و شاخص دانسته میشود و از همتایان عهدش کسی به سراغ نمی آید که به اندازهٔ اودر حافظ استغراق یافته باشد . او تلاش میورزد تا حافظ راگام به گام دنبال کند و پا به جای پای او بگذارد و گاهی هم سعی مینماید از و پیشی جوید و فی الواقع موفقیت او درین رو ندیعنی نزدیك شدن به حافظ و نظیره آوری به سخنان حافظ اعجاب انگیز است .

دیوان حافظ باغزلی به آغاز می آید که همهٔ شعر دوستان و سخن سازان آنرا خوانده اند و بیاددارند وابیات زیرین از آن غزل است .

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ،ولی افتاد مشکلها

شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما ، سبکباران ساحل ها

همه کارم ز خود کامی ببدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

واصل نیز دیوان خودرا باغزلی بدین قالب ومفاهیم نزدیك به آن زینت می بخشد که دوازده بیت دارد و چند بیت آن را با توجه به همگونی باغزل حافظ از نظر می گذرانیم .

بیا ای از دهان نوش خندت حل مشکلها
لبی چون غنچه خندان ساز و بکشا عقدهٔ دلها

غم عشقت که میگفتم نهان ازمرد مان ماند
سرشکم فاش کرد ای نور چشم آخر به محفلهـــا
هوسنا کا ن و بینا گا ن کجاوشیوه پاکا ن
ره ورسم خبر دارا ن چه میدانند غافلهــا

مفهوم بیت دوم حافظ در بیت سو م و اصل واثر بیت سو م حافظ در بیت دوم واصل به نیکی مشاهده شده میتواند .

درین جا ابیا تی از بعضی ازغزل های حافظ وواصل را در برابـــر هم میگذ اریم تا تاثیر پذیر ی واصل را از حافظ و نفو ذ کلام حافظ رابر او بیشتر در یابیم .

حافظ

در دیر مغان آمد یار م قدحی در دست
مست از می و میخوارا ن ازنرگس مستش مست
درنعل سمند او ، شکل مهٔ نو پیدا
وزقد بلند او آواز هٔ طو بـا پست
شمع دل دمسازم بنشست ،چو اوبر خاست
وافغا ن ز نظر بازا ن ، برخاست چو او بنشست
گر غا لیه خو شبو شد درگیسو ی اوپیچید
ور وسمه کمانکش گشت در ابرو ی اوپیوست

واصل

از میکده در بستا ن آمد سحر ی سر مست
آن فتنهٔ هشیارا ن پیمانهٔ می در دســـت
ا زنسبت ابرویش کار مه نو بـــالا
و زشهرت با لا یش آواز هٔ طو با پســـــت
از خجلت او خورشید بنشست چواوبر خاست
در خد مت او شمشاد ، بر خاست چو اوبنشست
گر جام جهان بین شد بر طلعت او خند ید
ور باده مصفا گشت اندر لب او پیو ست

اگر پا ی محافظه کار ی و ملاحظا ت دیگر در میان نبا شد ،می توا ن گفت که این غزل واصـــل صر ف نظر از ینکه بعد از حافظ

وبا الهام از آن سا خته شده ،همپا یهٔ غزل حافظ و حتا در پاره‌یی ا زموارد در خشانتر و گر متر ازغزل اوست

حافظ

شرا ب و عیش نهان چیست،کار بی بنیاد
زدیم بر صف ر ندا ن هرانچه بادا باد
قدح به شرط ادب گر زانکه‌تر کیبش
زکاسه سر جمشید و بهمن‌است‌و قباد
مگر که لاله بدانست بیوفایی‌دهر
که تا بزاد و بشد ، جام می‌زکف ننهاد

واصل

ز جا م‌عشق کشید م باد ه با دل شـــاد
سبوی‌عقل شکستیم هر چه بادا بـــاد
به احتیاط‌بنه در بسا ط باد ه قـــــد م
که جا م‌دیدهٔ جم ، ساغر است چشم قبا د
چرا شگو فه سراز شا خ ، بی قد ح نکشیـــد
شرابخ وار ه‌گر این طفل شیر خوار نـــزا د

واصل ، غزل یادشد ه حافظ رادو بار استقبا ل کرده که تنها چند بیت از یك غزل آن به مقایسه‌گرفته‌شد . غزل دوم واصل که آنهـــم زیباست به این مطلع آغاز میشود:

شبی که مژد هٔ و صل تـــو بشنوم از یاد
فرشته‌آید م از عرش بر مبار کبـــا د

مقایسه و در برابر هم گذ ار یٖ غز لها ی دوشاعر راباز هم به‌ادامه میگیریم تا با نزد یکی اندیشه ورابطه معنو ی دو سخن سر ا ی نا می بیشتر آشنا یی به دست‌آید .

حافظ

مطر ب عشق عجب ساز ونوا یی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به‌جا یی دارد

واصل

کعبهٔ عشـق‌بتا ن طر فه صفا یـــی دارد
کو یٖ‌این طایفه پاکیز ه هوایی دارد

حافظ

عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی
که خوش آهنگ و فرحبخش هوایی دارد

اشك خونین بنمودم به طبیبان ، گفتند
درد عشق است و جگر سوزدوایی دارد

ستم از غمزه میاموز که درمذهب عشق
هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد

واصل

جز به‌سودای سر زلف تو پیمانه نداد
پیر میخانه عجب فکر رسایی دارد

زاهدوصومعه ، ما و حرم عشق بتان
هرکس‌بر حسب مرتبه جایی دارد

ایکه درکار شکست دل ما میکوشی
باخبر باش‌که این شیشه صدایی دارد

بدین قالب و ردیف واصل سه غزل دارد که برای آشنایی باآنها میتوان به مجموعه چاپ‌شدهٔ اشعار او مراجعه نمود.

حافظ

بر نیامد از تمنای‌لبت کامم هنوز
برامیدجام لعلت دردی آشامم هنوز

روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
تا چه خواهدشد درین سوداسر انجامم هنوز

پرتو روی تو تا در خلوتم دیدآفتاب
میرود چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز

نام من رفته است روزی‌بر لب جانان به سهو
اهل دلرا بوی جان می آید از نامم هنوز

در ازل داده است‌ماراسا قی‌لعل لبت
جرعهٔ جامی که من مدهوش‌آن جامم هنوز

واصل

ایکه دردور لبت خونابه ، آشامم هنوز
میکند چشمت شراب فتنه. در جامم هنوز

کرد اول دور گردون ساغر ملبریز خون
تا چه رنگین ترکند زان باده در جامم هنوز

سایه مهتاب عشقم آتش اندر خانه زد
تا چه آید ز آفتابش بر لب بامم هنوز

نامم از لعل لبش سر زد شبی در مجلسی
نقل مجلس های میخواران بود نامم هنوز

گر چه از خوبان مکرر بیوفایی دیده‌ام
بی دلارامی نمیگیرد دل آرامم هنوز

حافظ

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیلت کرده جان و دل سبیل

ناوك چشم تو در هر گوشه‌یی
همچو من افتاده دارد صد قتیل

واصل

ای جمالت آفتاب هر جمیل
آب رویت تاب گلزار خلیل

یك نگه از نرگس مستانه‌ات
عذرخواه خون یك عالم قتیل

این غزل، از غزلهای دلپذیر و پر شور واصل است که حتا بر غزل حافظ پیشی میگیرد.

بقیه غزل را بخوانیم:

درد ما را چشم بیمارت گواه
عشق ما را حسن پر شورت دلیل

برسر کوی تو خون عاشقان
همچو آب از مشك سقایان سبیل

کشتگان خنجر نازترا
حامل تابوت عزت جبرئیل

یارب آن روی است ویا باغ بهشت
کوثر است آن لعل لب یا سلسبیل

این همه شور از لب شیرین اوست
ورنه در عالم نبود این قال و قیل
نیل این سودا که در جان من است
شسته، ای یاران نخواهد شد به نیل
واصل این نظم است یا درخوشاب
آب حیوان یا شراب سلسبیل
غیر حافظ شاه اقلیم سخن
کس نگیرد ملك معنی زین قبیل

حافظ

ماشبی دست بر آریم ودعایی بکنیم
غم هجران ترا چاره زجایی بکنیم
دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
تا طبیبش به سر آریم ودوایی بکنیم
آنکه بی جرم برنجید و به تیغم زده رفت
بازش آرید خدارا که صفایی بکنیم
خشك شد بیخ طرب راه خرابات کجاست
تا در آن آب وهوا نشو ونمایی بکنیم

واصل

باید اول طلب فکر رسایی بکنیم
بعد از آن قصه گیسوی تو جایی بکنیم
خوش به دست آمده آن طره مشکین یاران
شب قدر است بیایید دعایی بکنیم
مژده ایدل که بهار خط جانان گل کرد
خیز تادر قد مش نشو و نمایی بکنیم
تنگ شد حوصله از صحبت این زاغ وزغن
همت ای بخت که پرواز همایی بکنیم

حافظ

پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو
تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو

واصل

حلقـــه دام دولت است زالف گره کشای تو
سبزه باغ جنت است خط بنفشه سا ی تــو

حافظ

ساقی بیاکه شد قد ح لاله پرزمی
طامات تا به چند وخرافــا ت تابکی
بگذر ز کبر و ناز که دیده است روز گار
چین قبا ی قیصر و طر ف کلاه کی
در ده بیاد حاتم طی جام یک منی
تا نا مه سیا ۂ بخیـــــلان کنیم طی
مسند ببا غ بر که به خدمت جو بنده گان
استاده است سرو و کمر بسته است نی
حافظ حدیث سحر فر یـــب خوشت رسید
تاحد مصر و چین و به اطراف روم ور ی

واصل

آمـــد بهار و لاله در خشید ورفت دی
سا قی جهان پیر جوا ن شد بیار مـــــی
در ده قدح که سلطنت جم بباد رفـــت
دی شد بهار بهمن وطی شد بساط کـــــی
جـــام شرا ب کهنه کرم کن که در جهان
حاتـــم برفت نامه جودش نگشت طـــــی
خوا هـــی جو سر و منصب آزاد یت دهنـــد
دربنده گی خواجه کمربسته کن چو نـــــی
خواهد گرفت نظم تو واصل عرا ق وفارس
گر یکدوگا م بگذرد از کابل و هـــــر ی

حافظ

ذخیره یی بنه از رنگ وبوی فصل بهار
که میرسند ز پی ر هزنا ن بهمن ودی
نوشته ا ند برایوا ن جنـــت الماوا
که هر که عشو ه دنیاخرید، وای بوی
سخا نمانده ، سخن طی کنم، شراب کجاست
بده به شادی رو ح وروا ن حاتم طی

واصل

به عیش کوش که تا غنچه میگشاید لب
چمن به رنگ دگر بینی از تطاول دی
ز کاسه سر کیخسرو این ندا برخاست
که هر که طالب دنیاست خاك برسروی
بغیر نامهٔ جود هر چه هست طی شد نیست
نوشته اند به لوح مزار حاتم طی

حافظ

صبا تو نگهت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری
دلم که گوهر اسرار حسن وعشق دروست
توان به دست تو داد نگرش نکو داری
نوای بلبلت ای گل کجاپسند افتد
که گوش هوش به مرغان هرزه گو داری
قبای حسن فروشی ترا برازد وبس
که همچو گل همه آئین رنگ وبو داری

واصل

شنیده ام سر سودای زلف او داری
دلا بکوش که سودای مشکبو داری
صبا حکایت آن زلف و طره باز بگوی
که قصهٔ خوش و افسانه نکو داری
بهار حسن ترا آفت خزان مرساد
که بهتر از گل ونسرین تورنگ وبو داری
چو خواهش دل یار است خون دل خوردن
بغیر خون شدن ایدل چه آرزو داری

حافظ

صبح است وژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبوح ساز و بده جام یك منی
دربحر مایی و منی افتاده ام بیار
می تا خلاص بخشدم ازمایی ومنی

خون پیاله خور که حلال است خون او
در کار یار باش که کاریست کردنی

واصل

ابراست و باد وژاله و باران بهمنی
ساقی به قول خواجه بده جام یک منی
ما و من آتشم زده بر آتشم زمی
آبی بزن که سوختم ازمایی و منی
صحبت میان ما و تو آید چگونه راست
تو شاخ نو بر آمده من نخل منحنی

حافظ

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی
جمشید جز حکایت جام ازجهان نبرد
زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی
این قصه عجب شنو ازبخت واژگون
مارا بکشت یار به انفاس عیسوی (۷)

واصل

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی
گل جلوه داد حسن کمالات معنوی
می ده برنگ آتش موسی که هر طرف
شد ازدم بنفشه روان باد عیسوی
باد بهارزآتش هر گل که بر فروخت
برخاک ریخت آب رخ نقش مانوی
فصلی چنین که لاله به صحرا کشید رخت
حیف است ایجوان تو به کاشانه منزوی (۸)

غیر از این غزلها که به ذکر آورده شدند ، چند غزل دیگر حافظ نیز مورد استقبال قرار یافته اند که به منظور جلوگیری

از اطنا ب کلام ، از نقل ودربرابرهم گذاشتن آنها صر ف نظر کرده شد .

آنچه امروز از سروده ها ی واصل در دسترس ماقرار دارد ، شامل تمامت گفته ه ای اونیست، زیرا دیوان اورا که به خطخودش یابه خط یکی از نزدیکا نومعاصر انش با شد و دربر دارندهٔ همـه اشعار اویابخش معظم آن شمرده شود تاکنو ن در دست نداریم .

آگاها ن بر احوا ل واصـــل، از موجودیت اثر ها یی به نشـــر نیز از او خبر میدهند که شایددر اختیار دوستدارا ن سخن این شاعر بلند پایه قرار دارند (۹).

سروده های واصل حد اکثـــرغزل است و گویا این نوع شعراز دیگر انوا ع آنها بیشتر موردپسنداوبود ه است و بدین اساس می توان اورا یك شاعر غزلسرا بـــه حساب آورد ، غز لسرا یی که سر آمد غز لسرایا ن عهد خود استویك سرو گرد ن از همه بالاتر .

در حا ل حاضر سروده هـــای واصل را درسه منبع یاسر چشمه میتوا ن به مشاهده گر فت کـــه بدینگو نه اند :

ـ اشعا رواصل ، مجموعهٔ چا پشده در کابل (۱۳۳۱).

ـ تحفهٔ شا هنشهی ، نسخهٔ خطی محفوظ در آرشیف ملی

ـ مجموعهٔ یی از اشعا ر واصل والفت ، نسخهٔ خطی مربو ط به آرشیف ملی به خط محمد نعیم.

مجمو عه یی از گفته های شاعر به نام « اشعا رواصل » حدو د (سی و دو) سال پیش از امروز ازطرف موسسه نشرا تی انیس به چا پ رسیده که نخستین مجموعه چاپی از اشعا ر او دانسته میشود.

این مجمو عه که در (یکصد وسی) صفحه به قطع کوچك وبدون تاریخ طبع گردیده و لی در مقدمهٔ منتخب اشعا ر آزاد کابلی تاریخ طبع آن (۱۳۳۱)خوانده شـــده است ، در بر دا رنـــــدهٔ (چهل ویك) غزل ویك تر جیع بندا ست که عدد آن همه به(ششصدو پانزده) بیت میرسد .

تحفهٔ شاهنشهی نسخهٔ مخطو طیست که به وسیله منشی محمد ابراهیم حیر ت بن میرزا علیعسکرمنشی باشی ،از طایفهٔ شا ملوی تر ك تهیه و تنظیم شده است .این نسخه مجمو عه یی از سروده‌های شاعرا ن سده های سیزد ه‌وچهاردهٔوطن ماست که به ذو ق جامع اثر گرد آور ی گردید ه و گفته های‌واصل رانیز در خود دارد .

محمد ابراهیم حیر ت، خودنیزشاعربودو حدو د (چارصد) بیت از گفته هایش درین مجمو عه آمد ه‌که برای شناخت او در خور اهمیت فراوا ن است واز گفته های‌واصل (سی‌و چار) غزل و یك ترجیـــع بند درین مجمو عه نقل شده که‌ازصفحه (هفتادوهشت) تا صفحـــه (یکصدو نزد ه) آنرا احتوا میکندوعلاوه بر آن پنج پار چه شعرکه هرکدام آن دوبیت میباشـــــددرصفحا ت (دو صدو هفتادو دو و دوصدو هفتادوسه) مجمو عه به‌نام«رباعیا ت واصل » ضبط گردیده که جمله ده بیت میشود و هیـــچ‌کدام وز ن رباعی را ندارد .این‌ده بیت به احتمال قو ی تاکنو ن به‌نام واصل چاپ و شناخته نشده. وازین جهت نقل آنها درین جا دوراز صواب نمی نماید .

گو هر دندا ن وانگیـــــن‌لب‌تو
قیمت‌لوء لوء شکست و نر خ شکـــــررا

این شب گیسو بریـــد ه راسحری نیست
یاکه‌زبا ن بسته اند مر غ سحـــــرا

* * *

برهنه دید سر لاله را وسوسن گفت
کـــلاهٔ‌سبز تو از باد صبح چو ن افتـــاد
جوا ب داد و بخندید و گفت‌نشنیدی
زبا ن‌سرخ سر سبز مید هد بر بـــاد

• • •

الادهان تنگ تو ای آفتا ب‌حسن
در هیـــچ‌ذره ، سی ودو اختر ندیده ا یـــم
یاچون تو دلبر ی نبودخو دبروز گار
یامابروز گار تو دلبر ندید ه ایـــم

جز غبار سفر از خاك چـه حاصل کردیم
سفر آن بود که مادر قدم دل کردیم
باغبان گو در گلشن به‌رخ‌ما مکشا
ما تماشای گل ازروزنهٔ دل کردیم

* * *

گفتم کتابی از غم هجر تو سرکنم
آواز نهاد خامه بر آمد که تاب کو
گفتی مگر به خواب ببینی جمال من
ما را زهجرروی تو در دیده خواب کو (۱۰)

این پنج پارچهٔ دوبیتیه ، هم ازنظر شکل و هم از لحاظ محتوا نسبت به دیگر اشعار واصل ضعیف است .

تحفهٔ شاهنشهی که به خط نستعلیق متوسط کتابت شده و نام وسال کتابت ندارد ، اضافه بر غزلهای واصل وابراهیم حیرت که جامع آن است در بر دارندهٔ گفته های بیش از سی گوینده وطن است که در آن مقطع زمانی یاکمی پیشتر از آن میزیسته اندو ما بانام و آثار بیشتر آنان آشنانیستیم و شناخت آنان به تاریخ ادبیات مایاری میرساند .

مجموعه یی از اشعار واصل والفت که در آرشیف ملی به شماره (۱-۳۷-۱۰) شامل (یک صدو بیست و سه) صفحه نگهداری میشود ، دارای دوبخش است . دربخش اول آن که از صفحهٔ اول تا صفحهٔ (پنجاه و نه) ادامه دارد اشعار واصل به ثبت رسیده ودر بخش دوم آن یعنی از صفحهٔ (پنجاه و نه) تا صفحه (یکصد و بیست و سه) گفته های الفت کابلی غزلسرای معاصر واصل آورده شده است . این مجموعه ازنگاه شناخت این دوسیمای تابناک ادب واراپه مقداری از گفته های آنان ارزش نمایانی دارد .

تمامت غزلهای واصل که دردو مجموعه یاد شده آرشیف ملی وجود دارند ، در مجموعهٔ چاپی یعنی « اشعار واصل » نیز شامل میباشند و تنها همان پنج قطعه دوبیتیه در مجموعه چاپی دیده نمیشود . این ابیات گرفته شده به‌نام رباعی ، به گمان غالب

ابیاتی جدا شده از غزلهایی‌خواهند بودکه بقیت آنها به دست مـــا نیفتاده اند .

بدانگونه که گفته شد غز لهای‌موجود در دو مجموعهٔ آرشیف ملی، در مجموعهٔ چاپ شده نیز گرفته‌شده‌اند ،اما تفاو ت های لفظـــی ویاکمی و زیاد تی ابیا تدربعضی‌از غزلها و پیش و پس بودن آنها در خور تامل اند ودر تطبیق وموثق‌گردانید ن غزلها ی واصل اهمیت زیاد ی را دارا میباشند .

در جریا ن نگار ش این یـــادداشت ، مجموعهٔ دیگر از اشعا ر واصل که به سا ل ۱۳۳۵ شمسی توسط محمد حسین واصل‌از احفاد شاعر جمع و تدوین گردیده‌است به دست آمد . درین مجمو عه دو غزل دیده نشده از واصل وجود داشت که اول آن دارای نام شاعر ودیگر ش بدو ن نام بودو غز ل دومی نسبت به اول ضعیف تر.

همچنین بیست پار چه اندوهنامه‌ویاشعر تعز یتی که همه (دوصدو پنجاه‌و سه) بیت میشود دریـــن‌مجمو عه از واصل گرد آور ی‌شده که اهمیت مجمو عه رابا لا میبردزیرا این نو ع شعر واصل راتا کنون کس دیگر جمع آوری نکرد‌است .

با به دست آمدن این مقدا ردیگر از گفته های واصل ، تعدا د اشعار اواز حدود (ششصدوبیست‌وپنج)بیت به تقریبا (نه صد)بیت افزایش می یابد که قابل توجـــه‌است .

از دوغزل تازه پیدا شده ، یکی‌راکه ازرسایی بیشتر بر خور دار است به خوانش میگذ اریم :

هرگز نرفته از نظرم نقشـ روی دوست
فار غ نبوده‌ام دمی از آرزو ی دوست

هر رشته یی زبند علایـــق گسسته شد
ما مانده ایـم وبند دل و تار مو ی دوســـت

رسوا شد ن به مذهب ماعین‌آبروست
ترسم زآب‌دیده رود آبرو ی دو ســـت

دست قدر به طالع من سنگ‌میزنند
ورنه به‌پای‌چشم روم سوی کوی دو ست

دل را چه ار ج گر نکشدرنج دوستی
لب راچه‌سودگر نکند گفت و گوی دو ست
غو غا ی عشق میکشد مخوش به کوی یار
سودای‌وصل میبرد م خوش به سوی دوست
واصل به چشم خلق به مامی کند نظر
ای جا ن‌من فدای تو وخلق وخو ی دوست

وغزل دوم که به استقبا ل حافظ گفته شده بدین مطلع آغاز مـــی یابد :.

حسن یوسف بسکه باعشــق‌زلیخا کار داشت
خویش را بـــی‌پرده آخر برسر ب از ر دا شت

گفته میشود که میر محمد علی‌آزاد شاعر معرو ف وطن، دیوا ن واصل را تدوین کرده بود ه ونیزمیرزا احمد جان نسخه یی ازدیوان اورا در اختیار داشته و به قول‌یکی‌از مطلعا ن ،دیوا ن واصل به خـط خودش نزدیکی از هوا داران ادب‌در قند هار و جود دارد .(۱۱)

بار ی شخصی به نام عبــدالرزا ق قند هار ی نیز به جمـع آوری اشعا ر واصل هـ مت گماشته‌ولی به انجا م این مقصد توفیـــق بدست نیاورد ه است .(۱۲)

در دیوا ن های یاد شده ونسخه‌های دیگر که عجالتا سرا غی از آنها به دست مانیست ، ممکـــن‌است مقدار دیگر از سروده ها ی واصل به نظر آیند که درمجموعهٔ‌چا پ شده و دستنویس ها ی آرشیف ملی موجود نبا شدو هـم‌بدینسا ن از امکا ن به دورنیست که شمار دیگر از اشعا ر واصل‌به صور ت پراگند ه در صفحا ت بیاضها و جنگهای اشخا صـــــ‌باذو ق ودوستدار شعر محفو ظ باشند که تاکنو ن از آنها آگاهی‌میسر نشده باشد .

کسیکه در داشتن آثارو معلومات‌بیشتر در بار ه واصل از همــه معروفتر است استاد صالح‌پرو نتاست که گویا استفاد ه از داشتـه های شا ن به ساده گی‌میسر نتواندبود .

واصل از گونه های دیگر شعربه قصید ه و قطعه نیز گاه به‌گاه دست یازیده که نمونه هایی ازهرکدام در دست است (۱۳)ا مابعداز

غزل ، بخش اعتنا مند اشعار اوراسروده های تعزیتی یا مرا ثـــی تشکیل میدهند که در مصایب جان‌بازا ن راه حر یت در نینوا گفته شده و به وسیلهٔ رو ضه خوانا ن‌در محافل خاص آن خو اند ه مــی شو ند .

این بخش اشعا ر واصل نیز در نوع‌خود از اهمیت زیاد برخوردار است و در آنها مفا هیم گو نه‌گون‌زنده گی انسانی ، مانند شجاعت، از خودگذر ی ، ستم باره گـــی‌وزور گو یی و جز اینها به بیا ن آورده میشو ند که ه ر کدام به‌جای‌خود درسی است برای زنده‌گـــی.

اشعار مر ثیتی واصل را نیزکسی گرد نیاورد ه و عدد آ ن به درستی معلوم نیست ،اما تا آنجـاکه از زبا ن روضه خوانا ن‌شنیده میشود به (چهل تا پنجاه) قطعه‌خواهدرسید که عجالتا (بیست) قطعهٔ آن در مجموعهٔ محمدحسیـن‌واصل که یاد آ ن گذ شت، گرد آوری شده‌است .

اگر اشعا ر مر ثیتی و اصل باقصاید و گو نه های دیگــــــر شعرش همه گرد آورده شو ندوباآنچه موجود است یکجاکرد ندبدون شك دیوا ن قابل تو جهی‌ازو بـه‌دست خو اهد آمد که بیش از دو برابر اشعا ر چا پ شده اوخواهدبود .

نقل‌نمو نه هایی از نو ع‌مراثی‌سروده های واصل که پیش ازین در هیچ جا به چا پ نرسیده برای‌خواننده گا ن این نوشته ، فارغ از سود مندی و دلچسپی نتوا ندبود .

باز در خاطرم‌ازشور محبت‌شرر است
هر که‌شوریده دل است از دل من باخبراست
سینه ام خیمه داغ است ودلم خانه درد
دیده ام‌معدن سیم استو رخم‌کان زراست
عاشقم کرده به خود قا مت‌موزون مهی
کز غمـش‌خون دلم حاصل واشکم ثمر است
...این ه مان است که دو رازرخ او، ازرخ او
روز لیـلاشب یلدا ، شب لیلا سحر است

مرگ این تازه جوان برهمه‌کس دشوار است
خاصه‌برآن شهٔ لب تشنه،که اوراپسر است
گر نه واصل سخن از طره‌اکبر گوید
پس‌چرادر سخنش رایحهٔ مشک تر است

* * *

گر از یعقوب تنهایوسفی‌اندر جهان گمشد
به دشت‌کوفه‌از ختم رسل یکدودمان گم شد
چرابرهم نشد شیرازه اوراقت ای گردون
چو در دشت‌بلاقرآن ناطق از میان گم شد
تن پاك حسین از نعل سم مرکب دشمن
چنان پامال‌شدکزوی نشان استخوان گم‌شد
فغان زاندم که لیلا تیر باران‌دید اکبر را
نزد تا چشم‌بر هم نور چشمش از میان گم شد
ندانستم کجا افتاد دستش‌لیك دانستم
که بیرق‌از کف سامی عباس جوان گم شد
چنان زد قحط آب اندر نهاداهلبیت آتش
که در چشم‌یتیمان گوهر آب روان گم شد
بدشت کوفه هر خاری که‌سر بیرون کشید ازگل
به پای زخم‌دار عابدین ناتوان گم شد

سروده های واصل ازنگاهٔاحساس ، شادابی ، بلاغت و ادراکات نفسانی و مفاهیم مربوط‌به زنده گی آدمی ، جایگاه‌ارجمندی دارند و لبریزند از نزاکت‌هاونکته های به غایت آموزنده‌ودلپذیر.

درمیان گونه های متفاوت شعر،غزل ،مدار سخن سنجی وسرایش گری اوست و او دوست دارد آرزوهاو پیام های خودرا در آیینهٔ غزل به تجلی بیاورد و گفتنی های‌دل خودرا که سرشار از عواطف وآرمان های آدمی است در لابلای‌الفاظ وابیات غزل ارایه بدهد و به دیگران برساند .

در برشگاه روز گارانی که‌غزل باگره خورده گی وابهام آمیزه‌های فراوانی یافته بود ودر راهی نوبه‌سیر خود ادامه میداد ، سروده‌های رسا و شفاف واصل ، به رویش‌وپویش آغاز نمود و چشم اندازهای

باز تر ی دربرابر شعر این‌سرزمین پدید آورد ، گر چه سبك هندی خود تحو لی در جریا ن ادب دری، به حساب می آید ودارای ویژه‌گی های در خور تو جه میباشد .

این گویند ه رابه حق‌میتوان ازپاسدارا ن میرا ث ادبی و مبشر بالنده گی های بیشتر شعر در ی‌وافقها ی رو شنتر آن و به یـــاد دهندهٔ پیا م صمیمیت و صفا درمیان مرد م ما دانست .

در غزل های واصل مظا هرگونه‌گون هستی در رابطه باحیـــا ت وطبیعت آدمیا ن باز تاب داردمانندزیبایی ، عشق ، بیو فایی، بلند همتی ، ستمبار گی ، استکبـار،پایمرد ی و چیز های‌فراوا ن‌دیگر که به امعان نظر و پژو هش‌ژرفتر نیاز دارد ودرینجا چند غزل جزیل والطیف او رابه نمونه می آوریم .

گذر گاه سیل

کس چو من در غم دل، دیده‌تر هیچ نداشت
جای اشك‌از مژه خو ناب جگر هیچ نداشت

درد جز در دل من رخنه به‌جایی نفگند
سیل ج ز برسر این خانه ، گذر هیچ نداشت

دوستا ن چر خ مگر از پی‌مهمانی ما
برسر خوا ن‌بجز از خون جگر هیچ ندا شـت

در بیابا ن طلب ، راه بسی‌پیمودم
دیدم ایـــن‌مرحله جز عشق خطر هیچ نداشت

اثر ی در دل اونالهٔ شب هم‌ننمود
حاصلـــی‌در غم ماآه سحر هیچ ندا شـت

دوش آن زلف سیه در کـف‌جمعی دیدم
جز پریشا نی‌مافکر دگر هیچ ندا شـــــت

ساخت از نیم نگه خلق‌جهانی‌مفتون
چشمش ا زفتنه خودگر چه خبر هیچ نداشت

بسکه دل بر سر دل داشت‌درآنجا منزل
شانه اندرخم زلف توگذر هیچ نداشــــت

چکند گر نکند باستم و جورتوخو
آنکه‌دل‌داد و زخو ی تو خبر هیچ نداشت
عیب‌واصل مکن ای ناصح‌کامل در عشق
که جزاین‌شیوه ز استاد نظر هیچ نداشت

خورشید و شبنم

هر که دلدار ش تو با شی‌غم ندارد
چون‌تو دارد هیچ دولت کم ندارد
عالمی از وصل خو بان نیست‌خوشتر
بی نصیب‌آنکس که این عالم نـــدارد
روی زیبای تو دیدن حـد مـانیست
تا ب‌آن خور شید این شبنم ندا رد
ازلب لعل تو هر کس مـی‌چشیده
منت‌صهبای جام جم نـــــــدارد
با سر زلف تو هر کســـ‌عهد بسته
چو ن‌من این سر رشته را محکم ندارد
هر شبی دارد سحر ، هـــرشام صبحی
شام‌ما‌صبحی درین عالـــم نــدا رد
دولت عشق تو هرکس ر ا نبخشند
طالـــع‌فر خنده هر آد م نــــــدا رد
چشمم ازبس دیده از مرد م‌دورنگی
مردمك راهم بخود محر م نــدارد
از لبت کام ار خدا خواهدبگیرم حق تعالی مهربانی کم نـــدارد

غیرت سپیده

فغان که شب شد و آن‌غیرت‌سپیده نیامد
ستار ه‌سر زدو آن ماه نوبه دیده نیا مد
به روز رفتن جانم زدوستان‌قدیمی
ورای‌اشك روانم کسی به دیده نیا مـد
ملالتی که زعشق بتان به‌جان‌می آمـد
به‌رب‌کعبه که بر هیچ آفر یده نیا مـد

به هیچره تو نرفتی که طفل اشک روانم
به خاک پای تو از پی به سر دویده نیامد
زخط سبز تو سیلاب سرخ بر رخ زردم
کدام شام سیه تا دم سپیده نیامد
به یاد مصرع قد تو هرغزل که سرودم
ز بسکه طبع روان شد کم از قصیده نیامد
که رفته برسر کوی تخدنگ وار از ینسو
کز آن طرف چو کمان قامت خمیده نیامد
هزارسیل سرشك ازدور ودیده کشودم
که آیدم به سر آن سرو قد کشیده نیامد
هزار جان به لب آمد که بوسد آن لب نوشین
به کام جان کس آن میوه رسیده نیامد
بدام زلف تو دل آنقدر تپید که خون شد
چه ها که برسر این صید سربریده نیامد

سرمهٔ دنباله دار

بهر کجا که رخ آن گلعذار بکشاید
بهشت گل کند آنجا ، بهار بکشاید
زپرده آن گل خندان اگر برون آید
بهار و باغ ، گل از هر کنار بکشاید
فتاده است چمن بیتو ز آب ورنگ بیا
که آب گلشن و رنگ بهار بکشاید
تو چون به باغ روی باغ تردماغ شود
درخت غنچه کند ، غنچه بار بکشاید
دلم که تنگتر از سرمه دان گرفته سپهر
مگر ز سرمهٔ دنباله دار بکشاید
درخت بخت مرا زین بنفشه گون طارم
مدام در عوض غنچه خار بکشاید
چو نافه کار دلم سر بسر فرو بسته است
نسیم کو که سر زلف یار بکشاید

نگار بسته نگارم به دست و پا امشب
چه رنگها که سحر، زان نگار بکشاید

فغان که آخر ایام عمر دانستم
که آب میکده از دل غبار بکشاید

دری که بسته شد از خلق بر رخت واصل
غمین مباش که بر و رد گار بکشاید

اطلس ارزان

یاران دلی پرورده ام سرمست عصیان در بغل
کس را مبادا اینگونه دل آلوده دامان در بغل

گه می پرست کفر و کین، گه باده نوش عقل و دین
یکرو زبت در آستین، یکرو ز ایمان در بغل

بردم به بازارش بسی، نامد خریدارش کسی
کس را مبادا اطلسی، زینگونه ارزان در بغل

ازاین دل بی و پا وسر، صد داغ دارم بر جگر
زان داغها شب تا سحر، درد فراوان در بغل

زین مردم بی معرفت، پاداش مهر و عاطفت
دارم دلی مریم صفت، پر داغ بهتان در بغل

دنبال یار هم نفس دارم سفر کردن هوس
وادی به وادی چون جرس فریاد و افغان در بغل

رفت آن غزال مشکبو، دل میرود دنبال او
از گریه خار اندر گلو، وزناله پیکان در بغل

از حسرت آن لعل لب، بارم ز مژگان روز وشب
یاقوت رخشان در قصب، لولو و مرجان در بغل

ای برده چشمت هوش دل بار غمت بر دوش دل
جای تو در آغوش دل، چون جای قرآن در بغل

باز آ که مهمان دارمت. جان در قدم بسپارمت
وزما حضر بیش آرمت، دل مرغ بریان در بغل

هر چند واصل داغ دل، آن شمع را روشن نشد
دل هر شبی از داغ او دارد چراغان در بغل

قبله و محراب

ای برده دل از خوبان لعلت به شکر خنده
بر لعل شکر خندت شیرین دهنان بنده
دوش از رخ و گیسویت حرفی به چمن گفتم
اوضاع گل و بلبل شد هر دو بر آگنده
با عارض خوب بت گل غرق عرق از خجلت
با چشم خوشت نرگس از شرم سر افگنده
زلفین تو خم در خم از غالیه آموده
گیسوی تو چین در چین از مشک تر آگنده
از هر خم گیسویت دارم گرهی در دل
جانا به سر زلفت بکشای دل بنده
ای قبله و محرابم رخساره و ابرویت
ما رو بتو آوردیم دل از همه بر کنده

بندی، از ترجیع واصل

ای هر خم کاکلت کمندی — در هر خم او دلی به بندی
مجنون غم ترا نباشد — شایسته گی قبول پندی
غیر از دل عاشقان نمسوزان — بر آتش حسن خود سپندی
در عشق تو از خدای خواهم — چون قد تو همت بلندی
پیمان و فا نبرم از دوست — ور پوست شوم چو گوسفندی
چون پای نمی رسد بکویت — دارم سر آنکه روز چندی
بنشینم و رو کنم به دیوار — گریم ز غمت چو ابر آزار

انعکاس نکته های جالبی از زندگی اجتماعی را در تک بیت های رنگین واصل مشاهده نماییم .

طاقت در سختی

مکن به سختی ایام پای طاقت سست
که هر که سست اساس است ، سخت بر باد است

بی هدفی

سر اگر در پای منظوری نرفت
چشم ازو برکن ، که سامانیش نیست

مرد راه

با هر که بود یك دو سه روز ی قدم زدیم
دیدیم از هز ار یکی مرد راه نیست

همت بلند

غلام همت آنم که گر به خاك نشست
نداد پیش فرو ما یه آبرو بر بعاد

صدای دل

ایکه در کار شکست د ل ما میکوشی
باخبر باش که این شیشه صدا یی دارد

نشست خورشید

تا مرا دید بشد در پس دیوار نهان
هم چو خو رشید به هنگام نشستش یدم

پاداش

زین مردم بی معر فت پاداش مهر و عاطفت
دا ر م دلی مریم صفت پرداغ بهتان در بغل

پایمرد ی

مرد آ ن بود که رو ی نگرداند از بلا
وز تر کتاز غم نشود تنگ حو صله

ثبات جهان

دیدی چگو نه با دل پر خو ن از ین چمن
رفتند رنگ رنگ جوانا ن نیك پی

تفاو ت

صحبت میا ن ما و تو آید چگونه راست
تو شاخ نو بر آمده من نخل منحنی

زهد خشك

واصل به زهد خشك چو کاری نرفت پیش
زین پس به کام دل من و آلوده دا منی (۱٤)

اشارا ت و نشانی ها

۱-تاریخ ادبیا ت افغانستا ن ، تالیف محمد حیدر ژوبل . کابـل، ۱۳۳۶ - ص ۱۳۸

۲-باز گشت اد بی در افغـــانستان ، سرور مولایی . **مجلهٔسخن** شمار ۀ یك ، دورۀ ۱۳۴۸،۱۹

۳-برگزید ه شعر معا صر افغانستان ، سرو مولایی ، تهرا ن ، ۱۳۵۰ ، ص ۹

۴-دربار ه باز گشت اد بی درافغا نستان ، لطیف **ناظمیمجله** پشتون ږغ ، شماره ۱، سال ۱۳۵۵،۳۶.

۵-در ارتبا ط به این مساله نیز مراجعه شود به :

دبیر کامل و شاعر فاضل میرزا محمد نبی خان واصل ، نوشتـــهٔ محمد حسین بهرو ز ، مجلهٔ ادب، شماره یك ، سا ل اول ،۱۳۳۲،ص چهل و تاریخ ادبیا ت افغا نستا ن، ژوبل ، ص ۱۵۲.

۶-سراج التواریخ ، جلد ۳ ، ص۷۷۵.

۷-اشعا ر حافظ درین یاد داشت همه از « دیوا ن حافظ » که بـــه اهتمام محمد قزوینی وداکتر قاسم غنی درسا ل ۱۳۲۰شمسیدر تهران بهچاپ رسیده گرفته شده اند .

۸-درنقل سروده های واصـــل درین بخش ، اضا فه بر « اشعا ر واصل » چا پ کابل ، نسخـــهٔ خطی تحفهٔ شا هنشهیویاد داشت های دیگر مورد توجه قرار داشتهاند .

۹-تاریخ ادبیا ت افغا نستا ن ،غبار و دیگرا ن ، کابل ، ۱۳۳۰،ص ۳۶۱

۱۰تحفه شا هنشهی ، نسخـــهٔ آرشیف ملی ، صص ۲۷۲-۲۷۳.

۱۱-مجله اد ب ، شمار ۀ یـادشدهٔ ، مقاله بهروز .

۱۲-مقد مه اشعا ر وا صـــل صفحه (ح)

۱۳-دربار ۀ قصاید وا صل بـهســـا ل او ل جر ید ه شمس- النهار (بیستو هفت شـــوا ل ۱۲۹۰ و « اسناد و یاد داشت های تاریخی » نوشته حافظ نور محمد در مجلهٔ آر یانا شماره دو م سا ل

چهارم (سال ۱۳۲٤) و مقالهٔ یا دشدهٔ بهروز در مجلهٔ ادب مراجعه شود و نیز دو قطعه مادهٔ تاریخ ازو در کتاب «مزارات شهر کابل، چاپ شده به سال ۱۳۳۹، ص‌ص ۱۱۸-۱۱۹ و استخراج تاریخ در نظم، چاپ سال ۱۳۳۷ص‌ص۲۵-۲٦، اثر های محمد ابراهیم خلیل دیده شوند.

۱٤-در ارتباط به احوال و آثار واصل، اضافه بر منابعی که درین یاد داشت سود گرفته‌شده،میتوان به سراج التواریخ، جلد سوم،امان التواریخ جلد هفت،به خط فیض محمد کاتب نسخهٔ عکسی اکادمی علوم، آریانا دایرةالمعارف بخش ادبیات افغانستان، مجموعهٔ مرتبه محمد حسین واصل،یادی از رفتگان تالیف خسته، واصل سرایشگر رنگین ترانه ها نوشته سرور باکفر در شمارهٔ دهم سال سوم خراسان و جزاینها رجوع نمود.

انعکاس بیشتر وارسته گی وصوفی منشی درشعر

بدانگو نه که شمار ی ا زسخن‌سرایا ن سده های پیشین ، به بیا ن مسایل عر فانی تو جه‌داشته اند ، در میان سخن پردازا ن‌سد ۀ سیزد ه نیز ،میتوا ن با چهر ه هایی آشنا یی به دست آورد که به گمان خودشان، طعم سخن خودرا با چاشنی تصو ف گوارا یی بیشتر بخشیده اند .

درین بر شگاه زمانی ، گاه‌به‌گاه ، دوگو نه تمایل سبب بهم پیوسته گی و گره خورده گی شعرباتصوف گردید ه ، یکی اینکه انگیزه یی شاعر ی رابر آن داشته‌تابه یك روش عر فانی دل ببندد‌و احکا م آنرا زمینه یی برای سخن‌پرور ی مناسب بشمارد و دودیگر اینکه صو فی نسبتا با سوادنشسته‌در کنج خانقاهی ، شعر را وسیلهٔ خوبی برای بیا ن آرزوهای‌صوفیانه‌خویش بداند و به شعر دست بیندا زد و نتیجه هردو یکی میشود:آمیز ۀ شعر با تصوف .

احمد علی احمد شاعر صو فی‌منش قند هار ی ، گویند ه سدهٔ سیزدهم و طن ماکه اشعار ش رنگ‌وبوی صو فیا نه دارد ، معلوم نیست که اول شاعر بود ه وبعدصو فی شنده یا اینکه شعر راخدمت گزار عر فان گردانید ه است . علی‌الظاهر ، اوپیش از ینکه به حلقهٔ وارسته گا ن بپیو ندد با شعر رابطه نزدیك داشته‌وازا ن د ر بیا ن اد را کات خود کار می‌گرفته .

دربار ۀ این احمد شا عر که‌سیمای وارسته یی از ادبیا ت ما در سد ۀ سیزدهم است و آرزوهاوبر داشت های خودرا در شعر پیاده میکرد ، معلوما ت موثق‌وکافی‌در دست نیست ، یعنی تاکنو ن پژو هشی در ارتبا ط به زنده گي‌وشعر او صور ت نپذیر فته است .

آگاهی موجود به هیچو جـــه برای شناخت این سخنسرا یعزلت گزین که انسا ن و طبیعت را اززاویهٔ به خصو صی مینگردو چیز هایی برای گفتن و شنید ن دارد، بسنده نیست .

مع الوصف آنچه گاه به گاه وبه‌صورت پراگند ه راجع به اوگفته شده و یابه نوشته آمده‌بر شمهایی‌از حا لات‌وادرا کا ت اورامینمایاند.

دو نا مه یی که ازیك آدم مطلـــع دربار هٔ شاعر در دست است،اطلاع خوانند ه و پژو هنده را دریـــن‌زمینه بیشتر میسازد ،اما دیو ا ن اوست که از اعتقاد واندیشه و پایه‌سخنور ی اوپرده برمی دارد .

درسطو ر معدو دی که در آغا زدیوا ن از زبا ن خودشاعر افا د ه یافته اوخودرا «خانه زاد کشـــورخرابی و تعلیم یافته دستا ن نـا مرادی » و « فقیر عجز تصویر »می‌داند واشعا ر خودرا « اخگر پارهٔ چند» و دیوانش را« شر ارستان»نام میگذارد و در ارتبا ط به‌نامرادی وبی سا مانی خود یاد کرد ها یی‌دارد که می نگریم :

در میان آتش

جگر آتش ، دل آتش، سینه‌آتش ، دید ه ها آتش
ازین هر چارآتش‌کار و بار م خو ش به سامان‌است

موج اشك

موج اشکم این زما ن تعلیـم‌تو فان میکند .
هفــت‌دوزخ کی شود سدر هٔ سیلاب ما

چشم سیلا بی

وه که اندر دل شبها چه تماشا دارم
چشـــــم‌سیلابی مارا مژه فوار ه بـــود

ما حضر

غذا از خو ن دل آب ز لال ازدیده پرنم
به عالم ماحضرِ‌چیزی که من داد م همین دا ر م

آهٔ جانکاه

کشد ز سینهٔ من آه اگر زبانه‌برون
یقین که‌جان‌شود از قالب زمانه بــــرو ن

خصلت دریا

زند پهلو به تو فا ن موج اشکم که چشمم خصلت دریا گر فته

مانند گفته هایی که یاد شد، ابیا ت فراوا نی در دیوا ن اودیده میشوند که بیانگر درد و سوزو نابه سامانی او توانند بود .

احمد صو فی بود ودر طریقـــهٔ چشتیه گا م میزد و به و حد ت وجود که رمز ی از رابطه علـت ومعلو ل است ، پابند ی داشت و این مطلب در همه جا ی اشعا ر اوبه نظر میرسد . به‌گو نه مثا ل بــه ابیاتی از سروده ها ی‌او در اینجاتو جه می کنیم که دلبسته گی او را به یگانه گی هستی می‌نمایاند.

اول از آب یقین صا ف بشولوح‌وجود
تا ببینی‌که همو دایر ه هم پر کار اســت

* * *

از ناز باکسی متکلم نگشتــــه‌یـــی
لیکن ز هردهن چه خوش آید صدا ی تــو

یار ناپیدا

مرا معذور میدار ای خـر دمند
کـــه‌مارا آن نگار از ما گر فتــــه
بر اربا ب تحقیق اســـــت پیدا
کـــه‌احمد یار ناپیدا گر فتــــه

بهانه ساز

بچین تو دا م حدوث از میانه‌ای صیاد
که مرغ‌دل نشود بهر آب و دانه برو ن
فرا ق ووصل و شب و روزوماه وسال کجاست
بها نه‌ساز من آمدبه این بهانه بــرو ن

صدای یار

تو بر گرد حریم ودیر گرد ی صدای یار می آید ز خانــه

شناخت ا زلی

فتاده روز از ل چشم من به‌عارض ماهت
به هر لباس که آیی شنا سمت‌که هما نی

در اینکه احمد چه هنگامی و تحت چه شرایطی وباچه ذهنیتی در دفاع از طریقت چشتیه بر خاست، چندان روشن نیست. اما گفته می شود که او ابتدا به فقه و مسایل اسلامی متمایل بود وازین سبب به ملا شهرت داشت و چون دارای آواز خوش بود به روضه و موعظه نیز اهتمام می جست و به قول یکی از باز ماندهگانش، پس از ملاقات بایك صوفی به طریقهٔ یاد شده تمایل پیداکرد و بدان پابند گردید. (۱)

گویند شهرت خوش آوازی وفصاحت احمد به کابل رسید و دوست محمد خان امیر وقت اورابه مرکز طلب نمود.

در آن هنگام، در استالف خانقاهی دایر بوده که شماری از صوفیان و صوفی منشان به تفکر و ترویج اندیشه خود درآن اشتغال داشته اند و احمد باآنان سروکاری پیدا میکند و از آنجا و به تشویق آن دستگاه به غرض ارشاد هندوان به هند میرود.

گویا از همین هنگام، کلمه «ملا» در نام او به «فقیر» تغییر یافته و به این صفت موصوف گردیده.

محمد حسن مولوی ضمن نامه‌یی به عبدالرزاق غفوری میگوید که موضوع تبدیل یافتن صفت آخوند به فقیر درنام احمد علی بحث بیشتر به کار دارد و آنچه میتوان درین باره گفت چندان موثق نیست و لایق شان جد شما نمی باشد.

به اساس روایات موجود، احمد در امرتسر ساکن گردید و به ارشاد دست زد و در همانجا چشم از جهان بر بست و مزارش تاکنون زیارتگاه مردم است.

ابراهیم خلیل در سفری که به سال ۱۳۲۰ شمسی به هند انجام داده در امرتسر به زیارت مرقد این شاعر وارسته و طن رسیده وتاریخ وفات اورا از سنگ مزارش نقل کرده که (دوم رجب سال ۱۳۱۱ هجری است). (۲)

اشعار احمد حداکثر مفاهیم صوفیانه دارد و به جلال زنده‌گی ارجی نمی گذارد.

کاسه زرین خور شید است بر دست فلك
صد فلك باشد گدا جام سفا لین مرا

* * *

عشرت آ باد جهان باد فدای غم یار
نمــك خنده مرا بخیه به نا سور بود

* * *

تاکی به جیفه خوار ی دنیا فتاده یی
ای بی نصیب میل به شهد و شکر نمـــا

در سروده های احمد، اضا فه بر بیا ن اندیشه عر فانی، پیا م هایی وجود دارد که انسان را بــه تهذیب نفس و نیکو کاری و مقاومت در برابر نا ملایما ت و جز اینهــا دعوت مینماید :

خا کسار ی به من ارزا نــی دار
در رهت دار مرا خاك نشیـــن
حر م غیر نســا ز ی د ل من
ایـــن مکانرا نسزد جز تو مکیـــن

تحمل در سختی

هر جا به خشت سر بنه و خواب ناز کن
میدان عذاب ، راحت بالیـــن ناز ر ا

* * *

پیش رو ی تند باد غم چو کوه از جا مرو
عاشق آ ن باشد که همچو ن کوه پابر جا بود

* * *

تو مشو تنگد ل از تیره گی شام فرا ق
شعلـهٔ آه بود شمع شبستا ن غمشـــس

* * *

دلاور ی نشود جز به و قت مرگ عیان
به زیر دار برو حلقهٔ طنا ب ببو ســـس

مقام انسان

احمدا مصحف ناطق نبودجزانسا ن
بسته از تار تجلی همه شیرازهٔ مـــا

دوری از نام جویی

در فردوس و صالش جویی روبگردان زدر نا م و نشان
بی خطر تا به بر دوست رسی چو رهی از خطر نام و نشان

* * *

ندار ی گر به سر چشم خدا بین
د وچشم از خویشتن بستن بیا موز
به گوشم دوش گفت این نکته مستی
حد یث دوست از دشمن بیا موز

برای هد ف از جا ن گذشتن

بیك ابریق آ بی کی طهار ت میشود حاصل
شهیدان و فایش را نخست از خون و ضو با شد

تسلیم و قناعت

به سر ز افسر تسلیم افتخارم بس
ز شهد نا ب رضا ، کام خو ش گوار م بس
مرا که خلعت عر یانی است و مفرش خاك
ز دو لت از ل این قدر و اقتدا ر م بس
ز گلشن دلم این نکته غنچه وار شگفت
زخود کنار شد م، یار در کنار م بس

* * *

احمد ا کار به یکبار به آ ن یار سپار
خو ب کرد اول و هم خو بتر انجا م کنــد
زهجرا ن نیست بر من زار نالیها که می بینی
که منهم خود نمیدانم که ما را در فغا ن دارد

بد عهدی

وعده امشب کنی و صبح قیا مت آیی
این چنین وعدهٔ نزدیك گما ن نیست دگــر

در مقاله یی که زیر عنوا ن «شا عرگمنا م قند هار ی» در بار هٔ احمد به چاپ رسید ه گفته میشود :

« این شاعر در اوایل حکمرانی امیر دوست محمد خان میز یسته، ابتدا مدرس و فقیه بـــــود ه از قند ها ر به کابل مسا فر ت کرده وچندی به امور دفتری پرداخته است . » (۳)

این مطلب که او چندی به اموردفتر ی پرداختنه است .گو یا به حقیقت نزدیك نیست ، زیرااواهل دیوا ن و دفتر نبود و علی الظا هر با میرزا احمد علی نام دیگر ی که او هم از قند هارومعاصر و ی بوده ودر شعر نیز دستی توانا داشتــه اشتبا ه شده است .

نویسند ه مقا له در جای دیگر به شرح مختصر ی از عقیـــد ت شاعر تو جه نموده و گفته است «حیرت که توجه نخست به فلسفه شناخته شده، فقیرآنرا به تلازم نیکو والفا ظ شیرین پیرا یه می بندد. » ودر جا ی دیگر نوشته : « ایـــن خرا ب بادهٔ عشق چنا ن بلنـــــد پرواز ی دارد که از ل راقیـــام معشو ق خود ، ابدرا جلوهٔ او ، حسن و عشق را تار و پوددامانش می انگارد . » این مفا هیم ا زاشعار احمد گرفته شده اند .

با تا مل بیشتر در دیوا ن احمد، افزو ن بر شعر صو فیا نه و شعر ارشادی ، به اشعار ی که انسا ن را به پهلو های دیگر زنده گـــی ملتفت میسازد ، نیز میتوا ن دست یافت .

شکست دل

هر چیز رانشا ن شکستـــــن صدا بود
هر جـــــا شکست شیشهٔ دل را صدا نشـــد
یار م به بر رسید و من ازخویش بی خبر
درحیرتم که آمد و آواز یانشـــــد
تا شست ناز را به خدنگـــك آشنا نمود
یـــك تیرش از دل و جگر ما خطا نشد

عقل بیچاره

بردکالای خرد را عسس حسن به زور
عقـــل بیچار ه به پیش که به فریاد رود
طبع رنگین مرا نطق من اصلاح کند
پیشـــ مشاط کجا حسن خدا داد رو د
بسکه از ضعف و نقا هـ ت تن احمد کاهید
ازضعیفی دو قد م پیشتر از باد رود

وامانده گی

وامانده ام ز قافله ، ر فتند همرهان
ای خضـــر پی خجسته به فریاد من بر س

درانتظار دید ۀ ما فرش را ه شد
پیمانـــــه در کف ای بت پیمان شکن برس

حاصل دل

عشق روید زمین دل من تاچه باشد ثمر و حاصل من
تلخی مرگ شود شهدو شکر گر رسد برسر من قاتل من

تو فان

اشك تو فا ن خیز من پهلو به‌تو فان میزند
گر زسر بگذ شت آسان میکند بنیاد مــن

یار گر آید ببالینم نیاید بـاورم
من‌به‌هجران خو گرفتم، وصل رفت از یادمن

عذر نگه

میچکد خون سر شك از سر مژگان احمد
عذردارم‌ز رخت پای نگه در گل بــود

* * *

دل ز شو قش بسکه اندرخون تلاطم میکند
دیده بهر دیدنش راه نظر گم میکند

دولت بیزوال

بگذر از خضر و آب حیوانش کوثر چشم پر زنم بـر دار
زر شادی مجوکه نایاب است دولت بی زوا ل غم بر دار

در نا مه یی که از محمد حســن‌مولو ی یکی از فضلا ی نیکنـــام معاصر قند هار نزد عبدالرزا ق‌غفوری از احفاد شاعر موجوداست، معلوما تی در بار ۀاحمد دیده می‌شود که خلاصه آن چنین است :

ملا سیف علی با دوپسر خودملاغلام و ملا احمد علی در او ایل‌عهد امارت دوست محمد خان از زمین‌داور به قند هار مهاجر ت کرد.

جد نویسنده نا مه ، از اوو‌پسرانش‌پذیرا یی نمود و سر پر ستی‌مسجد آخوند ملاطاهر رابه او تفویضـــ‌داشت و پسرانش در آن شهر به

فراگیر ی درس مشغو ل شدند .احمدعلی نسبت داشتن صدا یخوب بهکابل خواسته شد و مورد توجهقرار گر فت و پس از مدتیاقامت در کابل ، برای سیاحت به هندرفت و در امر تسر ساکن گردیدو به ترویج طریقه چشتیه وارشا ددست یازید و سر انجا م درهمانجا وفا ت یافت و مدفو ن گردید وقبرش‌تاکنون زیارتگاه مردم است.

اویکبار در ایا م حیا ت خود بهقندهار مراجعت نمود و بعدازشش ماه دوبار ه به امرتسر ر فـت واحمد قلی جد عبدالرزا ق غفوری رابا خود برد واوبعد از مدتیاقامت وتحصیل در آنجا به وطن برگشت عبدالرزا ق غفور ی که از مردا ن نیکنا م و طن است و دیوان احمد را د راختیار دارد ، به ســـــهواسطه به احمد علی احمد شاعر مورد گفت و گو پیو ند می یابد.(٤)

نسخه یی مقبو ل و خوش خطاز دیوا ن احمد که دارای دوسر لوحه متناظر ویك سر لوحه دیگـروجداو ل مذهب تشعیر ی دراطراف صفحه ها و غز لها میباشد بدانسان‌که یاد ش ر فت موجود است.این نسخه هم از نظر کمیت اشعا ر یکه از گوینده بر جای مانده و هم از لحا ظ خط و هنر تذ هیب درخور توجه به شمار می‌آید .

در پایان مقد مه کو تاهی کهبراین نسخه نوشته شده ، مهر ی دیده میشود که «نظام الدین حسین»نقش آن است و چنا نمی‌نمایدکه این نسخه به وسیله همین شخص‌تهیه و آماد ه شده باشد .

نام کاتب درین نسخه دیده نمی‌شود ، خطآن نستعلیق‌متوسط است اما از اشتبا ها ت املایی خالی‌نیست. به قو ل مایل هرو ی خط وتذهیب این نسخه، کار هنـــــداست .

گویا از اشعار احمد فقط همین‌یك نسخه دیده و شناخته شده و نسخهٔ دیگری از آن راکسی‌سراغ‌نداده است . از حسن اتفا ق ایـــن نسخهٔ یگانه ، به ملاحظه و مطالعهٔ‌چندتن از اصحا ب شعـــر وادب رسید ه وهر کدام راجع به‌آن‌نظری ارائه داشته و سخنی گفته .

به موجب یاد داشت پنسلی کهدر آخر دیوا ن به‌نظر میرسد، این نسخه به سا ل ۱۳۲۸ شــــ دردسترس محمد حسین بهرو زقرار داشته واو درین یاد داشت چنیـــن‌گفته است :

«از مولف این دیوا ن به ظـــن غالب نسخهٔ مرغو ب دیگر ی در کتابخا نه مطبو عا ت موجود است که حاوی غزلیات ، مثنو یا ت، رباعیات، قطعات ، مخمسا ت و غیره میباشد. کاغذ آن نیز کشمیر ی سفید بوده وجداول مطلا و لاجورد و شنجرف دارد و خطش نیز خوش میباشـــد واگر حافظه ام به اشتبا ه نرود با خط کاتب این نسخه زیاد شباهت وهمرنگی دارد وممکن است کاتب هردونسخه یکی از مریدان وعلاقه مندان شاعر بوده باشد ــ۲۹ دلو ۱۳۲۸ »

بنابر ادعا ی ذکر شده، فهرست دواوین مخطوط موجود در آر شیف ملی که قبلا شمار قابل تو جهـــی ازآن در کتابخانهٔ مطبو عا ت بود ه ازنظرگذراند ه شد ودیوانی بدین صفت وازین شاعر به چشم نیامد. دیوانی از احمد پسر دوست محمدخان که به سا ل ۱۲۸۳ هجر ی به نستعلیق نسبتا خو ب و به صورت مذهب تنظیم گردید ه و قبلا بـــه موزیم کابل تعلق داشته ، فعلا د رآرشیف ملی نگهدار ی میشود . احتمال دا ردبهرو ز این دیوا ن رادیده و به تصور احمد مورد بحث به اشتباه رفته باشد .

ا زاحمد نام دیگر ی نیز دیوا ن بدو ن آغاز و انجا می در آرشیـــف ملی هست که آن هم غیر از احمد طرف گفت و گوست .

نویسند ۀ مقاله «شاعر گمنا م قند هاری » و محمد حسن مولو ی ونگارند ه کتا ب « دکند هـــــارمشاهیر » نیز دیوا ن احمد رادیده وراجع به آن سخن گفته اند .

محمد حسن مولو ی که ازنا م اش یاد شد ، از قو ل طالب که او هم به دید ن آن دیوا ن توفیـــــق یافته ، اظهار مینماید که این دیوان شاید ازاحمد علی قلعه چه یی باشد ومولو ی قضاو ت درین امر رامشکل میداند و با به میان آمدن نام احمدعلی قلعه چه یی بعد دیگردرمشکل شناخت شاعر طر ف بحث عرض وجود میکنند .

نویسند ه دکند هار مشاهیر ،که از زیبا یی خط و تذ هیب دیوان به ستایش می نشینند ، نکتـــــهٔ قابل تو جهی را متذکر شده کـــه چنین است :

« احفاد او در قندهار به ورثـه‌واقربا ی میرزا قربا ن علی‌بولکی معرو ف است که درسا ل جهاد استقلال از طر ف عمال انگلیس به تهمت ناحق شهید شد . » (۵)

نسخهٔ حاضر دیوا ن احمد علی‌احمد ، شاعر درویش مشر ب‌که در دست است و به عبدالـرزا ق‌غفوری تعلق دارد ، نسخه یی‌نفیس وبا ار زشی است و نسخه دیگری‌گویا تاکنو ن از آن دیده نشد ه است .

درین نسخه که شاید کا مـل‌هم نیست بیش از سه صد غـزل وشماری مخمس و مستزاد ورباعی‌ومثنو ی به ضبط آمده که جمعـا نزدیك به سه هزار بیت میشود وبخش عمد ه آنرا غزل احتوا میکند.

غزلیا ت در دوقسمت آو رد ه‌شده که قسمت اول آن از صفحـهٔ اول تا صفحه (یکصدو هفده)ادامه‌یافته و (یکصدو هشتادو هفت) غزل را در بر دارد و قسمت دو م‌آن از صفحهٔ(دو صدو چهارده)تا صفحهٔ (سه صدو نزده) شا مل(یکصدو هجده) غزل میباشد وهر دوقسمت به (سه صدو پنج) غزل‌بالغ میگردد .

از صفحهٔ (یکصدو هجده) تـاصفحهٔ (یکصدو نودو سه) اشکال دیگر سرود ه های شاعر جای داردوصفحا ت بین یکصدو نودو سه تا (دو صدو سیزده) سفید گذاشته‌شده که شاید برای ثبت قسمتی دیگر از اشعار او اختصا ص یافته‌ولی فر صت ثبت آن به دسـت نیامده است .

بایدیاد آو ری شود که غز لهای‌قسمت اول کو تاه تر از غز لهـای قسمت دوم است یعنی حد اکثـر بین (پنج) تا(هفت) بیت وبه ندر ت بیشتر ز آن میباشد د رحالیکه غز لهای قسمت دوم بیـن (هفت) تا (ده) بیت و گاهی‌بیشتر از آن است .

چون مهر نظام الدین حسین درپایا ن مقد مه دیوا ن تاریخ(۱۲۷۶) هجر ی‌را دارد لذا تاریخ کتابت بعدتر از آن سا ل تواند بود ،

اشعا ر احمد بدانسا ن که گفته‌آمد چاشنی عر فانـی داردو ا ز جانبی که به دفا ع برمی خیـزدروشن است باتو جه به جنبه های سودمند ی که دارد .اما این اشعا راز استوار ی و استحکا م زیاد بر

خوردار نیست و عذو بت‌و جاذبهٔ کمتر دارد و خیال و تصویر و تمثیل آن چشمگیر نیست وعرصهٔ نفوذ آن محدود تر است ، مانند اشعار بسیاری از صوفیان دیگر .

از نظر ساختار بیرونی وخصوصیات لفظی نیز میتوان ایرادهایی بر اشعار احمد واردنمود که‌این‌امر به نقد گفته های وی می انجامد واین مطلب‌درین نوشته مورد توجه‌قرار ندارد ، وبحثی است‌جداگانه.

باتمام آنچه گفته آمد ، احمد چهره یی از ادبیات سدهٔ (سیزده) وطن ماست و در ادبیات این سده‌جای پایی دارد و حرفهایی برای گفتن داشته که غالبادر خورشنیدن‌است و از لابه لای آن حرفها، میتوان باسیما و با اندیشهٔ اوآشنایی بیشتر به دست آورد .

درین بخش از بحث ، به نمودهای دیگر و پیامهای دیگراز گفتار احمد ، التفات خواننده را معطوف‌میسازیم .

جام باقی

زدست ساقی ما هر که نوشد جام باقی را
زمستی پنجهٔ منصور رابر دار می تابد
نباشد حضرت دل خود زیاداز قطره خونی
به زیر بارغم بین ، گردن کهسار می تابد
سیه کاری نباشد جز خیال وصل‌و هجرانش
زغیرت ریش مابنگر که نیش خار می تابد
زهر تار رگم صدنغمهٔ داوودمی آید
مغنی بسکه تار چنگ را بسیار می تابد

وعدهٔ نزدیك

بخرام ای بت طوبارو ش‌سرو خرام
چون توسروی به خیابان جنان نیست دگر
وعده امشب کنی و صبح‌قیامت آیی
اینچنین‌وعدهٔ نزدیك گمان نیست دگر
نفسم شعلهٔ کانون جگر میباشد
چون من‌آتش‌نفسی در دوجهان نیست دگر
میزنم همچو جرس هر قدما زدل فریاد
به لبم چون‌لب نی ، غیر فغان نیست دگر

حیات دیگر

امروز روز قتل به سر میرسد مرا
فرداچه غم ، حیات دگر میرسد مرا

بالد به خویش گلشن دل از نهال او
در حیرتم که کی به ثمر میرسد مرا

احمد ز خویشتن شده ام تاکه در کنار
از هر کنار یار، به بر میرسد مرا

شعر احمد از نظر خودش

در مجلسی که شعر من آیددران میان
احمدبه وجد آکند اربا ب راز را

* * *

گواه حال به احمد زبان ناطقه اش
چنانچه بوی گل آید، همه برون ز گلاب

نالهٔ شب

با دل زار تو اندر دل شب نالان باش
کاروان را دم رفتن جرسی در کار است

حسن ساقی

حسن ساقی کار صد خم میکند در هر ادا
بی شراب ازدیدن او گشت یاران بی خبر

راه بی پایان

هر کسی رفت درین بادیه واپس نامد
تا ابدطی نکند خضر بیابان غمش

وظیفهٔ چشم

چشم از برای دیدن یار آفریده شد
بی روی دوست دیده به روی که وا کنم

ماجرای دل

صد نفخ صور ، نغمهٔ بلبل به گوش ماست
محشر نمونه یی بود از ماجرای دل

دلق گدا

در قدرت این قوم مرا ناطقه لال است
خورشید کمین رقعه بود دلق گدا را

بیمار

لب میگون تو از باده خبر دارم کرد
چشم بیمار تو بی واسطه بیمارم کرد

راز مبهم

به حیرت اندرم زین راز مبهم
که هر کس گشت واقف بی زبان شد

شرط خوشی

خوش بود فصل بهار و چمن و سایهٔ سرو
ساقی و باده به شرطیکه مهیا باشد

نهال الفت

نشانیدم نهال الفتش را درزمین دل
مبادا زتند باد فتنه و غم سرنگون گردد

راه علاج

رنجور عشق را ز فلاطون مجو علاج
جز شربت وصال نباشد شفای ما

تماشا

به کنج عزلت خود در دل شبهای هجرانش
زهر لخت جگر دارم تماشا خون چکیدنرا

سجده

در خیالم تا خم ابروی جانان جاگرفت
میکند دیر و کلیسا سجده بر محراب ما

آرمان

انتظارت از دل و جان داشتم دارم هنوز
دیده یی چون ابر نیسان داشتم دارم هنوز
درخیال قامت شمشادت ای نخل مراد
دل به تن، چون بید لرزان داشتم دارم هنوز
نیستم بر دور شمعت کمتراز پروانه یی
پر زدن در آتش ارمان داشتم دارم هنوز

در فرجا م بحث ، چند بیت پرمفهوم عر فانی به عنوا ن حسن ختام از یك مثنو ی احمد به‌نقل گرفته میشود .

همچو خود میجو یم آتشپـــاره یی
بـــی‌سراپا یی ، گر یبا ن پاره یی

مقصد اینجا سبحه و ز نا رنیست
عشـــق‌را با دین پرستا ن کار نیست

وین هلاك ما بود صهبـــــای‌مـــا
نیست‌جز معشو ق در مینا ی مـــا

گوش خواهم تا نپو شد راز را ورنه مخفی میکشم آواز را (٦)

این مطلب که احمد به گفتا ر کدام شاعر تو جه داشته و آنها را میخوانده است ، د ر سروده‌هایش‌باز تا بی دیده نمیشود و تنهـــا سه‌غزل صوفیا نه از گوینده یی به‌نام « نیاز » را مخمس گردانیده که چندان قابل تو جه نیست .

دوبیت از یکغزل مخمس شدهٔ نیاز چنین است :

مرید پیر مغانم دگر نمیـــدانـــم
خرا ب بادهٔ آنم دگر نمیدا نـــــم

به یار محو شده م چون حباب‌در دریا
زچشـــم‌خویش نهانم دگر نمیدا نـــــم

پانو شتها و توضیحا ت

۱ـمجلهٔ آریانا ، شمار ه شش،سا ل نهم ، ۱۳۳۰.

۲ـهمانجا

۳ـهمانجا

٤ـبرای دانستن دقایق موضو ع‌میتوا ن اصل نا مه رانزد محترم غفور ی مشاهده نمود . باید یادآورشد که معلوما ت محمد حســـــن مولو ی از هرکس دیگر بیشتر ومستند تر است .

٥ـدکند هار مشا هیر ، ص۲۸٦،سال ۱۳٤۹.

٦ـمنبع اساسی شناخت احمد،درین نو شته نسخهٔ یگا نه دیوا ن اوست که مورد استفاد ه بوده استواشعار ی که درین جا آورده شده تمام آن از همان نسخه انتخا ب‌شده اند .

رواج شعرسرایی میان درباریان

اگرچه سدهٔ سیزدهم در این سرزمین ، از نگاه شعر واد ب، به گونه دوسدهٔ پیش و پس ازآن کم در خشش و بی رونق به‌شمار می آید، مع الوصف با جست وجو وپژوهش های پیوسته ، صرف نظر از شماری از سخن آفرینان آوازه مند ، میتوان با چهره های ناشناخته واز یا در فته وراه‌نیافته‌در میان مردم روبرو شد که یاد شان در تاریخ ادب این عهدنبایددور از نیاز مندی پنداشته شود .

احمد غزلسرا ی شاعری ازین‌زمانه وازین گروه سخن ساز است که تا دورهٔ حاضر به در ستی‌به شناخت نیامده و گفته هایش‌راه خودرا در دلهای دوستدارا ن شعرنکشوده است وگزار شگران‌مسایل ادبی نیز از حالات و چگونگی‌اشعا راو آگاهی کا فی و لازم‌نداده اند .

نگار شگراما ن‌التواریخ شاید نخستین کسی باشد که در بارهٔ احمد سخنی گفته است . اومیگوید:«در سخنوری پایهٔ بلند و طبعی ار جمند داشته و همواره علم‌سخن‌سرا یی برمی افراخته ... بهر جهت احمد را اشعار نیکوودیوانی‌دلجو بوده که از تضا عیف ایام فرسوده گردیده و متاسفانه ازاشعار ش تاکنون چیزی به‌دست نیامده .... » (۱)

نگارندهٔ یاد شده در سال(۱۳٤۰) قمری یعنی تقریبا بیست‌و پنج سال بعد از وفات احمدکه‌مدت زیادی نیست ، در سفر خود به کابل باپژوهنده گان ورجال نزدیك به مقامات و قت به گفت و گو نشسته و از آگاهی‌آنان‌سود گرفته ، اماباآنهم از سروده های احمد چیزی بدست نیاورده‌ودیوان او را نا پدید واز میان رفته پنداشته است .

سیزده سال پس از یادکرداما‌ن‌التواریخ ، حافظ نور محمد بیاداین شاعر مینویسد :

«... صاحب دیوا ن ضخیمـــی هستند که من یك نسخهٔ اورا قبل از حدوث انقلاب در نزد جنا ب محمداسماعیل خان آقا یکی از نبایـــر نوا ب عبدالجبا ر خان مر حـــوم دیده بودم ...» (۲)

از دانش پژو هان و دانشمندا ن د رمسایل ادبی کس دیگر پیرامون دیوا ن احمد معلو ماتی ارایـــه نداشته است .اما! زدو مثنو ی او به نا مهای « گلشن حیـرت » و«گلشن مجد ی یا مجدد ی » یاد آوری ها یی دیده میشود .

گلشن حیر ت بدانگو نه کـــه حافظ نور محمد دیده و نوشته در وصف شمایل پیا مبر بز رگـــواراسلام گفته شده و نزد یك بـــه (چار صدو پنجاه) بیت میباشد که با این بیت آغاز می یابد :

باز خم فکرتم آمد به جوش داد به مستا ن و فاجا م نوش

گلشن مجدد ی در ثنا و صفت تنی چند از بزرگا ن اسلام ماننـد ابوبکر صدیق ، امام جعفرصادق، سلمان فار سی و ستایش بعضی از مشا هیر صو فیه چو ن بایزیـــد بسطا می و ابوالحسین خر قانی و مناقب شمار ی از پیشـــروا ن وپیروان طریقهٔ نقشبند یه مثل مجدد الف ثانی ، شیخ احمد سر هند ی وخوا جه عبیدالله احرار و مو لا نا یعقو ب چرخی و جز اینها میباشد.این هر دو مثنو ی که بر وز ن مخزن الاسرار نظا می است ، دردسترس حافظ نور محمد بوده اســـــت و نسخه یی از گلشن مجد د ی متعلق به کتابخا نه پو هاند دوکتور جاوید دیده شد که به سا ل ۱۳۰۹ قمر ی در ناحیه سند کتابت شده ودارای (یکصدو سی) صفحه و(دو هزار) بیت است و کاتب آن شنا ختـــه نیست .

ابیا ت زیرین از آن مثنو ی در ثنای مولانا یعقو ب چر خیست :

کیست بگویم به تو یعقوب من آینه طلعت و جه حســـــن
مجمر بزم شرر در دو سوز شعلهٔ شمع شب گیتی فـــرو ز
نغمه طراز ادب و جد و حا ل طوطی شیرین سخن خوش مقال
غنچهٔ خوشبو ی گلستا ن راز شاخ گل گلشن عجز و نیا ز
در جست و جو یی که برا ی اشعا ر احمد صور ت پذیر فت ،

سرا غ نسخه یی از دیوا ن او درآرشیف ملی گر فته شد که گویا قبلا در اختیار موزیم کابل بوده‌است

این نسخه در روز گار حیـــات‌شاعر ، به خط نستعلیق بر کاغذ خوقند ی کتابت شده و کاتـــب‌سعی و رزیده است که همراه با خط نستعلیق خوب از هنر تذهیب‌وتزیین باگل و برگ یعنی‌تشجیر در حاشیهٔ کتا ب کار بگیرد و بافن‌افشان ، متن آنرا به رنگهای آ بی، گلابی ، فیروزه یی ، پشت گـــل (سرخ کمرنگ)و غیره زینت‌بدهد ومتن و حاشیه رابا تکنیک‌وصالی‌پیوند بزند واز اینجا ست که‌می توا ن هنر کاتب رازیاد ار ج نهادوبهای شایانی بدا ن قایل شد .

ارزش هنر ی این کتا ب سبـــب‌گردید که آن را در سیمینار نسخ خطی ، بر گزار شد ه به ســـــال۱۳٤٦ در کابل ، به نمایش‌بگذارند ودانش پژوه از شا ملین سیمینارآنرا در مجله راهنما ی کتا ب بـــه شناسایی بنشیند (۳).

کاتب در انجا م‌نسخه مینویسد:

«للّه‌الحمد و المنه که دیـــوا ن‌فصاحت بنیا ن عالیجا ه جلا لـــت نشان شجاعت عنوا ن ، سرداراحمد خان ... بنابفر مایش خـــود صاحب کلام به اتمام رسید.المذنب‌الحقیر سراپا تقصیر ، فقیر میر احمد علو ی بن المر حوم میر زاعبدالعلی ، لغا یت یو م سه شنبه بیست‌و هفتم شهر شعبا ن المعظم۱۲۸۳...».

میر احمد علو ی کاتب دیوا ن‌از خو شنویسا ن زمان خود است که تاکنو ن به هویت هنری اوراه‌برده نشده است و شنا خت او در ردیف خو شنویسا ن کشور وهنر پژو هان فن تذ هیب و تزیین‌کتاب قطعا شایسته مینماید .

در کتا ب « هنر خط در افغـــانستا ن در دوقرن اخیر » دونفر به نا مهای میرزا عبدا لمجید ومیرزااحمدعلی به کو تاهی شنا سا ند ه شده اند که هردو پسران‌عبدالعلی‌نا می بوده اند(٤) و اگر چه ا ز میراحمدعلوی‌در آن اثریاد آور ی‌صورت نپذیر فته است‌احتمال‌میرود که او هـــم پسر عـــبـــد العلــــی‌وبرادر مهتر دونفر یاد شده باشدو البته قطعیت این امر مستلزم دقت‌وتا مل بیشتر پنداشته میشود .

در هر رو یه از دیوا ن(نه صدوشش) صفحه یی احمد ، یازده بیت تحریر یافته و تما مت اشعار ثبت‌شده در آن به بیشتر از(نه هزار) بیت میرسد . برای دریافت پایه‌سخنور ی واندیشه شاعر وبازتاب جنبه های گو نه گو ن حیات‌انسانی‌ومحیط اجتماعی در اشعار اوباید از آغاز تا انجام دیوان دقیقا بررسی‌وارزشیا بی گردد .

آنچه ازیك سیر اجما لی به‌دست‌می آید این است که او گوینـــدۀ بلند پایه یی نیست و گفته‌ها یش‌ازنزاهت و زیبا یی های بدیعی و کار مایه های تخیلی ، بهره‌کمتری‌دارد ،اما در هر حال اوگوینده‌یی از سخن پردازا ن زمان خود است‌که با استفاد ه از آسوده حا لی‌و مجال فراوان وامکانات دست‌داشته، اشعار بسیار سروده ، ادراکا ت و احساسا ت خود رابه بیا ن آورده‌است .

احمد در طریقه نقشبند یه‌انسلاك داشت و باشمار ی از داعیان و راهیان این روش رابطه وسروکارمیرسانید و مثنو یهای اونیز ا ز همین سر چشمه آب میخورد ودردیوانش نیز موارد بسیار ی د ر رابطه به ارادتش به این طریقه بـــه‌چشم می آید، مثل این بیت .

نشأ صهبای وحدت در مـــذا ق‌جان دهد
جر عه یی‌نو شدکسی گر از سبوی‌نقشبند (۵)

اضافه بر یاد کرد ها از رو شی‌که بدان باور مند است ، سخنانی در توحید و منا جا ت و نعـــــت‌پیشوا ی اسلام و مناقب ائمه دین واعاظم صو فیه و بیزار ی ا زجهان‌وناپا یدار ی زنده گی، درلابلا ی گفته های او دیده میشود که این‌همه تو جه به نفسا نیا ت ، اورا یك‌فردنهایت وارسته و پر هیـــزگار و رو گردا ن از وابستگی ودل بندی به مادیا ت نشان میدهد و بی‌میلی اورا به آنچه در اطرا فش از مستلز مات حیا ت اشرا فـــی‌وجود داشته ارا ئه میدارد .

او در سرود ن اشعار به بحـرهای سنگین و مشکل دلچسپـــــی ومهار ت کمتر نشان میدهد ویـــا اینکه گفتنی هایش در آن قالـــب هابه راحتی جابجا نمیشود و بـــه‌خوبی بجا ی خود نمی نشینند ،اما

دربحر های سبك و خفیف غزلهای نسبتا صافتر و رو شنتر و با مفهوم تر ی عرضه میکند .
غزلها ی زیرین راکه از گو نه‌دوم‌اند می نگریم :

زنده در گور

کسی کزو صل جانا ن د ور باشد
چوشخصی زنده اندر گور باشد
اگر زاهد کند منع من ازعشق
خدارازین سخن معذور باشد
حذر از موج سیلاب سرشکم
که توفانش بسی پر زور باشد
زبرق شعله انوار جانان
غبارم رشك کوه طور باشد
زتیر غمزهٔ تر کا ن خو نریز
تنم چون خانهٔ زنبور* باشد

قبلهٔ دیگر

مرا آرا م در بستر نباشد
شبی کان ما هم اندر بر نباشد
میان یار را گو یند هیچ است
مراهیچ این سخن باور نباشد
زخجلت بر ندارد سر چونرگس
هرانکس راکه سیم وزر نباشد
دلت ای سیمتن بر من نسوزد
به این سختی دل کافر نباشد
بجز محرا ب ابرو ی توای شوخ
مراخود قبلهٔ دیگر نباشد

مروری در سروده های احمدآشکار میگرداند که او به اشعار حافظ و بید ل دلبستگی بیشترداشته و آثار کسانی از سرایش گرا ن دیگر رانیز مطالعه میکرده‌است . غزلها یی که او به‌پیروی از حافظ و بید ل ودیگرا ن گفته‌در دیوانش زیاد به نظر میرسندو

نیز چندین مخمس بر غزلهای آن دوشاعر سترگ و نظامی وآصفی وکاشفی و شیدا و شجاع الملك وجز اینها را میتوان در دیوانش به مشاهده گرفت .

گر چه احمد در زمانهٔ خودآدم گمنامی نبود و باکسان زیادی‌از ادیبان ودانشوران و سخن‌سنجان همزمان خود هم صحبتی وهم نشینی داشت و راهیان شعروادب وقت غالبا اورا می‌شناختند، با این وصف دربارهٔ زندگی خصوصی و کار و معاشرت و خصوصیت های دیگر حیات او کسی چیزی ننوشته و آگاهی قابل توجهی از او بر جای ننهاده‌اند .

صاحب امان التواریخ وفات احمد را به سال (۱۳۰۰) در هندوستان گزارش میدهد و حافظ نورمحمد در حالیکه تولد اورا ۱۲٤٥ قید میکند ، فرمان یابی‌اورا در ۱۳۱٥ هجری قمری در پشاور میداند و معتقد است که‌درجوار مزار شیخ حبیب دفن گردیده است (٦).

بخش اساسی و توجه پذیرسروده های احمد را اشعار غنایی در بر میگیرد بدانسان که میتوان گفت هشتاد در صد از تمامت ساخته های او غزل است‌ودیوانش‌با این مطلع به سر آغاز می‌آید .

الهی نغمهٔ سنج خویش‌گردانی‌زبانم را
زقانون‌محبت پر اثر سازی فغانم را

این شاعر که غزل را بهترین‌وسیله بیان تمایلات خود میداند، دلچسپی نشان میدهد که آرزوها،دردها و گفتنی های خودرادرقالب این نوع شعر افاده نماید .غزل‌های او با آنکه همه خوب‌ویکدست نیستند ، بعضی از آنها از صفایی‌وروانی و ساده گی تا حد زیادی بهره دارند و میتوانند درمجموعهٔ‌ادب کشور ، راهی و جایی داشته باشند . غزلهایی راکه در ذیل‌ازنظر میگذرانیم ازآن گونه پرداخت های او به شمار توانندرفت :

زخم کاری

نیست یاری تاکند یك‌لحظه‌غمخواری مرا
اندرین ره‌کی کند کس غیر دل، یاری مرا

عاقبت کام دلم حاصل شداز دیوانگی
بعد ازین ناید بکاری ، هیچ‌هشیاری مرا
زحمت بیجا مکش بسیار گفتم‌ای طبیب
چاره نتوان کرد زخم دل بود، کاری مرا
تاکه سودای سر زلفش به‌سر افتاده است
کی سروکاری بود با مشك تا تاری مرا
روز وشب در حسرت لعل‌روان بخش کسی
نیست کار دیگری جز خون دل‌خواری مرا
بسکه گشتم شهرهٔ عالم به‌عشق مهوشان
زین سبب خوانند مردم رندبازاری مرا

دست و گریبان

هر کجا یکسو نقاب اززلف‌جانان میشود
ازخجالت‌ماه اندر ابر پنهان میشود
گر فشانی گرداز زلفین خوداندر چمن
سر بسر صحن گلستان ، سنبلستان میشود
برد هر کو حسرت خط ترادرزیر خاك
از مزاراو به جای سبزه ، ریحان میشود
گر نمایی گوشهٔ ابرو مرادرشام غم
شام هجران‌بر سر من عید قربان میشود
ای صنم دور از رخت احوال‌احمد راببین
با اجل‌هرساعتی دست و گریبان میشود

این نکته در خور یاد آوری‌است‌که دیوان احمد در ۱۲۸۳ یعنی در زمان حیات او زیر نظرخودش‌کتابت شده و چون مرگ او در ۱۳۱۵ و به قول دیگر در ۱۳۰۰ واقع گردیده ، که در صورت‌اول سی‌و دو سال ودر حالت دوم‌هفده‌سال دیگر بعد از آن تاریخ‌زنده بوده است مسلم میشود باآن‌علاقه یی که او به سرایش شعر داشته ، اشعار زیاد دیگر نیز سروده خواهد بود .اما تاکنون ازین قسمت اشعار اوچیزی دردست نیست. احتمال میرود که‌این بخش گفته های او که ازدوران‌پختگی و تجربه‌مندی شاعراست بهتر از بخش نخست باشد .

حافظ نور محمد که نسخه یی از دیوا ن اورا دیده واضح نساخته است که در کدام سال و توسط کدام کس کتابت شده ، تادانسته می شد که آن نسخه مربو ط به زمان حیات شاعریعنی نسخۀ مکتوب در (۱۲۸۳) میباشد یابعد از آ ن وآیانسخۀ موجود همان نسخه خواهد بود یا چطو ر . بنابر ین روشـــن گردانید ن این مطلب به پژو هش وبررسی بیشتر نیاز دارد .

غزلها ی احمد غالبا دارای ابیات زیاد تر است که گاهی تا به ده بیت میرسد ، امااز ینکه تمام ابیات هرغزل یکدست نیست ،میتوا ن باچشم پو شی از دوسه بیت نااستوار یاغیر روشن ، غزلوار ه ها ی کو تاه و گو یایی از آنهـــا به دست آورد که خواند ن آنهـــا خو شایند باشد و شادی بخش .به این غزلها نگاه کنیم :

موج گل

موسم نو بهار میگـــذ ر د — حیف بی رو ی یار میگذ ر د
سوی گلشن چو بگذرد آن گل — موج گل از کنار میگـــذ ر د
صبرکن اید ل ستم دید ه — غم شبها ی تار میگـــذ ر د
قدمی رنجه کن دمی از لطف — زانکه کار م ز کار میگذ رد

لالۀ خونین کفن

زلف آویخته بر طر ف کمرمی آید
چشم بد دور به ساما ن دگر می آیـــد
برده تا داغ شهیدا ن ترااندرخاك
لالـــه خونین کفن از خاك بدر می آیـد
زود باشد که شود کشتی تن تو فانی
ایـــن چنین اشك که از دیده بدر می آید
چشم من می پرد امرو زندانم از چیست
مگـــراز جانب دلدار خبر می آیـــــد

ترکیب ها یی «چشم بد دور »،«داغ شهیدا ن »، « لالۀ خونیـن کفن» ، کشتی تن و چشم پریدن،غزلوار ه آمده دن بالا را، بالنده تر گردانید ه است .

چون دیوا ن احمد چا پ نشده ونسخه های خطی آن نیز زیا د نیست واشعار ش به دستر س همگا ن قرار ندارد ، بدین جهت

غزلها ی دیگر ی را به مقصـــــدآگاهی بیشتر اد ب پژو هان ا ز سروده های این شاعر به معرض‌مطالعه میگذاریم .

ساغر پر خون

تاکه از بر ، بر فت دلبر مـا   دمبدم خون رود زدل ، بر ما
عالمی رابه آب خوا هد داد   شور تو فا ن دیدهٔ تر مـــا
بی قرار م تمام شب بی تو   پر زسیماب گشته بستـر ما
هیچ رحمی نمی کند بر مـن   شوخ بیرحم ما ، ستمگر ما
نیست روشنگر ی درین عالم   تاکند پا ك زنگ جو هر مـــا
بیتو هر شب به محفل عشرت   پر زخون دل است ساغر مـا
خلق گو یند یار می آیـــد   احمد این حرف نیست باورما.

خانه بردوش

بسکه‌اندر شو ر و افغا نیم‌مـــا
هـــم‌چونی هرد م نوا خوانیم مـــا
روز و شب در جست و جوی‌آن نگار
هـــــرطرف بنگر شتا بانیم مثـــا
از جفا ی زلف خم انـــــد رخمش
خانـــه‌بر دوش وپریشا نیم مـــــا
خنده زن بگذشت از پیشـــم‌چوبرق
ز ا ن‌سبب چون ابر گریانیـــــم مـا
زان میان یکمو نشد واقـــف‌دلم
گرچه‌خود از موشگا فانیـــــم مـا
زان دهن آید سخن چو ن درمیان
حر ف‌دیگر ، هیچ میدانیـــــم مـــا
تاجدا گشتیم احمـــــد زا ن‌صنم
بـــــااجل دست و گریبا نیم مـــــا

آب‌و هوای دل

ربود از دست من آن دلبـــربادل
زنـــازافگند یار ب در کـــــجا د ل

مرو بیرو ن ز ملك دل تـوزنهار
کـــه دارد بو العجب آب و هوا د ل
نشد آسود ه در عالم بیك جــا
بـــه خو با ن تانگردید آشنــا د ل
تپد چو ن مرغ بسمل د ربرمن
که تاگردید از جانا ن جـــد ا د ل
چوبلبل در فغا ن باشدشب وروز
زبس بسیارمیخوا هـ د تــــرا د ل
سر ت گرد م قد م آهستـــه بردار
کـــه افتاد ه است اندر زیر پا د ل

محضر دل

ای غمت پادشا ه کشـــو ردل
بیتو خالی مباد منظـــــر د ل
در طوا ف حریم آن ســـــر کو
مـــی تپد هر نفس کبو تـــر د ل
بی لب لعل باد ه پیمـــــا یـــــی
هست پرخون مدام سا غـــر د ل
روز و شب هست صور ت جانا ن
هـــم چوآئینه در برابـــــر د ل
هست احمد ز د اغهـــــا ی بتان
درکفم روز حشر محضـــر د ل

حنا از خون

آنشوخ به من و فا نـــدا رد — هرگز سرو برگ ما ندا رد
در معرض آفتا ب حسنشـــــ — دیدیم که مه ، صفا ندا رد
خون دل ماست اینکه بینــــی — سرپنجهٔ او حنا نــــدا رد
آن شاه جها ن به ملك خو بی — چون من به خدا گدا نـــدارد
آن نور نظر زمرد میهـــــا — جز خانه چشم جانـــدا رد

نذر شمشیر

تاکنم طواف حر یم حـــر مش — مهوش موکمر ی میخوا هـــــم
دلبری سیمبر ی میخوا هـــــم — ا زخدا با ل و پر ی میخوا هم

شب تاریك سیا ه خـــود را از فروغش سحر ی میخوا هم
تلـخ کامـم زجفای هـجر ان از لب او شکر ی میخوا هـــم
نذر شمشیر بت چا لا کی هردم از شو ق‌سری میخواهم

باسیر گذرا یی در مجموعۀگفته‌های احمد ، افزو ن بر غز لها یی که گه گاه خوبند و دلنشین ،باتك‌بیت ها و چند بیت های فراوا نـــی نیز روبرو یی میسر میشود کـــه‌گاهی از نظر لفظ و شکل یابرون ساخت وزمانی از لحا ظ در و ن‌ساخت یعنی مفا هیم و آرزو های انسا نی و تعبیر های روا ج یافته‌درمیان مردم با ارزش و قابـــل اعتنا دانسته میشو ند. به نبذ ی‌ازین گفته های و تك بیت ها وچند بیت های دل انگیز نظرمی افگنیم.

حرف غیر

چه شد چه شد که فراموش‌کرده یی مارا
چو حرف‌غیر پس گوش کرده یی ما را
از آن زمان که جدا گشته یی‌زآغوشم
بخوا ب‌مرگ هماغو ش کرده یی ما را

قدم از سر ساختن

هر صبحد م برای قد م بوسیت زچرخ
سازدقدم به شو ق تمام از سر آفتا ب

آیینه دار

همه عالم پر از انوار یاراست یقین دیوار و در آیینه داراست

بوسه به پیغا م

هر کسی کام دل از لعل لبش‌حاصل کرد
عاشـــق‌سو خته دل بوسه به پیغا م گرفت
زاهد خام طمع تا خم ابرو ی‌تودید
پشـــت‌برقبله زد و گو شه ز اسلام‌گر فت

بهای بوسه

بهای بوسه گر صد جان ستانی فدایت جانم ، ارزا ن میتوان‌گفت

هوای عشق

هوا ی عشق بتانم زسر پدرنرود
هـــزا ربار درین راه تاکه سر نـــرو د

به مجلسی که بود بحث لعل شیرینش
در آن میانه سخن هیچ از شکر نرود

ثبات جهان

عشرت این خاکدان ازبسکه باشد بی ثبات
تا صراحی خم شود آواز قلقل میرود

بی نشان

نشان نایافتم از بی نشانی گشت معلومم
که گر مارا نشانی بود درنام و نشان گم شد

گران جانی

نشان یافتم تا که از بی نشانی زننگ و زنام و نشانی گذشتم
نشد حاصلم هیچ از نکته دانی سخن اینکه از نکته دانی گذشتم
درین ره گران جانی خویشتن را سبک کردم واز گرانی گذشتم

خجالت نرگس

چشم نرگس تا مقابل با دوچشم یار شد
سر فروبرد از خجالت در چمن بیمار شد
درخیال چشم مستش هرکه جا می نوش کرد
تاقیامت بیخود و دیوانه وسرشار شد
همسری در صحن گلشن کرد تا گل بارخش
عاقبت اندر چمن منت کش صد خار شد
فتنه و آشوب سر تاسرهمه عالم گرفت
تازخواب ناز چشم مست او بیدار شد

این یاد داشت ثمرهٔ سیر یگذراوشتابزده در دیوان احمد است وبه جرات میشود یاد آوری نمودکه این کوتاه گفته ها، جوابگوی همهٔ گفتنی ها در باره این شاعرنیست ، یعنی با مطالعه دقیقتر و همه جانبه تر سروده های او بـه یقین آشنایی بیشتر بابر داشت های او از محیط زندگی و بازتاب موارد و نکات تاریخی و ضرب-المثلها و اصطلاحات مروج درمیان توده های مردم و خصوصیات بدیعی و تاثیر آثارپیشینیان در اشعار وی وپایهٔ ادبی شاعر و جز اینها میسر میشود . که سودمند خواهدبود مطالعه و ضع ادب را در سده سیزده (۷)

یاد داشت هاو پانو شت ها

۱ـعبدالمحمد مو دب السلطا ن، امان التوا ریخ ، جلد هفت ، ص یك ، نسخهٔ عکسی کتابخا نـــهٔ اکاد می علوم

۲ـذیل مقاله عاجز افغا ن وافغان عاجز ، مجله کابل ، شمار ه دوم، سال چهار م ، ۱۳۱۳.

۳ـزاهنمای کتا ب ، شماره پنج، سا ل دهم ، ۱۳٤٦.

٤ـهنر خط در افغانستا ن د ردوقرن اخیر . کابل ۱۳٤۳،ص شش

۵ـمقصود سر سلسلهٔ طر یقهٔ نقشبند یه شیخ بهاء الد یـــن بخار ی است .

٦ـمجلهٔ کابل ، شماره دو م ،سا ل چهار م ،۱۳۱۳ و جلد هفت امان التواریخ .

۷ـمرجع اساسی این نو شتــه نسخهٔ خطی دیوا ن احمد محفوظ در آرشیف ملی است .

شگوفایی شعر درادبستان قندهار

سفینهٔ غزلم رابرند در عالم
چوجام باده که مستان برند دست به دست

شهر آواز ٔمند قند هار ، بدانسان که جمعی از مردان سیاست را در کنار خود پرورده، به همان گونه نیز شماری از دانشمندان وهنروران و سخن پردازان را به جامعهٔ فرهنگی وطن ما عرضه داشته که اشعار و آثار شان به فرهنگ وادب سر زمین ما رنگینی وغنا مندی بخشیده است .

هرگاه در ادبستان قند هار به تماشا بنشینیم بانو اسنجانی آشنایی به دست خواهد آمد که نغمه های دلپذیر شان کام جان را گوارایی میدهد و لطافت بیان شان گوش دل رابه نوازش میگیرد .

سردار پاینده خان از مردان مدبر وبانام قند هار بود که در سیاست روز گار خود نقش نمایانی داشت وپس از او فر زندانش ، سالهادر مسالهٔ ادارهٔ این سر زمین، خاصتا دربخش های غربی و جنوب غربی کشور دست داشتند ، چنانکه دوست محمد خان دونوبت به سلطنت رسید ومدت بیست سال فرمانروایی کرد و به دنبال او اولاد واحفادش سالیان متمادی زعامت وطن را در خانوادهٔ خود حفظ نمودند .

پنج فرزند پاینده خان یعنی کندلخان، مهردلخان، رحمدلخان، شیر دل خان و پر دلخان معروف به سرداران قند هاری بودند و از میان آنان مهردلخان مرد ادیب وشاعر بود که به تخلص مشرقی شعردی سرود و دیوانی از و برجای است (۱) که میتوان روزی دربارهٔ او و شعر هایش به گفت وگو نشست .

سردار رحمدلخان که مدتها در قندهار عهده های مهم را در اختیار داشت هنگام دستیابی دوست محمد خان برادر ناتنی‌اش بر هرات در ۱۲۷۲ ه ، ترك وطن گفت و به ایران رفت و چندسالی

در آن سر زمین به سر برد وبه‌سال ۱۲۷۸در تهران به عمر شصت‌و چهار سالگی دیده از جهان فرو بست و به وصیت او جسدش را به نجف دفن کردند.

غلام محمد طرزی ضمن قطعه‌یی که در مرگ اوسروده ، اشاره به دفن او در شهر نجف میگوید :

از پهلوی دینداری ، این رتبه و عزت یافت
آسوده درآن مرقد از همه می قرآن
برنیمهٔ شوال ، در آخر یکشنبه
برملک فنا زد پا، در مملکت تهران (۲)

* * *

غلام محمد طرزی فرزند ارشدرحمدل خان از چهره های تابان شعر وادب در کشور مابود که به جبههٔ ادبی سخنسرایان قندهار درسدهٔ سیزده تعلق داشت .اوبه‌سال ۱۲٤٥ هـ . در شهر قندهار دیده به جهان باز کرد و عبارت«باغ بهار دل » مادهٔ تاریخ آن است :

از «باغ بهار دل » طلب تاریخش
زیرا که دل از ولادتش یافت نوید

دوران خورد سالی طرزی درقندهار به آسوده حالی به سرآمد وتعلیمات اوبه شرایط آنروزانجام یافت واو درس ادب و شعر گویی رابیشتر از عم خود مهردل‌مشرقی یاد گرفت (۳) ودر عرفان به طریقهٔ نقشبندیه گرایش پیدا کرد .

آنگاه که رحمدلخان از وطن بیرون شد ، دوست محمد خان ، طرزی را با خود به کابل آورد ودر صف شاهزادهگان جایش‌داد وبه مواجب بسنده سر بلندش گردانید .

پس از در گذشت دوست‌محمد خان که در هرات واقع شد، شیر علی خان و محمد افضل‌خان و محمد اعظم خان نیز او را مورد التفات قرار دادند و اکرامش نمودند ،اما شیر علی خان درنوبت دوم سلطنت خودبه او سوء نیت‌پیداکرد و زندانیش نمودو سبب آن‌دوستی عبدالرحمان بود .

طرزی و ضع خودرا در ز ندان شیرعلی خان در شعری انعکاس داده که چند بیت آن بدینگو نه است :

دلم در کنج زندان روی آسایش نمی بیند
نظر درخانهٔ تاریك بینا یی کجا دارد

زبس در کنج غم بشکست اجزای وجود من
تنم چون حلقهٔ زنجیر سر تا پا صدا دارد

زبس نیش جفای خار طبعا نمیخورد بردل
نفس د رسینهٔ تنگم خسك درزیرپا دارد

شدم تابستهٔ زنجیر ، از غم گرد خود گردم
زمین گیر ی مرا سر گشته همچون آسیادارد

خدارا غیر آزاد ی ندارم مطلب دیگر
بلی هرکس درین عالم به دل یك مدعا دارد (٤)

پس از آنکه طرز ی از زندان رهایی یافت معاش تقا عد برایش تعیین گردید واو مدت یازده سال در عهد امارت شیر علی خا ن به گو شه نشینی و انزوا به سربردو به کسب فضایل و پرورش اهل کمال اهتمام نمود .

امیر عبدالرحمان که در اوایل حال باطرز ی رویهٔ مناسب داشت، بعداز مقابله باایو ب خان در ۱۲۹۸ نظرش نسبت به او تغییر یافت و طرز ی بار دیگر راه زندان را در پیش گر فت و مایملکش به ضبط آورده شده .

اگر چه طرز ی درین نوبت بیش از سه ماه در بند باقی نماند، با این حال شرایط قرو ن وسطا یی زندا ن در آن هنگا م ،اورا به ستو ه آورد و شکایت از آن وضع ناسالم به گو نهٔ چشمگیر د ر سروده هایش باز تا ب پیدا کردکه در دیوانش به چا پ رسید ه واز تالمات او به ماآگاهی میدهد.البته مشکل است بتوا ن تشخیص نمود که کدام کدام از آن گفته هامتعلق به دور ۀاول حبس او یند و کدا م هابه دور ۀ دوم ارتبا ط دارند، نمو نه های کو تاهی از آن گفته هادرینجا از نظر میگذرد :

کیست در زندا ن غم تـــا همنفس باشد مرا
زان همه همشبو نا ن زنجیر بس باشدمرا
تا دهد باصد ز با ن شر ح جداییها ی تو
کاش دل‌صدچا ك مانند جرس باشد مـــــرا
گو هر جا ن میکنم چون خا ك‌در پایت نثار
گر به نقــدجان خویشم دسترس با شد مـــرا
چهر ۀ شاد ی به زیر کـــرد کلفت شدنها ن
لشکر غـم بسکه صف از پیش و پس باشدمرا

* * *

زبس در کنج زندانخا نه باخود ناله ها کردم
دلم چون حلقۀ زنجیر لبریز صدا با شـــد

• • •

بسکه ز ندانخا نه تنگم بودجای خسك
جای بالین‌زیر سر باشد مراپا ی خســـــك

طرزی که خود وابسته به‌درباروار افراد نخبۀ دودمان پا ینده خان بود ، در چنین و ضعی به زندان‌به‌سر می برد ، پس وای به حا ل آنانیه‌که به هیچ جا ار تبا طی نـــداشتند و راهی اینگو نه ز ندانهامی شدند .

به‌سال ۱۲۹۸و به قو لی۱۲۹۹هـ‌طرزی مجبور به هجر ت از وطـــن گردید واز یار و دیار جدا ساخته‌شد واز آ ن هنگا م تاو قت‌مرگ که مدت بیست سا ل را در برمی‌گیرد رو ی وطن راندید .
درآن روز گار ،سر زمین هند بهترین جایگاه ، برای فراریان و تبعید شده گا ن افغانستا ن بود. طرز ی نیز به هند رو آورد و در شهر کرا چی ساکن گردید. اقامت او در کراچی نزدیك به چارسا ل را دربر گر فت ودرین مدت ا وتوانست در بعضی از شهر های‌مهم کشور وسیع‌هند سیاحت کند و به‌مشاهده ملل و نحل بپر دازد ،باید یادکرد که اولیا ی وقت دولت هندطرزی را در دورا ن اقا متش در کرا چی مورد احترا م و معاونت‌قرار میدادند .
به سال ۱۳.۲ هـ . هوای استانبول دا منگیر خیا ل طرزی شدو بدین آرزو عازم بغداد گردیدوپس‌از اقامت شش ماهه در بغدادوانجام

مراسم زیار ت در مزارا ت‌بزرگان‌اسلام ، راه استانبو ل رادر پیش گرفت .

محمود طرز ی که زبا ن ترکی‌را آمو خته بود درین سفر به‌صفت ترجمان ، پدر خودرا همرا هـــی میکرد .

سلطان عثمانی (عبدالحمید) کـه‌به نام خلیفةالمسلمین یاد می شد طرزی را به خو شی پذیر فت ومعاش نسبتا مناسبی برایش تعیین نمود ومامور اقامت در شا مشـــ گردانید . طرز ی به سال ۱۳۰۳هـ. به زیارت بیت‌الله شریف شـــــرفیاب گردید و در باز گشت‌ازیـن سفر عباد ی گو شه گیر ی‌اختیار نمود و به سا ل ۱۳۰٦ رساله یی به عنوا ن «اخلاق حمیده » به‌نام‌سلطان عبدالحمیدتصنیف‌و ذ ریعهٔ محمود طوز ی به او پیشکش کردکه این امر باز هم سبب افزایش مواجب و حر مت‌او به دربار عثمانی‌شد . (۵)

بدانگو نه که گردش واقا مت‌درکشـورهای خارج و مشا هــــده اوضا ع و اطوار ملل و امم بارسم‌های اجتماعی متفاو ت و آشنا یی با پدید ه های گو نه گو نومدنیت‌های جدید در افکار طرز ی تاثیر وارد نمود ، به همان و جه نیـــزدوری ازوطن و جدایی از یارا ن ودوستا ن در روحیه اوتغییر بـــه‌وجود آورد و این تاثیر و تغییـر در لابلای سخنا ن او دیده میشود،چنانکه ابیا ت زیرین نمود ها یی از تاثرا ت اورا به یاد وطــــن‌انعکاس میدهد :

زقند هار ملو ل است خاطرطرزی
خو شادمی‌که کند رخ به جانب تبر یـــز

بیت یاد شده گو یا هنگا می‌که‌در قند هار مورد بی حر متی‌واقع گردید ه و از نظر مقاما ت‌درباری‌افتاده ، سروده شده است .

وبعد از خرو ج از قند هـــارگوید :

قند هار از کف طرز ی شده‌اکنون بیرون
رو بـــه‌ایرا ن و عرا ق وری وبغداد کنـد

وآزرده دلی خودرا بدینسا ن‌بیان‌مینماید :

رفتیم چنان از وطن آزرد ه‌که صد سا ل
گر عمربه‌غر بـــت گذرد میـل قنا نیست

وسرانجا م در ازا ی سفر یادوطن‌را در دل اوبه خاموشی‌می‌برد:

به در ها بسکه گشتم کو ی‌جانا ن شد فراموشم
به غربت‌عمر چون‌بسیار شد حب وطن‌خیزد

با مطالعهٔ دیوا ن طرزی ، این‌نکته به رو شنی می آید که اودر آثار سرا یشگرا ن وسخـــــن‌آفرینا ن پیش از خود توجه فراوان نشان داد ه و غزلها ی شمار ی ازآنان را که از چهل در میگذ رد ، پیروی یا دو بار ه ساز ی نموده وجوا ب گفته است .

گویا سرود ه های دلنشیـن ونشاط انگیز بید ل و صایـــب وکلیم ، این پیشگا مان و ســـرفرازا ن سخن به شیو ه هند ی، فزونتر از همه در اونفوذ یافته‌ودر مکانز م شعر او اثر گذاشتــه اند .

غزلها ی بید ل بیش از دوصدوپنجا ه بار ،غزلهای صایب بیش از یکصدوپنجا ه بار و غز لهـــای‌کلیم بیش از چهل بار در اشعار طرزی باز ساز ی و اقتفاپذیر فته‌اند و پس از گفته های ایـــن سه چهر ه فروزا ن شعر ،سروده‌های شو کت و حافظ قرار میگیرند وغزلها ی دیگرا ن ازیك تاپانزد ه‌مرتبه به ذریعهٔ اوبه تبعیت‌و پیروی وتخمیس گرفته شده اند .

بدین ترتیب طرزی ، بیشتر ازهرکس دیگر از گفته های بید ل تاثیر پذیر فت و جای پای اورا‌پیداکرد و در اقیانوس موج خیزو توفانزای اندیشهٔ او استغـرا ق یافت .

مسلما غزلها ی طرز ی یکدست‌نیست و از غزلها ی‌فاخر ، بید ل زیاد عقب میماند ،اما گاه به گاه‌باسعی فراوا ن به اونزد یك مـی شود و در چنین هنگا م است که‌از سخنا ن او موسیقی الفاظ وعطر کلام بید ل به مشام میرســد وعذو بت شعر بید ل به‌نظر می‌آید:

مژدهٔ ر حمت

خون دل من عکس فگنده‌است به‌رویم
چون ساغر می عکس فروش است دل ما

در هر تپش دل رسد م مژدهٔ‌رحمت
هم نغمـهٔ‌آهنگ سرو شي است د ل مــا

در پای تو برسنگ زنم این دل پر خون
تا کی چو سبو برسر دوش است دل ما
تاچشم سیاه تو مراخاك نظر کرد
ازضعف صدا، سرمه فروش است دل ما

آغاز و انجام

میرمداز شوخی حسنت زبس آرا مها
چو ن د لصیاد بیتا ب است سعی دا مها
از تبسم تلخی ز هر نگاهت کم نشد
از شکــر شیرین نگردد تلخی بادا مهــا
زا ن به شا م ما سیه روزان بیاض صبح نیست
کز سواد بخت من شد رنگ ، زلف شنا مها
بی لب لعل می آلود ت ببزم میکشا ن
موج مـــی خمیاز ه حسرت کشد در جا مها
تادم از هستی زد م حر ف عدم آمد بیاد
چون شرر میخوانم از آغاز ها انجا مهــا

گسترهٔ افسرده گی

بسکه از وضع جهان افسردگی گل میکند
بیقرار ی این زمان در چشمهٔ سیما ب نیســت
محتسب تا چند گو یی شیشه ها برسنگ زن
در حریم ماضعیفا ن دل شکستن با ب نیست
کلبهٔ دیرینه ام از تیره گیها فارغ است
کسو ت ماجز کتا ن دامن مهتا ب نیست
تامژه بر هم زد م اشك ازگریبانم گذشت
سیل اشکم ازروانی کمتر از سیلاب نیست(٦)

سجدهٔ افتاده گی

مگر سو ی گلستا ن میرودیارم که از خجلت
شکست رنگ بر رخسا ر گل آواز پا دارد
از انرو سر فراز ی میکنم درزیر شمشیرش
که تیغش برسر من سایهٔ بال هـــما دارد

سرم زان وقف راه سجدهٔ افتاده گیها شد
که سرخط جبینم حرف نقش بوریا دارد
زبس کز چشم مستش ناتوانی داشتم طرزی
نگاهم از ضعیفیها ز مژگانم عصا دارد

این نازکخیالیها و تصویرآفرینی ها در غزلهای شاعر، سبب شدکه در تمامت سرچشمه هاییکه یادش کرده‌اند ، اورا از راهیان سبک هندی به شمار آرند .

اما محمد حیدر ژوبل در تاریخ ادبیات خود ، آنجا که از موضوع «باز گشت به سبك قدیم » سخن به میان می آرد ، طرزی را مانند واصل از جانبدارا ن «باز گشت ادبی »می داند و میگو ید که« از قصاید وی رایحهٔ قصید هسرایان دور غزنوی و سلجوقی می‌آید » و می افزاید که قصیدهٔ «نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا» اثر طرزی، قصیدهٔ سنایی به این مطلع را :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش و نی آنجا

بیاد می آورد . (۷)

قصیدهٔ یاد شدهٔ طرزی ، در دیوا ن او به ستایش سید جلال الدین میباشد ،اما بعضی از دانش پژو هان و متتبعا ن وطن ،از جمله مرحوم غبار در « تاریخ ادبیات افغانستان » قسمت پنجم (۸) و مرحوم ژوبل در تاریخ ادبیات افغانستا ن مولفهٔ خویش ، آنرادر صفت سید جمال الدین رجل معروف کشور تصور نموده و یا مصلحتا جلال الدین رابه جمال الدین تغییرداده و ضبط نموده اند .

در اینکه آن قصیده دربارهٔ جلال الدین نا می گفته شده وبه علامه سید جمال الدین، ارتباط ندارد ، جای گفت و گو نیست و چون کتابت دیوا ن طرزی در زمان حیاتش و به وسیله محمد زمان فرزندش صورت پذیرفته واز نظر خودش گزارش یافته است امکا ن سهو و اشتباهی بدان نمیرود و دو دیگر اینکه قصیدهٔ دیگری نیز به نا م این جلال الدین که گویا مرد قابل احترام و با فضیلتی بوده در دیوا ن طرزی موجود است که با مطالعه آن هر

گو نه تصور ارتباط قصیده ه ما نحن فیه به سید جمال الدین ا ز میا ن برمی خیزد .

چند بیت از قصیده ه رابه نقل می آوریم :

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز وعنبر بیز و رو ح انگیز وروح افزا
طراو ت بخش رو ی گـــل ، پریشا ن سازبو ی گل
موافــق هم چو خو ی گل به طبع مردم دانا
از و طبع چمن تاز ه ، از و بر روی گل غازه
ازو د رگلشن آواز ه ، از و در بوستا ن غو غا
به سو ری رنگ و آب ازوی ، به سنبل پیچ وتاب ازوی
شده سرمست خواب ازو ی ، دوچشم نرگس شهــــــلا
به جسم لالهٔ نعمان ، چنان از لطف بخشدجا ن
که بر طبـــــع خرد مندا ن ، کلام نغز مو لانــــا
جلال الدین نا م آور ، سخن فهم سخن پرور
خرد مندهنر گستر فلك قد ر ملك سیمـــأ
فلا تون از غم رویش کند تب لرزه در کویش
اشارا ت دو ابرویش شفا ی بو علی سینا
فصاحت راتو سحبانی ، بلاغت راتو حسانی
عر ب راشیرهٔ جانی ، عجم را دیدهٔ بینــــا
تو یی کشف نکو کار ی ، تو یی بر هان دینداری
تو یی فر هنگ هشیار ی ، تو یی قامو س استغنا
توشمع بزم ایقا نی ، دلیل راه ایمانی
تو اندر بحرعر فانی ، در خشا ن گو هر وا لا
تو نور استی جهان اخگر، توعود استی جهان مجمر
توجان استی جهان پیکر ، توروح استی جهان اعضا

ممکن است این جلال الدیـــن ممدوح طرزی ، عبار ت از محمد جلال الدین پاشا ی ترك (۱۸۵۲—۱۹۳۳) مرد سیاسی و دانشمند ترك باشد که سالها در مقا ما ت عالیه دولت ترکیه قرار داشت و تا مقام وزار ت ارتقا نمود وبـــه خطاب « پاشا » که عالیترین لقـــب

بود سر فراز ی یافت و نسبت افکار مشرو طه خواهی‌در ۱۹۰۸از وظیفه منفصل و تبعید گردید ودر ۱۹۱۱ مورد عفو واقع شد (۹)

احتمال میرود که طرز ی درخلال‌سا لـــها ی ۱۳۰۲ ــ۱۳۱۸ هـ . (۱۸۸٤ــ۱۹۰۰) با جلال الدین‌ملاقات نمود ه و مورد محبت او واقـــع شد ه باشد و در سپاس‌از محبت‌او، به ستایش اوتو جه نمود ه باشد .

* * *

دربار ۀ سبك طرز ی بدانسان که مر حو م ژوبل یاد آور شده‌اند میتوا ن گفت که او در قصید ه‌به‌شیوه خراسا نی تو جه داشت و از خصو صیا ت این سبك پیرو ی‌می نمود واما در غزل ویژه گی‌های سبك هند ی و به صور ت خاص نزاکتها و تصویر ساز یها درکلام بید ل و صایب و کلیم اورا مجذوب این شیو ه ساخته بود و بدیـــن سبب بیشتر غز لهای اوباگرا یش به سبك هند ی ، با تاز کخیا لیها ومبالغه در تشبیها ت و کنایا ت‌وتا حد ی پیچیده گی در طرزبیان، به سرایش آمده اند .

بدین شعر ها که رنگ و رایحۀسبك هند ی دارند تو جه شود :

لب خشکی صدف

میتوا ن‌سدبست پیش را ه‌یاجوج هوا
هرکرا ازدل به کف آیینۀ اسکندر اســت

چار ۀ لب خشکی کا م‌صدف‌راهم نکرد
قطره آبی‌که موج چشمه سار گو هر است

پیچ‌و تا ب جو هرش بو ی‌رگ گل میدهد
تا زعکس‌روی او آیینه را گل برسر است

دل ز دست نفس و حرص وآز و شهو ت شد خرا ب
اتفا ق‌دشمنا ن آر ی فساد کشور است

عصای ناتوانی

از ضعف چو نقش قد م ازجانتوا ن خاست
تا در کفم‌از یاد قد دوست عصا نیســـت

بر عارض آنماه خم ز لـــف ببینید
کاین سایه‌زخور شید سر مو ی جدا نیست

ساغر تهی

بسکه گلشن راهجو م جلوه‌هایش تنگ داشت
از خجالت برگ‌گل دستی بزیر سنگ دا شـــت

همچوگل برتن گریبا ن رازصد جا چاك کرد
غنچهٔ گل‌پیر هن از بس قبا ی تنگ داشـــت

دل به جای اشك میریزد زجوش گریه ام
آب موج ا زشوخی بحرم گهر در چنگ داشت

از شرا ب عشر ت از بس‌ساغر عیشم تهی است
شیشه ام‌از نا امید ی دست زیرسنگ دا شت

نو عروس باغ را بندد حنا، دست بهار
غنچه گل زا ن به‌گلشن پنجهٔ گلرنگ دا شـــت

قطره بیتا ب را ذو ق دویدن آب‌کرد
گو هر من ازروا نی دست و پا یی لنگ داشـــت

حسن گلو سوز

زبس حسن گلو سوز تو روی‌آتشین دارد
به دل گر بگذرد نا مت،لبم تبخا له میگـــر دد

زبس لبریز فریاد است چون‌نی بند بند من
نفس تا میرسد برلبز حسرت ناله میگر دد

چنا ن از آتش شو قت دلـم بیبا ك میسوزد
که گرد ما ه‌رویت دود آهم هاله میگـــــر دد

خمار نیستی

زحسنش لمعهٔ نور تجلا یـــی‌که من دیدم
به دوش‌سایه‌باید بگذرد خور شیدازبامش

شرا ب ساغر شو قش خمار نیستی دارد
تو گو یی شدخط بال پری موج می جا مشـــ

گل رنگین ادای ناز پرو ردی‌که من دارم
سخن بر لـــب‌چوگل رنگین شود ازشوخی‌نا مش

بهار داغ

بوی گل آید ز زخم سینۀ صد پاره ام
بارگ گل ، بخیه تا چاک گریبان کرده ام
حسرت سیر گلستان را ندارد خاطرم
صد چمن گل از بهار داغ خندان کرده ام
غنچۀ دل بسکه لبریز بهار رنگ و بوست
چون گل از چاک گریبان گل بدامان کرده ام
آبیار گلشن بود و نبودم نیستی است
من ز رنگ رفته سامان گلستان کرده ام

* * *

موضوع و مضمون قصاید طرزی را ، پس از درود و ثنای برگزیده گان جهان اسلام، بیشتر اوصاف امرا واولیای دولت های افغانستان و ایران و عثمانی احتوا مینماید که شاعر به گونه یی از گونه ها با آنان رابطه داشته واحیانا مورد ملاطفت و نوازش آنان واقع گردیده است .

قصاید اوبیشتر با تشبیب وتغزل و محادثه به آغاز آورده میشوند واز نظر روش ، زیادتر رنگ خراسانی دارند و میتوان گاه به گاه نکات سود مند تاریخی را از لابلای آنها به دست آورد .

در تشبیب قصاید طرزی ، برروش پیشینیان ، از زیبایی بهار، از سوزنده گی تابستان ، ازریزش برگهای طلایی در خزان وگزنده گی سرمای زمستان وتاریکی شب و روشنی روز ونمود های دیگر طبیعت سخن میرود که غالبا خواننده را به شعف می آورد .

نشانه هایی کوتاه از پیش در آمد دوسه چکامه از دیوان طرزی را بنگریم :

بهار :

جهان چنان شده گلزار از نسیم بهار
که موج گل به چمن بر گذشته از دیوار

ز جوش لاله و گل ، بسکه شد فروزان باغ
تو گویی آتش سوزان، فتاده در گلزار
زشوق مقدم گل ، نعره بر کشد بلبل
به پای سبزه کند نقد جان شکوفه نثار

گرمای تابستان

زآفتاب چنان گرم شد هوا امسال
که ازحرارت آن سوخت هم چو شمع نهال
حباب نیست که بینی به‌روی آب روان
که شدزتاب هوا، بر رخش عیان تبخال
عجب نباشد اگر ماهیان شوند کباب
زسوز آتش دل هر زمان درآب زلال
شده حرارت خورشید بسکه عالم سوز
بسان کورهٔ حداد ، گرم گشته جبال

جلوهٔ لاله

بیا به باغ که گردید جلوه‌گر لاله
قدح گرفته به کف ،گل زده به سر لاله
سحر خیال گل روی توزباغ گذشت
چو غنچه گشت به خوناب دیده تر ، لاله
از آن پیاله گل از شراب رنگ پرست
که شیشه‌ساز شده آب و، کاسه گر لاله

خزان

زبرگ ریزی باد خزان درختان را
رسیده‌گاه سبکباری از گرانباری
چنان گرفت تب لرزه نخل بستان‌را
که نیست‌هرگزش امکان خویشتن داری
فگنده فرش زر اینک خزان‌به‌صحن چمن
ستاده‌ابرکنون از پی گهرباری

به جویبار زبس باد ، برگ زر افشاند
به جای آب روان گشته ز عفران جاری
به بوستان زگل ولاله رنگ ودر جفاکاری
زبس کشاده خزان دست بویی نیست

بیشترینه موضوع قطعات طرزی ، از ماده تاریخها ساخته میشود که آنهم اکثر به دوستان ونزدیکان او ارتباط میگیرد و ممکن است گاهی به درد تاریخ نویسی نیز بخورد ، واز آنمیان آنچه یادش درین نوشته نابجا نیست ، تاریخ تولد محمود طرزی فرزند سربر آورده شاعر است که در ارتباط به کار ادب پژوهان چندبیت آنرا می نگریم :

به روز غرهٔ ماه ربیع ثانی بود
که آمد آن گل نورس به بوستان شهود
چو کرد اختر سعد ش طلوع در غزنین
نهاد نام گرامیش را ، پدر ، محمود
پی تفحص سال ولادتش طرزی
سوال کرد زپیر خرد ، چنین فرمود
دو از حساب عدد کم کن وبگو پس از آن
شگفت نوگل عالی ز دوحهٔ مقصود
(۱۲۸٤)

* * *

اشعار طرزی در زمان حیات خودش ، گویا سه نوبت زیرچاپ رفته است . بدین معنی که دیوان قصاید او به سال ۱۳۰۹ هجری در مطبعه فیض محمدی واقع کراچی در (یکصدو هشتادو چار) صفحه با مقدمه محمود طرزی و به خط محمد زمان پسر دیگر شاعر از چاپ برآمد و غزلیات او به سال ۱۳۱۰ هجری باز هم به خط محمد زمان و به اهتمام محمدانور در (هفتصدو هشت) صفحه در مطبعه یاد شده زیور طبع پوشیدو سپس هردوبخش چاپ شده به سال ۱۳۱۱ باعین صورت وتنها با تغییر پشتی فرعی ، یکجا ودر یك وقایه به نام « کلیات دیوان فارسی طرزی قندهاری » باچاپ سنگی انتشار پیدا کرد .

نسخهٔ نفیسی از دیوا ن طرزی تا حـــــر ف دا ل ،در شمـــاره (۲۲ـ۹۵) آرشیف ملی و جـــوددارد که بدانگو نه که در سجـل آن ضبط کرده‌اند به خط خودشاعر میباشد . این نسخه به خط شکستهٔ نستعلیق با جداو ل مطلا و طلااندازبین سطور ، به سا ل ۱۲۹۲هجری آنگا ه که او هنوز ترك و طــــن نگفته بود ، کتابت شد ه ووجاهت هنر ی آن در خور توجه است .
تعداد ابیا ت این نسخه به چار هزار بیت میرسد .

گلچینی کو چك از غز لهــــای طرزی نیز به شـــمار ه(۱۵ـ۵٦) آ ر شیـــف مـــلی نـــگهداری میشود که در ماه شعبا ن سال ۱۳.۱ (احتمالا هجر ی قمر ی) در(یکصدوپنجاه) صفحه به خـــــط محمداکر م کتا بت شده و حدو دنهصد بیت دارد .

از قصیدهٔ غرا ی میرزا احمدعلی خان احمد سخنو ر توانا ی معاصر طرزی که در صفت نسخه‌یی زیبا از دیوا ن طرز ی سرود ه‌ودر آخر کلیا ت چا پ شده معلو م‌می‌شود که نسخهٔ به غایت نفیسی از اشعا ر او به توسط خودش‌وبه‌خط چند تن از خو شنویسا ن عهد تدوین یافته بود ه که امروز از آن‌سرا غی نداریم .

قصید هٔ احمد که (هفتادوپنج) بیت دارد ، سخت استوار است‌و نشان میدهد که‌او شاعر توانا ترازطرز ی بوده است . دیوا ن ایـــن شاعر بلند پا یه گو یا نزد یکی‌از فضلا ی قند هار موجوداست. چند بیت از قصید هٔ او در صفت‌دیوا ن طرز ی پیشکش میشود :

تبار ك الله ازین دفتر وازین‌دیوا ن
که میبرددل و می بخشد از مقابل جـــان

کجا نوشته دبیر فلك چنیـــن‌دفتر
کجانگاشته‌کلك زما ن چنین دیــــوا ن

زلفظ و معنی این عقل دو ر بین خیره
ز حســن‌وخو بی آن فهم تیز ر و حیر ان

نه مخز نیست ز اشعا ر،بلکه‌در معنی
سفینـــه‌ایست پر از درو لو لو و مر جا ن

مقرر است که باشد سفینه‌اندر بحر
کنون ببین که شده بحر در سفینه نهان

صفای صفحهٔ اوچون بیاض‌گردن حور
سوادنقطهٔاو هم چو خال مهرویان

ززینت و رقش گل زشرم غرق عرق
ز زیب‌صفحهٔ آن داغ ، لاله نعمان

مرقعش چو خط روی نو خطان‌خوش خط
به خون دل‌شده جمع از خطوط استادان

محمود طرزی ، به سال ۱۳۰٤ هجری ، کار منتخبی از اشعار پدر خودرا در بغداد آغاز نهاده و دردمشق ، ترتیب و تنظیم آنرابه خطی نیکو به فرجام آورده است.از موجودیت این منتخب که اکنون در کجاست اطلاعی نداریم اماانجام‌واکمال آن طی قطعه یی‌در کلیات طرزی به نظر میرسد که ابیات‌زیرین از آن میان است :

نسخهٔ خوبی عجب محمودبیگ
کرده‌از اشعار طرزی انتخاب

این چنین خط خوش و اشعارخوب
چشم‌روشنندل مگر بیند به خواب

یافت در بغداد تحریرش بنا
ازرهٔ سر گشتگی و انقلاب

در دمشق شام روشن ترزصبح
درمحرم یافت اتمام این کتاب

به صورت قطع نسخه های،دیگر نیز از دستاورد های طرزی، اینجا و آنجا و نزد باز مانده‌گان‌ودوستان‌اوو خانواده های ادب پرور وطن وجود خواهند داشت‌که‌با اندك جست و جو و پویش به دست خواهند آمد .

اگر روزی‌موضوع چاپ‌قرار بگیرد ، آنگاه از نسخه های تر از اشعار طرزی مورد توجه‌انتقادی ومجموعه کاملتر ومنقح یادشده و نسخه هاییکه بعداپیدامیشوند ، باید سود به دست‌آورد.

شمار اشعا ر طرز ی در پایا ن کلیا ت چهل هزار و بیت دانسته شد ه (۱۰) و منابع دیگر نیز باتوجه به آن ، این عدد را تکرار و اظهار کرده اند (۱۱) اما کلیا ت چا پی‌در (هفتصدو هشت جمع یکصدو هشتادو چهار مساوی هشتصدونودودو) صفحه ، این عدد راحدود پانزد ه هزار بیت نشان میدهد که‌از جمله نزدیك به نهصد غزل آ ن قریب نه هزار بیت آنرا احتـــوامینماید .

باید درنظر داشت که طرز ی‌پس از طبع کلیا ت ، هفت سـال دیگر یعنی تاسا ل۱۳۱۸ هجـری‌زنده بود و ممکن است در جریا ن این مدت ، اشعا ر دیگر ی نیز به‌وجود آورده باشد که بدین و جه میتوا ن تمام گفته های اورا ازچاپ‌شده و چاپ نشد ه تابیست هزار بیت به قیاس آورد .

آثار دیگر طرز ی که در مراجع‌از آنها یادآور ی به عمل آمده ، اما فعلا در اختیار پژو هنده گـان‌قرار ندارند ، عبار ت از « آهنگ حجاز» (۱۲) که غبا ر آنرا « نغمهٔ‌حجاز »ضبط کرده (۱۳)، « اخـلاق حمیده » که به نا م سلطا ن عبدا لحمید است ودر دیوانش‌یاد شده، «انشا ی ترسل» که بقو ل داکتـرامیر محمد اثیر در هند زیور چا پ یافته و « مجمو عه خط شکسته »میباشند .

چون طرز ی خط شکسته را به‌غایت نیکو و استا دانه می نوشته لذا به سا ل (۱۳۰۰) هجری‌مجموعه‌یی به خط شکست تر تیب داد ه‌و نام آنرا « مجموعهٔ خط شکسته »نهاده است .او خود در بارهٔ این مجمو عه که در هند به فر جا م‌آمده‌شعری دارد که در کلیا ت دیده‌می شود و چند بیت آن چنین است:

درستی معنی در و همچـومینا
نوشته‌اگ رچه به خط شکستــــــه
درست و شکسته ز هم دو رباشد
کـــه‌دیده است یکجا در ست‌وشکسته
ز معنی رنگین و الفا ظ شیریـــن
تـــــوگو یی که از گل یکی دسته بسته
به ماه محرم ، به رو ز د وشنبه
شداتمام باخاطر و طبع خستـــــه

زهجرت هزار و فزون بو دسه صد
بـــه ملك کراچی چنین غنچه رستـه
غلط های بی جا ی و بدرابر آور
رقــــم کرده طرز ی بیاض شکستـــه
(۱۳۰۰)

او در و صف خط شکستهٔ خوددر شعر دیگر ی بدینگو نه سخـن میگوید :

نوشته دست قضا تا به لوح، خط قدر
کسی چو من نه نوشته خط شکسته در ست
سخن درست چو گو یی قبول دل گردد
که پا به دوش گذارد سبو ی دسته درست
درست از دم گر مت نمیشوددل من
که بـــا نفس نشود شیشهٔ شکسته د رست

وچار قطعه خط شکسته او د رشماره های (سی و پنج) و(یکصدو پنجاه و چـــار) و (۵۵۵) و ۵۷۶) آرشیف ملی نگهدار ی میشو ندو لو حه یا قطعه یی متضمن یـــك قصید ه به نام محمد علم خـــان نایب اتحکو مه مزار شریف ، به خط و میناتو ر ی طرز ی راخسته دیده و ستوده است (۱٤).

• • •

طرزی باشمار ی از دانشورا ن وسخن سنجا ن همز مان خود در داخل کشور و در سر زمین های دیگر که مسافر ت واقا مت کرده، رابطه و مر ودهٔ دوستانه دا شتـه وباهم به نظم و نثر مکاتبه نموده اند که موارد ی از آن را در دیوا ن او میتوا ن به مشاهده گر فت.

الفت کابلی غز لسرا ی چیر ه دست ، معاصر طرز ی اســت و طرزی این رباعی محبت آگین رادرباره اوگفته :

الفت که به طرز الفتش ثانی نیست
صیـــا دی خاطر ش به آسا نی نیســـت
در کار محبت و وفـــــا والفت
با طرز ی خود چنانکه میدا نی نیســـت

به شیر الدو له قطعه یی‌فرستاده‌که بیتی از آن چنین است :

در دبستا ن علم ودانش تــو هست پیر خر د چو طفل صغیر

و مشیر الدو له نیز قطعه یی‌به‌جوا ب اوفرستاد ه است .

ابراهیم خلیل تتو ی گو ید: «به جامع اورا ق غایبا نه اخلاص پیداکرد ، اکثر اوقا ت مکاتیب‌به معیت شعر میفر ستاد ...»(۱۵)

میرزا احمد علی احمد شا عــر‌توانا ی و قت ، قصید ه‌استواری در و صف شعر و مقا م طرز ی‌داردکه پیشتر از آن یاد شد و نیـــز سید جلال الدین را میتوا ن به‌یادآورد که قبلا دربار ه اش سخــن رفت .

* * *

گر چه طرز ی خود منسو ب‌به‌یك دودمان قدر تمند بود واز افراد طبقه بالایی جا معه و قت به‌حساب‌میر فت و علی الاصو ل باید د ر جهت دفا ع از منافع اشرا ف وزورمندان قرار میگر فت ، مگر دراثر تحولاتی که در زنده گی اورو نماگردید و چند گاهی به زندان‌افتاد وکارش به اخرا ج از کشورانجامیدودر بیرو ن از وطن به سیر انفس وآفا ق پرداخت و با طوایف‌وعشایرودسته های گو نه گو ن مردم با اعتقادا ت و رابطه های اجتما عی‌متفاو ت آشنا یی و آمیز ش‌یافت نحوهٔ بر داشت و قضاو ت او ازشرایط جا معه رنگی دیگر گر فت وبینش او در ارتبا ط به چگونگی‌وضع جا معه ومرد م و آنچـــه از سختی ها و نا ملا یما ت حا لات‌جار ی در آ ن هنگا م بر آنان می گذشته و تاثرا تی که از دیده‌گیها‌وشنیده گی ها بر خودش دست میداد ه است به صورت چشمگیردر سرود ه هایش باز تا ب‌یافته‌اند به نمونه هایی از برداشت های‌اودر زمینه های اجتماعی تو جه‌شود:

ظلم پادشاه

زر به زور چو ب میگیرد زمخلوق خدا
در حقیقت‌شاهٔ زور آور زنادا ر ی گدا ست

در اندوه مردم

مرا از غم و درد خود با ك‌نبود
رخــم‌راغم دیگـــــرا ن زرد دارد

اختناق

آهنگ خمو شیست مـــــرا نغمه سرایی
کاینجـــادرو دیوار همه پردهٔ گوشند (۱٦)

شرایط ناسالم

نیست آبی که کسی آتش‌غم بنشاند
نیست‌خاکی که کسی برسر خودباد کند

* * *

زبی روا جی اهل هنر کنـم‌فریاد
نه دل‌زحسرت درد و ملال گر یه کنـــد

به جو یبار هنر بسکه آب‌خشك لبیست
به تشنه‌کا می ریحا ن سفا ل گر یه کنـــد

زبس به باغ مرو ت نـــم‌طراو ت نیست
به خا ك‌ریشه ، به حال نها ل گریه کنـــد

* * *

بسکه زین محفل بساط عیش‌وعشرت چیده اند
رنگ می د رشیشه پنهان چون شرردرسنگ‌بود

از هجو م شرم آن دست‌نگاری درچمن
بو ی گل‌چون‌غنچه تازانو فرو در رنگ بـــود

تاکه بر قانو ن عشر ت‌خامشی‌مضراب زد
نغمه ها چو ن‌بوی‌گل ، در چنگ بی‌آهنگ بو د

* * *

از خو ن شهیدا ن رخ گـــل‌گشته نگارین
هر بر گـــك‌حنالوح مزار است درین بـــا غ

حسب حال شاعر

از هجوم بیقرار یها ز بس‌برآتشم
چو ن سپنـــداز جا جهد آسود ه گی از نا م مـــا

* * *

ناروا جی رونق بازا ر مارابرده است
بی متاعیهاست اسبا ب سر بازا ر مـــا

زاهدا ن ساده رابا کهنـــه رندان فرقها ست
شمع راسوزدگر ، مارا گدا ز دیگر اســـت
شمع راگر چهره از رنگ ریاضت زرد شد
در پـــر پروانه ما هم نماز دیگر اســـت

* * *

بگو کجا دل آسوده گان خبر دارد
زشور شی که نها ن در ضمیر دا غ من است

* * *

بسکه از غفلت به بیدا ر ی به خواب حیرتم
خنده می آیدمرا برصور ت بیدا ر خو یشـــ
یکسراپا از برو دوش قیا مت بگذرد
گر کشا یـــم هم چو زلف او سر طو مارخویش
زورق مه بر فلك از شور توفان بشکند
گر فشا ر م د رشب غم دیده خو نبا ر خو یشـــ

* * *

رساله غم و درد است دفترشعرم
بیا بخوا ن که چه غمنا مه کرد ه ام تصنیـــف

* * *

زسینه راز دلم بی سبب ازآن ریزد
که ضبط آب نمی آید از کف غر بـــا ل

* * *

آمد و رفت نفس خا کسترم بر باد داد
بر شرار آتش خا موش خود دامن زدم

* * *

این رفت و آمد نفس گر م رو، ز چیست
داغ کباب دل به نفس سرد میکنـــــــم

شرم طلب

پیش پایی خورد از هر کس و ناکس چو گدا
هر که ناخواند ه و ناگفته به محفل برو د

بیم آن است که مطلب چوعرق آب شود
کاش شرم طلب از خاطر سایل بـــــرود

صافدلی وراستی

زحرف سرد طبعا ن صا ف دل آزرده میگردد
ز تحریک نسیمی صدشکن بر رو ی آب آید

* * *

نیم شب یاد رخ خوب توآمد به خیال
آفتابـم سحر از چا ك گریبا ن گل کـــرد

صافد ل را نبود هیچ طرف میل کجی
راستی بازرو با سنگ ز میزا ن گـل کرد

* * *

به دل گر رو شنی خوا هی ز دود آرزو بگذر
نظر تاریـك گردد خانه چو ن پر دود میگردد

پرهیز از دیر خیزی

جمال شاهد مقصود کی توا ند دید
کسی کـه وقت سحر چشم دل بخوا ب کند

ریای زاهد

همچو زاهد ا ن شهر ، جزریا ندار م کار
ظا هر ی چوگل رنگین ، باطنی دغل دا ر م

در احترام به شوکت

طرزی نز نی لاف سخن پیش بزرگان
در شعربگو رتبهٔ شو کت که و من کـــه

تنگی فضا

رسدم به گوش دل این سخن، زهجوم تنگی این چمن
که شکست رنگ رخ سمن ، ز صدای ماندن پای گل

دل داغدا ر جنو ن اثر ، چه دهدز هستی خود خبر
تو درین بهـــا رخزان اثر ، چه طمع کنی به بقای گل

* * *

نقد آرا می به جیب طا قت ایام نیست
در گر ه چو ن مردمك دارد تپید ن دانـــــه ا م

هر چند بو ی مشك رود،دور بهتر است
باشد کما لعشـــق چو رسوا شود کســـی
جا یی که قد ر عالم و جاهل بود یکی
خونش به‌گرد ن است که دانا شود کســـی

سیر وسفر طرز ی در سرزمین‌های بیرو ن از وطن، حدود بیست سا ل را در بر میگیــرد .او دردرازای این زما ن طولا نی از دیار ها و شهر ها ی دور و دورتر گذر کرد و دید ن بعمل آورد و باآداب ورسم و روا جها و معتقدا ت وحا لات‌وادراکا ت نفسا نی انبوهی از مرد م ، آشنا یی به دست آوردودر هر گذر گاهی لحظهٔ زودگذری را دریافت و افق تازه یی را ازنظر گذرانید و تجار ب خودرا گرانبار نمود وزمینه های اعتنا پذیری‌برای‌غنا مند ی و پایا یی شعر خود و دمید ن خون تاز ه به آن حاصـــل‌نمود و یاد گار های بها مندی از خود بر جای نهاد .

نام بیشتر ینه بلاد ی که ا ودید ه و در آنها زیسته وغز لـــی وسخنی گفته ،دردیوانش د یــده‌میشود که صر ف نظراز شهر های داخل کشور ، به گو نه مثـــــال‌میشود از اجمیر ، بغداد ، بمبئی، بیت المقد س ، بیرو ت ، حیدرآباد،دمشق ،دهلی ، شا م ، کرا چی، لاهور و میسور ی نام برد .

اشعا ر طرز ی همانند اشعا رفراوا ن سخن سازا ن دیگر، یـك دست و یکسا ن نیست و گفته های‌بی نشاط و غث وسمین ها، درآن زیاد به نظر می آیند ، مع الوصف‌در میا ن انبو ه سرود ه های او، شمار غزلها ی جزیل ، نیمه‌غز ل‌های فاخر ، بیت الغزلها ی نا ب‌و چند بیت های شفا ف که‌ازنا ز ك‌خیالی و هنر زبا نی ، افاده لفظی وصنایع بدیعی بر خور دار ی‌شایان‌دارند ، کم نیست ، و آنگا ه که کسی با امعا ن نظر سرایش های‌این سخن پرداز چیر ه دست رااز نظر بگذ راند ، به این حقیقـــت‌پی خواهد برد که ، دست فراموشی به این بخش از گفته های اونخواهدرسید .

باتوجه به آنچه گفته آمد، سخت به جا خواهد بود که گزیده یی از سخنان طرزی در اینجا به خوانش اهل سخن و دوستداران شعر او گذارده شود :

فریاد پیری

ازبس فگنده دست غم اوزپا مرا
مانندنقش پانبرد کس ز جا مرا

فریاد، چون سپند ز بزم جدا فگند
ایکاش هم چوسرمه نبودی صدا مرا

پیری مرا چو چنگ به فریاد آورد
ازقامت خمیده رسا شد نوا مرا

آغاز وانجام

ناله از بزم تو ام کرد جداهم چوسپند
کاش چون سرمه نبودی به لب آواز مرا

ای شرر چند به من جلوه فروشی داری
هست معلوم ز انجام تو آغاز مرا

در شرو شور بیابان قیامت افگند
جلوۀقامت آن دلبرطناز مرا

بسکه باز لف گره گیر تو الفت دارم
نشودبی گره زلف تو دل، باز مرا

فضای تنگ

صاف دل از سخن سخت به فریاد آید
آبر اپست وبلندی خط سر مشق صداست

دل پر خون گره رشتۀ هستی من است
نفس گرم رو، از دانۀ دل آبله پاست

نه فلك وسعت گل کردن یکنا له نداشت
یارب این خانۀ ماتم، چقدر تنگ فضاست

آزاده

سر کشی در ما زمین گیران راه عجز نیست
بازمین یکسان چونقش پا، در و دیوار ماست

از بدو نیك جها ن آیینه‌سان‌آزاده ایم
زشتی‌تمثال کی بار دل هموار ماست
برق تازا ن ترا با ك از بلندوپست‌نیست
جا ده‌ومنزل یکی باگرمی ر فتار ما ست

مرض عشق

گر شکست دلم صدا میـد اشت
یـا رخواب گرا ن کجا میدا شـت
می نگشتی به قتل من بـدنام
دست‌وپایت اگر حنا میدا شـت
من مسکین عـلا ج‌میکـردم
مرض‌عشق اگر دوا میدا شـت

جوش ضعف

تاحرف سوز عشق تو ام برزبا ن گذشت
ماننده‌شمع‌شعله ام از استخوا ن گذ شـت
مرغ‌دلم زشو ق به پایت‌فتاده بود
زا ن پیشترکه ناوك تو از کما ن گذ شـت
صد جوی خون زدیده روان‌گشت در کنار
آن سر وناز تا ز کنارم‌روان‌گذشـت
اشکم ز هجر رو ی تورو ی‌زمین گرفت
آهم ز فرقت توزهفت آسما ن گذ شـت
هم چو ن سپند خاك و جودم‌به باد رفت
از جوش‌ضعف تابه‌لب من فغا ن گذ شـت

آفتا ب زیرابر

چون شام زلف ،رو ی ترا درنقاب کرد
گو یابه‌زیر ابر، نهان آفتا ب کـرد
ساقی پیاله گر ندهد گو مده‌که یار
ازیك نگـه‌تلافی صد خم شرا ب کـر د
دانم که آفتا ب رخت بر سرنتافت
بختـم‌که زیر سایهٔ زلف تو خوا ب کرد

قصه زلف

کف مشاطه شود نا ف غزالان ختن
گر بـــه انگشت خم زلف ترا تا ب دهـــد
خواب از دیدهٔ من چشم فسونساز تو برد
قصهٔ زلف درازت مگر م خوا ب دهـــــد
اگر از پرده رخ خوب تو بی‌پرده شود
خار دیوارسرایت گل سیرا ب دهـــــد
سینه ز اندیشه اسبا ب جهان تنگی کرد
دل مگـر خون شود و رخت به سیلاب دهـد

درد بیدرد ی

چو طوف نقش پای آن نگارین دست و پاکرد م
گریبان پرزخون چون دامن برگ حنا کر دم
زرنج درد بیدرد ی دلم آسان نشدفارغ
به صد دردوبلاخودرا به دردش آشنا کرد م
زخاك نیستی نقد فنا تا زودبردارم
به دو ش ضعف پیری قا مت خودرا دوتاکردم

آتش خاموش

رفتم از بسکه به یاد توفراموش خودم
به هوای تـــو چوگل دست در آغو ش خـــود م
به خیال قد و بالا ی تـــوای آفت هوش
هم چو محراب تهی ماندهٔ آغوش خـــو دم
نیست چون بلهو ســـا ن مستیم از ساغر و می
مست چو ن چشم تو از باد هٔ بیجوش خو د م
پشت کس نیست دو تازیرگرانبار ی من
محمل آبله‌ام، بار ســـر دوش خـــود م
هم چو یاقو ت به یادلـــب لعلش طرزی
د ل کباب شرر آتش خاموش خـــو د م

اشك لاله گون

به چشم فتنه جویش فتنه‌درخوا ب است پنداری
زتا ب عارضش آیینه سیماب است پندار ی

نهان در زیر زلف مشکسا،خورشید ر خسارش
در آغو شـ‌شب‌دیجو ر مهتا ب است پندا ری
زعکس لعل میگونش، درون‌ساغر چشمم
سرشـک لاله‌گون من می ناب است پنـدار ی
جفا در عهد ماچو ن آفتا ب‌از هر طرف پیدا
وفا در عهدماچو ن ذره نایا ب است پنـدار ی
ز اشك لاله گونم بحر خو ن‌شد بیشه وهامو ن
سرو سـرچشمهٔ این بحر خوناب‌است پنداری

توفان طلب

یکنفس بیداغ درد سرنشایدزیستن
سو ختن‌چون شمع، مارا صند ل‌دردسراست
شور توفا ن طلـب یار ب‌نصیب کس مباد
گرد خودگرداب‌سرگردان به وصل گو هر است
هم چو مرهم هرکرا طبعش‌ملایم طینت است
بیگمان داغش‌بود بالین و زخمش بستر اسـت
چشم اواز پهلو ی مژ گـان‌کند صیددلم
قوت‌پروازشا هین جنبش بال و پر اسـت

گل اشك

آنقدر خاك نباشد که به سربادکنم
بسکـه‌اشك از مژه چشم تر افتاد مـرا
برسر هر مژه ام اشك چوگل‌رنگین شد
تا که بـرگلشن رویت نظر افتاد مـرا

شراب سخن

زهر خدنگ تو رطل گرا ن‌کشم بر سر
که درد دردل‌غم پیشه ، شیشه شیشه‌شراب‌است
زهر عبارت رنگین به سـرپیاله کشم
که‌طبع‌اهل‌سخن‌پیشه، شیشه شیشه شرا ب است

قفل دهان

کشود ن در درج لبت کلیدنداشت
تبسم آمد و قفل ازدهان تنگ گر فـت

نزاکت گل رویت زبس لطافت داشت
مژه گشود موروی توگل به رنگ گرفت

لطافت

به دیدن از نزاکت آب میگردد گل رویت
نگه دزدیده باید بگذرد از طرف بستانت
زبس دارند ذوق قد شمشادترا دردل
به جای سبزه روید سرو از خاك شهیدانت

گل خورشید

چه حاجت است به مشاطحسن شوخ ترا
بگو کجاگل خورشید با غبان دارد
نگه ز نرگس مستت گرا نازان خیزد
که چشم شوخ ترا نشئهٔ سرگران دارد

اشك خونین

جلوه چون برق کند شور شرباران خیزد
دیده از خندهٔاو ، اشك فزون میریزد
بسکه در دیدهٔ من خون جگرموج زند
اشك چون برگ گل آغشته به خون میریزد

خون گل

دهن آیینه واماند ز حیرت چون جام
جلوهٔ حسن تو برده است ز بس از کار شس
باغ حسن تو چنان جوش طراوت دارد
که چکد خون گل از جیب بهار خارش
گربه خاطر هوس بوسه لعلش گذرد
آب گرددزلطافت لب شکر بارش

شکست رنگ

دل کم فرصتی دارم که انجام است آغازش
چوبوی گل شکست رنگ باشد بال پروازش
ز گرد سر مه سنگین تر بودخواب گران سنکش
فسون خواب میخواند زبس چشم فسون سازش

بیت الغز لها

شود پای نگه مجروح، از نظارهٔ زلفت
زبس‌بشکسته‌دست شانه آنجا شیشهٔ دل را
* * *
هر چند آب‌قدر گهر را کندفزون
بی‌آب‌کرد پیش تو این چشم تر مرا
* * *
زبس‌در نامه کردم وصف‌آن دست نگارین را
زرنگینی‌پر طاووس شد بال کبوتر ها
* * *
از حسرت مژگان سیه تاب‌تو ایشوخ
فریاد نفس‌سوخته ام سرمه فروش است
* * *
نسبت دوری به رخسار تودارد آفتاب
این سخن‌پنهان نمی‌گوییم،چون مه‌روشن‌است
* * *
بسکه پیچیدم چو جوهربردم‌شمشیر او
جای رنگ خون‌به تیغش نقش، تصویر من‌است
* * *
در میان بزم، چون مینا سرافرازی کند
هرکه‌زان‌ساقی سیمین ساق جام مل گرفت
* * *
آمد و باز بهر بند من افگنده‌شرر
شعله خوشوخ‌من آتش به نیستان زد و رفت
* * *
نمی توان به تو سوز جگربیان کردن
مبادزآتش دل، دامن تو در گیرد
* * *
به‌وقت گریه مگر یاد او زدیده گذشت
که اشک‌بر مژهٔ من گلاب میگردد

مده دل رابه چشم او که ازبس ناتوا نیها
دو چشـــمنیم مستش ازنگه بار گرا ن دارد

* * *

کسی در بزم رندان همچوساغر آبرو دارد
که چون میناسر تعظیم در پا ی سبـــو دارد

* * *

زلف مشکین چو به رخسا رتو دیدم گفتم
گرد کفراست که بر دامن ایمان با شـــد

* * *

از چهر ه توچو ن گل، خوناز دلم نماید
آیینـهجمالت از بسکه با صفا شـــــد

* * *

چون حبا ب ازخود تهی شدبحر را در برکشید
با خیا لشـــهر که شد نزدیك ازخود دور شد

* * *

در پای تو از بسکه دلـــمبوسه کمین شد
چون سا یهسراپای من از شو ق جبین شـــد

* * *

چه شدگر تکیه بر مژ گا نکند چشمش چو بر خیزد
به کــفبیمار را از ناتوانیها عصا با شـد

* * *

رنگ از چهر ۀ گل عزم بریدن دارد
گل ر خسارتو هر جا چمن آرا با شـــد

* * *

بسو ی یار به آهستگی دلمهرشب
چنا نرود که خیال مرا خبر نکنـــــد

* * *

از بیقرار ی دل بیتا ب مـــامپرس
آیینهرا جمال تو سیمـــا ب میکنـــد

عشق شرر فشان تو باجان عاشقان
آن میکندکه شعله به خاشاك میکنـــــد
* * *
تا که بر طبع لطیف تو گرانی نکند
بوی گـــل بیخته از طرف چمن می آیـــد
* * *
خیالت راسرشك ازدل براددیده می آرد
چو برگ گل‌که‌از گلزار بیرون آورد آبشـــس
* * *
چوگل رنگین بود هر رخنـهٔدیوار کوی او
زبس مـــوج لطافت میچکد از خار دیوار شـــ
* * *
رگ یاقوت چو موی ســو آتش پیچد
به خیال آرد اگر لعل لب رنگینشـــس
* * *
از دو ابرویش بجز چاك‌جگرچیزی مخواه
نو بهار تیغ دارد دربغل گلها ی زخــــم
* * *
پر گشت عاقبت ز تمنا ی‌یادیار
آمد بـــه‌کار این دل از خویش خالیـــم
* * *
عمر را افزون کند فیض‌حضورمیکشان
پیر ازمیخانه مانو جوان آید بـــرون
* * *
سخن از لعل تو در شهد وشکر می غلتد
خنده‌زان لب همه در موج شراب افتاده
* * *
فغانم، ناله ام ، درد دلم، آه‌جگر سوزم
ندارد عشق‌هم چون من به‌خاطر دردپر وردی

نشه در چشم او چو ن مو ج‌در گو هر کند شوخی
تبسم د رلبش چون آب‌در مرجان کند باز ی

* * *

صد مر حله هستی به پس‌پشت گذاری
گــــر یکدود می چون نفس از خویش‌برایی

● ● ●

تاوصف کف پای نگار ین تو کردم
مکتوب‌زرنگینی معنیست حنا یــــــــی

این سخنسرا ی‌چیره دست ،پس‌از هفتاد و چار سا ل زنده گــــی که حدود بیست‌سا ل آن د رسیر وسفر و در حالت آوار ه‌گــی و دور ازو طن سپر ی گردید ، درپانزدهم شعبا ن ۱۳۱۸ هجر ی در شهر دمشق ، دیده از جهان فر وبست و دست اجل طو مار عمرش را در هم پیچید ، روانش شـــادباد (۱۷)

سرچشمه‌ها واشارت‌ها

۱-مقالهٔ عبدالحی حبیبی زیر عنوان « پدر آزادی و تجدد و اصلاح در افغانستان مرحوم محمود طرزی افغان » ، نشریهٔ افغانستان آزاد ، شماره ۲٦،سال اول، ۲۸-اسد ۱۳۳۱ مطابق (۱۹)اگست ۱۹۵۲ ، موجود در کتابخانه عامهٔ کابل .

۲-کلیات طرزی ، چاپ کراچی، ۱۳۱۱ ه ، ص ۱۷۸ بخش قصاید . موضوع دفن رحمدلخان در نجف به صفحهٔ ۱۹۷، ج ۲ سراج التواریخ نیز یاد شده است، اما تاریخ وفات او درین کتاب ۱۲۷۵ قید گردیده .

۳-آریانا دایرة المعارف، جلد پنج، ص ۸۹۲، چاپ کابل ۱۳٤۸.

٤-کلیات ،ص ۲۲۲.

٥-مقدمهٔ کلیات طرزی به قلم محمود طرزی ،ص‌ص ۱-۱٦.

٦-این غزل طرزی به استقبال غزلی از بیدل سروده شده که سه بیت آن چنین است :

برگ و سازم جز هجوم گریهٔ بیتاب نیست
خانه چشمی که من دارم کم از گرداب نیست

دست و پا از آستین ودامن آنسو میزنم
مشرب دیوانگان ز ندانی آداب نیست

در شبستان سیه بختی زبس گم گشته ایم
سایهٔ ما نیز بار خاطر مهتاب نیست

۷-تاریخ ادبیات افغانستان، تالیف حیدر ژوبل ، کابل ،۱۳۳٦، ص ۱٥۱.

۸-تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت پنجم ، نوشته میر غلام محمد غبار . چاپ کابل ، ۱۳۳۰، ص‌ص ۳۳٦ و ۳۳۷.

۹-از دایرة المعارف ترک ،جلد ده ، ص ۱۱۷ ، چاپ ۱۹٦۰ به توجه داکتر واحدی استفاده به عمل آمد .

۱۰-کلیات طرزی صفحه آخر .

۱۱-افغانستان (ادبیات پس ازابوالفرج سگزی)، نوشته بهروز، ص ۳۴۵، چاپ دایرة المعارف.

۱۲-تکلمهٔ مقالات الشعرا ، ص۳۷۲.

۱۳-تاریخ ادبیات افغانستان،ص ۳۳۶-۳۳۷ .

۱٤-یادی از رفته گان ،ص.٦.

۱۵-تکملهٔ مقالات الشعرا ، ص۳٦۸.

۱٦-باتوجه به این ضرب المثل «دیوار ها موش دارد و موشها گوش» گفته شده .

۱۷-منبع عمده و اساسی این نوشته ،اشعار طرزی که به نام کلیات او در کراچی طبع گردیده، میباشند ، نسخه عکسی جلد هفتم امان التواریخ فراز آوردهٔ میرزاعبدالمحمد مودب السلطان مدیر جریدهٔ چهره نما و همچنان مشاهیر کندهار تالیف محمدولی زلمی نیزدرنگارش این مقاله مورداستفاده قرار گرفته اند .

بازتاب زمینه‌های دیگر در سخن شاعر سالهای پسین سده سیزده

گاهی، شاعری با یك شعر خوب، شهرتش همه جا را فرا میگیرد وابدی میشود و گاهی گوینده یی با دیوانی به همسنگی شاهنامهٔ در زاویه یی نام و نشانی سقوط میکند واز یاد همه کس میرود و علت هردو به نیکی روشن است:

سخن دربارهٔ شاعریست که برای بزرگ شدن تلاشهای مداوم به کار بست و شتابزده پیش رفت و دیوان عظیمی به وجود آورد، مع الوصف در ردیف ناشناسترین و گمنام ترین گویندگان جاگرفت وارزش آنچه پدید آورده بود به حساب نیامد.

این شاعر پر حوصله وبسیار سخن که بیش از پنجاه سال به کار شعر اشتغال وانهماك داشت و بیش از چهل هزار بیت شعر نظم کرد، گوهری، سخنسرای ربع اخیر سدهٔ سیزده و اوایل سدهٔ چهارده واهل هرات بود.

به‌وجود آوردن چهل هزار بیت‌خواه عالی وخواه عادی، در نوبت خود کاریست دشوار و غیرآسان. اندیشه، هنر، قریحه، حوصله‌و سرانجام فرصت کافی و شرایط‌مساعد، چیزهایی اندکه موجودیت شان امری بدین گرانی را میسر ومقدور میگرداند.

گوهری، هم پشت کار داشت، هم فرصتی بسنده و هم طبعی روان با شرایط سازگار، واما صاحب اندیشهٔ شکوفا نبود واین مهارت را نداشت که مفاهیم و معانی راچگونه در قالب خودجابجا نماید والفاظ رابه جای مناسب آن بنشاند. او از لحاظ انتخاب و ابتکار موضوع و پدید آورد ن زمینه‌های نو، نیز در تنگدستی گرفتار بود و جولانگاه فکرش وسعت زیادنداشت و مطالب معدود رابه تکرار زمینه سخن پروری خود قرارمیداد.

این سراینده پرکار و تا حدی نا موفق بدانگونه که خودمیگوید از (چهارده) سالگی (۱۲۷۰ ق) به‌کار شعر دست یازیده و تا (شصت‌و چار) سالگی (۱۳۲۰ق) یعنی مدت پنجاه سال بدان ادامه داده و دیوانی بدانسان که یادش رفت پدید آورده است .

دیوان بزرگ گوهری دربخش‌ها یادفتر های متعدد تنظیم گردیده وموضوعات آنها مطابق سلیقهٔ خود او، دسته بندی و جا به‌جا شده اند .

طغیان البکا و دفتر حسینی ، بخش های یکم و دوم دیوان اویند که شامل قصاید ، رباعیات ، تخمیسات، ترکیب‌بندها و ترجیع بند ها، مثنویات در مواعظ‌ونصایح ومراثی ومدایح و حکایات دیگراند .

ریحان العرفا که در بر دارندهٔ پانصد غزل به ترتیب الفبا ازسروده های اوست ، دفتری دیگرازدیوان‌اورا تشکیل میدهد که بخشی ازآن به‌نام « ذریعة الرضویه » به سال۱۳۲۱ ق در حال حیات شاعر ، در مشهد چاپ شده است .

دفتر چارم که نام دیگری برآن‌ذکر نشده باید از بخش های مفید وقابل توجه‌دیوان گوهری باشدزیرا قصاید و قطعات ودیگر اشعار تاریخی او که در بارهٔ امراواولیای دولتین افغانستان‌وایران ودر مرثیه و تهنیت و موالید و وفیات علما و رعایا واقارب واسلاف واخلاف شاعر و تاریخ تعمیر بناهاوحدوث زلزله ها ودیگر وقایع ورویداد هاگفته شده ، تماما درهمین بخش آمده وبسیار ممکن است که از میان آنها مطالبی به‌دست آید که در جای دیگر یاد نشده‌باشد .

بخش پنجم دیوان اوکه‌متضمن‌چند صد رباعی و شماری از گفته های متفرق است «جواهرالمواعظ »نام دارد .

رسالهٔ سفر نامه و فهرست‌صادقه، اثر غیر منظوم گوهریست که درسال ۱۳۰۰ق ، پس از انجام‌مسافرت به کابل نوشته است .

او درین سفر امیر عبدالرحمان‌راملاقات کرده و از اشاره یی که در حاشیه صفحه‌یی از ذریعةالرضویه راجع به ملاقات محسن و

واصل نموده ، این دوشاعرو دبیرنامور آنعصر رانیز در همین سفر باید دیده باشد .

آثار گوهر ی به تکمیل و تنظیم این دیوا ن وسفر نا مه معدو د نمیشود . او علاو ه بر این کارها، به فعالیت های ادبی و هنر ی دیگر نیز دست زده . ترتیب دو جنگ در (پنجصدو هفتاد) هزار بیت، استنساخ سی دیوا ن شعر د رهشت صد هزار بیت ، تدوین کتابی به نام الف القصایددر یکصدهزار بیت و کتابی به نام احیاء ـ الشعراء در شصت هزار بیت ،محصول فعالیت های مداوم اوست وهمچنین کتابت و تذ هیب پنج جلد قرآن و تنظیم شش مجموعهٔ دیگر در مسایل متفرق وده سال کاردیوانی در روزگارجوانی به کارهای اوجمع میشوند .

مجمو عهٔ الف القصایداو گلچینی از قصاید زبدهٔ ائمهٔ شعر است که از حر ف الف تا حرف (ی) مرد ف میباشد . قصایدی که شعرا د ر جوا ب یابه اقتفا ی یکدیگرویا دریك بحر و قافیه گفته اند ، درین مجمو عه گرد آور ی شده که گاهی تعداد گو نه هایی ازین قصاید به بیست میرسد .

نکتهٔ جالب اینکه گو هری تما م کار های قلمی و فعالیت های ادبی خودرا به واحد شعر سنجیده است. چنانکه در مورد مجمو عه ها ی منظوم او یاد شد ، به همین اساس کتابت پنج قرآن مجید و شش مجموعهٔ دیگر را یکصد و بیست هزار بیت وده سا ل کاردیوا نی خودراهشت صد هزار بیت فر ض نمود ه و بدین ترتیب آمار ی از کار های فر هنگی خود به واحد شعر به دست داده است که به دو ملیو نو پنجصد هزار بیت بالغ میشود .

از تمام این آثار که اشار ه رفت تنها مجموعهٔ مختصر ذریعة الر ـ ضو یه که در بر گیرندهٔ (یکصدوسیزده) غزل و چند قصیده وغیره است و در (۱۳۲۱) قمر ی چاپ شده در دسترس قرار دارد ودیگر بهیچ یك از آثار یاد شده اودستیا بی نداریم و هم نمیدانیم که سفر نا مه کابل و دفتر های دیگر دیوا ن اوبه چا پ رسیده اند یاخیر .

مجموعۀ کوچکی به نام «دیوان گوهری» به نشانی (نه صدوهفتاد وهشت) گنجینۀ دست نویسهای انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم تاجکستان محفوظ است که تعداد نه چندان زیاد از اشعار اورا در بر دارد و مسلما بخش ناچیزی از سروده های فراوان شاعر است. این دیوان که (نودوپنج) صفحه دارد و اشعار آن از (نه صد) بیت در نمیگذرد، احتمالا توسط کسی از اینجاو آنجا جمع آوری گردیده و به خطی عادی به کتابت در آمده است.

این مقدار از سوانح اونیز از آنچه خود در مجموعۀ مذکور نوشته وهم از خلال اشعار مندرج در ذریعة الرضویه استنباط و استدراك شد و در تذکره هاییکه احتمال ذکر او میرفت یادی ازو به نظر نیامد.

آثار واحوال این شاعر که مدتی از حیات خودرا در مشهد گذرانیده قابل جست و جوی بیشتر است وهرگاه کسی به چنین امری توجه نماید در آن صورت از هرگونه مدرکی باید سود جوید و مجموعۀ کوچك محفوظ در گنجینۀ دست نویسها رانیز مورد استفاده قرار دهد و آنرا ممد و مکمل کار خود سازد.

اگر به تمام آثار گوهری دستیابی میسر می بود به خوبی می شد در بارۀ افکار و احوال ونحوۀ دید اوقضاوت نمود و فعلا چنین امکانی موجود نیست. اما در اشعار شامل در مجموعۀ ذریعة الرضویه، او در نقش یك شاعر کاملا دیانتی ظاهر میشود و مانند شماری از گوینده گان پیشین، همه چیز را ازنگاه معتقدات خود وجهان بینی پذیرفتۀ خود مینگرد و بدان اساس مردم را به موعظه و نصیحت می نشیند.

درین رباط مگر تخم غصه کاشته اند
که هر که آمد از آمدن پشیمان بود

عجیب نیست که از امر او ببارد ابر
چو آگه از همۀ قطره های باران بود
(از قصیدۀ جواب رودکی)

یکذره از محبت اوصد جهان گناه
یك خر دل از عداو ت او سد صد جنا ن
در هر جدل قضا به امور توهمر کاب
در هـــر محل قدر به عبور تو همعنا ن
منقاد امر تو به گزید ن گزنده ها
مشتا ق حکم توبه درید ن در نده گـان
(از قصیدهٔ دیگر)

به آنکه مرگ یقین است بهرهرذیروح
ذخیر ه کردن وافسوس خورد ن استعجیب
انیس باش به بیچاره گا ن بی سامان
چه میروی سوی سر هنگ و جانب سر تیـب
فشرده ام نه چنان از حوادث دوران
که درقصیده شوم گرم صنعت تثبیـت

یکی از ممیزا ت طبیعت گو هری ساختن شعر به قافیه های تنگ و مشکل و غیر معمو ل اســت واستعمال کلما ت واصطلاحا ت دور از ذهن و مهجو ر ،و خوددر شعری که به حرف (ذ) سروده ، دریـــن مورد **میگوید** .

گذشت از نظر م صد کتا ب از شعرا
بریـن قوافی مشکل نر فت هیچ استا ذ

ولی گاهی ، ابیا تی در خلال اشعا ر اوبنظر می آیند کـــــه انعکاسی از حیا ت مردم انـــد وازواقعیت های زندگی و رنجهــا ی متراکم مردم حکایت دارنـــد ،واستثمار گرا ن رابه آهسته گــی معر فی مینمایند . این اشعا رتحت تاثیر عوامل محیطی و بر خوردبا نابرابر ی ها وسطح ناز ل زنده گی اکثریت مردم گفته شده و عناصر ناسالم در آنها خلع اعتبا رگردیده اند :

چگو نه شیخ زمان لاف آگهی آرد
کـــه پربود شکمش از حرا م تا حلقو م

چو نیستی خبر از آنکه باکه‌یی به سخن
دهد چه سود به حال تو خواندن تعقیب

* * *

دل میشود ز صحبت بی مغزریش ریش
خالـــی‌چوگشت کیسه پریشانی آورد

غزلها ی گو هر ی یکدستی‌وگیرا یی کمتر دارند و کلمـــات گرم و شور آفرین کمتردر آنها به‌نظر می آیند . از آن تعداد غزلهای اوکه در دست اند ناتوانی شاعردرایجاد مطالب نو و بهم بستن‌کلمات خو شا هنگ و جالب به خو بـــی‌احساس میشود ، با این وصـــف بعضی از غزلها ی او خالی‌از لطف‌نتوانند بود :

شکست جسم

نمیزنند به رو یی ، اگر نقاب‌شویم
نمیکنند نگاهی ، گر آفتا ب شو یـــــم
ندانم این چه غرور اســـت‌گلعذار انرا
که ره به‌گلشن شان نیست گر که‌آب‌شویم
چه طالع است که دربـــز م‌میکشان مارا
نمیبرندا گر شیشهٔ شرا ب شو یـــــم
جمال دوست زتعمیر تـــــن‌حجاب آورد
جنون‌کجاست که‌از همتش خرا ب شویم
گرفته اهل جهانرا ز کام بی‌خبری
چه سوداز آنکه بهر مجلسی گلاب شویـــم
شکست جسم بود متصل‌به‌یار شد ن
دریـــن‌محیط چرا کمتر از حبا ب شویـــم
عذاب قبر بتر نیست از عذاب‌فراق
مگر به‌وصل تو ما فارغ از عِذاب شویـــم
ز ذره ذرهٔ مابو ی یار مـــی‌آید
کهٔ سوال‌چراعاجز از جوا ب شو یـــــم

لیلی مقصود

از صو معه تا جا ی‌به میخانه‌گرفتیم
یکبا ردل‌از سبحهٔ صد دانه گر فتیـــــم

جز دوست . امید طمع ازخلق بریدیم
این بلهوسان را همه بیگانه گرفتیم
تاکنج رخ لیلی مقصود شود کشف
زانروی چو مجنون رۀ ویرانه گرفتیم
گفتند گرانتر بود ازکوه غم یار
بستیم کمر محکم وبر شانه گرفتیم
دست طلب آویخته بر طرۀ دلدار
زنجیر به پای دل دیوانه گرفتیم
سر بر کف و جان بر طبق صدق نهادیم
آنگاه رهی جانب جانانه گرفتیم

گوهری بسال ۱۲۵٦ هـ ق دیده به جهان هستی کشوده واز جریان زندگی او واینکه تا کدام سال در هرات بوده و دراثر چه عواملی ساکن مشهد گردیده اطلاع دقیقی در دست نیست .

نام اصلی او نیز در کتاب ذریعة الرضویه* و جای دیگر یاد نشده و خودش نیز در مطالبی که برای خود نوشته از ذکر آن اهمال ورزیده است .

اما در صفحۀ (سه صدونود) جلد سوم سراج التواریخ، در خلال وقایع (۱۲۹۹) هجری قمری آمده است که میرزا محمدابراهیم نام هروی متخلص به گوهری قصیده یی در ستایش امیر عبدالرحمان ساخته وارسال داشته بود واز طرف امیر یك طاقه شال خلیل خانی وسالانه دوصدروپیه کابلی مستمری برایش معین گردید.

ازینکه گوهری درسال (۱۳۰۰ ق) از هرات به کابل آمده وامیر را ملاقات نموده ورسالۀ سفر نامه را نوشته است واضح میگردد که این میرزا محمد ابراهیم گوهری مذکور در سراج التواریخ ، همین گوهری مورد بحث ماست که یکسال قبل از آمدن خوددرکابل. قصیده یی برای امیر ارسال کرده و زمینۀ معرفت خودرا به دربار فراهم گردانیده است .و همچنین غیر از و کدام گوهری نام دیگر را درآن موقع نمی‌شناسیم.

در مورد تحصیل ودانش گوهری نیز چیزی نمیدانیم امااز اشعارش روشن میشود که تعلیمات متوسطی داشته و هم از کتابت وتذهیب قرآن و استنساخ دواوین ودیگرکارهای ادبی اوکه بدانها اشاره کرده معلوم میگردد که علاوه برهنر شاعری از هنر خط وتذهیب نیز بهره یی نصیبش بوده است .

گرچه بدانسان که اشاره رفت نمیدانیم که چه مقدار از آثار گوهری ازبین رفته و چه اندازهٔ آن برجای خواهد بود ، ولی از اهتمامی که اودر تنظیم و حفظ آثار خودداشته احتمال میرود که از بین نرفته باشد . چون او مدت زیادی درشهر مشهد بسر برده امکان دارد که در همین شهر ، آثارش نزدخانواده های دوستانش باقی باشد .

مولف بحر الفواید محمدیوسف ریاضی که چند سال اخیر زنده گی گوهری را در مشهد درک کرده وبا اورابطه داشته مینویسد که کتاب طغیان البکا و غزلیات میرزای گوهری نزد من موجود است هر کسی بخواهد میتواندبانی طبع آن شود .

(ص ٥٤٨ ، بحر الفواید).

این یادکرد ریاضی مویدموجودیت آثار گوهری در مشهد به شمار می آید زیرا ریاضی نیزدر سالهای اواخر حیات گوهری در مشهد میزیست وبحر الفوایدرا در آنجا به چاپ رسانید .

مولف بحر الفواید در جای دیگر گوید که میرزای گوهری شاعر هراتی که آثار زیادی دارد ، در ماه جمادی الاول ۱۳۲۳ قمری مطابق ۱۹۰٤ میلادی در اثر بروز مرض وبا در خراسان در گذشت

(بحر الفواید ، ص ٥٥١).

بدین ترتیب گوهری شاعرپرکار ، پس از شصت و هشت سال زندگی وایجاد آثار فراوان چشم ازجهان هستی فرو بست و متاسفانه تاکنون هم که بیش از هشتاد سال از مرگ او میگذرد توفیق دسترسی به همهٔ آثار او میسر نگردیده است .

به نمونه های دیگر از آثارگوهری توجه نماییم:

اعجاز مسیح

روی تو چو از زلف معنبر بدرآید
ازظلمت‌شب صبح منو ر بدر آیـــــد

اعجاز مسیح ارنه ز لبها ی تو پیداست
بهر چــه‌زیاقوت تو گو هر بدر آیـــد

جز خال که حال از لب لعلت‌شده ظاهر
هنـد ونشنیدم لب کوثر بدر آیـــــد

رسم است که مظلو م فتــدعاشق مسکین
معشوق‌جفا جو و ستمگر بدر آیــــــد

از کوثر موعود کشم دست ،گرآنماه
دربزم‌کنون با می و ساغر بدر آیـــد

پیمانهٔ عمر

مست افتد چو نکار از مــی‌ومغرور به حسن
نبرد ره‌به دلش نالهٔ مستانهٔ مـــــــــا

پیشتر زانکه خورد سنگ به‌پیمانهٔ عمر
سا قیــامی پی هم ریز به پیمانــــــــ مـا

تیر فلك

سر تا به پا چو خانهٔ زنبورگشته ام
ز ا ن‌تیرها که از فلکم خورد ه بر نشــان

مصادر

ــذریعةالرضو یه ، اثر گوهری،چاپ مشهد ، ۱۳۲۱ قمر ی
ــبحر الفواید ، اثر محمد یوسف‌ریاضی ، چاپ مشهد ،۱۳۲٤ قمری
ــسراج التواریخ ، اثر فیضــ‌محمد کاتب ، جلد سوم ، ص.۳۹۰، چاپ کابل ، ۱۳۳۳ قمر ی
ــدیوا ن گو هری (مجموعــــهٔمختصر از اشعا ر گو هری)نسخهٔ دستنویس محفوظ در گنجینـــهٔدستنو یسهای شهر دو شنبــــه مرکز جمهور ی تا جکستان .

سرچشمه های ادبیات دری

سدهٔ سیزدهٔ افغانستان

اشاره

کشور ما بر خاستگا ه زبان دری وپرورشگاه ادبیا ت غنا مند این زبان است . پیشینهٔ ادبیات در فراز و فرود این مرزو بو م اد ب خیز ، به بیش از هزار و دو صد سال آنسوتر پیو ند میخورد .

این ادبیا ت در درازا ی هزا ر ودو صدسا ل ، با جهش ها و درنگها یی همراه بوده و در مقطع‌های معین ،تابنده گی و فروزنده‌گی خاصی داشته است ، چنانکه درزمانه های غز نویا ن و تیموریا ن وبر شمهای زمانی دیگر ، میتوا ن نشانه هایی از آن بالنده گی هاو فروز شمها را درنظر آورد .

از سپیده دم رویش شعر در ی‌تا این هنگا م ، پیوسته از فرا ز قله ها و تنگنا ی دره های ایـن‌سرزمین ، سروده های دلپذ یر ، گوش جا ن شیفته گا ن ادب رابـه‌نوازش می نشاند و از نوا باز نمی ایستند ، اگر چه گاهی به بـی‌تلاشی ونرمی میگراید.

در سده های دوازد ه وسیز د ه‌هجری بنا بر او جگیر ی کشمکش ها ی سیاسی و ناآرا می های اهل‌فضل ، وضع ادب نسبت به‌گذشته رضایت آور نبود و بی حالتی‌هایی‌در امر شعر به مشاهده می‌پیوست.

نویسنده یی راجع به و ضـع‌ادب در ین عهد می نویسد : «... افغانستا ن در سال ها ی(۱۱۶۰تا۱۳۳۷) ه .ق جزدر ایا می معدود، صحنهٔ پیکار های خونین وآشوب‌ها و نابسا مانی هابود . زمانی‌از مخالفت فر زندان تیمور شاه د رآتش وخون می سو خت وزمانـی همت مردم آن در مبارز ه با دولت‌استعمار ی انگلیس مصرو ف می بود . واگر گاهی در عهد پادشاهی‌آرا مشی روی می نمودو تو جهی به شعر واد ب به‌عمل می آمدومردم‌نفسی تاز ه میکردند ، سیـل حوادث بر سر آنها می تاخت کـه‌گویی آن انداز ه آرا مش‌هم هرگز نبوده است .

با این وضع معلو م است کـه‌محیط برای رشد استعداد هـا ی گو ناگو ن تا چه پایه نا مسا عدبوده است ....» (۱) مع الو صف

در روز گار تیمور شاه که خـــودشاعر بود و به اهل اد ب علاقــه مند ، وضع شعر واد ب تاحدی‌روبه بهبود ی نهاد وزمینهٔ ایجـــاد آثار ادبی به آهستگی به سو ی‌مساعد ت‌میر فت .

این وضع دریك حالت نو سا نی‌ادا مه داشت تا اینکه قدر ت‌سیا- سی از دود مانی به دود مانـــــی‌انتقا ل یافت و تغییر قدر ت‌بازهم در چگو نه گی شعر واد ب اثـــر گذاشت و سخنو رانی در اینجا و آنجا به ظهور پیو ستند .

در هر حال گر چه شعر واد ب‌درین دور ه دریك حالت شگفته‌گی وبار و نقی قرار نداشته است بااین‌هم ، در اثر جست و جو و فرورو ی در لابلای منابع ، آرشیف هـــا و دستنو یسها ی ناشناخته‌واسناد ویاد داشتها ی شخصی ، میتوان‌به سایه رو شنهایی از ادبـیا ت عهد و نیمر خها یی از چهره‌های‌نا آشنا و نیمه آشنا ، شناسا یی ناتما می پیدا کردکه حلقهٔ وصلـی‌گرچه نه چندا ن استوار ـبه شمار آید ادبیا ت گذ شته را با آینده.

مردم ادب دوست این سرزمین‌برای دانستن چگو نه گی ادبیا ت دیرینهٔ کهن سال خود به داشتن‌تاریخ ادبیا ت نیاز دارند .

گرچه در بخش های مختلـــف‌تاریخ ادبیا ت به صور ت نا منظم وناپیوست کار هایی صـــــور ت‌پذیرفته ، ولی بدانسا ن که سیرو تحول ادبیا ت را در افغا نستا ن‌از آغاز تا امروز و به دوره ها ی معین باگو نه گون حـالات آن وپیوست باهم ، نشان بدهدو جواب گوی نیاز اد ب پژو هان باشـد،درین عرصه کار ی انجام نیا فتــه است .

برای تدوین تاریخ ادبیا ت کـه‌فرا گیرند ۀ همهٔ جها ت‌و جوانب آن باشد ، فراهم گردانید ن‌موادومدار ك محلی و منطقو ی‌به‌شمول دوا وین ، تذکر ه ها، متون، یادنا مه ها، گزار شها و جز اینهادر درجهٔ اول اهمیت دانسته میشود.

امروز ده ها و صد ها اثر ادبی‌مربوط به افغانستا ن از سده های مختلف ، در موزیم ها، آر شیف‌هاو کتابخا نه های رسمی‌وشخصی سر زمین های آسیا یی واروپا یی‌وجود دارد که تاریخ ادبیـــا ت

ما به هیچ و جه از آنها بی نیا زبود ه نمیتوانند و باید را هها ی استفا ده از آن منابع جستو جوگرددو هموار سا خته شود تا کار نو یسند ه یا نویسنده گا ن تاریخ‌ادبیات به آسانی رو به رو گردد.

در مرکز زبا ن وادبیا ت اکاد می‌علو م افغانستا ن آرزو پرو رد ه میشودکه در پهلو ی و ظایف دیگرفرهنگی ، تاریخ ادبیا ت افغانستان نیز فراهم آید و به تحر یر آورده‌شود .

شعبه دری مرکز زبان وادبیا ت‌باتوجه به این آرزو ، آماده ساز ی فهرست منابع و سر چشمه های‌ادبیا ت در سه صدسالهٔ اخیر را- هر چند نا مکمل — نخستین گا م‌در به و جود آورد ن تاریخ‌ادبیات دانسته و در پرو گرا م کار خودجا داده است .

تهیهٔ فهرست منابع وسر چشمه‌هاظاهرا امر عاد ی وساده یی می نماید اما در واقع چنا ن نیست ،بلکه تر تیب یك فهر ست جا مع ومانع بسیار مشکل‌و حتا غیرمقدوراست ، زیرا مواد ومدار ك عمد تا در جا های معین و محدو دی‌فراهم‌آمده نمی باشد و دستیا بی به‌همهٔ آنها در مراجع مختلف داخلی وخار جی و درلا به‌لای کتا بهـــا ، مجلات ، جراید و اسناد دیگر بـــه‌آسانی میسر نمیشود .

فهرست حا ضر ، منابع وســرچشمه های ادبیا ت افغا نستا ن را در سد ۀ سیزده هجری(۱۲۰۱—۱۳۰۰ق) که برابر باقر ن نــزد ۀ میلاد ی و دقیقتر (۱۷۸۷—۱۸۸۲)است ، نشان میدهد . •

میتوا ن این فهرست رانخستین‌گام در این زمینه به حساب آورد که باید در جریا ن عمل ، یعنـــی‌تحریر تاریخ ادبیا ت این قر ن‌ودر مرور اوقا ت ، با راه بردن ازین‌مدارك به مدار ك دیگر، به اکمال رسانده شود .

در تر تیب این مجمو عه که دربر دارند ۀ اسما ی (سه صد و سی) شاعر و نویسند ۀ قـــرن‌سیزده میباشند به (یکصدو بیست وپنج) اثر مخطوط و مطبو ع‌و مجله‌وروزنا مه و گزار ش و تفسیـــر ویا د داشت های متنو ع دیگر دربنیاد های مختلف مرا جعه به پای آورده شده است . با این حا ل‌امکان‌زیاد و جود داردکه به شنا سا یی بعضی از گوینده گا ن و نویسنده‌گان و اد یبان ا یـن سده نسبـت

عدم دسترسی به تعداد ی از منابع ومصادر در داخل و خارج، توفیق حاصل نشده باشد .

سعی به عمل آمده است که نام شاعران و نویسنده گان مجهول الزمان ، به صورت احتمال درین مجموعه آورده نشود . شاید در میان کسانیکه زمانهٔ حیات شان در کتابها نشان داده شده ، با نام هایی مواجه شویم که اشتباها به قرن سیزده منسوب گردیده باشند. اینگونه اشتباهات را نمی توان جز با دقت ، باز شناخت .

عده یی از سخنوران عهد (سیزده) بنابر عواملی که ذکرش رفت ، در زاویهٔ گمنامی مانده اندوعده یی هم که دستاورد های شان در مرتبه های بلند تر قرار نداشته قابل توجه دانسته نشده اند وبا این حال هر دو دسته نمایندهٔ فرهنگ وادب روز گار خود به شمار می آیند . درین میان کسانی راهم میتوان به یاد آورد که آثار شان ادبیات این محدودهٔ زمانی رارنگین و متجلی گردانیده و آبروی ادب عهد خود به شمار می آیند وسخنان شان میتواند بیشتر ماند گار باشد .

باید به خاطر داشت که تمام سخنوران وادیبان عهد (سیزده) چنان نبوده اند که حیات شان کاملا در میان قرن (سیزده)واقع شده باشد یعنی در جریان همین قرن تولد یافته ودر گذشته باشند. شاید زنده گی عده یی بدینگو نه بوده باشد و لی عده یی از آنان سده های (دوازده ــ سیزده)وعدهٔ دیگر شان سده های(سیزده وچهارده) را دریافته اند که بدین صورت هر دسته از آنان در ادبیات دوسده نقش و سهم دارند و البته در اینجا توجه به عمل آمده است تا از میان این دسته ها کسانی در ادبیات قرن سیزده شامل ساخته شوند که بخش عمده و قابل اعتنا ی زنده گی شان درین عهد واقع شده با شدوقسمتی از ایجاد یات شان متعلق به این سده دانسته شود .

این فهرست دوبهره دارد . دربهرهٔ اول نام شاعران و نویسنده گان قرن سیزده به ترتیب الفبا ی تخلص و لقب و یانام ، با

منابع مربوط به آنا ن ودر بهرهٔدوم کتابها ومقالا تیکه دربار ۀ اوضاع سیاسی و اجتماعی وادبی ایـــن عصر اختصا ص دارد آورده شده اند .

مصادر ، در ذیل نام هرگوینده ونویسند ه به ترتیب تاریخ تالیف کتابت و یاطبع ، قید گردید کـه میتوا ن از لحا ظ زمانی تقـــدم و اعتبا ر آنها را مدنظر قرار داد .

چون دایر ۀ اعتبار این مجموعهٔ به سدهٔ سیزدم هجر ی قمـــر ی محدو د ساخته شده لذا سا لهای قمری که به رو یت منابع طر ف استفاد ه ذکر یافته با حرف «ق» مشخص گردید ه است و سنوا ت بدون این قید مربوط به هـجر ی شمسی میباشد .

به مقصد جلوگیر ی از اطنا ب وتکرار ، بعضی از عناوین و نا م های مصادر ومولفا ن که ممکـــن است چند بار درین گزار ش یـاد شوند ، به یك کلمه ، کلمه یی که بتواند نمایانگر نام و عنوان کامل باشد ، کو تاه شده است وصور ت کوتاه شد ۀ آن در اشارا ت ونشانه ها توضیح میشود.

نا مها و عنوا نهاییکه بـرا ی یکمرتبه می آیند به طور کا مـل ثبت میشوند .

اشارا ت و نشانه ها

آرشیف	آرشیف ملی افغا نستان
آریانا	مجلهٔ آریانا
ادب	مجلهٔ ادب ، نشر یه فاکو لتـــه ادبیا ت کابل
افغانستان	ادبیا ت افغانستا ن ازابواتفر ج سکزی ببعد در کتا ب افغانستا ن
امان التواریخ	امان التواریخ ـ جلد هفت ، تا ـ لیف مودب السلطا ن ، عکس نسخهٔ دستنویس.

اوقاف	مجلهٔ اوقاف
پیوند های فرهنگی	پیوند های فرهنگی ، فصلی از کتاب روابط بخارا وافغانستان از آغاز دولت درانی تاسقو طامارت بخارا
تاریخ ادبیات	تاریخ ادبیات افغانستان ، تالیف پنج استاد ، غبارو دیگران
تحفة الاحباب	تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب، چاپ دوشنبه ، ۱۹۷۷
خراسان	مجلهٔ خراسان
دایرة المعارف	آریانا دایرة المعارف
دستنویس	نسخهٔ خطی و غیر مطبوع
س	سال نشراتی
ش	شماره
ص	صفحه
ص‌ص	صفحات
ق	هجری قمری
کابل	مجلهٔ کابل
کتاب	مجلهٔ کتاب
گنجینهٔ دستنویسها	گنجینهٔ دستنویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجیکستان .
محترم	تذکرهٔ شعرای محترم
مزارات کابل	مزارات شهر کابل
مزارات هرات	رسالهٔ مزارات هرات
هنر	مجلهٔ هنر

یاد داشت

هر کدام از نشا نه های ذکـــر شده در مرتبهٔ اول به صو ر ت کامل و در مراتب دیگر با رعا یت اختصار به ضبط آمده اند و درعین زمان عناوین و نا مهای غیر طولانی مصادر و سر چشمه ها که‌اختصار آنها سبب صد مه به مفا هیـــــم میگردید ، به صور ت اصلی آورده شده و همچنا ن اسمای جا یها و سالها و تاریخ ها، در همه جابه حالت اصلی ثبت یافته اند .

بهرهٔ یکم

سخن پردازان-سرچشمه

آ - ا

آثم .

دیوا ن آثم ، نسخه دستنو یس(یکصدو نزده ورق) ، سـا ل کتابت ۱۲۷۷ق. آرشیف ملـی ،سه هزارو پنجاه‌و پنج - چار صدو هشتادو هشت .

آثم ، عبدالخالق ازسادات‌غور.

مجلهٔ ادبی هرا ت ، ش پنج،س‌نه ، ۱۳۵۵(۲).

آخوند زاد ه ، حبیب الله .

فضلا ی فراموش شد ه، عبدالله‌افغان نویس . مجلهٔ کابل ، ش نه س اول ،۱۳۱۰، ص‌ص سی‌و نه - چهل ویك(۳).

آخو ند زاد ، مولو ی محمـدصدیق.

رسالهٔ مزارا ت هرا ت - حصهٔ‌سوم ، به تصحیح و حوا شی‌فکری سلجو قی . کابل ، بدون تاریخ .

الله باش ، محمد حیات .

تیمورشا ه درانی -ج ۲، طبـع‌دوم ، تالیف عزیز الدین و کیلـی فوفلزایی. کابل ، ۱۳٤٦، ص چارصدو هشتادوچار.

ابن قاضی میر حسین .

- دیـوان قاضی بیدل معروف‌به کتا ب ابن قاضی کابلی،لاهور، ۱۳۳۲ ق ، یکصدو پنجا ه و دوصفحه .

-تاریخ ادبیا ت افغا نستا ن ،قسمت پنجم ، نوشته میر غلام محمد غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل و یك .

-ادبیا ت افغانستا ن از ابو الفرج سکز ی ببعد ، نو شتـــهٔ محمد حسین بهروز . در کتـــا ب «افغانستان » چا پ آر یانا دایر ة المعار ف . کابل ، ۱۳۳٤.

-نگاهی گذرا به دیوا ن ابـــن قاضی ، محمد سرور پاکفر . مجلهٔ خراسا ن ، ش دو ، س دو ،۱۳٦۱،ص‌ص یکصدو نود - یکصدو نود و هفت .

ابو سعیداوبهی ، میر سعدالدین.

-دیوا ن ابو سعید ، دستنویس،آرشیف ، بیست و دو - یکصد و پنجاه و نه .

-آثار هرا ت -ج سه ،هرا ت،۱۳۱۰ ، ص دو صدو شصت و یك .

احقر ، میر محمد نبی .

-ار مغان بدخشا ن ، شاه عبد الله بدخشی . کابل ، ش یازد ه، س شش ، ۱۳۱۵.

-تکملة الریاض ، تا لیـــــف احقر در ۱۲٦۱ق . (مجلهٔ کابل ، ش یکصدو هفت، س نه) مقـــالـهٔ شاه عبدالله بدخشی .

-تازیخ ادبیا ت ، غبار .کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو نود.

-لعل بدخشا ن ، غلام حبیـــب نوایی ، فیض آباد ، ۱۳۳۲، ص‌ص چهل وپنج - پنجاه .

-افغانستا ن ، بهروز . کابـــل، ۱۳۳٤.

-نگر شی به تکملة الر یاضـــ میر محمد نبی احقر ، ظهور الله ظهور ی ، مجلهٔ هنر ، ش پنج -شش، ۱۳۵۹.

احمد .

استخرا ج تاریخ در نظم، محمدابراهیم خلیل ، کابل ، ۱۳۳۷ ، ص‌ص بیست و شش و نودو یك

احمد (پسر دوست محمدخان).

-دیوا ن احمد به خط میر احمدعلوی به سا ل ۱۲۸۳ق، آرشیف.

-دیوا ن احمد به خط میرزاحسین کابلی به سا ل ۱۲۹۳ق، پنجصدو هفتا دو دو صفحه ، آرشیف .

-امان التواریخ – ج هفـــت ،تالیف عبدالمحمد مود ب السلطا ن اصفها نی ، احتما لا به خــــطفیض محمد کاتب‌پس از (۱۳٤۰ق).
عکس نسخه در اکاد می علو م،ص‌ص یك ـ دو .
-عاجز افغا ن و افغا ن عاجز ،حافظ نور محمد . کابل ، ش دو، س چار ، ۱۳۱۳، ص‌ص چهل ونه-هفتاد .
-آریانا دایرة المعار ف -ج دو،۱۳۳۰، ص پنجصدو سه .
-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو سی و نه .

احمد احمد علی قند هاری .

-دیوا ن احمد ،نسخهٔ مخطو طمتعلق به عبدالرزا ق غفو ر ی از نبیره گان شاعر .
-شاعر گمنا م قند هار ی ،ع.ز.مجلهٔ آریانا ، ش شش ، س نه، ۱۳۳۰ ، ص‌ص بیست‌و یك -بیست‌وپنج.
-دکند هار مشا هیر، محمد ولی‌زلمی . کابل ، ۱۳٤۹، ص‌ص دو صدو هشتادو چار – دو صـــدوهشتادو شش .

احمد قند هار ی ، میرزا احمـــدعلی .

یادی از رفته گان ، خستـــــه(قسمت تعلیقا ت به قلم مایـــــل هروی). کابل ، ۱۳٤٤،ص‌ص یکصد وشصت‌و شش – یکصدو شصـــت‌وهفت .

احمد ،میر حسام الدین‌انصاری.

-ایرةالمعار ف – ج شـــش ،کابل ، ۱۳٤۸،ص سه صدو دو .
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

احمد ، میر قطب الدین .

-دایرةالمعار ف – ج شش،کابل، ۱۳٤۸،ص ص سه صد وپنج.

احمد ، میرنجم الدین‌انصار ی.

-دایرة المعار ف -ج شش ،کابل، ۱۳٤۸،ص سه صدو هشت .
-افغانستان ، بهرو ز ، کابـــل،۱۳۳٤.

احمد میر نظام الدین .

افغانستا ن ، بهرو ز .کابل،۱۳۳٤.

ادرانی ، خلیفه صدیق .

ـمزارا ت هرا ت ـحصهٔ سوم.کابل ، ۱۹۶۷،ص یکصدو شصت.

ادیب پشاور ی ، سید احمد

ـمرحو م ادیب پشا و ر ی،گویااعتماد ی . کابل ، ش چار ، س یك ، ۱۳۱۰،ص‌ص بیست‌و یك ـ بیست‌و شش .

ـادیب پشاور ی ، عزیز الله‌قتیل، آیینهٔ عـر فان، شـ شش ـهفت ، س سه ، ۱۳۱۱.

ـدیوا ن قصاید و غزلیا ت‌فار سی و عر بی ادیب پیشاور ی بـا تحشیه و تعلیقا ت‌علی عبدالرسولی.تهران ،۱۳۱۲.

ـدایر ةالمعار ف ـ جلد دوم ،کابل ، ۱۳۳۰،ص ششصدو پنجاه و یك.

ـتاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل وپنج.

ـفارسی گو یا ن پاکستا ن‌ـجلد یك ، تالیف داکتر سیـــد سبط حسن ر ضوی . راو لپند ی،۱۳۵۳،ص‌ص صد ـیکصدوسیزده.

اذنب ، سید خان شبر غا نی.

ـدبیر ستا ن بلخ ـ حصهٔ چار(نسخه غیر مطبو ع) ، خسته . ۱۳۳۳،ص‌ص دو صدو شصت وسه ـ دو صدو شصت‌و شش(٤)

اسیر ، شاه عبدالغیا ث.

تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو شصت ودو.

اظهر ، میر احمد مجدد ی .

ـار مغان بدخشا ن ، کابـل ،شماره چار و پنج، سال ششـم ، ۱۳۱۵ ، ص‌ص یکصدو چهل‌وشش‌ویکصدو چهل‌و هفت .

ـتاریخ ادبیا ت ، غبار .کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو هشتادوهشت.

ـلعل بدخشا ن ، نوایی .فیض‌آباد ، ۱۳۳۲، ص‌ص چهل و پنج‌ـ پنجاه .

ـافغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

افضل هرو ی ، بن محمـــــدشریف .

تذکرهٔ شعرا ی محتر م، تالیف‌حاجی نعمت الله محتر م ، بـــه تصحیح و تحشیهٔ اصغر جانفدا.دوشنبه ، نشریا ت دانشـــ ،

۱۹۷۵،ص‌ص بیست‌و نه ـ سی وچار .

افغان ، گل محمد .

ـدیوا ن افغا ن ، دستنویس در (پنجصدو بیست‌و شش) صفحه ، حدو د (پنجهزا ر) بیت.

گنجینهٔ دستنو یسها ی انستیتو ت شر ق شناسی اکادمی علوم تا جیکستا ن ، شماره چارصدو بیست . (۵).

ـنمونهٔ ادبیا ت تا جیك ،صدرالدین عینی . مسکو ،۱۹۲۶، ص‌ص دوصد ـ دوصدو یك .

ـشعرا ی وطن ، سرور،جریدهٔ نسیم سحر ، شماره دو م ،۱۳۰۶.

ـتاریخ ادبیا ت ، غبار .کابل، ۱۳۳۰،ص سه صدو بیست‌وشش.

ـافغانستا ن ، بهرو ز. کابل، ۱۳۳٤ .

ـدایرة المعار ف ـ جلد شش .کابل، ۱۳٤۸، دو صدو سه .

ـیکی از شاعرا ن کم شنا خته‌شد هٔ قند هار ... ، پو ها ند رشاد . خراسا ن ، شمار ه یك ،سال دوم ، ۱۳۶۰.

افغا ن ، میر هوتك .

ـامان التواریخ ـ جلد هفت ،مود ب السلطا ن . دستنو یس ، ص‌ص چار ـ هشت .

ـکلیا ت میر هوتك به خط عبدالسمیع به سال ۱۳۰۳ـ ۱۳۰٤ (ششصدو شش) صفحه ،آرشیف.

ـدیوا ن اعلیحضر ت تیمورشاه،عبدالحی حبیبی . کابل ، شمار ه سی‌ویك ـ سی‌ودو ، سا ل سو م،۱۳۱۲.

ـدیوا ن میر هوتك افغان ،گو یا اعتما دی . کابل ، شمار ه ده، سا ل سوم ، ۱۳۱۲.

ـتاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، سه صدو سی ودو .

ـافغانستا ن ، بهرو ز. کابل، ۱۳۳٤.

ـافغا ن ،خسته .عرفا ن ، ش‌هشت ، سا ل بیست ، ۱۳۳۵،ص ص بیست‌و شش ـ بیست‌و نه .

ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤، ص‌ص هفت‌ـیازده.

ـتیمور شا ه درانی ـ جلدسوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤۶ ، ص‌ص چار صدو شصت‌و دو ـ چار صدوشصت‌و چار .

الفت کابلی ، میر مجتبا .

-دیوا ن الفت ، دستنو یس .آرشیف ، بیست‌و سه - سی و هفت .

-غزلیات الفت ، دستنویس .آرشیف ، ده - سی‌و هفت .

-امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطا ن ، دستنویس ، پس از (۱۳٤۰ ق) .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل‌وشش.

-افغانستا ن ، بهروَ ز. کابل،۱۳۳٤.

-مزارا ت کابل ، خلیل .۱۳۳۹،ص‌ص یکصدو هشتادو پنج - یک صدو هشتادوشش .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص دوازد ه- سیزده .

امضا ، محمد حسن معـرو ف‌به‌سیاه .

-سراج الاخبار ، شماره هفده،سال هفت .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، سه صدو چهل‌و هفت .

-تکملهٔ مقا لات الشعرا ، محمدابراهیم تتو ی ، به تصحیح سید حسام الدین راشد ی . کرا چـی ،۱۹۵۸.

-دایرة المعار ف - جلد سوم .کابل ، ۱۳۳۵ ،ص‌ص هشتصد و هشتادو پنج - هشتصدو هشتاد وشش .

امید .

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹،ص یک .

امین تاشقر غا نی .

-کلیا ت امین ، محمد صالـــح‌پرونتا . آریانا ، شمار ه ده ،ص‌ص پنجصدو هشتادوپنج - پنجصدوهشتادو هشت و شماره یازد ه ، ص‌ص ششصدو چهل - ششصدوچهل وسه ، سال سوم .

-دبیر ستا ن بلخ - حصهٔ چار،خسته ، ۱۳۳۳ ،ص‌ص سه صد و هفتادوسه - سه صدو هفتاد وچار.

امینی ،امین .

-دیوان امین امینی ، دستنویس.آرشیف ، ده - یکصدو بیست و شش.

-فصلی از کتاب ((روابط بخارا و افغانستان از آغاز دولت درانی تاسقوط امارت بخارا)) نوشته حق نظر وف، بر گردان آصف. مجلهٔ کتاب، شماره یك، سال چار، ۱۳۶۰.

انصاری، میر سعد الدین ده یحیایی.

-شور عشق، دستنویس. آرشیف، (بیست و دو - بیست و هفت و بیست - یکصدو هفت و بیست و دو - بیست و پنج و هجده - سیزده - نزده).

-مجموعهٔ شور عشق باغزلیات احمد، (هفتصدو شش) صفحه. آرشیف، شمارهٔ دفتر دو صد و پنجاه و نه.

-کلیات شور عشق، دستنویس به خط برهان الدین خواجه (۱۲۲۲ق)، گنجینهٔ دستنویسها، شماره سه صدو نودو شش (شش صدو بیست ویك صفحه).

-عاجز افغان، حافظ نور محمد. کابل، ش دو، سال چارم، ۱۳۱۳.

-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳٤.

-شور عشق، چاپ هند، ۱۳۷٤ق، پنجصدو چار صفحه.

-یکمرد بزرگ، خلیل. کابل، ۱۳۳۵.

-استخراج تاریخ در نظم، خلیل، کابل، ۱۳۳۷، ص‌ص چهل وشش - چهل و هفت.

-مزارات کابل، خلیل. ۱۳۳۹، ص‌ص دوصدو سی و نه - دوصدو چهل ودو.

-جنبش غزلسرایی و عصر بیدل، حیدر ژوبل. ادب، شماره سه - چار، سال شانزده، ۱۳٤۷، ص‌ص یکصدو شصت و سه - یکصدو شصت و هشت.

-شرح حال حضرت حاجی صاحب ده یحیا شیخ سعد الدین انصاری، محمد اکبر ساجد، مجلهٔ اوقاف، شماره دوازده، سال اول، ص‌ص سی و سه - سی و شش و شماره اول، سال دوم، ص‌ص سی و هشت - چهل (۱۳۵۰ - ۵۱).

انور، محمد انور بدخشی.

-ارمغان بدخشان، کابل، شماره هفت - هشت، سال شش، ۱۳۱۵.

-تاریخ ادبیا ت ، غبار ، کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی و سه .

-لعل بدخشا ن ، نوا یـــی .فیض آباد ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص شصت ویك - شصت‌وپنج .

-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل، ۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف - جلد سوم .کابل ، ۱۳۳۵ ، ص نه صدو نزده.

ب

باقی ، میاعبدالبا قی .

-دیوان باقی ، دستنویـــس ،آرشیف ، هفت - چهل و سه

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل وسه .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤.

-مزارا ت کابل ، خلیل . کابل، ۱۳۳۹ ،ص‌ص نودو چار ، نود و شش.

-دایرة المعار ف - جلد چار ،کابل ، ۱۳٤۱ ، ص شصت‌و سه.

ببوجا ن ، حلیمه .

-پردهٔ نشینا ن سخنگو ی ،ماگه ر حمانی .کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشتادودو .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤ .

بحرین . ملاعبدالحق درواز ی.

محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ،ص‌ص شصت - شصت‌ویك .

بسمل ، علاء الدین جلال آبادی(٦) .

سکینة الفضلا ، عبدالحکیـــم رستاقی . دهلی ، ۱۳۵۰ ق ، ص پنجاه‌و هفت .

بوسعید کابلی ، خواجه مـــیرسعدالدین (۷).

-دیوا ن بوسعید ، انجمن ادبی.کابل ، شماره دهم ، سال چهارم ، ۱۳۱٤ ، ص نودویك .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳٤ .

-دایرةالمعار ف - جلد چار م.کابل ، ۱۳٤۱ ، ص دو صدوپنجاه وپنج.

- تیمور شاه درانی - ج۲،فوفلزایی ، کابل ، ۱۳٤٦، ص ٤۸۷

بهایی ، بهاء الدین .
فارسی گو یا ن پاکستا ن -ج اول ، رضوی . راو لپنـــدی ، ۱۳۵۳، ص‌ص یکصدو چهل وسه-یکصدو چهل وپنج .

بهر ی ، نور الحق دروازی .
یادی از رفته گا ن ، خستـه .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص چهار ده - پانزده .

بی‌بی سنگی ، مریمه (۸).
-پرده نشینا ن سخنگو ی،ماگه‌رحمانی . کابل ، انجمن تاریـخ ، ۱۳۳۱ ص هفتادو شش .
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳٤ .
-زنان سخنو ر -دفتر سو م،علی اکبر مشیر سلیمی . تهرا ن، ۱۳۳۷ ،ص شصت‌و چار .

بیتا ب ، پند ت تا به رام ترکی(۹).
تکملهٔ تذکر هٔ شعرا ی کشمیر بخش اول ، سید حسام الدیـــن راشدی ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص یکصد وسی‌و هشت - یکصدو سی ونه .

بیخود هرو ی ، عبدالمجید بن‌عبدالحمید .
-دیوان بیخود نسخهٔ خطی بدون‌تاریخ ، به خط فکر ی سلجوقـی متعلق به حسین و فا سلجو قی .
-آثار هرا ت -حصه سو م .هرا ت ، ۱۳۱۰ ،ص یازده .
-گازر گاه ، فکر ی سلجو قی.کابل ، ۱۳٤۱ ، ص‌ص پنجاه و پنج - پنجاه‌و شش .
-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص یکصـد و پنجاه‌و شش - یکصدو پنجا ه وهفت .

بیضا ، میرزا بیضا .
مزارا ت کابل ، خلیل . ۱۳۳۹،ص‌ص دوصدو دو - دو صدو سه.
-تیمورشا ه درانی - جلد دوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص چار صدو هشتادو هفت .

پ

پسندی .

پیوند های فر هنگی افغانستان‌وبخارا ، حق نظر نظروف ، کتاب، شماره اول ، سال چهار م ،۱۳٦۰(۱۰).

پیر راه در ه ، میرسید عنایت‌الله .

ار مغان بدخشا ن ، کابل ، ش‌اول ، سال **هفت . ۱۳۱٦.**

ت

تاج الدین ، مولینا .

مولینا تاج الدین ، نوابی ،آریانا،شماره اول ، سال **هفتم ،۱۳۲۷،** ص‌ص نزده ـ بیست‌ویك .

تاجر ، مولوی احمد جان .

ـمولو ی احمد جا ن قند هاری‌متخلص به تاجر ، پو هاندحبیبی. خراسا ن ، شماره اول ، سا ل‌دوم،.۱۳٦۰ ه ـ دوازده .

ـمولو ی احمد جا ن تاجر ، درکتـ~~ـاب مشاهیر~~ کند هار، **محمدولی** زلمی . ۱۳٤۹ ، ص **دوصدو چهل‌وپنج.**

تایب .

افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

تایب ، محمد تقی قند هاری .

تکملهٔ مقالات الشعرا ، خلیـل‌تتوی . کرا چی ، ۱۹۵۸ ، **ص‌ص** نود ـ نودو سه .

تر کی . ترك علیشاه قلند .

سخنورا ن چشم دیده ، نوشتهٔخود تر کی . دکن ، **۱۳۳۲ ق ،ص** ص بیست‌و نه ـ سی ودو ویکصدوچهل وسه ـ **یکصدو چهل و چار (۱۱) .**

تسلیم ، ابوبکرحوض کر باسی.

ـاستخرا ج تاریخ در نظم،خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ، **ص یکصدوسی و** هفت .

ـگازر گاه ، فکر ی سلجو قی .کابل ، ۱۳٤۱ ، **ص‌ص پنجا ه ودو-** پنجاه و پنج .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ١٣٤٤ ، ص‌ص یکصد و پنجاه‌و هشت)- یکصدو شصت‌و یك.

تسلیم ، سلام الدین .

سکینة الفضلا ، رستا قی .دهلی، ١٣٥٠ق ، ص پنجاه‌و نه (این شاعر افغانستا نی الاصل دردهلی نشو و نما یافته است .)

تسلیم ، ملا مولاداد .

آثار هرا ت -حصهٔ سو م ،هرا ت ، ١٣١٠ ، ص بیست‌وپنج.

تیمور شاه درانی .

-دیوا ن تیمورشا ه ، حبیبی .کابل ، شماره سی‌و یك - سی و دو، سال سوم ، ١٣١٢ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار. کابل ، ١٣٣٠ ، ص سه صدو هجده .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ، ١٣٣٤ .

-تیمور شاه درانی - جلد اول-دوم ، فوفلزا یی . کابل ، ١٣٤٦.

-دیوا ن تیمورش درانی ،به‌تصحیح و مقد مه فوفلزا یی.کابل، ١٣٥٦ (١٢).

ث

ثاقب ، ابوالحسن .

به‌قول حاجی‌عبدالحق ، ثاقب برادر کلان حاذق هرو ی بود و مجموعهٔ کوچك اشعار اورا حا جی‌عبدالحق برا ی شایق هرو ی‌داد ه است .

ج

جایز .

افغانستا ن ، بهروز . کابل ، ١٣٣٤.

جایز ، مولوی .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهار م، ١٣١٣ .

جذبهٔ بلخی .

دبیرستا ن بلخ -حصه دو م ،خسته . ١٣٣٣ ، ص یکصدوبیست وپنج.

جمالی ،جمال الدین تاشقرغانی.

ــنمونهٔ ادبیا ت تاجیك، عینی. مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص‌ص دوصد و چهل و هشت ــ دو صدو چهل و نه .

ــدبیرستا ن بلخ ــ حصهٔ چهار، خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص سه صدو هشتادو شش ــ سه صدو هشتادو هفت .

ــافغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

ــدایر ةالمعار ف ــ جلد چهار. کابل ، ۱۳٤۱ ، ص نه صد و نودو هشت .

ــارمغا ن سمنگا ن ، محمـــــدمحسن حسن . اوقا ف ، شمار ه سوم، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صـــرچهل و چار .

ــتحفة الا حبا ب فی تذکـر ةالاصحا ب ، قار ی ر حمت اللـه واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ،ص‌ص پنجاه‌و سه ــ پنجاه و چار .

ــپیو ند های فر هنگی، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چارم ، ۱۳٦۰.

جواد هرو ی ، عبدالجواد .

ــتاریخ ادبیا ت ، غبا ر . کابل، ۱۳۳۰ ،ص سه صدو هفده .

ــافغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

ــدایرة المعار ف ــ جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص چهل‌وهفت‌ــ چهو هشت .

جهانگیر ، پسر کامران .

مزارا ت هرا ت ــ حصهٔ سوم ، ،به تصحیح فکر ی سلجو قـــی . کابل ص‌ص یکصدو هفتاد‌ــ یکصدو‌وهفتادویك .

ح

حاذق ، جنید الله .

ــآثار جنید الله حاذق .آرشیف، دو ــ هشتادو پنج ــ پانزده .

ــغزلیا ت جنید الله حاذ ق ،مکتوب در ۱۳۱۲ ق . آرشیف ، دو ــ پنجاه‌و شش ــ بیست‌و سه.

-مجموعة الشعرا ، فضلـــــی نمنگانی . تا شکند . (دریـــن مجمو عه مقدا ر ی از قصا یـــدودیگر اشعار حاذق نقل شـــد ه است .)

-نمونه ادبیا ت تا جیك، عینی.مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص‌ص دو صد و پنجاه‌و هفت - دو صدو شصت .

-آثار هرا ت - جلد سو م ،هرا ت، ۱۳۱۰ ، ص سی‌و هفت.

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل، ش دو م ، سال چهـــارم ، ۱۳۱۳ .

-ارمغان بدخشا ن . کابـــل ،شماره هفت - هشت ، سال‌ششم، ۱۳۱۵.

-حاذق هرو ی ، خلیل. آریانا،شماره دوازد ه ، ســال سو م ، ۱۳۲٤ ، ص‌ص ششصد و پنجاه وهشت - ششصدو شصت‌وپنج .

-ارمغان کرو خ ، فـــکـــر ی‌سلجو قی . آریانا ، شماره چهارم، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص یك-ده .

-افغا نستا ن ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳٤.

-حاذق هرو ی ، محمد کریـم‌نز یهی . مجلهٔ ژ وندو ن ، شماره سی‌وپنج - سی‌و هفت ، ۱۳٤۱.

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ،ص یکصدو هفتاد و هفت .

-تحفةالا حبا ب ، واضـــح .دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص پنجاه و پنج - پنجاه‌و هفت .

-پیو ند های فر هنگی، نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰.

حاذق هرو ی ، اسماعیل .

حاذق هرو ی (اسماعیل بـن‌غلام احمد - غیر از جنید اللـــه حاذق) ، خلیل . آریانا ، شمار ه‌هفت ، سال شش ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص بیست - بیست‌و سه .

حامد سرپلی .

محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ،ص‌ص‌نود - نودو پنج.

حبیبی ، ملا شاه حبیب .

ارمغان بدخشان . کابـــل ،شماره یازده ، سال شش ،۱۳۱۵.

حسن .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹ ، ص یکصدو بیست‌و نه .

حسن تلوکانی .

شاعر ثنا و نعت ، حبیبـــی.آریانا ، شماره نهم ، سال بیست، ۱۳٤۱ ، ص‌ص چهل ویك ـ چهل‌وهشت .

حسن خلیل ، احمد گل .

احمد گل حسن خیل (نویسنده‌وشاعر دری و پشتو) . دایرة‌ـ المعارف ـ جلد دوم . کابـــل ،۱۳۳۰ ،ص پنجصدو دوازده .

حسن ، ملاحسن بلخی .

دبیرستان بلخ ـحصه اول ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجاه‌ویك .

حسن ،میرزا علی حسن(برادرشرر).

عاجز افغان ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهارم، ۱۳۱۳.

حسن ، نایب محمدحسن .

تازه نوای معارك ، منشـــی‌عطا محمد عطایی ، به تصحیـــح و تحشیه و تعلیق حبیبی (قسمت‌تعلیق) . کراچی ،۱۹۵۹ ، ص‌ص نه صدو بیست‌و چار ـ نه صد وسی .

حسین ، میرزا حسین .

ارمغان سمنگان ، محسن‌حسن.اوقاف ، شماره چهارم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ،ص چهل .

حسینی هروی .

دیوان حسینی هروی. دســت‌نویس ، آرشیف .

حقیر ، میر عبدالله خرمی .

دبیرستان بلخ ـحصهٔ چهار ،خسته ، ۱۳۳۳ ، ص سه صد دبود چار .

حمید کشمیری .

ـاکبرنامه ، آرشیف ، دوازده‌ـهشتادوسه .

-اکبر نا مه ، دستنویس ، به‌خط حا جی محمد عمر (یکصد و نودو چـــار ورق) . ۱۳۲۹ ق .آرشیف . دو صدوپنجاه‌و نه -چار صدو هشتادویك .

-اکبر نا مه با تحشیه ع لی‌احمد نعیمی . کابل ، ۱۳۳۰ .

-اکبر نا مه منظو مه حمیـــــدکشمیر ی (مقد مه) احمد علـــی کهزاد . آریانا ، شماره دوازد ه ،سال ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص چهل ونه ـ پنجاه‌و شش .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل‌و نه .

-حمید کشمیر ی یا فردوســی‌کشمیر (در بار ه اکبر نا مه وناظم آن)، صابر آفا قی ، آریانـــا ،شماره اول ، سا ل بیست وهشت، ۱۳٤۸ ، ص‌ص چار ـ چهارده .

-دوروایت از یك حماسه (بررسی مقایسو ی اکبر نا مه منشی قاسم و اکبر نا مه حمیــــــــدکشمیری) ، خانم سارا ، آریانا، شماره سو م ، سا ل سی‌و نه، ۱۳٦۰ ، ص‌ص چهل ـ شصت و چار .

حمید ی بلخی ، حمیدالله .

-دایر ةالمعار ف -جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، دو صد وهشتادو نه .

-ارمغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره دوم ،سال دوم ، ۱۳۵۱، ص چهل و پنج .

حمید ی ، میرزا عبدالحمید .

-دبیرستان بلخ ـ حصهٔ چهار،خسته . ۱۳۳۳ ، ص سه صد و شصت‌وپنج.

-تذکر ه محتر م ، دوشنبه ،۱۹۷۵ ، ص‌ص یکصدوپنج ـ یك صدوشش .

حنیفی پنجشیری .

-عزیزی (و چند شاعر معاصر اوازجمله‌حنیفی پنجشیر ی)،خسته. آریانا ،شماره یازد ه ، سا ل‌یازده، ۱۳۳۲ ، هفت -یازده .

-افغانستا ن ، بهروز ، کابل، ۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف ـ جلد پنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، دوصدو نودو دو.

حیدر ، سر دار غلام حیدر .
-افغانستا ن ، بهروز . کابل ، ۱۳۳٤ .
-تازه نوای معار ك ، عطا یی . کراچی ، ۱۹۵۹ ، ص‌ص نه صدو پنج - نه صدو هشت .

حیرت بلخی ، عبدالعزیز .
-افغانستا ن ، بهرو ز ، کابل ، ۱۳۳٤
-دایرة المعار ف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳٤۸ ، دوصدو نودوهشت.
-تحفة الاحبا ب ، واضـــــح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص شصت- شصت‌ویك .

حیرت کابلی ، محمد ابراهیم .
-محمد ابراهیم حیر ت کابلی ، علی احمد نعیمی . کابل ، شمار ه اول ، سال پنج ، ۱۳۱٤- ص‌ص‌چهل و سه و چهل و شش .
-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل‌وشش.
-دایرةالمعار ف -جلد پنج ، کابل . ۱۳٤۸ ، ص دو صد و نودو نه .
-تحفۀ شا هنشهی ، تدویـــن‌وتنظیم محمد ابراهیم حیـــــر ت ، نسخۀ خطی محفوظ در آر شیـف ، ص‌ص یك- شصت‌و دو (شمار ه هشت - هشتادو هشت).

خ

خادم ، میرزا داوود .
-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤ .
-ار مغان سمنگا ن ، محســن‌حسن ، اوقا ف ، شماره چهارم ، سا ل دوم ، ۱۳۵۱ ، ص چهل ویك .

خالص ، سلطان محمد .
-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو نودو پنج .

خان ملا ، قاضی دا ملا عبـــداللطیف .
-تاریخ ادبیا ت غبار ، کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت .
-دایرة المعار ف - جلد پنج . کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صــــدو سیزده .

-خان ملا ، ار مغا ن بدخشان،کابل ، شمار ه هفده ، سال نهم، ۱۳۱۸، ص‌ص هفتادو هشت -هفتادونه .

خاور ،محمد اکبر

نگارستا ن سخن ، سیدنـورالحسن نور . بهو پا ل ، ۱۲۹۳ ، ص بیست‌و شش .

خرد ،ملا صالح محمد .

دبیرستا ن بلخ - حصهٔ چار،خسته . ۱۳۳۳ ،ص‌ص سه صد و نودو هفت ، سه صدو نود و نه.

خرم ، میرزا خر م‌خان .

ارمغا ن سمنگا ن ، محسـن‌حسن . اوقا ف ، شماره چـار ، سال دوم ۱۳۵۱ ، ص‌ص چهل -چهل ویك .

خلالی ، ایشا ن سید جعفر .

-ار مغان بدخشا ن ، کابل ،شماره چهار م ، سا ل هفتم ، ۱۳۱٦.

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابـل، ۱۳۳٤ .

خلیفهٔ دار الامان ، امام الدین .

دبیرستا ن بلخ - حصـه او ل ،خسته . ۱۳۳۳ . ص‌ص بیست‌و پنج بیست‌و هفت .

خلیل تتوی ، محمد ابراهیم .

تکملهٔ مقا لات الشعرا (مقد مه‌وصفحا ت دیگر) . کرا چـی، ۱۹۵۸، ص‌ص یکصدو شصت وهفت - دو صدو شصت‌و سـه

(این شخص نسبت ار تبا طش باشا عرا ن عصر (سیزده) افغا - نستان و ذکر آنا ن در کتابش ، درادبیا ت قرن سیزد ه ما سهـم ارزند ه دارد .)

خواجهٔ بدخشی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

خو شد ل.

سه شاعر از یك خانـوادهٔ بزرگ ، حبیبی . ادب ، شما ر ه پنج - شش ، سال یازد ه، ۱۳٤٤،ص‌ص سی‌و شش - چهل وپنج .

خو شدل ، مولو ی مصطفـــاعلیخا ن .

تذکرهٔ نتایج الا فکار ، قد ر تگو پا موی بمبئی ، ۱۳۳٦، ص‌ص دو صدو بیست‌و چار ــ دو صد وچهل (سیزده) .

خو شنود ، محمد ار تضا خان.

نتایج الا فکار ، قدر ت گو پاموی بمبئی ، ص‌ص دوصد وچهل دو صدو چهل و چار (چهارده)

د

داعی ، ملا عبداللطیف .

ار مغان بدخشا ن . کابـــل ،شماره شش، سال هشت ،۱۳۱۷، ص‌ص هفتادو نه ــ هشتادویك .

داغ ، جلال الدین .

ــمشاهیر دانشورا ن اند خود،محمد یعقو ب واحد ی ، آریانا ، شماره هشت ، سا ل بیست‌ویك،۱۳٤۲ ،ص یازده .

ــدبیرستا ن بلخ‌ــ حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدــ چار صدویك .

دبیر، میرزا محمدنبی .

ــار مغان بدخشا ن . کابــل ،شماره اول ،سال هفت ،۱۳۱٦.

ــافغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

دبیری .

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹ . ص یکصدو بیست‌و هفت.

درواز ی ،محمد سید بیگ .

ــار مغا ن بدخشا ن ، بدخشی.کابل ، شماره دوم ، سال هشتم، ۱۳۱۷ ص‌ص هشتادو چار ــهشتادوهشت .

تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو پنــجا ه و هشت .

درویش ،غلام محمد ملقب بــه‌شاه جی .

ــسراج التوا ریخ‌ــجلد اول ،فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ق ص‌ص یکصدو هشتادو یــــك ــیکصدو هشتا دو دو .

-استخرا ج تاریخ در نظــم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صـــص هشتادو هفت .
-تاز ه نوا ی معار ك، عطا یی .(قسمت تعلیق) ، کرا چـــی ، ۱۹۵۹ ،ص‌ص نه صدو سی و پنج-نه صدو سی‌و هفت .

درویش ، میرامام الدیـــن‌انصار ی .

-ادب ، شماره اول ، سال اول،حوت ۱۳۳۲.
-عزیزی (و چند شا عـــــرمعاصر او)، خسته . آریانا، ش یازده ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص هفـــت -یازده .
-افغانستا ن ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.
-دایرة المعار ف - جلد شش.کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صد ویك.

درویش محمد خان .

جنگنا مۀ درویش محمد خا ن ،کهزاد ، ژو ندون ، شماره بیست‌و پنج ، سال پنجم ، ۱۳۳۲ .

دری ، عبدالرزا ق ، پســـرزمانشاه (پانزده)

افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ ، ص سه صدو هشت .

ذ

ذاکر .

-دبیرستا ن بلخ- حصۀ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو پنج - چار صدو هفت .
-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل،۱۳۳٤.
-جنبش جنگنا مه سرا یی د رشعر در ی سد ۀ (نزده) افغا - نستا ن، دکتو ر اسدالله حبیب .خراسا ن ، شماره اول، سال دوم ۱۳٦۰.

ذره، میرزا بوری .

-دبیرستا ن بلخ- حصۀ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صد و هفت - چار صدو یازد ه .
-ارمغا ن سمنگا ن ، محســـن‌حسن ، اوقا ف ، شمار ه پنج ، سا ل دو م ، ۱۳۵۱ . ص چهل وپنج .

ذوقی ، ایشا ن عبدالقهار .

-ار مغان بدخشا ن ، بدخشی.کابل ، شمار ه شش ، سا ل هشت ، ۱۳۱۷ ، ص‌ص هفتادوشش - هشتادویك .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ، ۱۳۳٤.

-دایرة‌المعار ف - جلد پنج .کابل ،۱۳٤۸ ص چار صدو هشتادویك .

ذوقی ، میر غلام شاه .

-ار مغان بدخشا ن . کابل ،ش‌چار ، سال هفت، ۱۳۱٦ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر .کابل ، ۱۳۳۰، ص سه صد و سی‌و چار .

-افغا نستا ن ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳٤ .

-یادی از ر فته گا ن ،خسته.۱۳٤٤ ، ص‌ص سی‌ویك - سی‌ودو.

-ادبیا ت معاصر در ی ، دوکتور اسدالله حبیب ،ادب ،شس یك ، سال بیست‌و پنج ، ۱۳۵٦،ص یکصدوسی‌و سه .



راسخ، قاضی عبدالسمیع .

-دبیرستا ن بلخ -حصهٔ چا ر ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو هفد ه - چار صدو نزده .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل۱۳۳٤ .

-راسخ ، خسته . آریانا ،ش‌دوازد ه ، سا ل هشت ، ۱۳۲۹ ، ص‌ص بیست‌و سه -بیست‌و شش.

راغب ،سید احمد .

تذکره صبح وطن ، محمد غو ث‌اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ، ص‌ص هشتادو نه - نودوپنج .

راغب ، محمد جعفر .

تذکره فارسی گو شعرا ی‌اردو،عبدالرووف عرو ج . کرا چی ، ۱۹۷۱ ، ص‌ص نود - نودودو .

راغب ، میر مبارك الله(١٦)

-دبیرستا ن بلغ -حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص. چار صدو بیست - چار صدوبیست‌ویك .

-اشارا ت بینش ، سید مرتضابینش . ترتیب و تحشیهٔ داکتـر شریف حسین قاسمی . دهلـی ،۱۹۷۳، ص‌ص هفتادو نه و یکصد وسی‌و هفت .

رحمت بدخشی ، رحمت الله.

-دیوان ر حمت بدخشا نـی ،آرشیف ، یك - شصت‌ودو .

-رحمت بدخشی و دیوا ن او ،سید قاسم . کابل ، شماره اول - دو م ، سال ششم ، ۱۳۱۵،ص‌ص‌شصت‌و دو - هفتاد .

-ار مغان بدخشا ن . کابل ،شماره دوم ، سال هفتم ،۱۳۱٦ .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌پنجصد وسی.

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص سی‌وهفت- سی‌و هشت .

-نگاهی به دیوا ن ر حمـت‌بدخشی ، ظهور الله ظهور ی هنر، شمار ه دو م - چار م سا ل‌سوم ،۱۳۵۹.

رحمدل .

یادی از رفته گان ، خستـه .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص سی‌و نه .

رحیمی بلخی ، میرزا عبدالرحیم.

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤.

-دایرةالمعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص پنجصد وسی‌و یك .

-تحفةالاحبا ب ، واضح ، د وشنبه، ۱۹۷۷ ، ص هشتادو دو.

رسوا ، غلام مصطفا .

سخنورا ن چشم دید ه، ترکی.دکن ، ۱۳۳۲ ق . ص‌ص چهل ونه -پنجاه .

رضا، محمد رضا بر نابادی .

-(تذکرهٔ محمد رضا بر نابا دی،)دستنویس ، تالیف شده در ربع اول قرن سیزد ه هجر ی قمری ،موجود در کتابخا نه اکا د مـی علوم .

—تیمور شاه درانی — جلد دوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶، ص‌ص سه صدو سی و چا رو چارصدو شصت‌و نه .

رفیع ، رفیع الملك .

امان التوا ریخ —جلد هفت ،دسنویس . ص‌ص هفتادو پنج — هفتا دو هفت .

رفیع ،محمد رفیع .

ار مغان بدخشا ن . کابل ،ش‌سه ، سا ل هفت ،۱۳۱۶ .

رفیع، مولو ی رفیع الدین .

صبح وطن ، غوث اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ،ص‌ص هشتاد — هشتادویك .

رمز ی ، میرزا عبدالغفو ر .

ارمغا ن سمنگا ن ، محسن‌حسن . اوقا ف ، شمار ه شش ، سال سوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی‌و نه.

ز

زایر .

استخرا ج تاریخ در نظم، خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ،ص یکصدو سی و هفت .

س

سالك کابلی ، میرزا محمودبالاحصار ی .

—عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شمار ه دوم ، سال چار ، ۱۳۱۳ .

—تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی‌وپنج .

—افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳۴.

سالم ، تور ه خواجه .

—دبیرستا ن بلخ، حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳، ص‌ص چار صدو بیست‌و شش — چار صد و بیست‌وهفت .

—افغانستا ن ، بهرو ز ، کابل ،۱۳۳۴.

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره هفت سال دوم ، ۱۳۵۱، ص چهل ودو.

سبحان قلی دروازی .

ارمغان بدخشان . کابل . ش یك ، سال هفت ، ۱۳۱٦ .

-افغانستان ، بهروز. کابل ،۱۳۳٤.

-دایرة المعارف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ششصد و شصت وپنج .

سر کار ، شهنواز .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی و چار .

-افغانستان ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

سیدا، میرسعید محمدکروخی.

-آثار هرات -ج سوم. هرات،۱۳۱۰.

-ارمغان کروخ، فکری سلجوقی ، آریانا ، شماره چار ، سال شش ، ۱۳۲۷ ص‌ص یك -ده .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل . ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و شصت و دو - یکصدو شصت وهفت .

-دیوان میر سعید محمدکروخی متخلص به سید ، معروف به سیدای کروخی هروی ، به کوشش مایل هروی . کابل ، ۱۳٤٥ ، یکصدو شصت و چار صفحه .

سیدجمال الدین .

-شرح حال و آثار سیدجمال الدین ، میرزا لطف الله اسد آبادی. برلین ، ۱۳۰٤ .

-سید جمال الدین افغانی ،گولد زیهر آلمانی ، ترجمه عبدالغفور . کابل ، شماره یك -دو، سال شش ،۱۳۱٥ ، ص‌ص یکصدو هفتادو هفت - یکصد وهشتادو شش .

-حیات سید جمال الدین افغان، امین‌خو گیانی ، کابل ، ۱۳۱۸ .

-سوانح مختصر سید جمال‌الدین افغان ، غبار . آریانا، ش یك ، سال سوم ، ۱۳۲۳ ، ص‌ص چهل وپنج - چهل و نه .

-تاریخ ادبیات ، غبار .کابل،۱۳۳۰، ص سه صدونود .

ـزنده گانی و فلسفه اجتماعی وسیاسی سید جمال الدین افغانی، مرتضا مدرسی چهار دهی. تهران، ۱۳۳۴.

ـمزارات کابل ، خلیل ،۱۳۳۹، ص‌ص دو صدو بیست‌و نه ـ د و صدو سی وپنج .

ـمبارزهٔ سید جمال‌الدین افغان ، محمود ابوریه ، ترجمهٔ صفدر و حسین راضی . کابل ،۱۳۴۱ .

ـسید جمال الدین افغان به حیث شاعر و ساقینامهٔ وی ، حبیبی . ژوندون ، شماره دوم ،۱۳۴۲ ، ص‌ص شش‌ـهفت.

ـمجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ‌نشده در بارهٔ سید جمال الدین مشهور به افغانی ، جمع آوری‌وتنظیم‌اصغر مهدوی وایرج‌افشار، تهران ،۱۳۴۲.

ـسید جمال الدین اسد آبادی‌معروف به افغانی ، سید حسن تقی زاده . تبریز ، ۱۳۴۸ .

ـاز صبا تانیما ، یحیا آرین‌پور ، تهران ، ۱۳۵۰. ، ص‌ص سه صدو شصت‌و هفت ـ سه صدوهشتادو نه .

ـرساله هاو مقالات در بارهٔ سیدجمال الدین ، به اهتمام حبیب الرحمان . کابل .۱۳۵۵.

ـنسب و زاد گاه سید جمال‌الدین ، حبیبی . کابل ، ۱۳۵۵.

ـسید جمال الدین افغانی وافغانستان ، سید قاسم . کابل ، ۱۳۵۵.

ـ سید جمال‌الدین در مطبوعات‌افغانستان ، به اهتمام رهپو . کابل ، ۱۳۵۵ .

ـتلاشهای سید جمال الدین‌افغانی ..... ، عبدالحکیم . کابل، ۱۳۵۵ .

ـسید جمال الدین پیشوای‌انقلاب شرق ، محمد عثمان .کابل، ۱۳۵۵ .

ـاعتقاد و ملیت سید جمال‌الدین،شاه علی اکبر شهرستانی ، ادب ، شماره چار، سال بیست وچار ، ص‌ص یکصدو ده ـ یکصدو هجده .

-(مقالات دربارهٔ سید جمال‌الدین) شماره مخصوص عرفان (دوازده) ۱۳۵۵.

-قصه های استاد (شامل چار داستان از سیدجمال الدین) ،چاپ دوم ، به کوشش ابوالفضل قاسمی . انتشارات تبریز ، یکصد ونزده صفحه . (به تبصره کیهان-ویژهٔ اندیشه و هنر - شمارهٔ ده هزارو یکصدو هفتاد و نه، خرداد ۱۳۵٦ . به قلم روح‌بخشان، مراجعه شود ،زیر عنوان ((مبارزه‌بزرگ ، قصه نویس کوچك)).

-مناظرهٔ قلمی سید جمال الدین با ارنست رینان فرانسوی در خصوص دین اسلام ، غلام صفدر.ادب، شماره سوم ، سال بیست وپنج ، ۱۳۵٦ ، ص‌ص بیست ودو-بیست‌و هفت .

-سید جمال الدین افغانی متفکر بزرگ و رهبر آزادی‌خواه، یو استاوا . ادب ، شماره یك، س بیست‌وپنج ، ۱۳۵٦ ، ص‌ص یك صدو سی‌و هشت - یکصدو چهل‌وچار .

-پیشرو نهضت ها سید جمال‌الدین افغانی ، غلام حسین موسوی. نجف .

-آغازین جوشش های داستان‌معاصر دری ، ناصر رهیاب ، خراسان، شماره دوم ، سال‌دو ، ۱۳٦۱ .

-سید ، سید علی خواجه‌سیغانی .

یادی از رفته گان ، خسته.کابل ، ۱۳٤٤ ، چهل وهفت .

سید میر هراتی .

-آثار هرات -جلد سوم،هرات، ۱۳۱۰ ، ص یکصدو شش .

-یادی از رفته گان ، خسته.کابل ، ۱۳٤٤ ، ص یکصدو سه .

- منتخب اشعار سید میرهروی با مقدمه و تصحیح مایل هروی. کابل ،۱۳٤٤ .

-دایرة‌المعارف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصدوچهل وهفت .

سیرت بلخی ، ابو الفضل .

-افضل التذکار فی ذکرالشعراء و الاشعار ، افضل ، بدون تاریخ ، ص‌ص پنجاه و نه-شصت .

-دبیر ستا ن بلخ-حصۀ چا ر ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو سی‌و هشت - چار صدو چهل وسه

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص چهل وچار-چهل و شش .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ،۱۳٤۸ ، ص هفتصد و چهل وهشت .

-ارمغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره شش ، سا ل دوم ، ۱۳۵۱ .

-محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ،ص‌ص یکصدو هفتادو دو - یکصدو هفتادو هفت .

-تحفة‌الاحبا ب ، واضــح .دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص نودو پنج-نودو هشت .

-پیو ند های فر هنگی،نظروف.کتا ب ، شمار ه اول ، سال چار ، ۱۳٦۰ .

سیف ، آخو ند سیف الدیـــن‌کشمیری .

تکملۀ تذکر ه شعرا ی‌کشمیر-بخش اول ، سید حسام الدیـــن راشد ی . ۱۳۳۹ ،ص۳۲۵ (ایـــن‌شاعر آثار ی به نظم و نثر دربارۀ شاه شجا ع و حواد ث عهــــد وی‌دارد که برای تاریخ‌وادب‌افغا نستان دراین هنگا م سود مند است) .

ش

شاکر ، محمد شاکر .

-دبیرستا ن بلخ - حصه چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص چار صدو چهل و چار - چار صدو چهل وپنج.

-افغا نستا ن ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.

شامل ، سید محسن .

-شامل ، علی احمد نعیمـــی .کابل ، شماره پنج ، سا ل هشت، ۱۳۱۷ ص‌ص هفتادو چار -هشتادوسه .

-تاریخ‌ادبیا ت ، غبار . کابـــل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو پنجاه‌و هفت.

-دایرةالمعار ف -ج پنج . کابل،۱۳٤۸ ، ص هفتصدو شصت و پنج .

شاه جهان بیگم .

-نگارستا ن سخن ، سیدنو رالحسن ، **بهو پا ل ،۱۲۹۳ ق**ص٤٥

-شمع انجمن ، سید صد یق‌حسن . **بهــو پا ل ۱۲۹۳** د و صدو چهل ویك.

-پرده نشینا ن سخنگو ی ،ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، صــص هفتادو شش .

-زنا ن سخنو ر - **دفتر اول** ،سلیمی ، تهرا ن،۱۳۳٥ ، صــص دو صدو هشتادویك .

شجاع ، شاه شجا ع .

-دیوا ن شاه شجا ع، دستنــویس (۱۲۹۹ ق) ، یکصد وهشتاد وهشت صفحه ، گنجینه دستنویس‌ها، دوشنبه ، تاجیکستان .

-دیوا ن شاه شجا ع به خـــطغلام حسین کابلی ، ۱۳۱٦ ق ، چار صدو بیست‌و شش صفحه ،آرشیف ، شمار ۀ دفتر یکصد و سی‌و نه (هفده).

-**عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد**.کابل ، شمار ه دوم ، سال چارم، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر .کابل،۱۳۳۰، ص سی‌و نه .

-واقعا ت شاه شجا ع ، شا ه‌شجا ع و محمد حسین هرا تی ، کابل ، ۱۳۳۳ .

-**افغانستا ن ،بهروز کابــل ،۱۳۳٤** .

-تیمور شا ه درانی - **جلد دوم**،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هفتادویك - چار صد وهفتاد وسه .

-**جنبش غز لسرا یی و عصــربیدل ، حیدر ژوبل ،ادب ، شمار ه** سه و چار ، سا ل شانزد ه،۱۳٤۷، ص‌ص یکصدو شصت‌و سه - یك صدو شصت‌و هشت .

شرر قند هار ی ، محمدعلی .

-**یادی از رفته گا ن (قسمــت**تعلیقا ت از مایل). کابل ،۱۳٤٤، ص‌یکصدو هفتادوشش (هجده) .

—دکند هار مشاهیر ، محمدولی زلمی . ۱۳۴۹ ،ص دو صد وهشتاد وسه .

شرر، کلب علیخان .

—عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .

—تاریخ ادبیا ت ،غبار. کابـل، ۱۳۳۰،ص سه صدو سی و هشت.

—شرر ، عبدالعلی تابع. آریانا، شمار ه دوازد ه ،سـال یازد ه ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص یك — پانزده .

—دیوا ن شرر ، تابع . آریانا،شماره دو م و سو م ، سال‌دوازده، ۱۳۳۳ (نزده).

—افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

—مزارا ت کابل ، خلیل .کابل، ۱۳۳۹ ، ص‌ص یکصدوبیست —یك صدو بیست‌ویك .

—یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص چهل و هشت.

شمس ، دا ملا شمس الدین .

—دا ملا شمس الدین ، محمدهاشم انتظا ر . آریانا ، شماره نهم، سال دوازد ه ، ۱۳۳۳ ، ص‌صـــ بیست‌و هشت — سی ودو .

—افغا نستا ن ، بهرو ز،کابل ،۱۳۳٤ .

—یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص چهل ونه— پنجاه .

—آریانا دایر ةالمعار ف — جلدپنج . کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصد ودو .

شو قی ، ملاعبدالحمید تاشقـرغانی .

تذکر هٔ محترم ، دوشنبـــــه ،۱۹۷۵، ص‌ص یکصدو نودو دو — یکصدو نودو سه.

شهاب تر شیز ی ، عبدالله .

—دیوا ن شها ب و اشـــــعا ردیگرا ن ، آرشیف ، هفت — یکصد وسی‌و شش.

—دیوا ن شها ب تر شیز ی به‌خط فیض محمد کاتب ،در۱۳۱۳ق. آرشیف ، بیست‌و سه — پنجاه .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ۱۳۳٤ .
-گازر گا ه ، فکر ی سلجو قی، کابل ، ۱۳٤۱ ، ص ص پنجاه و نه -شصت .

-تیمور شاه درا نی - جلد دوم، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص ص چار صدو هفتادو سه - چار صد و هفتادوپنج.

-سفینة المحمود - جلد دوم ، محمود میرزا قاجار ، به کوشش داکتر خیا مپور ، تبریز ، ۱۳٤٦، ص ص ششصدو چار - ششصدو یازده .

-دایر ةالمعار ف - جلد پنج . کابل ، ۱۳٤۸، ص هشتصد و هشت .

شه ترك خان درواز ی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ۱۳۳٤ .

شهید ، محمد رسول .

-دبیرستا ن بلخ - حصهٔ چار ، خسته . ۱۳۳۳، ص ص چار صد و چهل وپنج - چار صدو چهل و نه.

-یادی از رفته گان ، خسته . ۱۳٤٤، ص ص پنجاه ویك - پنجاه و دو .

-دایرة المعار ف - جلد پنج . کابل ، ۱۳٤۸ ، ص ص هشتصد و یازد ه - هشتصدو دوازد ه .

شیخ ابوالخیر .

دبیرستا ن بلخ - حصهٔ او ل ، خسته . ۱۳۳۳، ص بیست و هفت.

شیخ الا سلام ، آخو ند مـــلاخدابخش .

دایر ةالمعار ف - جلد پنج . کابل ، ۱۳٤۸، ص یکصدو چهل و شش .

شیخ ملا عبدالقیو م .

-دبیر ستا ن بلخ - حصـــهٔ چار ، خسته . ۱۳۳۳، ص ص چار صدو چهل و نه - چار صدو پنجاه ویك .

-ار مغان سمنگا ن ، محســـن حسن . اوقا ف ، شماره هفت ، سال دوم ، ص چهل وسه .

شیرین بلخی ،ملا محمد شر یف.

تحفة الاحباب ،واضح .دوشنبه، ۱۹۷۷ ،ص‌ص یکصدو سه- یک صدو چار .

ص

صادق . (از خاندا ن سعـــد الدین انصار ی .

-دیوا ن صاد ق ، دستنویس.آرشیف ، دوازد ه - هفده .

-دیوا ن صاد ق مکتو ب د ر۱۲۷۲ق . آرشیف یك - شصت و دو - یازد ه .

صار می ، احمد قلی .

-آثار هرا ت -جلدسو م،هرات، ۱۳۱۰ ، ص یکصدونودو چار .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتـــصد و بیست‌وپنج .

صریر ، قاضی عبدالوا حـــدصدر صریر .

-تذکار اشعا ر ، تذکر ۀمنظوم،صدر ضیا ، گنجینه دستنو یسها، تاجیکستا ن ، ص بیست‌و چار .

-افضل التذ کار،افضل .ص‌ص‌شصت‌ونه - هفتاد .

-نمونۀ ادبیا ت تا جیك ،عینی.مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص‌ص سه صدو هشتادوپنج - سه صدو نودویـــك.

-دبیر ستا ن بلخ - حصه چار،خسته ، ص‌ص چار صدو پنجا ه و هشت - چار صدو شصت‌وسه .

-افغانستا ن ، بهروز ، کابل،، ۱۳۳٤.

-یادی از رفته گا ن، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص پنجاه‌وسه- پنجاه‌و پنج.

-ار مغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره هشت ، سا ل دوم ، ۱۳۵۱ ص‌ص چهل ودو - چهل وسه .

-تذکر ه محتر م، دو شنبـــه ،۱۹۷۵ ، ص‌ص دو صدو ســـه- دو صدو هفت .

-تحفة الاحبا ب ، وا ضـــح ،دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصد و چار ، یکصدو هشت .

-پیو ند های فرهنگی ،نظروف.کتاب ، شمار ه اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰ .

صفی، شا ه صفی الله مجد دی‌مشهور به قیوم جهان .

تکملۀ مقالات الشعرا ، خلیـــل‌تتو ی . کرا چی ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص سه صدو پنجاه‌و شش ـ سه صدوشصت‌و چار .

صو فی اسلام کرو خی .

-ار مغان کرو خ، فـکــر ی‌سلجوقی . آریانا ، شماره چار ، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص یک‌ـده .

-مزارا ت هرا ت ـ حصـــۀـسه ، فکر ی سلجو قی . کابل ، ص‌ص یکصدو پنجاه‌و چار ـیکصدوپنجاه‌و هفت .

صو فی بدخشانی .

افغانستان ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

ط

طالب .

دبیرستا ن بلخ ـ حصۀ سه ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص‌ص دوصد و سی‌و سه ـ دو صدو سی وچار .

طالب .

دبیرستا ن بلخ ـحصه سوم،خسته ، ۱۳۳۳ ، ص‌ص دو صدو سی‌و سه ـ دوصدو سی و چار.

-استخرا ج تاریخ در نــظم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ .

طالب ، میر ابوطالب.

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹ ، ص‌ص یک صدو سیزده ـ یکصدو پانزده .

طالع سعد الدین .

دایر ةالمعار ف ـجلد پـــنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص ششصـــد و شصت‌و سه .

طرزی غلام محمد .

-کلیا ت طرز ی به خط خودش.آرشیف ، بیست و سه - نودوپنج.
-گلچینی از غزلیا ت طرز ی .آرشیف ، پانزده - نه .
-دیوا ن طرز ی افغا ن.کراچی،۱۳۱۰ ق ، هفتصدو ده صفحه .
-امان التوا ریخ - جلد هفت ،مودب السلطا ن . دستنو یس پس از ۱۳٤۰ قمری . ص‌ص نه -نزده.
-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی‌و شش .
-طرزی ، خسته . آریانا،شماره‌دوم ، سال دهم ، ۱۳۳۰ ، ص ص ده - یازد ه .
-تکملهٔ مقا لات الشعرا ، خلیل‌تتوی . کرا چي ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص سه صدو شصت‌و هشت - سه‌صدو هفتادو هفت و هشتصدو دوازد ه تا هشتصدو بیست‌ودو .
-دایرة المعار ف - جلد پنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصد و شصت‌و سه .
-مشاهیر کند هار ،و لی زلمی.کابل ، ۱۳٤۹ ، ص‌ص دو صد و شصت‌و هفت - دوصدو هفتاد .

ظ

ظهور، ظهورالدین احمدانصار ی .

-دیوان اشعار ظهور کابلـی ،مکتو ب در ۱۲۳٤ ق ، دو صد و بیست‌و هشت صفحه . گنجینـۀدستنو یسها ی تاجیکستا ن .
-امان التواریخ - جلد هفت ،مودب السلطا ن ، مکتوب پس ا ز ۱۳٤۰ ق ، ص بیست .
-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شمارۀ دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .
-پیو ند هاي‌فر هنگي ،نظروف.کتاب ،شمار ه اول ، سال چار م ، ۱۳٦۰.

ظهوری ، میرزا عبدالله هروی.

ـنمونهٔ ادبیات تاجیك ، عینی. مسکو ، ۱۹۲۶ ، ص‌ص چار صدو یازده ـ چار دوازده .

ـتذکره محترم ، دوشنبـــه ، ۱۹۷۵ ، ص‌ص دوصدو بیست و هفت ـ دوصدوبیست‌و هشت .

ـپیو ند های فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چار م، ۱۳۶۰ .

ع

عاجز افغا ن ، لعل محمد .

ـامان التوار یخ ـ جلد هفتـم، مود ب السلطا ن ، مکتو ب پس‌از ۱۳۴۰ ق ، ص‌ص بیست ـ بیست‌ودو.

ـعاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد. کابل ، شماره سو م ـ ششم، سال چار م ، ۱۳۱۳.

ـتاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست وسه.

ـافغانستا ن ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .

ـمزارا ت کابل ، خلیل .۱۳۳۹، ص‌ص یکصدو بیست‌و یك ـیکصد وبیست ودو .

ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳۴۴ ، ص شصت وهفت

ـتیمور شا ه درانی ـ جلد دوم، فوفلزا یی . کابل . ۱۳۴۶ ، ص‌ص چار صدو هفتادوپنج ـ چار صد وهفتادو شش .

ـجنبش غز لسرا یی در عصربید ل ، ژوبل . ادب ، شـــمار ه سه و چار ، سال شانزد ه ، ۱۳۴۷ ، ص ص یکصدو شصت‌و سه ـ یك صدو شصت‌و هشت .

ـدایرة المعار ف ـ جلد پنج .کابل ، ۱۳۴۸ ، ص‌ص هشتصدو هشتادو سه ـ هشتصدو هشتادوچار .

عاجز بدخشی ، آدینه محمد .

دایرةالمعار ف ـ جلد پنـــج .کابل ، ۱۳۴۸ ، ص یکصدو هفتاد وسه .

عاجز بدخشی ، میر محمودشاه،

-ارمغان بدخشا ن ، بدخشی .کابل ، شمار ه اول ، سا ل هفتم، ۱۳۱۶ .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .

-دیوا ن عاجز بدخشی نسخـهٔخطی متعلق به دکتور محمد یعقوب واحد ی .

-دایرة المعار ف ـ جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشـتصد و هشتادو چار .

عاجز ، دا ملا محمد ابراهیم .

ار مغان بدخشا ن ، کابل ، ش‌یازد ه ، سال ششم ،۱۳۱۷ .

عاجزه صنوبر .

-پرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۰ ،ص هفتادو نه .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

عارض ، عبدالر حمان .

-ارمغا ن بدخشا ن ، کابل ،شماره یازده ، سال ششم، ۱۳۱۵

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .

-دایرةالمعار ف ـ جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص هشتصـد و هشتادوپنج .

عاشق ، عبدالر حمان .

-سخنورا ن چشم دیده، ترکی.دکن ، ۱۳۳۲ ق ، ص‌ص هفتا د و نه ـ هشتاد .

-آثار هرا ت ـ جلد ســوم ،هرا ت ، ۱۳۱۰ ، ص دوصــد و سیزده .

-مزارا ت هرا ت ـ حصهٔ سوم،به تصحیح فکر ی سلجو قی

-دایرة المعار ف ـجلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ .

عایشه درانی .

-دیوا ن عایشه ، به اهـتما م‌منشی عبدالر زا ق بیگ . کابل ، ۱۳۰۵ ق ، سه صدو هشتادصفحه.

ـامان التواریخ ـ جلد هفتم ،مودب السلطان . ص چار ـ هشت
ـشعرا ئی وطن ، سرور . نسیم‌سحر ، شماره چار ، ۱۳۰۶ .
ـشاعرهٔ افغانستان ، گویا اعتما دی . کابل ، شماره دوازده، سال اول ، ۱۳۱۱ ، ص‌ص چهارده‌ـهفده .
ـتاریخ ادبیا ت، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست وپنج
ـپرده نشینان سخنگو ی ،ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص‌پنجاه وسه .
ـزنان سخنو ر ـ دفترسوم ،سلیمی . تهرا ن ، ۱۳۳۷ ،ص دو صدو سه .
ـعایشه درانی ، عینی پروانی.پشتو ن ژغ ، شمار ه نهم ،۱۳۴۳.
ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳۴۴ ، ص هشتادو هفت.
ـجنبش غز لسرا یی در عصر بید ل ، ژوبل .ادب ، شماره سه‌و چار ، سا ل شانزد ه ، ۱۳۴۷ ،ص‌ص یکصدو شصت‌و سه ـ یک صدو شصت‌و هشت .
ـعایشه درانی ، فارو ق فلاح .ادب ، شماره چار ، سال بیست‌و پنج ، ۱۳۵۶ ، ص‌ص یکصد ودو‌ـیکصدو ده .
ـعایشه نکو هشگر ستم‌وبیداد،دکتور اسدالله حبیب ، مجله‌کهول (خانواد ه)، شما ر ه چارو پنج ،سال سوم ، ۱۳۵۷ و دنبالهٔ آن .

عباس ، محمد عباس .

ـتحفهٔ شا هنشهی ، نسخـــــهٔخطی ، آرشیف .
ـیك شاعر فرا موش شده، علی‌اصغر . کابل ، شماره چار وپنج، سال شش ،۱۳۱۷ ، ص‌ص پنجاه‌وچار ـ شصت .
ـتاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ، ۱۳۲ ، ص سه صدو چهل .
ـتکملهٔ مقالات الشعرا ، خلیـل‌تتوی . کرا چی ، ۱۹۵۸ .

عبدالله (از دود مان یفتل)

ـاز مغان بدخشا ن ، کابل ،شماره هفت ، سال نهم ،۱۳۱۸.
ـتاریخ ادبیا ت ، غبا ر . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت .

-دایر ةالمعار ف - جلد پنج .کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد و نودو نه .

عبدالرووف قندهار ی ،مولوی .

-مولو ی عبدالرووف قند هاری،عالم و شاعر ، حبیبی . آریانا ، شماره دوم ، سال بیست‌و پنج ،۱۳۴۶ ، ص‌ص یك - نه .

عبدالصبو ر با میزا یی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳۴.

عبدالقاد ر پیشاور ی .

تاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو نودو هفت.

عبدالنبی بدخشی .

افغا نستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳۴ .

عبدی بلخی .

دبیرستا ن بلخ - حصه دو م ،خسته . ص‌ص یکصدو هفتادو پنج -یکصدو هفتادو شش .

عثمان ، محمد عثمان پادخوابی.

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳۴.

عزت .

امان التوا ریخ - جلد هفت ،مودب السلطا ن . دستنو یس ،ص بیست ودو .

عزت ، ایشا ن طوره خا ن-عزت‌الله مزار ی .

-دبیرستا ن بلخ -حصهٔ چار ،خسته . ص‌ص چار صدو هفتاد و نه- چار صدو هشتادویك .

-تحفة الا حبا ب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصد و بیست‌ویك - یکصدو بیست‌و دو .

-پیو ند های فر هنگی.نظروف.کتا ب ، شمار ه اول ، سال چار، ۱۳۶۰ .

عزیز پنجشیر ی ، محمد عزیز.

افغانسبتا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳۴ .

عزیز ، محمد عزیز .

ـتاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل ،۱۳۳۰، سه صدو چهل و شش .

ـبید ل و عزیز (منتخب اشعاردوشاعر) ، به انتخا ب محمدحسن کریمی . کابل ، ۱۳۳۸ .

ـحافظ و عزیز (منتخب اشعا ردوشاعر) ، به انتخا ب حســـن کریمی ، کابل ، ۱۳۳۹ .

ـمزارا ت کابل ، خلیل .۱۳٤٤،ص‌ص نودو شش ـ نودو هفت .

ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص هفتادوشش ـهفتادو هفت .

عزیز ، عبدالعزیز قندز ی .

ـتذکر ه محتر م ، دوشنبـــه.۱۹۷۵ ، ص دوصدو پنجاه‌و سه .

ـپیو ند های فرهنگی ،نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال چار ، ۱۳٦۰.

عزیزی ، میر سیف الدین.

ـعزیز ی ، خسته . آریـانا ،شماره یازد ه ، سال یازد ه،۱۳۳۲، ص‌ص هفت ـ یازده .

ـافغانستان ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱ ۳٤٤ ، ص‌ص هفتاد و هشت ـ هشتادویك .

عشرت قند هار ی ، صا حـب‌زاد ه غلام محمد .

ـعشر ت و کابل ، بـهرو ز .آریانا شماره چار، سال پانزد ه ، ۱۳۳٦ ، ص‌ص سی‌و چار ـ چهل.

(درین مورد تو ضیحی به قلـم‌عزیز الدین فوفلزا یی در شما ر ه ششم سا ل پانزدهم آ ریانا نشرشده که باید در نظر گر فتـــه شود .)

ـدایر ةالمعار ف ـ جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص نه صد وچهل ویك .

عصمت بیگم .

پرده‌نشینا ن سخنگو ی ،ما گه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ .

علی پرست کابلی .

ـافغانستا ن ، بهروز . کابل، ۱۳۳٤ .

ـدایرةالمعار ف ـ جلدپنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص نه صدو پنجاه وهشت .

عمر ، حاجی عمر شاعرا می .

ـدیوا ن و صفی کابلی (بـــامنتخبی از اشعار شاعرا ن دیگراز جمله حاجی عمر) ، دستنو یســ متعلق به کتابخا نه پو هاند دکتور جاوید .

ـعاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ،شماره دوم ، سال چار م ، ۱۳۱۳

ـافغا نستا ن ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳٤.

ـدایرة المعار ف ـ جلد پنج .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص نه صدو پنجاه وهشت .

عمر ، محمد عمر فوفلزا یی .

ـمحمد عمر فوفلزا یی متخلص‌به عمر از شاعرا ن و خطاطا ن‌قرن نزد ه وطن ، فوفلزا یی . آریانا ،شمار ه هفت ـ هشت ، ســا ل یازد ه ، ۱۳۳۲ .

ـادبیا ت افغانستا ن ، بهروز.کابل ، ۱۳۳٤ .

ـیادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ .

عنایت ، میرسید عنایت الله .

افغانستا ن ، بهرو ز ، کابل، ۱۳۳٤ .

عندلب ، محمد امین .

ـنازو نیاز ، محمد امین‌عندلیب.دستنویس ، آرشیف ، دوـیکصدو سی ـ هشت .

ـدیوا ن غزلیا ت عندلیب ،دست‌نویس ، آرشیف ، ۲ـ۱۳ ـ۸ ، ۲۳ و۴۰ و ۲۳ ـ٤۲.

ـتاریخ ادبیا ت ، غبا ر. کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صدو سی‌و هفت .

ـافغانستا ن ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳٤ .

-یادی از رفته گان ، خسته.۱۳۴٤ ، ص‌ص هشتادوسه - هشتادوشش .

عنوان ، ابو الحسن .

افغانستان ،بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

عیدی غزنوی .

-تیمورشا ه درانی - جلد دوم،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هشتادو دو .

(گو یا اخیرا دیوانی از عید ی‌غزنو ی توسط شخصی به آرشیف ملی عرضه گردید ه و از طر ف‌آرشیف خریدار ی شده است).

-دیوا ن عید ی غزنو ی، محمدانور نیر . روزنا مه هیواد ،شماره چار صدو بیست‌و نه ، سال سی‌وچار ، ۱۳٦۱ .

عیسا بلخی ، محمد عیسـا مخدوم .

-تذکر ه عبدی ، عبدالله خواجه‌بخار ی . دستنو یس . گنجینه دستنو یسها ، ص‌ص یکصدوهفتادوهفت - یکصدو هشتادو چار .

-تذکار اشعار ، دستنو یس ،گنجینهٔ دستنو یسها ، ص بیست‌و چار .

-افضل التذکار ، افضل . ص‌یکصدو هفت .

-مجمو عه اشعا ر چندتن‌از شاعران . گنجینه دستنو یسها. دوشنبه ، ص‌ص سه صد و هفتادوهفت - سه صدو نودو نه .

-نمونهٔ ادبیا ت تاجیك ، عینی،مسکو ، ۱۹۲٦ ، ص چار صدو هجده .

-عیسا ، خسته . آریانا .شماره‌نهم ، سال هشتم ، ۱۳۲۹ ، ص‌ص بیست‌ودو - بیست‌و هفت .

-دبیرستا ن بلخ حصهٔ چار ،خسته . ص‌ص چار صدو هشتا دو سه - چار صدو هشتادو شش .

-دایر ةالمعار ف - جلد پنج ،۱۳٤۸ ، ص نه صدو شصت وپنج

-تحفة الا حبا ب، واضح ، د وشنبه . ۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصدو نزد ه - یکصدو بیست .

غ

غافل ، قار ی میرزا غلام احمد.

-ار مغا ن بدخشا ن . کابل ،شمارهٔ یك ، سال هفت ، ۱۳۱۶

-افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .

غافل ، محمد مراد .

تاریخ ادبیات ، غبـار ، کابل.۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت‌وشش

غضنفر کابلی .

-سکینة الفضلا ، رستا قـی .دهلی ، ۱۳۵۰. ، ص نودو دو .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤.

غلامی .

استخرا ج تاریخ در نظم ،خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ، ص چهل و شش

غلامی پنجشیری .

عزیز ی (و چند شاعر معا صراو) ، خسته . آریانا . شماره‌یازده، سال یازد ه ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص‌هفت-یازده .

غلا می کو هستا نی ، محمــدغلام .

-یك اثر جدید راجع به جنگهای‌اول افغا ن - انگلیس ، کهزاد .

ژوندو ن ، شماره دوم ، سال‌پنج ، ۱۳۳۲ .

-جنگنا مه مولا نا محمد غـلا م‌کوهستا نی ، کهزاد ، ژ و ندون، شماره سه ، سا ل پنج ، ۱۳۳۲.

-جنگنا مه مولا نا محمد غـلا م‌معرو ف به غلامی کو هستا نی ، کهزاد . آ ریانا ، شماره هفت ،سا ل سیزد ه ، ۱۳۳٤ ، ص‌ص‌ یك - پنج.

-جنگنا مه (منظو مه غلا می دربار ه مجاهدا ت بعضی از مجاهدین ملی). کابل ، ۱۳۳٦ ، دو صد وده صفحه .

-دایرة المعار ف - جلد شش،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص سه صد و شش - سـه صـد وهشت. (زیرعنوان میرمسجدی که غلامی‌اشعاری دربارهٔ اودارد) .

غمگین ، سید فاضل .
دایرة المعار ف - جلد پنج ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص ششصد و نودو سه .

غمگین ، میر عبدالحمید .
آثار هرا ت - جلد سو م.هرات، ۱۳۱۰ ، ص دوصدو چهل ودو .

غمین کابلی ، عبدالسلام .
عزیزی (و چند شاعر معا صراو) ،خسته . آریانا،شماره یازده، سا ل یازد ه ، ۱۳۳۲ .

غیرت .
افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤ .

ف

فارد ، ایشا ن احمد جا ن .
اخبار الطا لبین اثر ایشـــا ن احمد جا ن فارد ، خسته. آریانا، شمار ه سوم ، سال بیست و نه ، ۱۳۵۰ ، ص‌ص هفتادو هفت -هفتاد ونه .

فارغ ، میر قطب الدین احمد .
افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳٤ .

فاطمه سلطان .
پرده نشینا ن سخنگو ی، ما گه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشتادو چار .

فانی بلخی .
-دبیر ستا ن بلخ - حصهٔ چار،خسته . ص‌ص چار صدو نود - چار صدو نودو پنج .
-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهار ده .
-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص نودو سه- نودو شش .

فایق ، سید خیر الدین (یـــاخیر الله).
-دبیرستا ن بلخ - حصه چار ،خسته . ص‌ص چار صدو هشتاد و هشت - چار صدو هشتادو نه .

-صبح وطن ، محمد غو ثاعظم.مدراس ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص یکصدو سی‌و چار - یکصدو سی‌و نه .

-نتایج الافکار ، قدر تگوپاموی .بمبئی ، ۱۳۳۶ ، ص ص پنجصدو پنجاه - پنجصدو پنجاه و دو .

-اشارا ت بینش ، سیدمر تضابینش . دهلی ، ۱۹۷۳ ، ص نود و هشت .

فر حت کابلی ، میرزا محمـــدعثمان .

-کلیا ت فر حت . آر شیـف ،یازد ه - شانزده .

-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل ،۱۳۳٤ .

فرو غی ، میرزا محمد .

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شماره دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست‌و چار

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

فروغی ، میر محمد علی (۲۰) .

تیمور شا ه درانی - جلد اول،فوفلزا یی ، ص‌ص دوصدو چهل و نه - دوصدوپنجاه .

فضل احمد .

دایرة المعار ف - شش . کابل،۱۳٤۸ ،ص شانزده .

فضل ، شاه فضل‌الله قندهاری.

تکملهٔ مقا لات الشعرا ، خلیـل‌تتو ی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، ص‌ص چار صدو هشتادو پنج - چار صدونود .

فقیری پنجشیری .

-عزیز ی، میرسیف الدین (وچند شاعر معاصر او) ، خسته. آریانا ، شماره یازد ه . ســا ل‌یازد ه ، ۱۳۳۲ ، ص‌ص هفـــت- یازده .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

ق

قابل خلمی .

-دبیرستا ن بلخ - حصهٔ چارم، خسته ، ص‌ص چار صدو نود و هشت - چار صدو نودو نه .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

-دایرة المعار ف - جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سی‌و چار .

-ار مغان سمنگا ن ،محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره نهم ،سال دوم ، ۱۳۵۱ ص سی‌و نه .

قاسم اکبر آ بادی .

دایر ةالمعار ف -جلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص **چهل** .

قاسم علی .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰،ص سه صدو پنجاه ودو .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،**۱۳۳٤** .

-دایرة المعار ف -جلد شش ،۱۳٤۸ ، ص چهل ویك ..

قاسمی،قاسم مخدوم میمنگی .

-پیو ند های فر هنگی ، نظروف.کتاب ، **شمار ه اول** ، **سال** چارم، ۱۳٦۰ .

-قاسمی ژ نده شاعر عر فا ن‌گرا ی فاریا ب ، ارسلا . روزنامهٔ هیواد ، شمار ه دوصدو شصت‌وهشت ، سال سی و چار ، ۱۳٦۱ (دورهٔ سوم).

قاسمی ، محمد قاسم .

دبیرستا ن بلخ- حصهٔ چــا ر،خسته . ص‌ص پنجصدو یك- پنج صدو دو .

قاضی محمد سالم .

صفت نا مه درویش محمد خان‌غاز ی (به‌نظم ونثر - نوشته شده در ۱۲۹۸ ق.) با مقد مه وشر ح((جیان رو بر تو سکار سیا)) به زبان ایتالیا یی (۱۵٦ جمع ۲۱۲صفحه متن و حاشیه) . چاپ رو م (ایتالیا) ، ۱۹٦۵ .

قدر ی ، عزیز الله بلخی .

-دبیرستا ن بلخ - حصهٔ چار ، خسته . ص‌ص پنجصدودو - پنج صدوسه .

-تذکره محترم . دوشنبه ۱۹۷۵. ، ص سه صدوپنج.

-تحفةالاحبا ب ، واضح،دوشنبه،۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصدو چهل ونه- یکصدوپنجاه .

قدر ی ، میرزا عبدالحمید .

-ا رمغا ن بدخشا ن ، کابل ، شماره سو م ، سال هفتم ،۱۳۱٦.

-پیو ند های فر هنگی ، نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال چار م، ۱۳٦. .

قرضی ، حا جی میر احمـــــدگران شنو .

-قرضی ، خلیل ، آریانا ، شماره‌پنج ، سال دوازد ه ، ۱۳۳۳ ، ص ص دوصدو شصت‌و شش -دوصدشصت‌و هفت .

-یادی از رفته گا ن ، خسته.کابل ، ۱۳٤٤ ، ص نودو هفت .

قرین ، ملا عبدالوا حد .

تحفة الاحبا ب ، واضح،دوشنبه، ۱۹۷۷، ص‌ص یکصدو چهل ودو -یکصدو چهل وسه .

قلندر پنجشیر ی ، ملا .

-ملا قلند ر پنجشیر ی، محـمدهاشم انتظا ر ، آریانا ، شماره‌اول، سال سیزدهم ، ۱۳۳٤ ، ص‌ص‌سی‌ویك - سی‌و دو .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص نودو هشت.

قوا م - قوا می ، قوا م الدین .

-دبیرستا ن بلخ- حصهٔ چار ، خسته ، ص پنجصدو چار .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .

-تحفة الا حبا ب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص یکصدو چهل‌و چار .

ک

کاتب ، قربان .

-ار مغان بدخشا ن ، کابل ،شماره سو م ، سال هفتم، ۱۳۱٦
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤ .
-دایر ةالمعار ف - جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص یکصدو بیست وشش .

کامل بدخشانی .

بحر العر فا ن ، مثنو یعرفانی.آرشیف ، شانزد ه - بیست‌وشش

کشور ی بلخی ، میر عصمـــت‌الله .

-دبیرستان بلخ -حصهٔ چا ر ،ص‌ص پنجصدو نه - پنجصدو ده.
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .
-دایرة المعار ف - جلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص یکصدوپنجاه وشش - یکصدو پنجاه‌و هفت .

گ

گریان .

مزارا ت کابل ، خلیل . کابل ،۱۳۳۹ ، ص‌ص یکصدو بیست و شش - یکصدو بیست‌و هفت .

گلزار .

گازرگا ه ، فکر ی سلجو قی .کابل ، ۱۳٤۱ ،ص ص پنـــجاه و شش- پنجاه و هشت.

گل محمد (پسر نواب قیصر).

ار مغان عاشقا ن ، آرشیـــف ،هفده - یکصدوسی و هفت .

گوهر کابلی (ازنسوان).

-تاریخ ادبیا ت ،غبا ر . کابل ،۱۳۳۰ ،ص سه صدو هشتادو پنج.
-پرده نشینا ن سخنگو ی،ماگه‌رهنمایی . کابل ، ۱۳۳۱ ، صـــص هشت .

ل

لاغر ، بر هان الدین بدخشی .

اخوان المجا لس اثر خودشاعرکه در ۱۲۸۵ هجر یدربدخـشا ن تالیف نمود ه . کابل ، شما ر ه یکصدو هفت ، سال نهم ،۱۳۱۸، مقاله شاه عبدالله بدخشی .

م

مایل ، میرزا خان کابلی .

-دیوا ن میرزا خان کابلـــی ،آرشیف ، هشتاد - یکصدو هفده

-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شما ر ه دوم ، سال چارم، ۱۳۱۳ .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرةالمعار ف - جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صدو سه.

مجذوب ، حافظ نورمحمد .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصـــتو هشت .

-دایرة المعار ف - جلدشش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصدو چهل وچار .

مجنو ن شاه ، سید فخرالدین .

-دیوا ن مجنو ن شاه (به‌نا مبوستان خیال) . لا هور ، ۱۳۲۸ق

-امان التواریخ - جلد هفـت ،مودب السلطا ن ، دستنو یس ،ص ص سی‌و شش - سی‌و هشت .

-تاریخ و فا ت مجنو ن شا هوپدر و فر زندوی ، خلیل، آریانا، شماره اول ، سال پانزده ،۱۳۳۵،ص شانزده .

-مجنو ن شاه ، خسته . آریانا،شماره دوازد ه ، سال چهار د ه ، ۱۳۳۵ ، ص‌ص سی‌و یك - سی ودو

-یادی از رفته گا ن، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصـــد و هجده - یکصدو نزده .

-دایرة المعار ف ـ جلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دو صد وچهل وچار .

محجوب هرو ی (از نسوان) .

-تاریخ‌ادبیات، غبار . کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو هشتادوچار.
-پرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هفتاد
-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .

-زنان سخنو ر ـ دفتر سو م ،سلیمی . تهرا ن ، ۱۳۳۷ ، ص دوصدو شصت‌و نه .

-دایرة المعار ف ، جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصد وچهل وشش .

محرم کابلی ، محمد علی .

تذکر ه محتر م . دوشنبه،۱۹۷۵ ، ص‌ص سه صدو بیست ـ سه صدوبیست‌و یك .

-پیوند های فر هنگی،نظروف.کتا ب ، شمار ه اول ، سال چار، ۱۳٦۰.

محزون .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤ .
-مزارا ت کابل ، خلیل . کابل،۱۳۳۹ ، ص‌ص دوصدو بیست و چار ـ دوصدوبیست‌و پنج .

-دایرة المعار ف ـ جلد شش ،کابل ، ۱۳٤۸، ص دوصدو چهل و هفت .

محزون ، داملا اربا ب .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

محسن ، میرزا محمد محسن‌دبیر .

-تحفهٔ شا هنشهی ، نسخهٔ‌قلمی محفوظ در آرشیف ملی،منشی ابراهیم حیر ت ،

-عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چار م، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدوسی‌و نه .
-افغانستان ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

-استخرا ج تاریخ درنظـــم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص **بیست** وچار .

-گازر گاه ، فکر ی سلجو قی،کابل ، ۱۳۴۱ ، ص‌ص هشتادویك -هشتادو دو .

-یادی از رفته گا ن ، خسته .کابل ، ۱۳۴۴ ،ص یکصدو **بیست** وشش .

محقق قند هاری .

-محقق قند هاری ، حبیبـــی.کابل ، شماره هفت - هشت،سال شش ، ۱۳۱۵ ،ص‌ص چهل وپنج-پنجاه‌و هفت .

-محقق قند هاری ، حبـیبی ،آریانا ، شماره اول ، سال بیست وپنج ، ۱۳۴۵ ، ص‌ص یك- هفده

محمد جا ن .

استخرا ج تاریخ در نظم،خلیل .کابل ، ۱۳۳۷.

محمد حسین قند هاری ، ملا .

فضلای فرا موش شده، افغان‌نویس . کابل شماره یازده ، سال اول، ۱۳۱۰ ، ص چهل .

محمد رضا .

روضة الا نشا ، دستنو یس .گنجینه دستنو یسها ، دو شنبه، تاجیکستان .

محمود ، میرزا محمود .

ار مغان بدخشا ن . کابـــل ،شماره شش ، سال هفت، ۱۳۱۶

محمود الحسینی .

تیمور شاه درانی - جلد دو م،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص سه صدو هشتادو چار .

محوی میمنگی ، نعمت الله .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳۴.

-محو ی ، خسته . آریانا ،ش‌اول ، سال سی ، ۱۳۵۰ ، ص‌ص هفتادو هشت - هفتادونه .

-ارمغا ن میمنه ، به اهتمـــام‌ناصر کوهی . ۱۳۲۸ .

مخفی ، قار ی نور الدین .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰، ص سه صدو چهارده .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل،۱۳۳٤.

-یادی از رفته گان ، خسته ،کابل ،۱۳٤٤ ،ص یکصدو بیست و پنج

-دایرةالمعار ف -جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صد و شصت ودو .

مخلص .

استخرا ج تاریخ در نظم ، خلیل.کابل ، ۱۳۳۷ ،ص ص چهل و شش -چهل و هفت .

مخلص میرزا محمد یعقو ب .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت و شش .

-دایرة المعار ف - جلد شش،کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صد و شصت ودو .

مخلص ، ملا موسی .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف -جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصدو شصت وسه .

مدثر ، میرزا .

میرزا مد ثر ، نیك محمدصریر.آریانا ، شمار ه پنج - شش ،سال سیزد ه ، ۱۳۳۲ .

مذنب ، عبدالحق .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ .

-دایرة المعار ف -جلد شش .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص دوصدو شصت وچار.

مذنب ، عبدالخالق .

دبیرستا ن بلخ -حصهٔ چار ،خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجصدو چهارده .

مریم ، کنیزك .

-پرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هفتادو هشت .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

-زنان سخنور - دفتر سو م ،سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص دوصدو چهل وسه

-دایرة المعار ف - جلد شش.کابل ، ۱۳٤۸ ، دوصدو شصت و پنج .

مستورهٔ غوری ، حور النسا .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، سه صدو هشتادوپنج.

-پرده نشینا ن سخنگو ی،ماگه‌رحمانی . ۱۳۳۱ .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ .

-زنان سخنور - دفتر سو م ،سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص سه‌صدو هشت .

مسلك دروازی ، سید ملك.

-ارمغان بدخشا ن . کابل ، ش‌سه ، سال هشت ، ۱۳۱۷ ،ص‌ص هفتادو هفت - هفتادو نه

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ،ص یکصدوپنج .

مشر قی ، مهردل .

-دیوان مشر قی ، دستنویس،دوصدو هشتادوو چار صفحه . آرشیف ، شمار ۀ دفتر دو صدوهشت .

-ادبستان قند هار ، حبیبی .کابل ، شماره شش و هشت ،سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

-ادبستان قند هار ، حبیبی .کابل ، شماره سوم ، سال ششم، ۱۳۱۵ ص‌ص پنجاه و شش -هفتادو هشت .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل ودو .

-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

-استخرا ج تاریخ در نظم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص‌ص یازد ه ، بیست‌و شش و بیست وهفت .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و هفت - یکصدو یازده .

• -سه شاعر از یک خانوادهٔ بزرگ ، حبیبی ، ادب ، شماره پنج -شش ، سیازده ، ۱۳٤٤ ،ص‌ص سی‌و شش - چهل و پنج

-دایرةالمعارف - جلد شش.کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صد .

-دکندهار مشاهیر ، ولی‌زلمی.۱۳٤۹ ،ص‌ص دوصدو سی‌و سه- دوصدو سی‌و هفت .

-شرح‌بیتین مثنوی مولانا جلال الدین بلخی (به‌نظم وبروزن مثنوی) ، ترتیب و تصحیح حبیبی.کابل ، ۱۳٥۱ .

مصرع ، داملا عبدالله راغی .

-دیوان‌مصرع ، آرشیف،یك- یکصدو سیزده .

-بهار بدخشان ، عبدالکریم‌حسینی ، نسخه خطی متعلق به حبیب نوایی .

-افغانستان ، بهروز. کابل،۱۳۳٤.

-یادی از رفته گان ، خسته،۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصدو دوازده - یکصدو هفده .

مضطر ، رحمت الله .

-دبیرستان بلخ - حصهٔ چار.خسته . ص‌ص پنجصدو هفده - پنجصدو هجده .

-افغانستان ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.

مضمر خلمی ، ملا عبدالله .

تحفة الاحباب ، واضح،دوشنبه،۱۹۷۷ ، ص‌ص یکصدو شصت و نه - یکصدو هفتاد .

معتصم ، محمد شریف .

تذکرهٔ محترم ، دوشنبه .۱۹۷٥ ، ص‌ص سه صدو سی ودو- سه صدوسی و سه .

مفتی - میرزا علی چار کنتی .

دبیرستان بلخ-حصهٔ اول .۱۳۳۳ ، ص یکصدو دو .

مقبل خلمی .

ـ دبیرستان بلخ ـ حصه چار، ص‌ص پنجصدو بیست‌و سه ـ پنج صدو بیست‌و چار .

ـ افغا نستا ن ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳٤.

ـ ارمغا ن سمنگا ن ، محسن‌حسن . اوقا ف ، شماره دهم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی وهفت

ملک ، محمد حسن .

تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل و چار.

منشی ، لچهمی رام پند ت .

تیمور شاه درانی ـ جلد دوم، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص سه صدو هشتادو پنج ـ سه‌صدوهشتا دو شش .

منصور .

یادی از رفته گان، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصدوبیست ـیکصدو بیست‌و چار .

منصور غز نوی .

منصور غزنو ی شا لیجی ، خلیل ، آریانا ، شمار ه هشت ، سال شش ، ص‌ص سی‌وسه ـ سی‌وپنج .

موذن ، خال‌نظر شبرغانی.

ـ دبیرستا ن بلخ ـ حصه چار ، ص‌ص پنجصدو بیست‌و پنج ـ پنج صدو بیست‌و شش .

ـ افغانستان، بهروز .کابل ، ۱۳۳٤.

ـ دایرةالمعار ف ـ جلد ششم ، کابل ، ۱۳٤۸؟ ، دو صد و نودویك.

مهجور ، عبدالستار .

تاریخ‌ادبیا ت، غبا ر . کابل ، ۱۳۳۰، ص سه‌صدوچهل چار .

مهجورکابلی .

ـ مهجورکابلی ، عبدالغفورشرر. کابل ، شماره یکصدو یازده، سال دهم ، ۱۳۱۹.

ـ چهره هایی از شعرا ی معاصرما، ابراهیم صفا ، روزنامه‌انیس ، جوزای ۱۳۵٤.

مهجور ،ملا محمودتوپچی باشی

تذکر ةمحترم .دوشنبه ،۱۹۷۵،ص‌ص سه صدو سی‌و هفت ــ سه صدوسی‌و هشت .

میر ابوالفضل سیا و شانی .

مزارا ت هرات ــ حصهٔ سو م ،به تصحیح فکر ی سلجو قی. کابل ،ص‌ص یکصدو شصت‌و شش ــ یکصدو شصت‌و هشت .

میرزا احمد جان .

ــعاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهار م، ۱۳۱۳ .

ــتاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدوسی وهشت .

ــافغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

ــتازه نوای معار ك ، عطا یی .کرا چی . ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیــق، ص‌ص هشتصدو شصت‌و شش ــهشتصدو شصت‌و هفت .

ــدایر ةالمعار ف ــ جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ .

میرزا عبدالسلام .

ار مغان سمنگا ن ، محســـــن‌حسن . اوقا ف ،شماره یازد ه ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ،ص‌ص سی وهفت ــ سی‌و هشت .

میرزا عزیز بیگ .

افغانستا ن ، بهروز . کابــل،۱۳۳٤.

میرزا لطف الله درواز ی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

میرزا محمد جان .

میرزا محمد جا ن خا ن ، محمدشفیع پروانه (بعدا رهگـــــذر). آریانا ، شماره نهم ،سا ل هفتم ،۱۳۲۸ ص‌ص سیزد ه ــ بیست .

میرزا محمود خان کابلی .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

میرزا مهدی خان .

تیمور شاه درانی ــ جلد دوم،فو فلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص چار صدو هشتادو شش .

میرطور ه خان .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

میر عبدالکریم .

پیو ند های فر هنگی، نظروف .کتاب ، شماره یك ، سال چار م ، ۱۳٦۰.

میر فخر الدین .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤ .

میر منیر .

افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .

میر نا موس الدین .

افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

میرواعظ ، میر احمد .

ـمجموعه اشعار مـیـر واعظ شامل بیش از یکصدغز ل و جزآن. دستنویس ،متعلق به پو هاندسرورهمایون .

ـسراج التوا ریخ ـ جلد او ل،فیض محمدکاتب .کابل ، ۱۳۳۱ق، ص‌ص شصت‌وشش ، هفتادو سه،هفتادو چار ، یکصدو پنجاه‌و یك ، یکصدو شصت‌و سه ، یکصـــدوهشتاد و یکصدو هشتادودو .

ـامان التواریخ ـجلد هفـــت ،مودب السلطان ، دستنو یس، ص ص ، چهل ـ چهل ویك .

ـافغانستا ن، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

ـتازه نوای معار ك، عطا یـی .کراچی ، ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیق ، ص‌ص هشتصدو دو ـ هشتصد وده .

ـدرةالز مان، فوفلزا یی . کابل،۱۳۳۷ ، ص‌ص دوصدو هفتا د و چار ـ دو صدو هفتادوپنج .

ـمزارا ت کابل ، خلیـــــل .کابل ، ۱۳۳۹ ، ص یکصدو هشتاد وپنج.

ـدایرةالمعار ف ـ جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه‌صدو چهل.

میریوسف علیخا ن .

-تاریخ ادبیا ت،غبار. کابـل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو سی و هشت

-افغانستا ن ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤

ن

ناجی ، ملامیر خواجه .

ار مغان بدخشان . کابل ،شماره‌چهار م ، سال هشتم ،۱۳۱۷ ،ص ص نود - نودودو .

نادر (پسر تیمور شاه‌درانی).

-تاریخ ادبیا ت، غبار . کابل ،۱۳۳۰، ص سه صدو بیست .

-افغانستا ن ، بهروز . کابل،۱۳۳٤.

-مزارا ت کابل ، خلیل .۱۳۳۹،ص‌ص یکصدو پنجاه‌و شش - یک صدو پنجاه‌و هفت.

-تیمور شاه درانی - جلد دوم ،فوفلزا یی . کابل ۱۳٤٦ ، صـــص چار صدو هشتادو نه .

-دایرة المعار ف- جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صـــد و چهارده .

نا مق هراتی ، عبدالحمید .

تحفة الاحبا ب ، واضح .دوشنبه،۱۹۷۷ ، ص یکصدو هفتادو نه .

ناظم بدخشی ، میر محمد ناظم .

تذکرهٔ ناظم ، اثر خود ناظـم ،معر فی از شاه عبدالله بدخشی . کابل ، شماره یکصدو هفت، سال نهم ، ۱۳۱۸.

ناله ، سید میرک .

دایرة المعار ف - جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ،ص سه صدوهفت.

نبی ، محمد نبی .

دبیرستا ن بلخ- حصهٔ دو م ،ص‌ص یکصدو هشتادو شش -یک صدو هشتادو هفت .

نحیف ، منشی عبدالحمید .

-سکینة الفضلا ، رستاقی.دهلی. ۱۳۵۰ق ، ص یکصدو هفت .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

ندیم بلخی ، حا جی پاد شا ه‌خواجه .

-ندیم بلخی و ندیم کا بلـــی ،خنیل . آریانا ، شماره چهار م ، سال چهار م ، ۱۳۲۵ ، ص‌ص‌ـــــس‌چهل وسه - پنجاه‌ویك .

-خلیفهٔ دار الا مان و ندیـــم‌بلخی ، خسته . آریانا ، شمار ه پنجم ، سال پنجم ،۱۳۲٦ .

-ندیم بلخی ، خلیل ، آریا نا ،شماره دهم ، سال هفتم ،۱۳۲۸ ، ص‌ص پانزد ه - بیست‌ویك .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت‌و شش

-دبیر ستا ن بلخ- حصهٔ چار،ص‌ص پنجصدو سی و هفـــت - پنجصدو پنجاه و سه .

-یادی از رفته گا ن ، خستـــه،۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصدو سی ودو- یکصدوسی و هشت .

-دایرةالمعار ف -جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صـــد و بیست‌ویك .

-ار مغان سمنگا ن ، محســـن‌حسن . اوقا ف ، شماره یازده ، سال دو م ، ۱۳۵۱ ، ص‌ص چهل-چهل‌ویك .

نشاط ، عبدالو ها ب (معتمدالدوله).

-سراج التواریخ - جلد او ل ،فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱، ص نودو شش .

-سفینة المحمود ، محمود میرزاقاجار ، به کوشش داکتر خیامپور. تبریز ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چهل و نه-هفتادو چار .

-از سبا تا نیما - جلد اول ،یحیا آرین پور . تهرا ن ،۱۳۵۰ ، ص‌ص بیست‌و نه - سی‌و پنـــج(بیست‌ویك)

نقیب ، قاسم خوا جه .

-دبیرستا ن بلخ -حصهٔ چهارم،ص‌ص پنجصدو پنجاه و چـــار - پنجصدوپنجاه و پنج.

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.

-ارمغان سمنگا ن ، محســـن‌حســـن. او قا ف ، شماره یازده، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی‌و نه.

نور محمد ، خلیفه صاحب .

خلیفه نور محمد ، هاشم‌انتظار. آریانا ، شماره یازده ، سال سیزده ، ۱۳۳۴ ، ص‌ص بیست و پنج- بیست‌و نه .

نوری ، نور محمد قندهاری .

تکملهٔ مقالات الشعرا ، خلیل‌تتوی . کراچی، ۱۹۵۸ ، ص‌ص ششصد ونزده -ششصد و بیست‌وبیست‌ویك .

نوید .

مزارات کابل ، خلیل ، کابل ،ص‌ص یکصدو هفت - یکصد و هشت .

نهرینی ، شمس الدین .

پیوند های فرهنگی، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم، ۱۳۶۰.

نیازی بلخی .

دایرة المعارف - جلد ششم .کابل ، ۱۳۴۸ ، سه صدو سی و شش.

نیازی ، خواجه شاه نیاز .

-ارمغان بدخشان . کابل ،شماره دوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶.

-افغانستان ، بهروز . کابل،۱۳۳۴.

-پیوند های فرهنگی ،نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال‌چهارم، ۱۳۶۰.

نیازی ، میرزا نیاز ی‌سمنگانی.

-دبیرستان بلخ- حصه چهارم،ص‌ص پنجصدو شصت‌و یك- پنج صدو هفتادو هفت .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ۱۳۴۴ ، ص‌ص یکصد وسی و نه - یکصدو چهل .

-ارمغان سمنگان ، محسن‌حسن . اوقاف ، شماره یازده ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص‌ص سی و نه - چهل .

و

وارث ، نصر الدین .

-افغانستان ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤.

-دایرة المعار ف - جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صد وسی وهشت .

واسع، عبدالواسع طبیب .

-دیوا ن واسع، دستنو یس .آرشیف ، یك - هفتادو هشت ، سی‌و سه - سیزد ه و نودو پنج.

-امان التو ا ر یخ -جلد هفتم،مودب السلطا ن ، دستنو یس ،ص چهل .

-عاجز افغا ن ، حافظنور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهارم، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل، ۱۳۳ ، ص سه صدو چهل ویك .

-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل،۱۳۳٤.

- استخراج تاریخ درنظم، خلیل..کابل، ۱۳۳۷ ، ص‌ص هشتاد و نه - نود .

-مزارا ت کابل ، خلیل . کابل،۱۳۳۹، ص‌ص هفتادو نه - هشتاد ویکصدو بیست‌و سه .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و چهل ویك - یکصدو چهل وسه .

وا صل ، میرزا محمد نبی .

-تحفهٔ شا هنشهی ، حیر ت .ص‌ص هفتادو هشت - یکصدونزده ،آرشیف ، هشت بر هشتادوهشت

-غزلیا ت واصل ، آر شیــف یك - سی‌و هفت- ده

-سرا ج التوا ریخ -جلد سوم ،فیض محمد کاتب .کابل ،۱۳۳۱ق، صفحه هفت‌صدو هفتادو پنج .

- امان التواریخ جلد هفت. مودب السطان ،نسخه عکسی.

-واصل ، محمد سرور . کابل،شماره دهم ، سال چهار م،۱۳۱٤.
-تاریخ‌ادبیا ت ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت‌ویك.
-دبیر کامل ، و شا عر فاضل‌میرزا محمد نبی‌خان واصل،بهروز. ادب، شماره اول ، سال اول ،۱۳۳۲ ص‌ص بیست‌و هفت - سی‌و دو .
-استخرا ج تاریخ درنظم‌خلیل.کابل ،۱۳۳۷ ، ص‌ص بیست‌و پنج - بیست‌و شش .
-مزارا ت کابل ، خلیل . کابل، ۱۳۳۹ ، ص ص یکصدو هجده- یك صدو نزده .
-اشعار واصل ، گـرد آو رده‌محمد حسین طالب ارزگا نی ،کابل
-یادی از رفته گا ن ، خستـه.کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصد و چهل و چار - یکصدو چهل و شش
-یاد نا مه واصل کابلی، بیرنگ‌کو هدا منی ، هیواد ، شما ر ه‌چار صدو هفتادو هفت ، سا ل سی وچار ۱۳٦۱.

واضح ،قاری ر حمت اللـــه‌بخار ی .

تحفة الاحبا ب ، تالیف خـــو دواضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ . ص‌ص یکصدو نودو سه - دو صد وشش(این شخص تعداد ی ازسخنو ران افغانستا ن را ملاقا ت کرد ه‌و درکتا ب خود از آنا ن یاد آور شده است و از پیو ند دهنده گا ن‌روابط‌فر هنگی دوطر ف آمو به شمـــار میرود.)

واله، حامد خواجه .

-افغانستا ن ، بهرو ز .کابل ،۱۳۳٤.
-دایرة المعار ف - جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صدو چهل

والی ، محمد امین .

یادی از رفته گان ، خسته.کابل.۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصدو پنجا ه و چار - یکصدو پنجاه و پنج.

والی ، میر سلطا ن شاه .

-ار مغان بدخشا ن . کابل ،شماره پنجم ، سال هفتم ،۱۳۱٦.
-افغانستا ن ، بهرو ز . کابل ،۱۳۳٤.
-دایر ةالمعار ف - جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صدو چهل

وصفی ، علی عسکر (۲۲).
-عاجز افغان . حافظ نور محمد.کابل ، شماره چهار م ،سال‌چهارم، ۱۳۱۳ .
-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست وسه
-تیمور شا ه درانی - جلددوم،فوفلزا یی . کابل ،۱۳٤٦ ، ص چار صدو هشتادو هفت .

وصفی ، علی نقی .
-دیوا ن و صفی (با منتخبی ازاشعار شاعرا ن دیگر) ، دست نویس ، متعلق به کتابخا نه‌پوهاند:اکتر جاوید .
-عاجز افغا ن ، حافظ نور محمد.کابل ، شماره دوم ، سال چهارم، ۱۳۱۳ .
-تاریخ ادبیا ت ، غبا ر . کابل،۱۳۳۰ ، ص سه صدو بیست‌و سه
-افغانستا ن ، بهرو ز. کابل ،۱۳۳٤ .
-دایرة المعار ف - جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صدو چهل ودو .

وفایی ، عبدالخالق .
دبیرستا ن بلخ - حصه چهار م،ص سه صدو شصت‌و هفت .

ولی رام هندو .
-دیوا ن و لی رام شاعر هندو،دستنویس ، آرشیف ، شش - بیست‌و هشت و دوازد ه- یکصدوپنج .
-عاجز افغا ن ، حافظ نورمحمد.کابل . شماره دوم ، سال چهار م، ۱۳۱۳ .

ولی طواف .
-امان التواریخ - جلد هفتم ،مودب السلطا ن ، دستنو یس ،ص چهل‌و یك .
-اثر نایا ب شاعر امی کابـل‌معروف به و لی طواف . معر ف معار ف ، شماره دوم ، سال اول ،۱۲۹۸ ، ص‌ص بیست‌و نه - سی‌و چار .
-یك دوغزل شاعرامی کابل .معرف معار ف ، شماره ششم ، سا ل اول ، ۱۲۹۸ .

-ولی طوا ف کابلی ، عبدالغفورشرر . کابل ، شماره چهار م و پنجم ، سال پنجم ، ۱۳۱٤ .

-ولی طوا ف ، صالح محمد .کابل ، شماره دوازد هم ، سا ل هشتم ، ۱۳۱۷ ، ص‌ص چهل ودو-چهل وسه .

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل وسه .
-مجموعه اشعا ر ولی طوا ف‌کابلی ، گرد آور ی و تصحیح محمد اکبرعشیق ، لا هور ،۱۳٥٦

-دایرة المعار ف - جلد ششم.کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صدو چهل وچار .

-ولی طوا ف کابلی شا عر برخاسته از میان مردم ، بیر نگک کواهدا منی ، هیواد ، شما ره چارصدو شصت‌وپنج ، سا ل ۳٤ ، ۱۳٦۱ ، ص چار

وای، ولی محمد .

تکملهٔ مقا لات الشعرا ، خلیل‌تتوی . کرا چی ، ۱۹٥۸ ، ص‌ص ششصدو بیست‌و دو - ششصدوبیست‌و نه .

ولی محمد لغاری .

تاز ه نوا ی‌معار ك ، عطا یی .قسمت تعلیق ، کرا چی ،۱۹٥۹، ص‌ص هشتصدو پانزد ه - هشت‌صدو بیست‌وسه .



هاشم تاشقر غانی .

پیوند های فر هنگی ، نظروف.کتاب ، شماره اول ، سال چهارم، ۱۳٦۰ .

هبا دروازی .

-دیوان هبا ، نسخه قلمی‌مکتوب‌در (۱۲۸۷ق) . متعلق به راز ق رویین.

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل،۱۳۳۰.
-افغانستان ، بهروز . کابل ،۱۳۳٤ .
-دایرة المعار ف -جلد ششم .کابل ، ۱۳٤۸ ، ص سه صدو چهل ونه .

هما ، رضا قلی نوایی

تیمورشا ه درانی - **جلد دوم**،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص‌ص چار صدو هفتاد - **چار صدو هفتادویک** .

ی

یاری بدخشی .

-ار مغان بدخشا ن . کابـل ،**شماره اول ، سال هشتم ، ۱۳۱۷**، ص‌ص هشتادو چار - **هشتادوهشت**

-تاریخ ادبیا ت ، غبار . کابل ،۱۳۳۰ ، سه صدو سی‌و چار .

-افغا نستان، بهروز .کابل۱۳۳٤

یاری ، میرزا درویش.

دبیر ستا ن بلخ - حصهٔ چهار، ص‌ص **پنجصدو هفتادو** چار -پنج صدو هفتادو پنج .

یاور خراسا نی .

سخنورا ن چشم دید ه، تر کی.دکن ، ۱۲۳۲ ق ، **ص‌ص یکصد و** سی‌و یك - یکصدو سی ودو .

یحیا ، آخند ملا یحیا .

آثار هرا ت - جلد سوم.هرات، ۱۳۱۰ ، ص **دوصدو هشتاد** .

یحیا، محمد یحیا کابلی .

-یحیا از شاعرا ن فرا موشــــ‌شده ، بهرو ز . آریانا ، شمار ه یازد ه ، سال دهم ، ۱۳۳۱ ، ص‌ص بیست‌ودو - بیست‌و شش .

-یادی از رفته گان ، خستـــه .کابل ، ۱۳٤٤ ، ص‌ص یکصـــــدو پنجاه ودو - **یکصدو پنجاه و سه**

یك چشم ، عین الدین .

سخنورا ن چشم دیده ، تر کی.۱۳۳۲ ق ، ص یکصدو سی ودو.

یوسف ، (از خاندا ن تیمو رشاه درانی).

تیمور شاه درانی ـ جلد دو م ،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳٤٦ ، ص
چهار صدو هشتادو نه .

یوسف کرو خی .

ـدیوا ن یوسف کرو خی.آرشیف ، چار ـ دوازده .

ـآثار هرا ت ـ جلد سو م.هرا ت ، ۱۳۱۰ ، ص دوصدو
هفتادوهشت

بهرهٔ دوم

کتابها و مقالات دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی عصر

ادبیات معاصر دری ،
بررسی ها ، نظریات و پیشنهادات ،دکتور اسدالله حبیب، ادب ، شماره چار ، سال بیست وچار، ۱۳۵۵ ، ص ص هجده ـ سی ویک و شماره یک و چار ، سال بیست وپنج ،۱۳۵٦.

ارمغان کروخ،
فکری سلجوقی ، آریانا ، شماره پنج ، سال شش ، ۱۳۲۷ ،ص ص پنج ـ هفده .

اسناد و یاد داشتهای تاریخی، حافظ نور محمد . آریانا ، شماره های مختلف (۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۵)

افغانستان در قرن نزده ، چاپ سوم ، کابل ، ۱۳٤٦

افغانستان در مسیر تاریخ ، میر غلام محمد غبار ، کابل ، ۱۳٤٦ .

بالا حصار کابل ، ج ۱ـ۲ ، احمد علی کهزاد . کابل ، ۱۳٤۰.

بحر الفواید (مجموعهٔ دوازده اثر منظوم و منثور) ،
محمدیوسف ریاضی ، مشهد ،۱۳۲٤ ق .

بررسی نثر دری در شصت سال پسین سدهٔ نزدهم ،
پویا فارابی، هنر، شماره اول،چار و پنج ، سال دوم (۱۳۵۸)و شماره اول ، سال سوم (۱۳۵۹)

برگزیدهٔ شعر معاصر افغانستان ،
محمد سرور مولایی . تهران ،۱۳۵۰. (قسمت مقدمه)

پادشاهان متاخر افغانستان ج۱و۲ ،
میرزا محمد یعقوب خان خافی.کابل ۱۳۳٤ و ۱۳۳٦ (دربارهٔ این

کتا ب به صفحه (سه صدو نودویك) تاریخ ادبیا ت افغا نستا ن نیز مراجعه شود .)

پیشرو نهضت ها سید جما ل‌الدین افغانی ،
غلام حسین موسو ی ، نجـــف

تاریخ اد بیات ا فغا نستان محمد حیدر ژوبل ، کابل،۱۳۳۶
تحفة العلما یا خطابهٔ امیر شیرعلیخان ،
عبدا لرووف بینوا . آ ریانا ،ش‌یازد ه ـ دوازد ه سال ششم ، ۱۳۲۷ .

(تذکر ۀ محمد رضا بر نابادی)،
محمد رضا بر نا بادی ، دستنویس،تالیف شده در ربع اول قرن‌سیزده تمر ی ، موجود در کتابخا نـــهٔ‌کاد می علوم (مطبو ع ۱۹۸٤ در مسکو) .

تلا شهای سیاسی سید جمـا ل‌الدین افغانی ،
یا مبارز بز رگ سیاسی شر ق‌در قرن نزده . کابل ،۱۳۵۵
تیمور شاه درانی ـ ج ۱،طبع۲عزیز الدین فوفلز ایی . کابـــل ، ۱۳٤٦ .

جمعی از شعرا ی کابل ، محمد حیدر نیسا ن . آر یانا ،ش یازده ـــدوا زده، سال ســـو م ،۱۳۲۳ .
جنبش جنگنا مه سرا یی‌درشعرسدهٔ نزد ه افغانستان ،
دکتور اسدالله حبیب . خرا ن،شماره اول ، سال دوم ، ۱۳٦۰.
جنگنا مهٔ ا میر دوست محمـــدآرشیف ، هشت ـ یکصدو نه .
جنگنا مهٔ منسو ب به فیض‌الدین‌درویش ،
از خانواد ه سعد الدین انصاری(تاریخ ادبیا ت افغانستا ن ، ص سه صدو پنجاه‌و سه)و مقالهٔ‌غباردر آریانا ، شماره یازد ه ، سا ل ششم ، ۱۳۲۷ ، ص‌ص ۲ـ۵

حیات سید جمال الدین افغا ن ،محمد امین خو گیانی . کابـــل ، ۱۳۱۸

دبیرستا ن بلخ
(نسخه غیر مطبو ع ، نو شتـــــهشده در ۱۳۳۳) ، مولینا خستــه .
(این اثر از نظر شناخت تعداد یاز اهل اد ب درسد ۀ سیزد ه جدا
قابل توجه دانسته میشود و ســرچشمه مغتنمی به حساب می آید .
درة الز مان فی تاریخ شاهزمان،فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۳۷ .
در زوایا ی تاریخ معا صـــــــرافغانستا ن ، احمد علی کهزاد .
کابل، ۱۳۳۱
ذکر برخی از خو شنو یسـا نوهنر مندان .
(قسمت تعلیق از فکری سلجوقی)،کابل ،۱۳٤۹ .
رجال و رویداد های تاریخی ، احمد علی کهزاد ، کابل ، بدو ن
تاریخ .
رساله هاو مقا لات در بار ۀسیدجمال الدین ،
به اهتمام حبیب الر حمان . .کابل ، ۱۳۵۵
روضة الانشاء
محمد رضا بلخی . دستنو یس،گنجینۀ دستنو یسها ،تاجیکستان
زنده گانی و فلسفه اجتما عـیوسیاسی سید جمال الدین افغانی،
مرتضا مدرسی، چهار دهی. تهران،۱۳۳٤ .
سراج التوا ریخ ، ج ۱-۳ ، فیض محمد کاتب . کابل ۱۳۳۱ و
۱۳۳۳
سفار ت روسیه تزار ی به دربار امیر شیر علیخا ن ،
داکتر یاور سکی ، تر جمــــــهعبدالغفور بر شنا . کابل .
سید جمال الدین اسد آبا د یمعرو ف به افغانی ،
سید حسن تقی زاد ه . تبـریز ،۱۳٤۸ .
سید جمال الدین پیشـــــوا یانقلاب شر ق ، محمد عثما ن .
کابل ، ۱۳۵۵
سید جمال الدین در مطبو عا تافغانستان ، به اهتمام صدیق
ر هپو . کابل ،۱۳۵۵.

سیدجمال الدین افغانی ، غلام جیلا نی اعظمی . کابـــل ، ۱۳۱۷ .

سید جمال الدین افغا نـــی وافغانستان ، کابل ، ۱۳۵۵

شرح حال و آثار سید جما ل‌الدین اسد آبادی معرو ف به **افغا نی** ،میرزا لطف الله اسد آبا دی. برلین،۱۳۰٤

طرز ادار ه و تشکیلا ت نظا می‌وملکی عصر امیر شیر علیخا ن ، عبدالله . آر یانا ، شماره سو م ،سال سی‌و هشت ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص هشتادو چار ـ یکصدو سی‌و چار .

فتحنا مه ، اثر منظو م عظیـــم‌الدین تتوی .
آریانا ، شماره سو م ، ســـا ل بیست‌و هفت ، ۱۳٤۸ ، ص‌ص نودو هفت ـ نودو نه .

فرهنگ دور ۀ ابدالیا ن (در کتا ب نگاهی نر نقش‌فر هنگی افغانستا ن در عهد اســلامی) ،محمد انور نیر . کابل ، ۱۳۵۵.

فضلا ی فراموش شده ، افغا ن نویس . کابل ،شما ر ه یازده و دوازد ه ، سال اول ، ۱۳۱۰. .

کتاب خطی گلشن امار ت ، مغبار . آریانا ، شماره اول ،سال ششم ، ۱۳۲٦ ، ص‌ص پنـج ـدوازد ه . (در بار ه چگو نه گـــی کتا ب)

گلشن امار ت ، نور محمـــدنوری . کابل ، ۱۳۳۵

لعل بدخشا ن ، تالیـــف د ر۱۲۸۹ ق .
مقاله شاه عبدالله بدخشی. کابل،شماره یکصدو هفت ، سال نهم ، ۱۳۱۸ .

مجددیا ن سند و افغانستان (قسمت تعلیق کتا ب تازه نوا ی معار ك به تصحیح حبیبی . کراچی، ۱۹۵۹)

مبارز ه سید جمال الدین‌افغانی،محمود ابور یه . کابل ، ۱۳٤۱

میرزایا ن بر نا باد ، مایل هرو ی . کابل ۱۳٤۸

نثر دری افغانستا ن(سی‌قصه)،رضو ی غزنو ی ، تهرا ن،۱۳۵۷

نگرشی بر مقدمات تاریخ ادبیات دری افغانستان ، پویا فاریابی . هنر، شماره دوم-چارم ، سال سوم - چهارم ، ۱۳۵۹ .

نسب وزادگاه سید جمال‌الدین افغانی ، حبیبی . کابل ، ۱۳۵۵

نسخهٔ خطی کتاب واقعات شجاع الملك درانی ، م. غبار . آریانا ، شماره دوم، سال ششم ، ۱۳۲۶ ، ص‌ص یك-شش.

نظری به ادبای نزد یك سبك هند و مکتب بیدل ، حبیبی . کابل ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ ، ص‌ص هشتادو نه - نودو هشت .

نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان ، حیدر ژوبل . کابل ، ۱۳۳۷ .

نگاهی تاریخی به ادبیات‌معاصر دری افغانستان ، (درسالنامه ۱۳۵۹) ، دکتور اسد الله حبیب. کابل ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص نه صد و چهل و نه - یکهزارو بیست و چار

نماد های ادبی در بحر الفواید، نایل . خراسان، شماره چهارم، سال اول ، ۱۳۶۰ ، ص‌ص پنجاه وسه - شصت‌و نه .

نوای معارك ، میرزا عطا محمد . کابل ، ۱۳۳۱.

واقعات شاه شجاع ، شاه شجاع و محمد حسین‌هراتی . کابل ، ۱۳۳۱

وضع سیاسی و اجتماعی عصرامیر شیر علیخان ، پوهاند میر حسین شاه . آریانا،شماره سوم ، سال سی‌و هشت ، ۱۳۵۹ ، ص‌ص پنج - هشتادوسه

یاد داشت های ابتدایی‌درباره‌بعضی از شاعران ، نایل ، دستنویس .

یاد داشتهای بر نابادی ، محمد انور نیر ، آریانا ، شماره هفتم ، سال دوم ، ۱۳۴۱ .

یادنامه سخنوران گمنام‌دروازی ، لطیف پدرام ، هنر ، شماره چار،سال سوم ، ۱۳۵۹

اشارات و توضیحات

۱ــبرگزیده شعر معاصــــــرافغانستان ، تالیف محمد سرور مولایی ، صفحه (۷) مقدمه، تهران، ۱۳۵۰.

۲ــدر باره این آثم که باآثــــماول الذکر یکی خواهد بود یا خیر باید بیشتر تدقیق شود .

۳ــدرین سلسله یاد داشتهای افغان نویس ، بابعضی از فضلای ناشناخته دیگر سده سیزده نیزمیتوان آشنایی یافت که شماری از آنان درین‌فهرست آورده شده‌اند .

٤ــدبیرستان بلخ که مولا ناخال‌محمد خسته آنرا به سال(۱۳۳۳) شمسی در پنج بخش به اتمام‌رسانیده ، غیر مطبوع است ونسخهٔ های آن نایاب . نسخه یی از آن‌در (پنجصدو هشتاد) صفحه به صورت تایپ شده دیده شد که‌چاربخش از پنج بخش را در برداشت ویك بخش آن کم بود.° در نسخــه‌دیده شده که حصه چارم آن به‌نام ((ماثر بلخ)) از صفحه سه صد وچهل وپنج تا پنجصدو هشتاد را دربر گرفته برای ادبیات ســـدهٔسیزده و طن سود مند میباشد .

۵ــدر گنجینه دستنو یسهـــای‌شهر دوشنبه دونسخه دیگر نیز از دیوان گل محمد افغان وجــوددارد .

٦ــاین شاعر مدتهای زیادی‌ازعمر خودرا در دهلی و بهوپال به سر برده است .

۷ــدربارهٔ ابو سعید او بهی وبوسعید کابلی که نام اصلی هردو نیز یکیست باید تدقــیق صــورت‌بگیرد که هردویکی نباشند .

۸ــاین شاعر به نا مهــــــای((شور)) ، ((بیخود)) و سیفــی نیز شعر گفته است .

۹ــاین شخص گر چه‌اهل افغا نستان نیست ،اما ازین جهت که آثاری‌به نام های ((جنگ‌افغانان‌وسکهان »و «رنجیت نامــــــه » و ((اکبر نامه)) که مربو ط بـــــه‌تاریخ افغانستان است ، دارد ، درین فهرست گرفته شد .

۱۰ـ این اثر علاوه بر معرفی چند شاعر قرن سیزده افغانستان از لحاظ بررسی وضع ادبی و سیاسی افغانستان و بخارا در قرن نزده (قرن سیزده هجری)، نیز قابل توجه میباشد .

۱۱ـ جد ترکی از افغانستان به هند رفته و مادرش نیز دختر نور محمد هراتی بوده است . پس او از سخنوران قرن سیزدهٔ وطن ما و کتابش یك اثر ادبی مربوط به این عصر دانسته میشود. نسخه‌یی از سخنوران چشم دیده در اختیار سر محقق دکتور جاوید قرار دارد.

۱۲ـ نسخه های دستنویس از دیوان تیمور شاه در اکثر از کتابخانه های داخل و خارج موجود میباشد . اساسا تیمورشاه از گوینده گان سده (دوازده) به‌شمار میرود که در چندسال اخیر عمرش ، قرن سیزده را دریافته است ولی در دربار او شعر وادب مورد توجه قرار داشته و چند تن از سخنوران قرن سیزده ، قسمتی از زنده گی خود را در عهد او به سر برده اند و از طرف او مورد قدر دانی واقع گردیده‌اند .

۱۳و۱٤ـ اجداد این دو شاعر از افغانستان به هند رفته اند واینان با منشاء افغانی در هند نشوونما یافته اند .

۱۵ـ در تاریخ ادبیات افغانستان (ص سه صدوبیست) نادر پسر شاه شجاع متخلص به دری دانسته شده که در موضوع باید تامل شود .

۱٦ـ این شاعر اصلا از ناحیه امام در شمال افغانستان است که جدش از آنجا به حیدر آباد دکن مهاجرت کرده‌است .

۱۷ـ دیوان شاه شجاع باری در لاهور به چاپ رسیده (۱۳۲۷ هجری، سه صدو چهل و چهار صفحه ، حدود پنجهزار بیت) و در منابع دیگر نیز راجع به او گفت‌وگو هایی وجود دارد .

۱۸ـ سواد نسخه یی از دیوان شرر زمین داوری در اختیار مایل هروی قرار دارد .

۱۹ـ قرار معلوم نسخه یگانه‌یی از دیوان شرر جغتو یی در خانواده محمدعلی لعلی سابق و کیل جغتو در شورا وجود دارد .

۲۰- میر محمد علی فرو غـــی‌از سادا ت اصفها ن بود که‌به‌سال ۱۱۹۲ با تیمور از هند به کابل‌آمدوساکن شد و پس از تیمور سالها حیات داشت واز جملهٔ شاعرا ن‌سده سیزد ه در افغانستا ن بـــه حساب می آید .

۲۱- دربار ه این شاعر که درجنگ افغان - ایرا ن به دســـت بنیاد خان هزار ه اسیر شد ه‌بود،منابع دیگر ی نیز موجود میباشد. ذکر او در اینجا به منا سبـــت‌اشترا کش در جنگ و اسیر شدن اوست .

۲۲-در اینکه تخلص علی عسکر((وصفی)) بوده باشد جــــا ی تردید باقیست زیرا اشعار او د رهمه جا به تخلص عسکر دیده شده است . بیشتر غز لها ی این‌شاعردر دیوا ن علی نقی و صفی نقـــل شده که از آن جمله فقط یك غزل‌او به تخلص و صفی در آن‌مجموعه دیده میشود ودر هر حا ل این امردقت بیشتر لاز م دارد .

درست نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
د	شانزده	بوجود آید.	به وجود آید».
ـ	بیست و سه	«درچشم	در«چشم
ز	هجده	صحىه	صحه
ط	بیست‌ودو	گرداند	گردانند
دو	دو	صفحهٔ ده	صفحهٔ سه
ـ	چار	صفحهٔ سیزده	صفحهٔ هشت
ـ	شش	صفحهٔ بیست ویك	صفحهٔ نزده
ـ	هفت	صفحهٔ بیست‌وچار	صفحهٔ بیست‌وپنج
شش	یك	هرگویند یی	هر گوینده یی
چارده	پنج	محفوظ	مخطو ط
بیست‌و هشت	دو	ادب‌زمین داور	ادب درزمین‌داور
سی‌ویك	بیست و هشت	مساوی دوسگ	مساوی‌دوسه سگ
سی‌ودو	نزده	خلال	حلال
سی‌وسه	سه	از قصایداوشرر	ازقصایدشرر
سی‌وچار	بیست‌و هفت	غندلیب	عند لیب
سی‌وشش	پانزده	گوی	گویی
سی‌وهشت	چارده	۱۲۲۷ مساوی	۱۱۸۴ جمع۴۳
		۴۳ جمع ۱۱۸۴	مساوی۱۲۲۷
چهل‌ویك	دو	پادشاه زمان	یاشاه زمان
چهل‌ودو	بیست وشش	ریدف	ردیف
چهل‌وسه	هجده	عبشی	عیش
چهل وپنج	هفت	کلا	کلام
چهل‌وشش	سه	(شگر کنج)	«شکـ رکنج»

صفحه	سطر	نادرست	درست
چهل‌وهفت	سرصفحه و بعضی‌از سر صفحه های دیگر	نماد های	نماد هایی
—	یك	خطه	خط
چهل‌ونه	یك	بدعهدی	بدعهدی (۸)
—	بیست و هشت	اقتضای	اقتفای
پنجاه	یك	اد	یاد
پنجاه ویك	پنج	مه	به
پنجاه‌و هفت	بیست وبه	بعنی	بعضی
پنجاه ونه	سه	نواند	تواند
شصت	بیست وپنج	دنهزار	ده هزار
شصت‌و یك	یازده	سرورده	سروده
—	سی	عبدالسمع	عبدا لسمیع
شصت ودو	ســه	سه‌صدوو چار	سه صد وچار
—	نزده	ادبیات	ابیات
شصت‌و پنج	بیست وســه	تزیست	نزیست
شصت وشش	بیست‌وچار	فراوان	فراوان .
شصت وهشت	بیست ودو	دورهٔ	دوره
هفتا دویك	دو	(۱۲۱۲.	(۱۲۱۲)
هفتادو چار	چارده	بگذاختم	بگدا ختم
هفتادو شش	بیست‌ویك	دیگر	دیگر،
هفتادو هفت	سیزده	ناسود گر	ناسورد گر
هشتاد	سی	لیهان	لبهای
هشتادو سه	بیست وپنج	چمنسان	چمنستان
هشتادو چار	یك	شعله خوبان	شعله خویان
هشتادو هفت	یازده	حضر	خضر
نود	بیست وشش	چندی	چند
نوویك	چار	زیران	زیر ران
نودو دو	بیست‌و پنج	آسما نی	آساني

صفحه	سطر	نادرست	درست
نودو شش	شش	بیوده	بیهوده
ـ	سیزده	ریایی	ریای
نودو هشت	چارده	دور باره	دوباره
یکصدونه	بیست‌وسه	۱۸۱	۱۸۱۰
یکصدو چارده	بیست‌و دو	تقوا	تقواو
یکصدو بیست وسه	سیزده	کمی	کسی
یکصدو بیست‌و هشت	هفت	بازیان	بازبان
یکصدو سی‌و سه	شانزده	ابولفرج	ابوالفرج
یکصدو سی‌و شش	پانزده	شده، باشد	شده باشد
یکصدو چهل‌و شش	نه	درمیان ،دری	درمیان دری
یکصدو پنجاه	بیست‌و هفت	مشتاق ،اصفهانی	مشتاق اصفهانی
یکصدو پنجاه‌و چار	دو ـ هفت	این سه بیت‌به ادامهٔ سطر(۲۷) در صفحهٔ (۱۵۳) خوانده شود	
ـ	نه ـ چارده	این سه بیت به‌دوام مطلع واصل بعداز سطر (۳۰) درصفحهٔ (۱۵۳) خوانده شود .	
ـ	دوازده	کس	کسی
ـ	بیست‌و نه	خونابه ،	خونابه
ـ	سی	فتنه .	فتنه
یکصدو پنجاه‌وپنج	بیست‌وهشت	روی است ویا	روی است یا
یکصدو شصت	شانزده	(۱۳۳۱)	(۱۳۳۹)
ـ	بیست و یک	سی‌ودو	بیست و شش
ـ	بیست‌و پنج	۱۳۳۱	(۱۳۳۹)
یکصدو شصت‌ودو	شش	آواز .	آه از
یکصدو هفتادو پنج	شش	سرو	سرور
ـ	پانزده	۲ـ	۷ـ
یکصدو هشتادو یک	چار	پرداختند	پرداخته
یکصدو هشتادوپنج	بیست‌وسه	بیشترز آن	بیشتر از ان

صفحه	سطر	نادرست	درست
یکصدو هشتادو نه	نه	نیوشد	نیوشد
یکصدو نودونه	سیزده	بیتو	(ازتو)
—	بیست ونه	جای این مصرع بامصرع اول سطر سی‌ام عوض شود .	
دو صد	نه	گفته های	گفته ها
دوصدو یك	بیست‌و نه	میشود ،که	میشودکه
دوصدو چار	بیست‌وشش	شه پرعلی	شیر علی
دوصدو شش	دو	همشبونان	همشیو نان
—	پانزده	آنانیه که	آنانیکه
دوصدو هفت	بیست‌و نه	قنا	قفا
دوصدو هشت	بیست ویك	فاخر، بیدل	فاخـر بیدل
دوصدو شانزده	۳ـ۴	بیت غلـط گرفته شده وصورت صحیح آن چنین است . به بوستان زگل ولاله رنگ‌وبو یی نیست زیس کشاده خـــزان دست در جـفـا کـاری	
دوصدو هجده	بیست و شش‌و بیست‌و هفت	سطـر های (۲۶و۲۷) غیر منظم چاپ شده خواننده میتواند آنها را باشماره گذاری تصیح کند .	
دوصدو وبیست ویك	یـك	شیرا لدوله	مشیرا لـدوله
دوصدو بیست‌وهفت	بیست‌وهشت	برسر نتافت	برسرش نتافت
دوصدو سی‌و هفت	دوازده	پیش از چهل ـهزار	بیش از چهل ـهزار
دوصدو وسی‌و هشت	بیست‌ونه	ذریعةـ الرضویه	ذریةالرضویه
دوصدو چهل	سه	زیاد .از	زیاد، از
دوصدو چهل‌و چار	بیست‌ویك	جمادی اولاول	جمـادی الا ول

صفحه	سطر	نادرست	درست
دوصدو چهل‌و هشت	شانزده	دیرینه کهن سال	دیرینه و کهن سال
دوصدو چهل ونه	بیست‌وهشت	شه است	شده است
دوصدو پنجاه‌و یك	هفت	سیزدم	سیزدهم
دوصدو پنجاه‌و چار	سه	ا_ا	آ_ا
دوصدو پنجاه‌وهفت	بیست‌وچار	نوایی	نوابی
دوصدو پنجاه‌وهشت	بیست ونه	جلد سوم	جلد دوم
دوصدو شصت ویك	یك	تادیه ۸	تاریخ
_	دو	نوایی	نوابی
دوصدو شصت وهفت	هشت	حسن خلیل	حسن خیل
_	بیست‌و شش	سه صدد بود	سه صدو نودو
دوصدو هفتادو هفت	نزده	سیدجما؟الدین	سیدجمال‌الدین
دوصدو هفتادو هشت	دو	۱۳۵۵۰	۱۳۵۵،
_	هفت	مبارزهٔ بزرگ	مبارز بزرگ
دوصدو هشتادو شش	سه	چار دوازده	چارصدو دوا زده
دوصدو نودو هشت	بیست‌وپنج	ماگه رهنمایی	ماگه رحما نی
دوصدو نودو نه	هجده	۱۳۲۸	۱۳۲۸ ق.
سه صدو چار	سیزده	نوایی	نوابی
سه صدونه	بیست‌و دو	سبا	صبا
سه صدو چارده	یازده	کواهدا منی	کوهدامنی
سه صدو هفده	بیست‌و پنج	محمد یعقوب	یعقوب علی
سه صدو هجده	بیست	خران	خراسان